انتشارات دانشگاه شیراز

۱۳۰

واژه نامهٔ

شایست نشایست

تألیف

دکتر محمود طاوسی

Shiraz University Publication

A GLOSSARY OF
ŠĀYIST NĒ ŠĀYIST

A pahlavi - persian Glossary

and Six indexes

By

Mahmood Tavoossi

تقدیم به استادم جناب آقای دکتر ماهیار نوابی

م ـ طاووسی

نام کتاب. واژه نامه شایست نشایست
موءلف دکتر محمود طاووسی
حروف چینی و صفحه‌آرایی. هما
چاپ اول، تابستان ۱۳۶۵
تعداد یکهزار جلد
چاپ و صحافی. سازمان چاپ دانشگاه شیراز
بهـــا ۹۰۰ ریال

فهرست مطالب کتـــاب

متن واژه نامـــــه

Index

بنام ایزد بخشایشگر

پیشگفتار

کتاب فارسی میانه که امروز بانام "شایست نه شایست" معروف شده، دراصل و چنانک
در دستنویسهای موجود از آن دیده می‌شود دارای این نام نیست و تنهادردستنویسی که ب
نشانه M (۱) معروف است کتاب چنین آغازشده است ؛

rivāyat dar pahlavī az avistā ud zand.

یعنی، این کتاب روایت درپهلوی از اوستا و زند [است]. و نیزدرآغاز فصل یازدهم همان
دستنویس(که گروهی آن را جزو اصل کتاب نمی‌دانند و شرح آن در دنبال گفته خواهدشد)
بازمی‌خوانیم :

ēn rivāyat ast az avistā ud zand

و به سبب نقل قول ها و روایت هائی که ازطرف موبدان بزرگ زردشتی در این کتاب شده،
گروهی‌از دانشمندان اروپائی آن را "روایت پهلوی" می‌خوانند. (۲) لکن دستوران پارسی
ازسده پیش، این متن را شایست لا شایست، یا شایست نا شایست نامیده‌اند (۳)کهاین‌نام

---

1. The MS. 51 of the Iranian collection in the State Library at Munich.
2. M. Hauge E. West: *Essays on the Sacred Language. Writings and Religion of the Parsis.* Bombay 1878. p. 106.
3. *The Sacred Books of the East.* V.India 1965, p. 17.

با توجه به محتویات کتاب که معمولا " درپاسخ سوالات گفته می‌شود که این‌کار شاید و آن‌یک نشاید می‌تواند نامی گویا برای آن باشد.

کتاب دیگر که مشابه این متن است و به نام "صدر در نثر" نامیده می‌شود (۱) و به زبان فارسی است این چنین آغاز می‌شود "این کتاب صد در شایست و نه شایست که از دین به مزدیستان بیرون آورده شده است" و Dhabhar ناشرکتاب، درمقدمه‌آن عقیده دارد (اگرچه نه بایقین) که این اشاره به همین متن (شایست نه شایست) وترجمه گونه‌ای است به فارسی از آن. درهرصورت چون ازصدسال پیش تاکنون این کتاب راجمعی‌ازایران‌شناسان و پژوهشگران زبان پهلوی و دین زردشتی، "شایست نا شایست" نامیده‌اند وبه همین‌نام‌هم معرفی شده باید آن را پذیرفت.

درکتاب "زبان و ادبیات پهلوی، فارسی میانه (۲) *تاوادیا* نوشته است. این کتاب که به روایت معروف است .. ازنظرزبان بسیارعالی است و ازنظرموضوع هم‌بسیارمهم‌است".

متنی که اساس‌کار ما برای فراهم آوردن این واژه نامه قرار گرفته کتابی است که M.B. Davar با نام : Šāyast la Šāyast در سال ۱۹۱۲ در بمبئی از روی چند دستنویس موجود درکتابخانه‌های زرتشتیان هند فراهم‌آورده که کلا "دارای ۲۳فصل‌می‌باشد. لکن گروهی‌ازمحققین معتقدند که اصل کتاب فقط ۱۰ فصل است و ۱۳ فصل دنبال آن، متمم یامکمل این‌کتاب بوده است، ۱۰ فصل اول کتاب رانخست پروفسوروست درمجموعه کتابهای مقدس شرق (۳) به عنوان اصل کتاب ترجمه و آوانویسی و چاپ کرده است و بعد از وی، *تاوادیا* (J.C. Tavādia) همان کار را به نحو کامل‌تری انجام‌داده است وسپس۱۳ فصل بعدی را هم *کوتوال*(Firoz M.P.Kotwal) به چاپ رسانیده است (شرح هر یک بعدا" می‌آید). ما درتنظیم این واژه نامه هر دو قسمت کتاب یعنی تمام ۲۳ فصل راکه *"داور"* به چاپ رسانیده اساس‌کار قرار داده‌ایم

1. B.N.Dhabhar, *Sad dar Nasr*, *Sad dar Bundahesh*, Bombay 1909.

۲ـ تاوادیا ج، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه س. نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸، تهران ص ۲۵ - ۱۸

3. *The Sacred Books of the East* Vol. V.

مطالب کتاب

این کتاب بیشتر درباره‌ٔ گناهان و کیفرهای هم‌ارز آن‌ها. نساوریمن (مردار و ناپاکی) روش برداشتن مردگان از زمین و دستورهای ویژه در این باره. پایه های گناه (براساس و با توجه به مطالب ویدودات) سگ دید و مراسم آن، انواع سگ ها و پرندگانی که از آن‌ها در این آئین می‌توان استفاده کرد، ریمنی که از نسا باقی میماند و روش پاک سازی و تطهیر آن (بخش ۲ کتاب) مراسم نشوه یا نه شبه. پاک نگاهداشتن آتش و جامه و آب و زمین ازنسا. انواع آلودگیهایی که دراثر تماس مستقیم‌یا غیر مستقیم‌با نسا حاصل می‌شود. گناه کسانیکه برخلاف شریعت، مرده را یک تنه حمل می‌کنند از نظر دستوران بزرگ زردشتی. زن‌دشتان و پرهیز از او و تکلیف وی در زمان دشتان (حیض)بودن. پاک شدن وی. همبستری با او و گناه و کیفر این کار و سرانجام آئین برشنوم و مراسم پیخک. ناپاک شدن حیوان لاشه خوار. تطهیرانواع فلزات و جامدات. رفع‌آلودگی آب، برسم، و گیاه و زمین. روش قربانی‌کردن واینکه هربخش از حیوان قربانی باید به نام‌ویاد چه ایزدی داده شود. تقسیم بندی‌گاهان و آغاز و انجام هریک. مختصری در باره گاهشناسی و نجوم و بسیاری از باورهای غیردینی‌و دینی نیاکان زردشتی ما‌است که کم‌و بیش مقداری ازآنها هم‌اکنون درفرهنگ‌عامه‌واعتقادات بومی جای‌جای این سرزمین دیده می‌شود. که چنانکه فهرست مطالب کتاب دقیقا" نوشته شود خود چندین صفحه خواهد شد (امیداست که درچاپ متن و ترجمه کتاب این کار انجام گیرد)

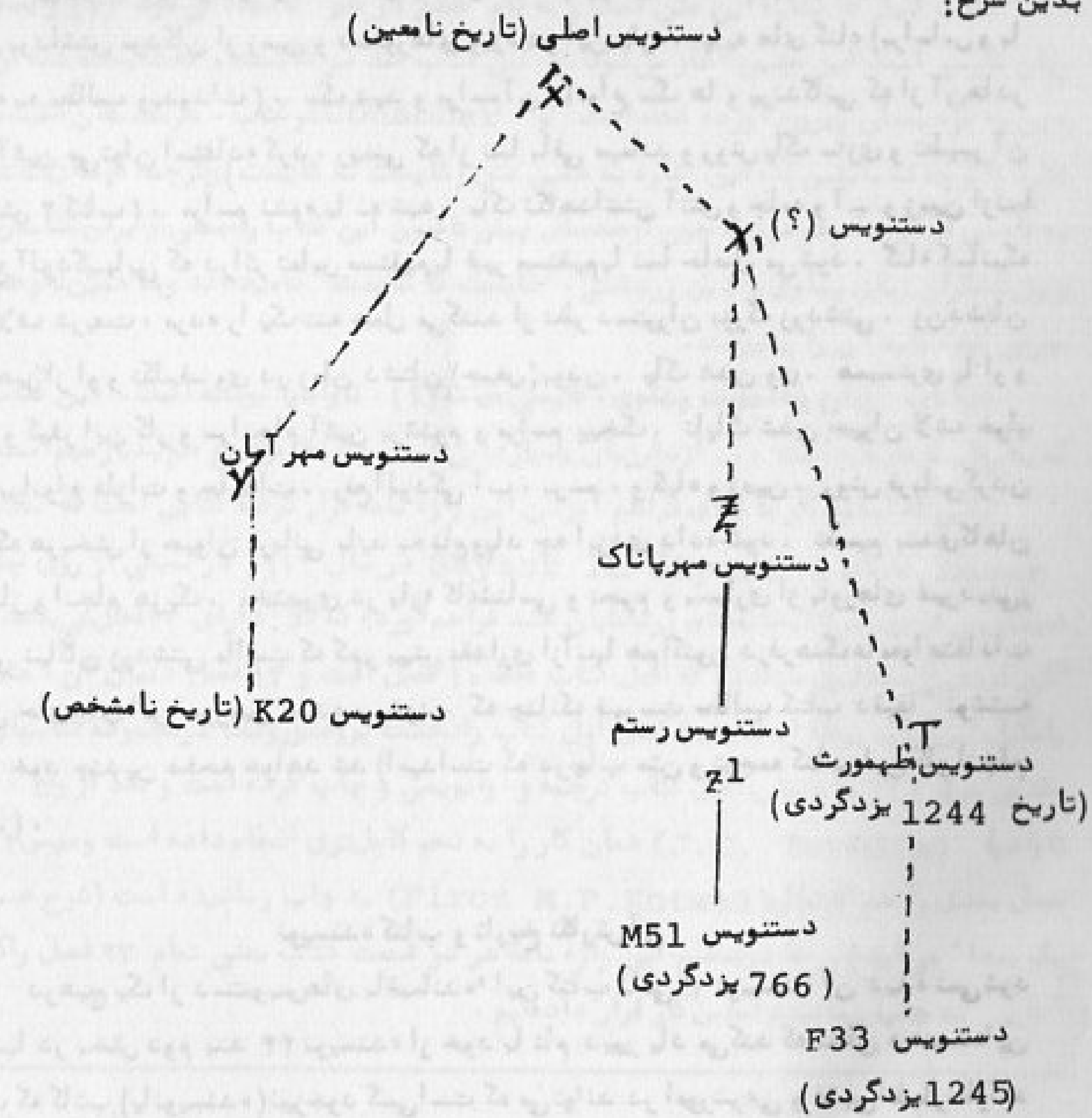
نویسنده کتاب و تاریخ نگارش آن

درهیچ یک از دستنویس‌های باقیمانده‌ٔ این کتاب نامی از نویسنده آن دیده نمی‌شود و تنها در بخش دوم بند ۴۴ نویسنده از خود با نام دبیر یاد می‌کند که نشان دهنده‌این است که کاتب (یانویسنده) نیزخود کسی‌است که می‌تواند در امورشرعی و فقهی‌اظهارنظرکند و دیگر به صراحت نام خود را نمی‌برد.

تاریخ نگارش آن نیزروشن‌نیست. *کنستانتین‌اینوسترانتسف* نویسنده‌ٔکتاب *"تحقیقاتی در باره ساسانیان"* تاریخ نگارش این کتاب را بین قرن هفتم تا نهم میلادی میداند. (۱)

۱ـ کنستانتین اینوسترانتسف، تحقیقاتی در باره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم زاده‌ـ

کوتوال قدیمترین دستنویس این کتاب راکه ظاهرا" ازروی نسخه اصلی با چهار دستنویس فاصله نوشته شده و تاریخ دارد دستنویس M51 (۱) می‌داند که تاریخ ۷۶۶ یزدگردی را دارد بدین شرح:



و از آنجا که درمتن کتاب نه به صراحت ونه به اشاره هیچ گفتگویی از اسلام نمی‌شود می‌توان احتمال داد که متن در دوران متاخر ساسانیان (پیش از اسلام) فراهم آمده باشد.

ایرانشهر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۱ تهران.

۱ــ نک. زیرنویس شماره ۱ ص ۱، این گفتار.

چاپ های کتاب

این متن باتوجه به اهمیتی که ازنظرباورهای کهن دارد، همواره موردتوجه دانشمندان زردشتی وایران‌شناسان وپژوهشگران غیرزردشتی بوده‌است، چه افزون برارزش واژگانی کتاب که نوشته‌اند بین ده تا سیزده هزارو هشتصد واژه (۱) است در بردارندهٔ باورها و آئین‌ها و مراسم مذهبی گوناگونی است که پیش ازظهوردین مبین اسلام پدران‌ما به آن ایمان داشته‌اند وبدان رفتارمی‌کرده‌اند که هم از نظرمطالعه درروحیات واعتقادات مردم ایران‌زمین یکهزارو چند صد سال پیش شایان توجه است و هم برای پژوهشگران در فرهنگ عامه و تاریخ فرهنگ ایران.

چاپهای کتاب به ترتیب تاریخ چاپ عبارتست از:

۱ــ چاپ پروفسوروست درسال ۱۸۸۱ بانام E.W.West: *Šayast lā Šayast: The Proper and Improper. An Old Pahlavi Rivayat.* که در بخش دوم کتاب پنجم از مجموعه کتابهای مقدس شرق: *(Sacred books of the East.* Vol.V) نخست درسال ۱۸۸۱ وسپس دردهلی به سال ۱۹۶۲ چاپ شده است.

پروفسور وست آن را با توجه به ۷ دستنویس به انگلیسی ترجمه کرده است (نک. ص ۲۳۸ همان کتاب) لکن وی، متن یا آوانویسی از آن را به دست نداده و چنانچه بخواهیم بحثی انتقادی در باره آن در اینجا بکنیم به درازا می‌کشد، لکن جای مواردی از اشتباهات او را در این واژه نامه یاد کرده‌ایم.

۲ــ درسال ۱۹۱۲ داور متن پهلوی کتاب را با نام:

M.B.Davar: *ŠAYAST LA ŠAYAST.* Bombay 1912.

با توجه به دستنویس های موجود در هند و اروپا فراهم آورده و موارد اختلاف آن ها را در پانویس کتاب نشان داده، که اساس کارما نیزکلا "همین‌متن بوده است. کتاب‌مقدمه ندارد ونگارنده عکسی از این کتاب را از اروپابوسیله استادبزرگوارم‌آقای دکترماهیارنوابی‌دریافت داشتم

---

1. M.Hauge. *Essays on the Sacred language Writing & Religion of the Parsis.*

۳ــ *تاوادیا* برای درجه‌دکترای خود به راهنمایی پروفسورریشلت و شوپرینگ درسال ۱۹۲۸، ۱۰ فصل اول کتاب (یا اصل کتاب) را آوانویسی و ترجمه (به انگلیسی) کرده که همراه بازیرنویس‌ها وتوضیحات‌مفید و مقدمه‌ای کامل درسال ۱۹۳۰ چاپ شده‌است این کتاب در تنظیم این واژه نامه همواره مورد نظر بوده است:

J.C. TAVADIA: *Šāyast-nē Šāyast. A Pahlavi Text on Religious Customs.* Hamburg 1930.

۴ــ دستور فیروز پشوتن کوتوال نیزدنباله کار *تاوادیا* را گرفته و۱۳ فصل بقیه کتاب را همراه بامتنی انتقادی از این ۱۳ فصل آوانویسی : (transcription)و حرف نویسی (Transliteration) و به انگلیسی ترجمه کرده است و واژه نامه مختصری نیزبه دنبال کتاب آورده و روی‌همرفته کاری بسیار دقیق و علمی ارائه داده که در کار این واژه نامه بسیار سودمند و مفید افتاده است:

Firoze M. P. Kotwal.
The Suplementary Texts on the ŠĀYAST NĒ-ŠĀYAST.
København 1969.

روش کار در تنظیم این فرهنگ

چون ازسالها پیش که بااین کتاب ارزشمندومهم سروکار داشته‌ام وتصحیح‌متن وآوانویسی و ترجمه فارسی آن رابه عنوان رساله دکتری خود گزیده بودم وپس ازآن نیزمدتها بخش‌هایی ازآن را تدریس‌کرده‌ام و اشکالات فراوان موجود را به مرور زمان با مطالعه مجدد و مجدد و پژوهش و تحقیق های فراوان تا اندازه‌ای رفع کرده‌ام ، اکنون می‌توانم امیدوار باشم که این واژه نامه تقریبا" می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران و متخصصین زبان پهلوی قرار گیرد.

در فراهم آوردن واژگان این کتاب روش چنین بوده است.

۱ــ واژگان به این ترتیب دنبال هم آمده است.



۲ــ چنانکه دربالا مشاهده می‌شود خط پهلوی تنها دارای ۱۴ نویسه (نشانه) است که ازآنها (چنانکه درامروزهم) باید برای حدود سی صدا استفاده شود وبه این جهت یک نشانه ممکن است نماینده چندین صدا باشد چنانکه مثلا" برابراست با. اَ ــ آ ــ هـ ــ خ وباترکیبی باشد ازنشانه‌های د + د یعنی: د + ذ یا د + گ یا، د + ی و یا، ذ + گ و یا، ی + د

و. و تفکیک صداها از یکدیگر در هنگام‌نوشتن واژه ها درواژه نامه بعدا" برای مراجعه کننده به کتاب تولید اشکال فراوان می‌کند و نیز چنانکه بین اغلب دانشمندان پهلوی دان رسم‌است روش کار دنبال هم‌آوردن واژگان تنها با شکل ظاهری هرنشانه (حرف) بدون توجه به صدای آنهامی‌باشد ، یعنی مثلا" این واژه: = خ + ش + ت .xišt: خشت ، پیش از این واژه : هـ + ش + ت. : hašt = هشت (۸) نوشته شده که‌در اینصورت تنها باتوجه به شکل واژه، مراجعه کننده به کتاب به‌آسانی (تنها باتوجه به شکل) میتواند واژه مورد نیاز را پیدا کند.

۳ــ پژوهشگران و آشنایان به خط و زبان پهلوی می‌دانند که این خط دارای دونوع‌واژه‌است یکی واژه های اصلی (ایرانی) که‌آنچه نوشته می‌شود خوانده می شود مانند + = : āb : آب یا = + + ا زاید (که خوانده نمی‌شود)، āz: آز، طمع ودیگر واژه‌هایی که عاریتی به زبان پهلوی آمده وآنچه خوانده می‌شود جزآن است که نوشته شده مانند = + (ل + ک) که لا خوانده نمی‌شودبلکه . nē: نه، خوانده می‌شود که این قبیل واژه ها را هزوارش می‌گویند. لذا برای مشخص شدن این‌قبیل واژگان (هزوارش ها) حرف نویسی : (transliteration) آن را با حروف بزرگ جلوهرواژه نوشته‌ایم (علاوه برآنکه درجلواین‌قبیل واژه‌هانشانه *.هز (هزوارش)آورده شده تامراجعه کننده به‌آسانی این نوع واژه‌ها را بشناسد درحالیکه واژه‌های معمولی‌راتنها آوانویسی (transcription) کرده‌ایم مثلا" :hāduxt: که چون اغلب هرحرف درآوانویسی ، مقابل نشانه‌ای که درواژه به کاررفته است قرارمیگیرد از حرف نویسی برای این قبیل واژه ها اجتناب کرده‌ایم

۴ــ آنان که با خط پهلوی‌آشنایی دارند میدانند که گاهی دردنبال بعضی واژه‌ها یک (۱) زایدمی‌آید وخوانده نمی‌شود مانندهمان‌واژه بالا که گاهی‌ممکن‌است به‌شکل هم‌بیاید واین قبیل (۱) زاید، بویژه دردنبال هزاوارش‌ها و مصدرهای افعال دیده‌می‌شود

۵ــ ازآنجاکه صورت ملفوظ‌واژه پهلوی درزمان نوشتن و کاربرد آن برای محققین‌امروزروشن نیست وزبان همواره درتحول بوده است ونوشتار واژه فقط‌صورت کتابت تاریخی آن را نشان می‌دهد نه صورت ملفوظ‌آن را ناچاردرآوانویسی به متون فارسی‌میانه‌مانوی‌ترفانی توجه شده که درآن تقریبا" صورت ملفوظ واژه نوشته‌می‌شده و سپس صورت‌فارسی‌دری‌آن‌را (چنانچه امروز وجودداشته باشد.) مقابلش نوشته‌ایم وگرنه معنی کنونی‌آن قیدشده‌است. مثلا" برای مورد اول: :xᵛēškārīh: خویشکاری، وظیفه شناسی. یا

:xēm: خیم خوی، سرشت یا [Pahlavi] :anbān: انبان.

و برای مورد دوم: [Pahlavi] :hāmīn: تابستان. یا : [Pahlavi] :hūdāg:

مفید سودمند.

۶ـ چنانچه واژه‌ای درکتاب به صورتهای گوناگون‌آمده باشد تمام‌آن صورت‌ها در جای خود (در واژه نامه) آمده است.

۷ـ واژه هایی که یا به سبب دگرگونی به وسیله‌کاتب یاغلط نوشتن او ویا آب‌دیدگی متن‌ویا به هرصورت‌دیگر، دگرگون شده وبه درست قابل‌خواندن نبوده ومشکوک بوده است عینا "به همان‌شکل‌نوشته شده ودرجای‌آوانویسی‌آن یک نشانه؟ قرارداده شده و توضیحات بعد ازآن آمده است.

۸ـ چنانچه فعلی‌که درکتاب بکاررفته باشد مصدرآن نیزمورد استفاده موءلف بوده باشددر آنصورت کلیه‌اشکال فعل در زیرآن مصدرآمده‌است وگرنه هریک بصورت واژه‌ای مستقل نوشته شده است. و نیز چنانچه اسم یا صفتی هم به صورت مفرد و هم شکل جمع آن آمده باشد، جمع آن در زیر صورت مفرد آن آمده است.

۹ـ ازآنجا که شماره و عدد در خط پهلوی مانند نویسه‌ها نوشته می‌شود، ناچار آنها نیزدر ردیف واژه ها آمده است.

۱۰ـ کوشش شده است که باتوجه به مهمترین کتابهایی که ریشه و صورت‌های تاریخی‌واژگان فارسی بررسی کرده‌اند شکل کهن واژه را از کهترین زمان تا زبان فارسی میانه (پهلوی) و بعد از‌آن داده شود و ترتیب آوردن صورت های کهن از قدیم به جدید بدین شکل است که نخست صورت واژه پهلوی، پس‌آوانوشت، بعد معنی یاشکل تحول‌یافته‌آن درفارسی‌دری داده شود و بعد شکل سنسکریت (هندی کهن) و فارسی‌باستان، اوستا، مانوی، و گاهی‌پازند وارمنی آن و یا در بعضی موارد صورتهای ختنی و استی و آورده شود که مراجعه‌کننده در عین حال بتواند تحول تاریخی واژه را نیز دریابد. و یاد کردن این صورت ها همراه با ذکر مآخذ مستند هر یک ازآنها می‌باشد.

۱۱ـ درمقابل هرواژه پس‌از یادکردن صورتهای کهن آن وتوضیحات، لازم جای واژه درمتن کتاب مشخص شده است و ترتیب این کار اینست که تنها به یادکردن بخش‌و بندی از کتاب که واژه درآن بکاررفته اکتفا شده است و ک نشانهٔ کرده (بخش، فصل) است که بلافاصله بعد از ک شماره فصل موردنظر آمده و سپس، بعد از نشانه/شمارهٔ بندی که واژه درآن آمده‌است مشخص‌گردیده است‌مثلا": [Pahlavi] :artēštār: ارتشتار، جنگجو، نظامی،

ک ۲/۵۶ ک۱۳/۰۷.

یعنی این واژه در کرده (فصل) دوم بند ۵۶ کتاب آمده است و همچنین درفصل سیزدهم بند ۷، ضمنا" سعی شده است که تعداد دفعاتی که هر واژه در کتاب آمده با ذکر جای هر بخش (ک) و بند (/) یاد شود لکن تعدادی از واژه‌ها که به دفعات وبطورمکرر و به صورت فراوان بکار رفته است از این وضع مستثنی شده‌اند مانند، و، که، از، و مانند اینها که باز سعی‌شد گفته شود که مثلا" واژهٔ "از" هفتاد بار در کتاب آمده است.

۱۲ـ فهرست تمامی واژه‌های یادشده دراین واژه‌نامه درپایان کتاب به ترتیب الفبایی‌لاتین آمده است، که برای مراجعه کننده به کتاب سبب آسانی یافتن واژه‌های موردنیاز خواهد شد و در کنار هرواژه شماره صفحه این واژه نامه و سطرهایی که واژه در آنها آمده داده شده‌است شماره سمت چپ (س/ص) نمایانگر صفحه و شماره سمت راست نمودار سطر است (س/ص)

ضمنا" چنانکه ملاحظه مینمایید سطرهای هر صفحهٔ تمام کتاب به ترتیب ۱ـ ۵ـ ۱۰ الخ شماره گذاری شده که یافتن واژه احتیاج به شمردن سطرها نداشته باشد.

۱۳ـ ویژگیهای نگارشی کتاب پهلوی شایست ناشایست خود بحثی‌تمام‌میخواهد که ازحوصله مقدمه این واژه نامه خارج است و امیدوارم که در جلد دوم این کتاب که‌آوانویسی و ترجمه‌و ارائه متن مصحح پهلوی‌آن است این کار انجام پذیرد

با یاری یزدان ـ ایدون باد

شیراز اردیبهشت ماه ۱۳۶۵

محمود طاووسی

نشانه ها

نشانه	حرف	توضیح
d	الف	در حرف نویسی واژگان فارسی میانه ترفانی
dd	آ	در حرف نویسی واژگان فارسی میانه ترفانی و هزوارشها
c	ع	در حرف نویسی واژگان فارسی میانه ترفانی و هزوارشها
a	اَ	
ā	آ	
ą	اَ	در واژه های پازند و قبل، از ن
u	ـُ	ضمه
ū	او	واو معروف
ō	اُ	واو مجهول
i	ـِ	کسره
ī	ای	یاء معروف
ē	اِ	کسره کشیده. یاء مجهول
ə	اِ	کسره در واژه های پازند
ə̄	اِ	کسره کشیده در واژه های پازند
h	هـ	
č	چ	
g	گ	
γ	غ	
Ḥ	ح	در برابر (هزوارشی)
j/ǰ	ج	
ń/n	ن غنه	در واژه‌های اوستائی
ṣ	ص	در هزوارشها
š	ش	
ṯ		نوعی ت در پازند
θ	ث	بیشتر در واژه های اوستایی و فارسی باستان
x	خ	

نشانه	حرف	توضیح
ž	ژ	
xᵛ	خوَ	خ + واو مجهول

کوته نوشتهای فارسی

کوته نوشت	معنی
پا	پازند
پاتر	پارتی ترفانی
رک	رجوع کنید
سا	سانسکریت (هندی کهن)
ستا	اوستایی
سنج	سنجید با.
فاتر	فارسی میانه ترفانی
فب	فارسی باستان
فن	فارسی نو
نک	نگاه کنید

Etymologie. Strassburg 1893 new ed., New-York 1974.

Hymn.: M. Boyce, *The Manichaen Hymn Cycles in Parthian*, London Oriental Series Oxford 1954.

JA.: *Journal Asiatique.*

JRAS.: *Journal of the Royal Asiatic Society.*

List.: W.B. Henning, "A List of Middle-Persian and Parthian Words", BSOS. 9-1937-39-79-92.

Man. Stud.: C. Saleman, *Manichaeische Studien*, Saint-Petersburg 1908.

Mir.Man.: Andreas-Henning, *Mitteliranische Manichaica sus Chinesisch-Turkestan.* 1-3. Berlin 1932-34.

Mir. Mund.: (See: ZKMM.).

MX.: F.C. Andreas, *The Books of the Mainyo-i Khard* Kiel. 1882. and: T.D. Anklesaria, *Danak-u Mainyo-i Khard*, Bombay 1913.

Nyb. (Nyberg): H.S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi* 2 parts, Wiesbaden, 1964.

Pers. Stud.: H. Hübschmann, *Parsische Studien* Strassburg, 1895.

Pahl. V.-Glos.: D.D. Kapadia, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay 1953.

Pahl. V.: Dastoor Hoshang Jamasp, *Pahlavi Vendidad. with. Glossarial Index.* Bombay, 1907

Pahl. y. Vr.: B.N. Dhabhar, *Pahlavi Yasna and Visperad.* Bombay 1949. (vol. 1)

کوته نوشتهای خارجی

AiWb.: C. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg. 1904 new ed., Berlin 1961.

Armen. Gram.: H. Hubschmann, *Armenische Grammatik*, Germany 1962.

BBB.: W.B. Henning, *Ein Manichaisches Bet-und Beichtbuch*, APAW. 1937

BSL.: *Bulletin de la Société de Linguistique du Paris.*

BSOS.: *Bulletin of School of Oriental Studies, University of London* (1917-1939).

DKM.: D.M. Madan, *The Complete text of the Pahlavi Dinkard.* Bombay 1911.

Essays: M. Hauge & W. West, *Essays on the Sacred Language writings & Religion of the parsis* Bombay 1878.

Essays: B.N. Dhabhar, *Essays on Iranian Subjects*, Bombay 1955 (2 vols).

FrO.: H. Reichelt, *Der Frahang; Ōim.* Wien 1900.

FrP.: H.F.J. Junker, *The Farhang i Pahlavik*, Heidelberg 1912. new ed., Leipzig, 1955.

GMS.: I. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Publications of the Philological Society, Oxford 1954.

GNPE.: P. Horn, *Grundriss der neu-persischen*

Paris 1960

ZDMG.: *Zeitschrift der Deutschen morgenländischen Gesellschaft.*

ZKMM.: C. Bartholomae, *Zur Kenntnis der Mitteliranischen Mundarten* I-VI SHAW, Hedelberg 1916-25.

ZSR.: C. Bartholomae, *Zum Sasanidischen Recht.* Heidelberg 1918-1928.

Pahl. y. Vr. Glos.: ibid. (vol. 2)

PRivDd.: B.N. Dhabhar, *The Pahlavi Rivayat accompanying The Dadistan i Dinik.* Bombay 1913.

Ps.: F.C. Andreas and K. Barr., *Bruchstücke einer Pehlevi Übersetzung der Psalmen* SPAW 1933

P.V Gl.: (See: Pahl. y. Vr. Glos.)

SBE. V : E.W. West. *The Sacred Books of the East.* vol. V India 1965.

ŠGV : Dastoor Hoshang Jamaspji and E.W. West, *Shikand Gumanik Vigar.* Bombay 1887

ŠnŠ.: J.C. Tavadia. *Šāyat nē-Šāyast edited, transliterated and translated with introduction and Notes.* Hamburg 1930.

ŠnŠ.: F.M. Kotwal. *The Supplementary Texts of the Šāyast Nē-Šāyast* København 1969.

TD2.: *The Bundahishn*, being a Facsimile of the TD Manuscript No. 2, Bombay 1908.

TPS.: W.B. Henning, *Transactions of the Philological Society* 1944.

TRCCP.: J.J Modi, *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees.* Bombay 1937

Verbum.: See: VMT.

VMT.: W.B. Henning, *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragments.* Göttingen 1933

WZKM.: *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes.*

ZA.: J Darmesteter, *Le Zend-Avesta* I, II, III,

منابع و مآخذ به زبان فارسی

آنندراج : محمد پادشاه متخلص به شاد، فرهنگ آنندراج، کتابفروشی خیام ۱۳۳۵ تهران.

اسدی طوسی: لغت فرس، از روی چاپ پاول هرن به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی طهوری ۱۳۳۶ تهران.

انکلساریا : پهلوی وندیداد نک. Pahl. V. Anklesaria

ابوالقاسمی، دکترمحسن: در بارهٔ زبان آسی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ تهران.

اینوسترانتسف، کنستانتین: تحقیقاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم زاده ایرانشهر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۱ تهران.

برهان: محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، برهان قاطع به تصحیح دکتر محمد معین، ابن سینا ۱۳۴۲ تهران.

بن ونیست : دین ایرانی برپایه متن‌های کهن یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، انتشارات دانشگاه تبریز ۱۳۵۰ تبریز.

بویس، مری: دیانت زردشتی (سه مقاله از . .) ترجمه فریدون وهمن. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ تهران.

بهار، دکتر مهرداد: واژه نامه بندهش، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵ تهران.

بهار، دکتر مهرداد: واژه نامه گزیده‌های زادسپرم بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱ تهران.

پور داود : فرهنگ ایران باستان، بخش نخست انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۶ تهران.

پور داود : گاتها انجمن زرتشتیان بمبئی ۱۹۲۷ برلن.

پور داود : یادداشتهای گاتها انجمن ایران شناسی ۱۳۳۶ تهران.

پور داود : خرده اوستا، نشریه انجمن زردشتیان ۱۳۴۲ یزدگردی، بمبئی

پور داود : یسنا ج ۱ چاپ سوم انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۶ ج ۲.

پور داود : یشتها ۲ جلد کتابخانه طهوری ۱۳۴۷ تهران.

تاوادیا، جهانگیر: زبان وادبیات پهلوی، ترجمه س نجم‌آبادی، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۳۴۸ تهران.

تفضلی، دکتر احمد: واژه نامه مینوی خرد بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ تهران.

جاروتی، ابوالعلاء عبدالمؤمن معروف به صفی‌کحال: فرهنگ مجموعة الفرس، بکوشش عزیزالله جوینی بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۶ تهران.

جهانگیری: میرجمال‌الدین حسین فخرالدین حسن انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ویراسته دکتر رحیم عفیفی انتشارات دانشگاه مشهد ۵۱–۱۳۴۹ مشهد.

خالقی مطلق، جلال: اساس اشتقاق فارسی (ترجمه و تلفیق دو اثر هرن و هوبشمان) ج ۱ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۶ تهران.

دابار : صد در نثر صد در بندهش، چاپ بمبئی ۱۹۰۹

دابار : واژه نامه یسنا پهلوی و ویسپرد (نک. Pahl. Y Vr.)

راستارگویوا، و.س: دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷ تهران.

رجایی، دکتراحمدعلی: پلی میان شعرهجایی وعروضی‌فارسی درقرن اول هجری، ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴ تهران.

ژول مول : شاهنامه ۷–۱ پاریس ۱۸۳۸ و چاپ افست جیبی تهران انتشارات جیبی ۱۳۴۵ تهران.

سروشیان، جمشید: فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده ۱۳۳۵ تهران.

سورآبادی، ابوبکرعتیق: قصص قرآن برگرفته ازتفسیرقرآن سورآبادی، به کوشش دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷ تهران.

طاووسی، محمود: بایک موزه راه رفتن و بی موزه راه رفتن، پژوهشنامه مؤسسه آسیائی سال ۳ شماره ۳–۲ سال ۱۳۵۶ شیراز.

فره وشی، دکتر بهرام: فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۲ تهران.

قواس: فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی. فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۳ تهران.

کوتوال : (نک. Kotwal. Šnš.)

کیا دکتر صادق: واژه های معرب درصراح، فرهنگستان زبان ایران ۱۳۵۲ تهران.

مشکور، دکتر جواد: فرهنگ هزوارش های پهلوی، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶ تهران.

معین، دکتر محمد: مزدیسنا و ادب فارسی ج ۱ انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸ تهران.

نسفی: ابوحفض نجم الدین عمر نسفی ، تفسیر نسفی ، تصحیح دکتر عزیزالله جوینی ،بنیاد فرهنگ ایران ۲ جلد ، ۱۳۵۳ تهران.

نفیسی (ناظم‌الاطباء) ، دکتر علی اکبر ، فرهنگ نفیسی انتشارات خیام ۱۳۴۳ تهران.

نوابی ، دکتر ماهیار : عمامه شیر و شکری ، مجموعه مقالات ج ۱ به کوشش محمود طاووسی مؤسسه‌آسیائی دانشگاه تهران ۱۳۵۵ شیراز.

نوابی ، دکتر ماهیار : منظومه درخت‌آسوریک. متن پهلوی ، آوانوشت وترجمه‌فارسی ،بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶ تهران.

نیبرگ : در حواشی برهان چاپ دکتر محمد معین (نک. برهان)

هوبشمان : اساس‌اشتقاق فارسی جلال خالقی مطلق.

هورن : اساس‌اشتقاق فارسی ، جلال خالقی مطلق.

منابع و مآخذ به زبانهای اروپائی

Andreas, F.C.-Barr, K.: *Bruchtücke einer Pahlavi Übersetzung der Psalmen.* SPAW 1933.

Andreas, F.C.-Henning, W.B.: *Mitteliranische Manichäica aus Chinesisch-Turkestan.* 1-3. Berlin 1932-34. (Mir. Man.)

Andreas, F.C.-Henning, W.B.: *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragment* ZII, 9, 1933

Anklesaria, B.T.: *Zand-ī Vohūman Yasn and two Pahlavi Fragments with text, transliteration and translation in English,* Bombay, 1957.

: *Pahlavi Vendidad,* Bombay 1949.

Anklesaria, T.D.: *Danak-u Mainyo-i Khard.* Bombay 1913.

Asana, D.J.M.: *A short treatise on the Navjote Ceremony. Compild in the English.* Bombay 1887.

: *The Pahlavi texts,* vols I, II Bombay 1898.

Bailey, H.W.; *Zoroastrian Problems in IX Century Books,* Oxford 1971.

BSOAS. VII, 1934.

BSOAS. X, 1940.

BSOAS XXIV,

BSOAS. XXVI, 1963

Opera Minora, ed. by, Y.M. Nawabi. vol. 1. Froozangah Publishers. Shiraz-Iran 1982.

TPS. 1956.

Bartholomae, c.: *Altiranisches Worterbuch*, Strrassburg 1904 new ed., Berlin 1961.

: *Zum Sasanidchen Recht*, Heidelberg 1918-28.

: *Zur Kenntnis der Mitteliranischen Mundarten* I-VI SHAW, Heidelberg 1916-25. (Mir.Mund).

Benveniste, E.: BSL, LII-1956.

Boyce, M.: *The Manichaean Hymn Cycles in Parthian*, London Oriental Series Oxford 1954.

: JRAS. 1966.

Darmesteter, J : *Le Zend-Avesta* I, II, III, Paris 1892-93 new ed., 1960.

Dhabhar, B.N.: *Essays on Iranian Subjects*, (2 vols) Bombay 1955.

: *The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dadistan i Dinik*. Bombay, 1913.

: *Pahlavi Yasna and Visperad*, Bombay 1949.

: *The Persian Rivāyats of Hormazyar Framarz and others, Their Version with Introduction and Notes*. Bombay 1932.

: *Translation of Zand-i Khūrtak Avistāk*. Bombay 1936.

Gershevitch, i.: *A Grammar of Manichean Sogdian*, Publications of the Philological Society, Oxford 1954 (GMS).

: *Unvala Memorial Volume*. Bombay, 1964

Ghilain, A.: *Essai sur la langue Parthe*, Louvain 1939.

Hauge, M.-West, E.: *Essays on the Sacred Language Writings & Religion of the Parsis*. Bombay, 1878.

Henning, W.B.: *Das Verbum des Mittel Persischen der Turfanfragmente*. Göttingen 1933 (VMT),

: *Ein Manichäisches Bet-und Beichtbuch*, APAW, 1937 (BBB.).

:BSOS. IX, 1937.

:BSOS. XI, 1943.

:BSOS. XII, 1948.

:JRAS. 1942.

:*Jackson Mem. vol*. Bombay 1954

:*Sir J.J Zarthoshti Madressa Centenary volume*. Bombay 1967

:"Sogdica, James G. Forlong Fund" vol. XXI Royal Asiatic Society, London 1940.

:TPS. 1944.

Herzfeld, E.: *Khareghat Memorial volume*, Bombay, 1953.

Horn, p.: *Grundriss der neupersischen Etymologie,* Strassburg 1893. new ed., 1974 (GNPE).

Hoshang, D.J.J : *Pahlavi Vendidad with Glossarial Index.* Bombay 1907 (Pahl. V.).

Hoshang, D.J.J.-West, E.: *Shikand Gumanik Vijar.* Bombay 1887 (SGV).

Hübschmann, H.: *Armenische Grammatik,* Leipzig, 1897 new ed., Germany 1962. (Arm. Gram).

: *Persische Studien.* Strassburg, 1895.

Jackson, A.V.W.: *An Avesta grammar in Comparison with Sanskrit,* Stuttgart 1892.

Junker, H.F.J.: *The Frahang i Pahlavik,* Heidelberg 1912 new ed., Leipzig 1955.

Kanga, M.F.: *Vicīdag Handarz ī Pōryōtkēšān,* Bombay, 1960.

: *K.R. Cama Oriental Institute.* Golden *Jubilee Volume.* Bombay 1969.

: *Bulletin of the Asia Institute of Shiraz University,* No. 2, 1978.

Kapadia, D.D.: *A Glossary of Pahlavi Vīdēvdāt.* Bombay, 1953.

Kent, R.G.: *Old Persian.* 2nd ed. American Oriental Society 1953.

Kotwal, F.M.: *The Supplementary Texts to the Šāyast Nē-Šāyast,* København 1969. (ŠnŠ)

Madan, D.M.: *The Denkart,* in 2 volumes, Bombay, 1911.

Mirza, H.K.: *Jackson memorial volume,* Bombay, 1954.

Modi, J.J.: *The Religious Ceremonies and Customs of the Persees,* 2nd. ed., Bombay 1937 (TRCCP.)

Morgenstierne, G.: *An Etymological Vocabulary of Pashto.* Oslo 1927.

Müller, F.M. (editor): *The Sacred Books of the East.* V new ed., India 1965.

Nyberg, H.S.: *A Manual of Pahlavi,* Part II Germany, 1964 (Nyb. II Glos.)

: *Texte Zum Mazdayasnischen Kalender,* Uppsala, 1934.

: JA. 1929.

Pagliaro, A.: *Prof Jackson Memorial Volume, in hanour of the late Prof. A.V.W. Jackson,* Bombay, 1954.

Reichelt, H.: *Der Frahang i Ōim,* Wien, 1900.

Rückert, Fr.: ZDMG. 10 (1856) p. 152.

Saleman, C.: *Manichaeische Studien,* Saint-Petersburg 1908.

schwartz, M.: JRAS. 1966.

Steingass, F.: *A Comprehensive Persian-English Dictionary,* London 1930.

Tavadia, J.C.: "Sur Saxvan or a dinner Speech in Middle Persian" Jurnal of the K.R. Cama Orien. Institute 29, pp. 1-99.

: *Šāyast nē Šāyast, edited, transli*

terated and translated with Introduction and Notes. Hamburg, 1930.

Unvala, M.R.: *Darab Hormazyar's Rivayat, with an introduction by Shams-ul-Ulma Jivanji Jamshedji Modi*, 2 vols, Bombay, 1922.

Wadia, H.P.: *Haurvatat & Ameretat*, Bombay 1888.

Zaehner, R.C.: *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, Oxford, 1955.

: BSOAS. IX, 1938.

*

(۱) a نویسهٔ اول الفباء *فارسی میانه* (پهلوی) است ، این نشانه صداهای (فتحه) ā (آ) x (خ) h (هـ) رادارد ، گاهی‌هم ترکیب دونویسهٔ g ، y z و یا d با یکدیگر است . این شکل برابر نویسه‌های یا یا یا اوستایی است . (گاهی در آغاز واژه ، پیشوند است . آرایش ، آمدن و .)

(۲) ā-a پس ، آنگاه ، درآنصورت . (قید) ۵

āat: (گاه به طور منفصل و گاه به شکل متصل به ضمایر و جز آن میآید)

ک۲/۳۰–۳۴–۶۷–۷۲–۹۰–۹۲–۹۳–۱۱۶ . ک۳/۳–۵–۶–۷–۹–۱۲–۱۴–۱۶–۲۱–
۲۴–۲۸–۳۴ . ک۴/۷–۱۴ ک۵/۱–۷ . ک۷/۱–۲–۷–۹ . ک۸/۵ – ۸– ۹– ۱۵–
۱۶–۱۷ – ۱۸ – ۱۹– ۲۰ . ک۹/ ۸–۱۳ ک۱۰/۳ – ۵– ۱۱ – ۱۳ – ۲۳ . ک۱۱/
۲–۶ و ۱۰

: ā-š : آنگاهش (ک۱/۲ و)– : ā-īz : درآن صورت .
(ک۱۰/۲۳)

(۳) -ā- میانوند است و در ترکیب معنی تا و به میدهد : sar ā sar
سراسر ، سرتاسر . ک۲/۴ .

(۴) -a نشانه نفی‌است، درسر واژه آید و آنرا منفی سازد (چون برسر واژه‌ای آید که با واکه آغاز شود یک n زاید پس از آن افزوده شودو شکل -an شود) ک ۹۱/۲. ک ۱/۶–۵۰. ک ۲/۷. ک ۹/۸–۲۳. ک ۲/۹–۱۴ ک ۸/۱۰–۲۹. ک ۱۷/۱۲–۲۲. ک ۲/۱۵–۲۶. ک ۱۰/۲۰ ک ۲۱/۲۲.

hāt هات یا ها نام هر بخش از یسنا می‌باشد
ستا. hāti سنسکریت. sāti در پهلوی، ها، اصلا" به معنی بریده، قطعه، کرده و بخش است. نک: *The Religious Ceremonies and Customs of the Persees*, by Modi P.266 ک ۶/۱۰. ک ۱/۱۳–۵–۶–۳۱–۳۴–۴۲.

haxt ران، پورداود. پاره زیرین ران. نک. *یادداشتهای پنج گاتها* ص ۳۷۶)
ستا. -haxt *هندی کهن.* -sakthi. *آسی* aɣd (*AiWb* 1745)
haxt ī dašn: ران راست. ک ۴/۱۱.

hāduxt هادخت (نسک)
"هادخت نسک بیستمین نسک اوستای ازدست رفته است و ظاهرا" ها ۵۶ یسنا، سروش هادخت، بازمانده‌ٔ آن‌نسک است" (*پورداود یسنا* ج ۲ ص ۵۵. و نیز نک: *TRCCP* مدی ص ۲۳۷.)
ستا -haδaoxta (از ha + uxta-) *AiWb*. 1756 ک ۳۰/۱۲.
ک ۶/۱۳. ک ۶/۱۶.

haduxtīg هادختی، منسوب به هادخت (نسک)
hāduxt (نک: واژه بالا) +ig (پسوندنسبت، *فن: بی – ی*) ک ۱۰/۱۳

axtar اختر، ستاره های ثابت.
پازند. axtar *(مینوی خرد)*. ک ۷/۱۲ – ۸.

axtarīg اختریگ، ستارگان ۱۲ گانه منطقه البروج ودربندهش ستاره های ثابت منظور است. (*واژه نامه بندهش – بهار*) ک ۵/۱۴ – ۶.

hāsar/hāsr. هاسر، واحد اندازه گیری زمان.
مطابق بند ۱ کرده ۹ *شایست نشایست* درازای شبانروز به ۱۲ هاسر (بلند) یا ۱۸ هاسر (کوتاه) تقسیم می‌شود. (هر هاسر ۲ ساعت یا ۱/۵ ساعت امروز بوده است).
ستا -hāθra (*AiWb*. 1802) ک ۱/۹ ک ۲۹/۱۳.

axš/aš چشم این واژه‌ای است اهریمنی که درموردموجودات اهریمنی بکارمیرود (برای آگاهی از واژه های اهریمنی نک. *یسنا پورداود* ج ۱ ص ۲۳۴ تا ۲۳۸)
ستا -āxš (دیدن). *AiWb*. 310. واژه چشم فارسی از -Čašman (*AiWb*. 583) اوستائی آمده است. ک ۲۹/۳.

HRʾ هر pas, پس، آنگاه، بعد. این واژه تنها به‌شکل هزوارش بکاررفته است.
ستا -Pasā- Pasāva (*AiWb*. 880)
شکل دیگر هزوارشی آن. [هزوارش] است (نک. همین واژه)
ک ۱/۲–۱۰–۳۸–۶۵–۹۰–۹۸–۱۱۸. ک ۴/۳–۵–۸–۱۴–۱۶–۱۸–۱۹–۲۲. ک ۴/۵–۹–۱۲ ک ۲/۶. ک ۱/۷–۲. ک ۱۰/۸–۱۱ ک ۸/۹. ک ۵/۱۰–۱۰ ک ۱۲/۵. ک ۳/۱۴. ک ۱۷/ ۴–۵–۶.

HR-yz pas-iz: سپس، وبعد، نیز پس (نک. واژه بالا) ک ۲/۱–۱۰–۳۸–۶۵–۹۰–۱۱۸ ک ۵/۳–۸–۱۶ ک ۲/۶.

HRʾ هر pas, پس، نک. واژه بالا.
شکل دیگر هزوارشی آن [هزوارش] است (یونگر FrP. 103) ک ۹۲/۲.

هز. pas-iz, ʾHR, yz سپس، سرانجام، عاقبت. نک:
ک ۹۲/۲

ahrāgīh/ahlāyīh/ahrāyīh : اهرایی، پارسایی، پاکی، تقدس.
فب: arta- سا: ṛtá- (Kent. 170) ستا: arəta- / aša- یا aṣ̌ahī (AiWb. 238)
این واژه به شکل هم‌آمده است. ک ۳/۱۱. ک ۳۲/۱۲. ک۲۳/۱۳.
ک ۱/۲۰–۱۷

ahrmōg .اهرموگ، بیدین، لامذهب، کافر، پیرو اهریمن، بدعت گزار.
(یا ahramōg)
ستا: aša-maoγa- ، یا: āšmōγ ، فن: آشموغ (Kapadia 257)
در فرهنگهای فارسی، آشموغ. ک ۳/۹.

ahramōgīh اهرموگی، بیدینی، برخلاف رفتن، بدعت گزاری در دین.
ahrmōg اهرموگ (نک. واژه بالا) +īh فن: یی (نشانه اسم مصدر) یا: āšmōī.
ک ۷/۱۷.

ahrmōg-ē, ، یک آشموغ، یک بیدین،کافری. ک ۳/۹.

ahriman, ahrman اهرمن، اهریمن، روح خبیث.
معادل اوستائی. انگره مینو، aŋrō-mainyava- (AiWb. 105)
ارمنی: arhmn یا: āharman ک ۶/۱۵. ک ۱/۱۸–۲–۴.

ahravān اهروان، پارسایان ج. ahrav (نک. همین واژه)+ -ān

نشانه جمع در فارسی میانه. ک ۱۱/۹–۱۲ ک ۸/۱۳.

ahrav/ahlav : اهرو، پارسا مقدس، اشو.
صفت است، بجای این واژه در متون پهلوی متاخر واژه aṣ̌ōg یا aṣ̌avay آمده (نامکیهای منوچهر، زاتسپرم).
ستا: aṣ̌āvan- فب: artāvan هندوایرانی: ṛtavan (M.F. (Mir.Man.II,45) ʾhlw. فاتر (Kent. 170-171), Kanga,32)
ک ۳/۲۹–۳۳. ک۴/۸–۶–۱۶ ک۱۱/۹–۱۲ ک ۱۱/۱۰. ک ۲۲/۱۲–۲۳. ک۳/۳–
۱۴–۱۹–۴۱. ک ۵/۱۵–۷–۸. ک ۶/۲۰–۷–۱۴ ک ۲۲/۱۷

ahravēn/ahlavēn : پارسا [زن]
ahrav : (نک همین واژه)+ ēn پسوند نسبت. (این واژه به تنهائی خود معنی زن پارسا دارد. نک : Kapadia: 255) ک ۴۱/۱۳.

ahravtar/ahlavtar : اهروتر، پارساتر، مقدس تر.
ahrav + -tar پسوند صفت تفضیلی (نک. همین واژه) ک ۲۲/۱۲.

ahravīh/ahlavīh : اهروی، پارسایی، تقدس، پارسا بودن
پرهیزکار بودن. : ahrav+īh (īh نشانه اسم مصدر) ک ۲۳/۱۲.

ahravdād-ahlavdād : اهروداد، اشوداد.
ahrav : (اهرو)+ dād ← √dā (= دادن) کلا"،اهرو داد: دهش پارسا، هدیه مؤمن، بخشش پارسا صدقه، احسان.
یا: aṣ̌ō-dāt ک ۱۱/۱۰

ham, hām هام، هم، همان.
درفارسی به هردو شکل آمده. هام‌پشت، هامراهان، هام‌راه، هام زانو (نک :

قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری ص ۱۲–۱۳–۴۴–۱۷۵–۳۲۲–۳۳۹.

ستا، فب: ham- سا: sam (AiWb. 1773) پا: ham ک ۱۲/۲–۶۱.

hām-bun-iz : حتی کمی، کمترین اندازه‌ای.

(نک. هریک از اجزاء سه گانه واژه) ک ۱۲/۲–۲۸–۳۱–۳۲–۳۴–۳۵–۷۰. ک ۲/۶. ک ۱۳/۸ ک ۵/۱۰–۳۴.

درمتن : āmōn : آمون، پر، مملو، لبالب (برهان) در فرهنگ جهانگیری آمده. "آمو (و آمون) بمعنی پر کرده بود" و آمود و آموده نیز بهمین معنی است. سنایی: هم زبانشان زفحش آموده. هم درونشان به خبث آلوده. همه با پایهای آلوده. همه با مغزهای آموده. و ترکیب: abr-āmōn یعنی: پر ابر، ابری. ک ۱۰/۲

hāmīn : هامین، تابستان.

ستا: hami , hamina- (AiWb. 1809) فاتر: h'myn

پا: hāmīn (Mir. Man. I. 39) (مینو خرد) ک ۱۰/۱۵

ax^{v}/ah^{v} : هستی، حیات، زندگی. و نیز نام یکی از مینوهای تن است که باتن پدید می‌آید و باهم او از بین می‌رود

ستا: aŋhu-.ahu- (AiWb. 106.) ک ۳/۶–۴–۵. ک ۱۰/۲۶. ک ۱۳/۴–۴۳. ک ۱۱/۱۵

ax^{v} ī astōmand : جهان مادی، وجود جسمانی: ax^{v} زندگی، حیات + astōmand : مادی (نک. همین واژه) ک ۱۳/۴۳.

ax^{v}ān/ahvān : هستی‌ها زندگی ها، جهان ها.

(هستی، جهان) + ān- (نشانه جمع) ک ۳/۶–۴. ک ۲/۱۲. ک ۱۱/۱۵

āhanjišn : (اسم مصدر) کشیدن، بیرون آوردن.

ستا: ā-haņč پا: āhanžā, āhanjīdan ماضی آن -āhēxt آهیخت -isn+(Pers. Stud. 10) (نشانه اسم مصدر) ک ۱۷/۱۲

nē āhanjišn : نکشیدن، نباید کشیدن. ک ۱۷/۱۲

۵

hāvišt : هاویشت، مرید، شاگرد.

ستا: havišta- (AiWb. 1806) ک ۱۰/۸ ک ۵/۱۰.

hāvištān : مریدان، شاگردان ک ۵/۱۰.

xānag : خانه، جا، محل زندگی.

۱۰

ستا: از khan- √ (GNPE. 103.) ک ۱۰/۲–۱۸–۳۸–۴۱–۴۵–۵۰. ک ۳/۱۱–۳۰. ک ۱۰/۶. ک ۱۲/۳–۵. ک ۱۷/۲.

āhēn/āhan : آهن.

ستا: ayaŋh- (AiWb.156) فارسی میانه. یا : آهن، گردی: hesin, hāsin (GIrPh. 14) ک ۱۵/۱۶–۱۷

۱۵

āhandil (+سهر) : آهن دل. (برای جزء دوم نک. همین واژه) که منظور سختی و تاثیر ناپذیری دل است. ک ۱۵/۱۶–۱۷

ahunavar-ahuvar : اَهُوَر، اَهُوَنُوَر.

نماز معروف زردشتیان (که سرودی از گاهان است) ک ۱۰/۲۵–۲۶. ک ۱۲/۱۹–۳۲. ک ۱۹/۵.

۲۰

hāvind/hāvand : شبیه، مانند.

ستا : hvaṅta- (وندیداد ۱۵ بند ۱۴) و hvṅs- (وندیداد ۸ بند ۳۱) (نک. ص ۲۵۱. Kapadia) پا : havaṅd *(مینو خرد)* ک ۹/۸ ک ۳۰/۱۲.

hāvandīh : برابری ، همانندی ، شباهت ، یکی و یکسان بودن. (نک. واژه بالا) ک ۹/۸

ahunvad/ahuvēd-gāh : اهونودگاه. نام نخستین بخش از گاهان است.
این گاه شامل ۷ ها (از های ۲۸ تا ۳۴) *یسنا* است ، که رویهم این ۷ ها دارای ۱۰۰ بند است.
ستا : ahunavaitī-gāθa- (*AiWb*. 284) ک ۱۵/۳–۵۱.

xānīg : خانی ، چشمه ، خان. (نک. فرهنگ قواس و.)
ستا : xanya- از ریشه xan (*AiWb*. 532) سا : khan
(موئنث آن: khā-) فب: kan: کن (کندن) (*Kent*. 178) در *فارسی* قنات ، خندق ، کان ، کندن از همین ریشه است. ک ۳/۲۰.

xānīgān : خانی‌ها چشمه‌ها (نک. واژه بالا) ک ۴۱/۱۳.

xānīg ī rōšn : خانی روشن ، چشمه درخشان ، در *فارسی* رخشنده خانی. زتاب آب آن رخشنده خانی شده از غیرت آب زندگانی
(خاقانی – فرهنگ قواس) ک ۳/۲۰.

axᵛēškārān : ناخویشکاران ، ناپارسایان ، وظیفه نشناسان.
(a نشانه نفی + xᵛēškār : خویشکار، وظیفه شناس + ān نشانه جمع
نک. هریک از این اجزاء) ک ۹/۱۵–۲۶.

axᵛēškārīh : ناپرهیزکاری ، وظیفه نشناسی.
ک ۶۳/۲.

axᵛēškārīhā : (قید) از روی وظیفه نشناسی ، به ناسپاسی ، ناپرهیزکارانه. (īha- نشانه قید ساز در *فارسی میانه*) ک ۵۳/۲.

āxēzēnēnd : برخیزانند ، برانگیزانند.
ستا : از ریشه haēz- xaēzaṅuha- (*GNPE*. 102) *فاتر* : xēz
ماده ماضی آن : xist (*VMT*. 178) پا : āxēz ک ۱۳/۱۷

abāz-āxēzēnēnd : بازخیزانند ، برانگیزانند.
ک ۱۳/۱۷

ahyās : اهیاس ، اولین واژه یسنا ی ۲۸.
ستا : ahyā yāsā- ک ۴/۱۳.

xāyag : خایه ، تخم مرغ. این واژه به شکل … هم آمده است.
کردی : hēk, hī, háik : *افغانی* : hā آسی : aik (*GNPE*.103)
پا : xāea ک ۸/۱۲. ک ۲/۱۷.

ēy/ē ʾy (۱) : یعنی.
ک ۳۲/۲–۶۳.
(۲) بجای … : ēd/ē : این.
ک ۱۱/۸ ک ۴/۱۴.
(۳) ē بجای … : ē/hē : شناسه دوم شخص.

guft-ē : گفته ، گفته است.
ک ۷۴/۲–۱۰۷ ک ۶/۵. ک ۴/۶.

(۴) بجای: ـ =ī: به معنی: که
ک ۳/۲۲-۲۴. ک ۷/۶. ک ۸/۹-۱۱

[illegible] :3/si: سه/۳.
شکل هزوارش آن [illegible] (نک: همین واژه)
ستا: θri- ، هندی کهن: tisráh, tráyah (AiWb. 802.)
پا: sē (مینو خرد) فاتر: shē (Mir.Man. II, 62.) این شماره ۵۵ بار در جاهای گوناگون کتاب آمده است.
[illegible] : 3 ēvak : سه یک، ثلث. ک ۹/۸.
[illegible] : 3 gānag : سه گانه. ک ۹/۱۲
[illegible] : 3 yak-ē : سه یکی، یک سوم. ک ۲۱/۶-۸.

[illegible] : 5/panj : پنج / ۵.
شکل هزوارش آن [illegible] (نک: همین)، نوشتار غیرعددی آن [illegible] است.
ستا : panča- (AiWb 844) فاتر: pnz (Mir.Man.II,65)
ک ۱۳/۲-۱۱-۱۸-۱۹-۲۰-۲۹-۳۱-۳۴-۴۴-۵۱. ک۱۶/۱ ک۱۹/۵. ک۲۱/۲.

[illegible] : 5567 پنجهزارو پانصدو شصت و هفت. ۵۵۶۷. ک ۱۳/۵۰.

[illegible] :6/šaš: شش/۶.
شکل هزوارش آن [illegible] (نک. همین) و نوشتار غیر عددی آن [illegible] است.
ستا xšvaš- (AiWb 561) پا : šaš . ک ۲/۷۲-۹۹-۱۱۴ ک ۱۲/۳۱. ک ۱۳/۱۷-۲۲-۲۹-۳۳. ک ۱۹/۶. ک ۲۱/۲-۵-۸.
[illegible] :6 pāy ud 2 bahr: شش پا و دو بهر.

پا (واحد طول) نک. همین واژه. ک ۲۱/۵.

[illegible] :9/nuh: نه/ ۹.
ستا: nava- : هندی کهن: nāva (AiWb 1043) پا: nuh (مینو خرد). ک ۲/۴۱-۷۷. ک ۱۳/۱۶-۴۱-۵۱. ک ۱۹/۹. ک ۲۱/۲.

[illegible] : 9999: نه هزارونهصد و نود و نودونه/۹۹۹۹. ک ۱۳/۵۰.

[illegible] :avr/abr: ابر.
ستا: awar-/awra- سا: abhrá- پا: awar (مینو خرد).
این واژه به شکل [illegible] هم آمده است. ک ۲/۱۰. ک ۷/۵. ک ۱۰/۱۸

[illegible] : abrāmōn : ابرآمون، پرابر، ابری.
(نک āmōn) ک ۲/۱۰

[illegible] "B" هز :pid: پد، پدر شکل غیر هزوارشی آن: [illegible] Junker.96. چاپ جدید ص ۱۵) ستا: pitar- سا: pitár- فبح: pitar- پا: pit (Kent.197) (مینو خرد). ک ۲/۱۰۶ ک ۵/۱ ک ۱۰/۲۲. ک ۱۲/۱۵

[illegible] : pidar : پدر. (نک. واژه بالا)
ستا: pitar هندی کهن: pitár- (AiWb.905-906) فاتر pydr (Mir.Man. II, 64) شکل دیگر پهلوی آن [illegible] است. این واژه در فرهنگ پهلوی یونکر جزو هزوارشها آمده است (Junker 96. چاپ جدید ص ۱۵) ک ۵/۱

: az : از، حرف اضافه (دراین‌کتاب به شکل ترکیب با ضمیرمتصل سوم شخص
مفرد حالت مفعولی آمده است. نک:)
ستا : hača- قب : hačā- (*AiWb*. 1746.) درنوشته‌های
پهلوی برای "از" شکل هزوارش آن : معمولا" بکار رفته است. (نک: همین
۵ واژه). ک ۳/۱۲. ک ۷/۲۰.

: ā-iz : درآنصورت.
ā : آنگاه (نک. همین واژه)+ z : نیز، و. ک ۲۳/۱۰.

: āp/āb : آب.
ستا : āp- قب : āpi- (*AiWb*. 325-329) : ستا درحالت فاعلی âpas
۱۰ درحالت مفعولی apás (*Kent*.168) فاتر : b° (*Mir.Man*.II, 43)
پا : aw (مینو خرد). این واژه به شکل هم آمده است ک ۴/۱۱.
ک ۴۰/۱۳–۴۱.

: abāxtar : باختر، شمال.
ستا : apāxtara-, apāxəδra (*AiWb*. 79) از apa+
۱۵ axtara : در دیگر نوشته های پهلوی (بندهش، مینوخرد و. از این واژه
معنی سیاره، ستارگان غیرثابت اراده شده) و در فارسی‌نو معنی‌اصلی آن. شمال،
فراموش و باختر معنی مغرب پیدا کرده است. پا : awāxtar (مینو خرد).
ک ۷/۱۰. ک ۱۸/۱۲ ک ۲/۱۴.

: ābād : آباد.
۲۰ ستا : ā-pāta- : از ریشه pā√ (*Nyb*. II glos. 16) : ازواژه نامه
پهلوی یسنا و ویسپرد، دابارص ۸). پا : āwād (مینوخرد). م ۲/ ۰. ک ۵/۱۳.

: ābādānīh : آبادانی، (نک. واژه بالا) پا : āwādānī.

(مینوی خرد). ک ۹/۱۳.

: a-pādixšā : متزلزل، بی قدرت (نک. pādixšā)
پا : awādaxšāh (مینو خرد). ک ۱۳/۱۳

: a-pādixšā-tar : متزلزل‌تر، بی‌قدرت‌تر، ناتوان‌تر،
۵ (نک. واژه بالا) ک ۱۳/۱۳

: ābād-tar : آبادتر، صفت تفضیلی (نک : ābād) ک ۵/۱۳.

: ābād-xīrīh/hērīh : آبادچیزی، ثروت، آبادانی، برپایی،
معمولا" در دعا بکار میرود. (نک. هریک از این دو بخش) م ۲/۰.

: ābādag : خوب خوش، نیک، مساعد
۱۰ ک ۲/۲۲–۱۰–۳۲.

: a-pādyāb : بی‌پادیاب، نجس، تقدیس نشده.
(نک: pādyāb) ک ۵۲/۲. ک ۱۰/۳–۱۱ ک ۱۲/
۲۷ ک ۲/۱۴.

: a-baxšīh : ندامت، پشیمانی، این واژه درمتن مترادف‌پشیمانی
۱۵ آمده است. پا : awāxš پشیمان (مینو خرد) نک: C. Bartholomae.:
ZKMM, II, 1917 pp. 41-42. واژه نامه مینو خرد، تفضلی.
ک ۱۰/۸

: abāgīh : همراهی، کمک، یاوری کردن.
فاتر : b°g° با، همراه (*Mir.Man*. II, 43.) : abāg+īh

پا: awagi (مینو خرد). ک ۱/۱۹ ک ۱۲/۲۲

apār/appār: دزدیده، ربوده شده، از دست رفته.
از appar: دزدی. فاتر: ᵓpr (*Mir. Man.* II. 47)
و نیز نک: *BSOAS*. XII. 46 (از مینو خرد، دکتر تفضلی) و نیز *Zum*
apar :پا *Sasanidischen Recht. Bartholomae* 5.8)
شکل هزوارشی دزدیدن است. نک: همین واژه، ک ۸/۹.
appār bavēd: دزدیده بود/ شود. ک ۸/۹.

avām: وام، قرض.
ستا: ap√ بدست آوردن (*Nyb.* II. gls. 13) فاتر: ᵓbᵓmyh
awām : پا (واژه نامه مینو خرد تفضلی *Henning. List*, 80)
(مینو خرد) ک ۱۴/۸.

avāmīhā: بوام، بطور وام، وام مانند (قید)
(نک. واژه بالا) ک ۱۴/۸

ābān: آبان، روز دهم هرماه و ماه هشتم هرسال و نیز ایزدنگهبان آب وموکل
آن است در یشت ها یشتی بنام این ایزد است.
فاتر: ᵓbᵓn (*Mir. Man.* I, 32) ک ۱۰/۲۲ ک ۲/۲۳.

ābān-it: آبانت، آبان ترا، ایزد آبان تو را (نک واژه بالا)
t- ضمیر دوم شخص مفرد (حالت مفعولی) نک: همان ک۱۰/۲۲

ābān: آبها جمع آب (نک: : آب)
ک ۴/۱۱. ک ۴۰/۱۳-۴۱.

abārīg: دیگر، بعد.
ستا، فب، سا: apara- از apa- + ra- (Kent. 168)
فاتر: ᵓbᵓryg (*Mir. Man.*I 32, II, 43) awarī :پا
(مینو خرد).
ک ۳۷/۲-۶۲-۷۴-۹۵-۹۹-۱۱۶-۱۲۳ ک ۲۰/۳-۲۹. ک۲/۴. ک۷/۶. ک۸/
۳-۱۹ ک ۵/۹. ک ۲/۱۰-۱۰ ک ۴/۱۱. ک ۳/۱۲-۸. ک ۴/۱۳-۲۹. ک۱۴/
۲. ک ۲۶/۱۵.
abārīg-iz: دیگر نیز و دیگر. ک ۲۰/۳. ک ۴/۱۲.
ک ۲۶/۱۵.

abāyēd: باید
فاتر: ᵓbᵓyd (*Mir.Man.* II,43) awāyat :پا (مینو خرد).
ک ۴۱/۲-۴۴-۵۰. ک ۲۵/۳. ک ۲/۴. ک ۴/۶. ک ۱/۷ ک ۲۱/۸-۲۳. ک ۹/
۱۳ ک ۱۰/۱۰-۱۵-۲۸-۳۰. ک ۶/۱۵-۷-۹-۱۰-۱۲-۱۴-۲۰-۲۵. ک ۳/۱۷-
۶. ک ۱۳/۲۰.
bē abāyēd: بباید، لازم است. ک ۲۱/۸. ک۱۳/۹
ō abāyēd: بباید، چنین باید ک ۲/۴.
andar abāyēd: اندر باید، لازمست ..
ک ۴۱/۲. ک ۱۰/۱۰
nē abāyēd. : نباید. ک ۴/۶. ک ۱۰/۱۵
ک ۱/۱۷.
abāyēd šudan: باید شدن، باید رفتن (درمعنی
مردن) ک ۱۳/۹
abāyēd dādan: باید دادن. ک ۲۱/۸.
abāyēd kardan: بایدکردن، بایدانجام دادن.
ک ۳/۱۷-۶.

abāyist: بایست، بایسته است، لازم است.

پا: awāyast (مینو خرد) ک ۳۰/۱۵.

abāyišnīg: بایسته، لازم، شایسته.
ک ۱۴/۱۲

azabar: زبر، بالا.
پا: ažwar. (مینو خرد). ک ۱۱/۲–۱۶–۳۹–۷۷. ک ۱۱/۳ ک ۸/۴. ک ۵/۶.
ک ۲۶/۱۲. ک ۳۷/۱۳.

haft: هفت/۷. شکل عددی آن ... است.
ستا: hapta- هندی کهن: saptá- (AiWb. 1765) فاتر: hpt (Mir.Man. III, 55) hpt :پاتر (Mir. Man. II, 56.)
آسی: aud پا: hapt (مینو خرد). ک ۱/۵ ک ۳/۵–۳۰. ک ۱۳/۲۲
haft amšāspand: هفت امشاسپند (نک) ک ۳/۱۵–۳۵.

haft kišvar: هفت کشور، اقالیم سبعه.
ستا: hafta būmi: هفت بوم، هفت اقلیم، برابر اعتقاد ایرانیان کهن، زمین به هفت اقلیم یا کشور تقسیم شده بود. arezah: ارزه. savah: سوه. fradadafš: فرد دفش. vīdadafš: وید دفش. vōuru-jarašn: وروجرشن. vōuru-baršn: وروبرشن و xᵛaniraθ خونیرث، که خونیرث در مرکز شش سرزمین دیگر قرار میگرفت و ایرانزمین یا ایرانویچ در آن قرار داشت. (نک: پورداود، یشتها ج ۱ ص ۳۳–۴۳۱. حاشیه) ک۱۳/۲۲

a-patūg: ناتوان.
در مینوی خرد ۴۴/۱۰ به شکل آمده به معنی ناتوانی. و نیز در ۱۵/۵۳ آن pattūgīh/patūgīh: استقامت و توانایی، قدرت (از: pattāy و pattaw نک: واژه نامه مینو خرد ص ۱۱ و ۹۳)
ک ۳۰/۱۰.

haftōyrang: هفتورنگ، هفت اورنگ، هفت ستاره‌ای که به‌عربی‌بنات‌النعش خوانند و آن صورت دب اکبر است از جمله چهل و هشت صورت فلکی (برهان) دراصل به معنی دارای‌هفت‌نشان (بهار: پژوهشی در اساطیر ص ۳۳ شماره ۳۷)
ستا: haptō-iringa- (AiWb 1767) پا: haptōirang (مینو خرد). ک ۴/۱۱.

a-patētīh: توبه ناکردن، پتیت نکردن. (نک:)
ک ۲۳/۸.

afzār/abzār: افزار، ابزار، اسباب کار.
ستا: ?-api-čāra پا: api-zāvar (M.F. Kanga-57, 58)
پا: awazār (مینو خرد). ک ۹۱/۲.

afzāyišn: افزایش (اسم مصدر)
پا: awazāišn (مینو خرد). ک ۸/۲۱.

abzūdan/afzūdan: افزودن (مصدر)
ستا: -sav √ aivi+ savayat- و نیز: (هُرن) aiwizāvāyēiti (هوبشمان، برای هر دو وجه نک: اساس اشتقاق فارسی، جلال خالقی مطلق ص ۱۳۰)
پا: awzūdan (مینوی خرد). ک ۳/۱۴. ک ۹/۱۵–۱۲–۱۴–۲۰.
abzūn / afzūn: افزون (بن مضارع).
فاتر: ʾbzwn (Mir.Man. II, 44) ک ۵/۲۱.
pad afzūn bavēd: رو به فزونی باشد.
ک ۵/۲۱.

afzāyēd : افزاید، بیافزاید، اضافه کند.
سنج. فاتر: ʾbzʾy (Mir.Man. II,44) پا: awazāet
(مینوی خرد). ک ۲۵/۱۵. ک ۶/۲۱.

afzōnīgīhā : سودبخشی، تقدس.
سنج. پا: awazūnyan (مینو خرد) ک ۴/۲۳.

ōzanīhēd : کشته شود، (فعل، شکل و ساخت مجهولی دارد لکن در
متن معنی: بکشد یا بمیراند می‌دهد) (سنج: شیراوژن)
ستا: aiwi √Jan "کشتن" پا: awazadan (GNPE. 31)
فاتر: ʾwzdn, ʾwzn- (Mir.Man. II. 45) پاتر.: ʾwjd
ʾwjn- (Hymn Cycles, 183) واژه نامه مینو خرد، دکتر تفضلی ص
۵۶) شکل هزوارش کشتن و است. (نک: همین واژه)
ک ۸/۱۰.

ažidahāg : اژدها، مار بزرگ. اینجا منظور ضحاک است.
ستا: ažišdahākō (AiWb. 266) ارمنی: azdahak (GNPE.19)
ک ۱۸/۲۰

abē-dād : بیداد. (داد، عدل، قانون، نک: همین واژه)
بیعدالتی، ستم
پا: dāṯ سنج. فاتر: dʾdystʾn (Mir.Man.II,49) ک ۱۷/۲۲

afsān : افسان، فسان. " .سنگی باشد که کارد و شمشیر و خنجر و امثال
آن را به آن تیز کنند، حکیم خاقانی: خنجر فتنه چو گشت کند در ایام * خنجر خصم تو
گشت او را افسان جهانگیری، عفیفی"
ستا: abhi + čāna- وخی و ساریکلی: pasān "سنگ تیز کن" :

(GNPE.23) ک ۲۸/۱۰.
afsāyēnd : فسایند تیز کنند. ظاهرا" بجای
در مورد ناخن: ناخن چیدن، ناخن گرفتن. ک ۶/۱۲.
nē afsāyēnd : ناخن نگیرند ک ۶/۱۲.

afsihēnīdārtar : نابودکننده‌تر، از بین برنده‌تر.
" بارتولومه آنرا از ریشه اوستایی saēd: و ماده bisōyāt و سانسکریت čhēd:
گسستن و شکستن میداند" (دابار ۱۳ (P. V. Gl. پا: awasihīnīdan
نابود کردن، تباه کردن. (مینوی خرد). ک ۳۰/۱۲.

abispārdan : سپردن، سپاردن.
ستا: spar- √ vīspara- هندی کهن: sphuráti (GIrPh.155)
sphur-: be abispārdan : بسپردن،
سفارش کردن. ک ۲/۸.
abispārd : سپرد سپارد. ک ۵/۸.
abispārēnd : سپارند، بسپارند.
پاتر: ʾbyspʾr (Ghilain. 75) پا: awaspārənd
(مینو خرد). ک ۸/۱۷.
nē abispārēnd: نسپارند. ک ۸/۱۷.

avistāg/abistāg : اوستا (ستا ابستا وستا) کتاب مقدس
پیامبر کهن ایران، زرتشت. پا: awastā
ک ۱/۱ ک ۵۵/۲–۹۷–۱۱۸ ک ۹/۹–۱۰ ک ۵/۱۰–۱۹–۲۵–۲۹. ک ۲/۱۴–
۳. ک ۱/۱۵ ک ۸/۱۷–۹ ک ۱۴/۱۹
avistāg zand : زند اوستا ک ۲۵/۱۰.

abistān/avistān : استان، استام، معتمد.

" اوستان بر وزن دوستان، مردم امین و معتمد باشد " برهان.
پا: awastam (مینو خرد). ک ۱۲/۹

afsard: افسرد، افسرده شد، خاموش شد سرد شد (در مورد آتش)
معادل اوستایی آن: sarəta پا sard: (Kapadia. 278)
ک ۱۲/۳.

ābustan/ābistan: آبستن، حامله.
ستا: apu ra-, tanu-: [تن] بچه‌دار، زن حامله. (AiWb. 85-86)
ک ۵/۲–۱۰۵–۱۰۹ ک ۱۸/۸ ک ۴/۱۰–۱۰–۲۰.
ābustanīh: آبستنی، حاملگی.
فاتر: ʾbystnyy (Mir. Man. II,44) ک ۵/۲–۱۱۵ ک ۲۲/۳.

ābgēnag: آبگینه، آینه. ک ۵/۲–۱۱۵

abē-gumān: بی‌گمان، بی شک.
ستا: apaiy* (هویشمان) + vī-manah-* هندی کهن: vīmanas-
(AiWb. 1449) این واژه بشکل ... نیز آمده است. (نک: گانگا،
اندرز پوریوتکیشان ص ۵۵) ک ۸/۳. ک ۳/۱۱.

u-š: ʾpš: او را، آن را. : u او، آن + : š ضمیر متصل
سوم شخص مفرد فاتر: wš (Mir. Man. I,33) پا: vaš ک ۳۲/۲–
۸۹–۹۲–۱۰۰ (و در متجاوز از ۷۰ جای دیگر کتاب)
u-šān: ʾp-šʾn: آنها، ایشان. که: -šān ضمیر متصل سوم
شخص جمع است. پا: vašān (مینو خرد). ک ۶۵/۲. ک ۳۴/۳. ک ۱۳/
۲۹. ک ۲۲/۱۵–۳۰.

az-iš: ازش، از او. : az: از (حرف اضافه) + : š: ش
(ضمیر متصل سوم شخص مفرد) پا: ažaš زبور پهلوی: ʿšy (PS.35)
تفضلی، مینو خرد. ک ۱/۴. ک ۴/۴. ک ۱/۱۱ ک ۳/۱۲–۹–۱۴ ک ۳/۱۵.
ک ۷/۲۰–۹–۱۰.

afšēd/apšēd: پاشید، پاشیده (ظاهرا" این شکل لازم فعل است و
صورت متعدی آن "افشاند" می‌باشد) ک ۱۱۹/۲
afšēd ēstēd: پاشیده (شده) است. ک ۱۱۹/۲

xafag/xapag: خفه (فشرده گلو) خبه، خپه، خبک، خپک. (فرهنگهای
فارسی). ک ۲۳/۲.
xapagīh: خفگی. بجای ... ک ۲۳/۲.

abar/apar: بر. شکل هزوارش آن ... بیشتر صورت هزوارشی آن
در نوشته های پهلوی بکار رفته است.
فاتر: ʾbr (Mir. Man. II, 44) ک ۳۴/۱۰.
abar nē yazišn: نباید بریشتن، نباید تقدیس کردن
ک ۳۴/۱۰.

ʾPRʾ: هز، یونگر: ʾpRyʾ: xāk, خاک (FrPh. 17)
نوشتار غیر هزوارشی آن ... می‌باشد. پا: xaki (مینو خرد).
ک ۳۶/۲–۹۲–۹۸–۱۱۲–۱۱۳

a-zarmān: بی پیری، بدون پیری. پا: azarman (از a
نفی + zarmān: پیری. نک: همین واژه) ک ۲۱/۲۲.

afrōxtan: افروختن.

فاتر: ᵓbrwc, *brwxt (VMT. 182) ک ۵۰/۲.

aburnāyag/-īg: ابرنا، برنا، کودک، بچه.
ستا: a-pərənāyu- (AiWb. 81) پا: awarnāe و apurnāe (مینو خرد) ک ۱/۵ ک ۱۶/۱۰–۱۸

aburnāyagān: برنایان، جوانان، بچه ها ک ۱/۵
afrōzišn: (اسم مصدر) افروزش، افروختن.
نک: ... ک ۳۰/۳.
nē afrōzišn: نباید افروختن. ک ۳۰/۳.

afrōzēnd: افروزند، روشن کنند. پا: awarōzənd (مینو خرد) نک: ... ک ۲۰/۲.

هز: HPRWN,d: kanēd بجای: ... kanēnd: کنند (از– کندن) ک ۱۴/۲–۱۵
be kanēnd: بکنند. ک ۱۴/۲– ۱۵

هز: kanēnd:HRRWNnd کنند ... و be kanēnd: بکنند. ک ۱۶/۲

هز (نک. واژه بالا): kanēd و bē kanēd ک ۱۸/۸ و نیز بجای kanēnd: ک ۲۲/۲.

afarg/aparg: اپرگ، افرگ، اسم خاص است و چنانکه از این متن و سایر نوشته های دینی پهلوی برمیآید، وی یکی از موبدان صاحب نظر بوده است "نام یکی از مفسران اوستا است که گویا پیش ازساسانیان میزیسته است" فرهنگ‌فره‌وشی.

این واژه را می‌توان āzarak: آذرک، هم خواند.
ک ۰۳/۱ ک ۲/۲–۶۴–۷۳–۸۸–۱۱۵ ک ۵/۵–۰۶.

aprēšam: ابریشم (نک: واژه زبرین) ک ۰۴/۴.

aprēšamēn: (صفت نسبی) ابریشمین. ک ۰۴/۴.

aprēšum: ابریشم، بریشم، معرب آن Ibrīsam :ابریسم (واژه های معرب در صراح ص ۱) در ارمنی: apr̊šum سا: kšāuma- : ابریشم‌بافته. از: upara kšāuma* (اساس اشتقاق فارسی ص ۸۶) ک ۹۹/۲.

āfrīn: آفرین، ستایش، نیایش.
ستا: afri-vana- (AiWb. 331) پهلوی کتیبه‌ای: plyny ᵓپاتر: (Mir. Man. ᵓfryn: فاتر (Mir. Man. III, 49) ᵓfrywn II,47) پا: āfrīn: (مینو خرد). ک ۱۹/۳–۴–۱۲–۱۳–۱۴ ک ۲۲/۲۱.
āfrīn kunēh: آفرین کنید، بستایید
ک ۱۹/۱۲–۱۳–۱۴

āfrīn-t: آفرینِ ترا، ستایشت را، نیایشت را ک ۲۲/۲۱.

āfrīn-tar: آفرینْ بیشتر، مستجاب تر؟. ک ۱۹/۰۴.

ᵓp-m: u-m: مرا، بمن، و + م (ضمیر متصل اول شخص مفرد حالت مفعولی) ک ۱۵/۱
u-mān: مارا، بما و + مان (ضمیرمتصل اول شخص جمع) ک ۹/۱۳

abāb: بی آب، ناشسته (بی‌وضو) -aba گونه دیگری است از

بی، بدون +آب. ک ۹/۸.

ābus/āpus: آبستن، زنی که بچه در شکم دارد. این واژه به شکل ābist و ābistan و ābustan هم آمده به معنی بچه دار. ستا: tanu-apuθra (AiWb. 86) ک ۱۰/۷. ک ۱۲/۱۸

āpus bavēd: آبستن‌بود، آبستن‌شود. ک ۱۰/۷. ک ۱۲/۱۸

ābustan/āpustan: آبستن. (نک: واژه بالا) ک ۱۲/۱۱–۱۳ سنج فاتر: ʾbystnyy آبستنی (Mir. Man. II,44)

appurd: دزدیده، دزدیده شده.
فاتر: ʾpwrd برد، دزدید. (Mir. Man. II,47) ک ۱۵/۱۲
appurd ēstēd: دزدیده شده‌است. ک ۱۵/۱۲

appurdag: دزدیده شده. ک ۱۵/۱۲

aburnāy: برنا، نوزاد، بچه. (نک.: aburnāyīg) ک ۱۳/۲.

aburnāyīg: برنا، بچه، نوزاد (نک واژه بالا) ک ۲/۸۵–۱۰۵–۱۰۶ ک ۵/۱ ک ۱۲/۱۲
aburnāyīg: نک: واژه بالا. ک ۲/۸.

āfrīn: آفرین، نیایش، ستایش، دعا نک: āfrīn ک ۲۲/۳۲.

abē-: ابی، بی، پیشوند و نشانه نفی
ستا: apa+id فب: apaiy* پا: aw (Pers. Stud. 33)

ک ۳/۸. ک ۱۰/۱۲–۱۷–۲۴–۳۱. ک ۱۱/۳. ک ۱۲/۲۰. ک ۲۲/۱۷

abēbīm: بی‌بیم، بی‌ترس، بی (نک: واژه بالا)+ bīm ستا- bay
هندی کهن: -bhay- bhēman سا: bhīma پا: bīm (GNPE.59)

abēzag/avēzag: اویژه، ویژه، پاک. (صفت بهدین، آئین‌زردشتی)
فاتر: ʾbycg (Man. Stud. 44) پا: awīža (هردو از مینوخرد تفضلی) ک ۶/۱–۷. ک ۱۵/۱۵–۱۶

avēzag dād: پاک‌آفریده، بهدین، زردشتی.
ک ۶/۱–۷.

(۱) azēr: (۱) زیر، پائین. ستا: aδairi- (AiWb. 58)
پا: azēr ک ۲/۱۱–۳۹–۸۹–۹۰–۹۵. ک ۳/۱۱. ک ۶/۵.
(۲) نشیمنگاه. ک ۱۰/۱۴

(۲) abēr: بسیار، زیاد. فاتر: ʾpyr پا: awīr (Nyberg., II, 18.) ک ۳/۵. ک ۸/۱۳ ک ۱۰/۲۲–۲۳–۲۹. ک ۱۲/۱۵–۱۶–۱۹–۲۶–۲۹–۳۰. ک ۱۳/۳۰. ک ۲۰/۸.
abērtar: زیادتر، بیشتر. پا: awīr-tar (مینو خرد).
ک ۱۲/۱۹–۲۹. ک ۱۳/۳۰. ک ۲۰/۸.

abērāhīh: بیراهه، راه نا آشنا. ک ۱۹/۱۴

abēmōzag: بی‌موزه، بدون کفش، پابرهنه، abē بی+ mōzag موزه (نک: هر یک از دو جزء) ک ۱۰/۱۲.

abdum/afdum: افدم، آخر، سرانجام.
ستا: *apatəma, apəma (AiWb. 80-81) (ونیز نک: GNPE. 9-10) فاتر: bdwm: (Mir.Man.II,44) پا: awādum (مینو خرد) فارسی: افدم (لغت فرس). ک ۸۹/۲. ک ۷/۸.

abēvināh: بی‌گناه، abē بی+ vināh گناه (نک: هریک از دو جزء) ک ۱۷/۱۰

abēvināhīh: بیگناهی. ک ۲۴/۱۰.

HT: هز: agar اگر، فاتر: ᵓgr (Mir. Man. II, 44) پا: agar (مینو خرد). ک ۱۸/۲–۳۱–۳۸–۴۵.

agar-iz: اگر نیز، واگر. ک ۲۸/۲. ک ۱۱/۳. ک ۲/۵. ک ۴/۱۲.

agar-š: اگرش، اگر او را. agar اگر+ š (ضمیرمتصل اول شخص مفرد مفعولی) ک ۳۱/۲. ک ۷/۵. ک ۴/۱۶.

agar-šan: اگرشان، اگر آنها را، agar اگر+ šan (ضمیر متصل اول شخص جمع مفعولی) ک ۸/۱۲–۲۷.

ātaxš/ataš: آتش. آتش، آفریده‌ای هرمزدی است و بنابر بندهای ۲ و ۳ یسنا ۳۶ داوری روز واپسین راعهده داراست و در اوستای متاخر نیایشی بنام اوست. (توضیح بیشتر را، نک: مهرداد بهار. پژوهشی دراساطیر ایران ص ۴۶. شماره ۱۳) ستا: ātar, ātarš: (AiWb. 312) پا: ātaš (شکل هزوارش آن یونکر: ۷۵) ک ۳۸/۲ و متجاوز از ۳۰ جای دیگر کتاب.

ātašān: آتش ها، آتشان.

ک ۴۶/۲–۱۱۸ ک ۵/۹. ک ۴/۱۱. ک ۲/۱۳. ک ۱/۲۰–۸–۹.

ātaš ī ōhrmazd: آتش هرمزد، آتش پسرهورمزد، درادبیات کهن زردشتی و اوستا آذر، آتش، پسر هرمزد شمرده شده و مقدس است و باید پرهیز آن را داشت، در شریعت مانی نیز محترم است. (برای آگاهی رک: یسنا ج ۲، پورداود، ص ۱۲۲ به بعد) ک ۱۱/۱۲. ک ۱۲/۱۵–۱۳

ātaš ī vahrām: آتش بهرام، بزرگترین و مقدس‌ترین آتش ها نزد زردشتیان است (نک:) ک ۹/۷.

ātaš ī vāzišt: آتش وازیشت، یکی از۵ آتش مهمی است که در اوستا بدان اشاره شده (نک: یسنا ۱۷ بند ۱۱) ظاهرا" منظور اصلی آتش برق یا آتش ناشی از ابرها است. (نک: پورداود، یسنا ج ۱ ص ۱۹۸ زیرنویس) ک ۲۶/۱۳.

attāwaxšyā: اتاوخشیا، اولین واژه یسنا ۳۰ می‌باشد ک ۴/۱۳.

a-tarsāgāh: ناپرهیزگار. a (نشانه نفی) + tars ترس+ āgāh آگاه سنج: ترس‌آگاه. پرهیزگار. نک. ک ۲۲/۱۵.

a-tavānīg ناتوان. a+tavān+īg (نک: هریک ازاجزاء) ک ۹۱/۲. ک ۱/۶

ādur/ātur: آذر، آتش. نک: ستا، فب: ātar (Mir.Man. II, 43) فاتر: ᵓdwr: atr : ایرانی کهن: (AiWb.312) āθr ک ۴/۱۳–۲۶. ک ۹/۲۲ ک ۲۵/۲۵ و روز بیست و ششم و ماه‌نهم

هر سال و ایزد موکل آنها ک ۲/۲۳.

Ādur Ōhrmazd: آذرهرمزد، اسم خاص، یکی ازمفسران و پیشوایان زردشتی ک ۳/۱.

Ādurbād Ī Mārispandān: آذرباد مارسپندان/ یا مهر سپندان. آذرباد پسر مهراسپند، بزرگ موبد دوران شاپوردوم ساسانی (۳۱۰–۳۷۹م) تدوین کننده اوستای متاخر و خرده اوستا ک ۲۳/۸. ک ۱۶/۱۵

Ādurbād Ī Māraispand: همو. ک ۲۳/۱۰–۴۰.

Ādurbād Ī Zarduštān: آذرباد زردشتان آذرباد پسر زردشت یکی از موبدان و مفسرین عهد ساسانی. ک ۱۰/۸

Ādur Farnbaγ Narsē: آذر فرنبغ نرسه (نام خاص) یکی از موبدان و دانشمندان زردشتی و مفسران اوستا ک ۳/۱.

ādur istar: خاکستر، ātur: آذر، آتش (نک: همین واژه) + star از √star: گستردن، پاشیدن. ک ۱۷/۲–۳۷.

Ādur farnbaγ: آذرفرنبغ (= آتش فره ایزد) یکی ازآتشهای مقدس دوره ساسانیان است و ظاهرا "این آتش نگهبان پیشه آتوربانی بوده، مطابق با مندرجات بندهش این آتش در کوه rōšn در کابلستان قرارداشته. لکن این آتش در شمار ۵ آتش مقدسی که در گاهان (یسنا ۱۷ بند ۱۱) بدانها اشاره شده نیست. (نک: مزدیسنا و ادب فارسی، دکتر معین ص ۳۳۸).
استاد پورداود نوشته: آذرفرنبغ نگهبان همه پیشوایان و دانایان ودبیران شمرده میشد و جای آن در کاریان بود، در لارستان کنونی در سرزمین فارس،

هنوز کاخ فروریخته آن بنزدیکی لار نمودار است. (نک: *یسنا پورداود* ج ۲ ص ۱۷۴) ک ۱۳/۲۶.

āz: (دیوآز)، در دیگر نوشته های پهلوی به شکل: آمده است. (نک: *مینو خرد* ۷/۱۴ و) ستا: āzi- (AiWb. 383) *فاتر*: z" (Mir. Man. II,43) پا: āž *(مینو خرد)*. ک ۱۷/۲۲

azān: ? : دخمه، این واژه به نظر پروفسور هنینگ مرکب است از ast/azd به معنی استخوان + دان (پسوند اسم مکان، سنج: گلدان، نمکدان) درحالیکه سایرین آنرا هزوارش: daxmag دانسته اند نک:
Sir J.J. Zarthoshti Madressa Centenary Volume, Bombay 1967 pp. 42-67. *گوتوال* نیز این واژه را: daxmag خوانده است. ک ۲/۶–۷۵. ک ۷/۹. ک ۱۳/۱۹

HZWRY': هز: xūk خوک، خنزیر، خوک ماده، گراز. ستا: hū: سا: sūkara- (AiWb.1817) این هزوارش در فرهنگ پهلوی آمده است. (Junker.17) ک ۲/۵۸.

*

HS: هز: may: می، شراب. ستا: mada-mada: سا: madā: از √mad (AiWb.1113) *فاتر*: my (Mir. Man. II, 60) پا: mae *(مینو خرد)*. ک ۲/۳۰–۳۱–۳۲. ک ۱۰/۷.

'YŠ: هز: kas: کس، کسی. *ایرانی کهن*: kaš[čiy]: ستا: kas[čit]: *هندی کهن*: kás: پا: kas, kasiča (GNPE. 190) ک ۲/۷۶. ک ۳/۱۳–۲۵. ک ۵/۶. ک ۸/۳–۱۱ ک ۹/۷. ک ۱۰/۱۶–۱۷–۳۹–۴۰. ک ۱۱/۳. ک ۱۲/۲–۴–۵–۲۵–۲۷–۲۸–۲۹–۳۲. ک ۱۳/۳۰. ک ۱۵/۳. ک ۱۹/۵.

kasān,yšʾn: kasān: کسان، اشخاص. پا : kasān (مینو خرد). ک ۲۹/۱۳.

kas-iz: کسی نیز. ک ۲۸/۱۲.

avēšān/ē-šān: ایشان. در نوشته های پهلوی بیشتر به شکل بکار رفته است. (نک: همین) ک ۳۳/۱۰.

āsān: آسان، راحت. که ۴۰/۱۰. ک ۳/۱۱.

āsānīh: آسانی، راحتی، آسایش (اسم مصدر) پا : āsānī (مینو خرد). ک ۳/۱۲. ک ۱۹/۱۳

āsāntar: آسان تر (نک. واژه بالا + tar ، نشانه صفت تفضیلی). ک ۴۰/۱۰. ک ۳/۱۱.

? ? : این واژه را کوتوال تصحیفی از sarīh=sʾlyh- (از. سر.و بر.و برتری.و بالابودن) دانسته واحتمال داده که a آغازی واژه، مربوط به واژه پیش از آن mazdāsčā باشد و در واژه نامه خود هم آنرا نیاورده، لکن در ترجمه ظاهرا" معنی فوق و بالای را از آن اراده کرده است. (نک: Kotwal.p.16: (No. 102 ک ۹/۱۳.

aspur: کامل، پر. این واژه دردیگرنوشته‌های پهلوی به شکل آمده است. (نک: واژه نامه گزیده های زادسپرم ص ۴۸) فاتر : ᶜspwr (Mir. Man. III,51) ᶜspwr: پاتر (Mir. Man. II, 63.) ک ۲۱/۲۲.

ast-ōmand: استومند، مادی. ast : استه، هسته، جسم، استخوان

(نک: واژه زیر) + ōmand : پسوند دارندگی (نک. همو) ستا: -astvat, astvant (AiWb. 215) ک ۴۳/۱۳.

astag: هسته، استه، استخوان. اسم است از ast : استخوان ستا : -ast هندی کهن : asthi, asthan سی: stag (GNPE.20) و ast : پا (Mir. Man. II, 47) ʾst: فاتر (AiWb. 211) (مینو خرد) سنج فا: پیلسته. عاج (استخوان فیل، دندان فیل)

چو برروی ساعد نهد سر بخواب سمن راز پیلسته سازد ستون. ؟

ک ۱۲۲/۲

ast: استخوان. نک: واژه بالا ک ۱۴/۱۷

āstvān: استوان، خستوان، خستو، معترف، معتقد. ستا: √stav+a (گاتها، پوریو تکیشان ۵۵). فاتر: ʾstwʾn: (Mir. Man. II, 43) پا: āstvan (مینو خرد). ارمنی : xustuwān ک ۶/۵. ک ۷/۷. ک ۹/۳-۴. ک ۲۰/۴-۵.

āstvān būdan: استوان بودن، خستو بودن، معترف بودن، مؤمن بودن. ک ۳/۹. ک ۲۰/ ۴-۵.

āstvānīh: (اسم مصدر) خستو بودن، معترف بودن، مؤمن بودن. ک ۶/۵. ک ۷/۷.

ḤZyTWN,t: هز: dīd فاتر: dydn (Mir. Man. II, 50) پاتر: dydn (Mir. Man. III, 54) پا: dit (مینو خرد). ک ۲/۱-۶۳-۶۵-۶۸-۶۹. ک ۸/۱۰ ک ۳۳/۱۰.

nē dīd: ندید، ندیده. ک ۲/۶۳-۶۵-۶۸.

vēnēm: ḤZyTWN'm: بینم. ک ۰۳/۱۵
nē vēnēm: L' ḤZyTWNm: نبینم ک ۰۳/۱۵

vēnīhēd:HZyTWN,yhyd: دیده شود (نک: واژه های بالا). ک ۰۲/۲۰

vēnēd:ḤZyTWNyt' : بیند. شکل غیر هزوارشی آن می‌باشد. این هزوارش بدین‌سان نیز در نوشته‌های پهلوی دیده شده
پا: vīnət (مینو خرد). ک ۲-۵/۲-۳. ک ۱۰/۳-۱۵-۲۲-۳۷. ک ۰۳۱/۱۰
ک ۰۳/۱۴
nē vēnēd: نبیند. ک ۱۰/۳ ک ۰۳۷/۱۰

asrōšdār: asrōšt: نافرمان، کسی که در امور دینی نافرمانی میکند (فره وشی) ār+ پسوند صفت فاعلی‌ساز. یا از a نشانه نفی+ srōš ستا: sraōša (کاپادیا، ص ۲۳۶). ک ۰۲/۱۲

āsrōg: آثرون، پیشوای دینی. شکل دیگر آن است. (نک: واژه زیر). ک ۱/۹

āsarvan/āsrōn: آثرون، آذربان، آتوربان، موبد نگاهبان آتش، پیشوای دینی زردشتی. ستا: āθravan (AiWb. 323) پا: āsrūn (مینو خرد). ک ۰۵۶/۲
āsarvanān/āsrōnān: آتوربانان، پیشوایان دینی. ک ۰۴/۱۱

bandišn: هز: 'SLWNšn: بستن (اسم مصدر) نوشتار غیر هزوارشی آن است. مانتر: bnyšn,bnn: بند و بندش. بستن (Mir. Man.

II, 48.) ک ۱۳/۱۰
frāz bandišn: فراز بستن. ک ۱۳/۱۰

'SLWN: هز: band+ نشانه ای برای فعل دوم شخص (معمولا جمع) نک: دستور زبان فارسی میانه د. س. راستارگویوا ص ۱۳۹. bandēnd: بندند. ک ۸/۴-۱۱

هز: bandēd (نک. واژه بالا) بندد. پا: bañdət (مینو خرد). ک ۰۳/۲۰ ک ۱۱/۲

همان واژه بالاست. ک ۰۳/۴. ک ۱۳/۱۰
be bandēd: به بندد. ک ۱۳/۱۰
abāz bandēd: بازبندد. ک ۰۳/۴

navad ۹۰: ستا: navaiti-: سا: navati- (Jackson. 106.) پا: navat (مینو خرد).

ēzm: هیزم، هیمه و نیز نک: ک ۱۲/۱۵

āsmān: آسمان، نام روز ۲۷ هرماه و ایزد نگهبان آن روز. نک: ک ۰۴/۲۳

āsmām: آسمان، ایزد موکل و نگهبان سپهر و روز بیست و هفتم هر ماه شکل هزوارشی آن یا است. (کاپادیا ۲۳۶) ستا: asman هندی کهن: açman- (GNPE. 8) در اصل به معنی سنگ است. پا: āsman (مینوخرد). ک ۰۲۷/۲۲
asmānt: ایزد آسمان ترا، آسمانت. (āsmān : آسمان +

t ضمیر متصل اول شخص مفعولی) ک ۲۷/۲۲.

ēzmdān: بجای: هیمه دان، انبار هیزم.
ēzm: (نک: همین واژه)+ -dān: پسوند، مکان وجای سنج. نمکدان، گلدان و. ک ۷۳/۲.

asēj: بی رنج، بیدرد. a، نشانه نفی+ sēj: درد، رنج (نک: همین واژه) فارسی "سیج به کسر اول بمعنی رنج و محنت و مشقت" برهان.
ک ۵/۶.

asēm: سیم، نقره.
ستا: simā- (یشت ۱۰ بند ۱۲۵) simōiθrā- (AiWb. 1581.
هندی‌کهن: çámyā- (GNPE. 168) ماتر: ʾsym (Mir. Man. II, 47) ک ۱۱۳/۲ ک ۱۸/۱۵

āsnīt: ذاتی، فطری. نوشتار دیگراین واژه در متنهای پهلوی وپهلوی یسنا است. ستا: ā-sna- (AiWb. 341) ک ۸/۹.

āsnīt xrad: آسین خرد، خرد فطری، خرد ذاتی.
ستا: ā-snahe xraθwō- (AiWb. 341-Y 22.25) پا: āsn- xard (مینو خرد). ک ۸/۹.

āhan/āhēn: آهن. در پهلوی یسنا: آمده است.
ستا: ayaŋha- (AiWb. 156) ک ۱۱۴/۲-۱۱۵ ک ۱۴/۱۵-۱۵-۱۶-۱۹
āhēn ī dil: آهن دل. ک ۱۵/۱۵
āhēn ī vidāxtag: آهن گداخته.

(نک: هر یک از اجزاء) ک ۱۴/۱۵-۱۵-۱۶-۱۹

āhēnēn: آهنین. صفت نسبی āhēn + ēn: (-ēn نشانه صفت نسبی) ستا: ayaŋhaēna- (AiWb. 156) ک ۳۴/۳.

ēzm/ēsm: هیزم، هیمه. ستا: aēsma- (AiWb 26-27) پا: hēzam شکل هزوارشی آن (نک: همین واژه) است. ک ۷۳/۲-۱۱۸ ک ۱۸/۸

*

a-š/ā-š: آنگاهش، پس آن را، آنگاه او را (a: آنگاه، پس + š ضمیر متصل اول شخص مفعولی. نک. هر یک از اینها) ک ۱/۲-۶۷-۷۲ و.

Hyʾ: هر jān/gyān جان. ماتر: gyyʾn (Mir. Man. II,54). پاتر: gyʾn (Mir. Man. III,55) پا: ǰan (مینو خرد). ک ۵۱/۲-۵۶. ک ۱۲/۱۷

aštād: اشتاد. به معنی. راستی و درستی است. و نام روز ۲۶ هرماه و نام فرشته یا ایزد ناظر بر راستی و عدالت است که همکار رشن راست می‌باشد و موکل روز بیست و ششم هر ماه نیز می‌باشد
ستا: arštāt- (AiWb. 204) ک ۱۹/۱۲ ک ۲۶/۲۲ ک ۴/۲۳.
aštād, it: اشتاد ترا، ایزد اشتاد ترا ک ۲۶/۲۲.

aštar/aštr: اَشتَر، تازیانه، شلاق.
ستا: aštrā- (AiWb 263) ک ۲/۱۳-۲۹.
aštar burdan: حدّ شرعی را تحمل کردن، شلاق خوردن. ک ۲۹/۱۳.

xišt: خشت، آجر نپخته. ستا: -ištya سا: iṣṭakā (AiWb. 378.) ک ۲/۳۶.

āškārag: آشکار، آشکاره. ستا: -aviškāra* سا: -āviškāra (GNPE. 8.) پا: āškārā (مینو خرد). ک ۸/۸.

āškāragīhā: به آشکارگی، بآشکارا ک ۸/۸.

HŠKHWN,yh: هز: vindēh: یابی (از: vindādan یافتن) نوشتار پهلوی آن ... ستا: viñdeñti از ریشه: vaēd هندی کهن: vindāti از ریشه: vēd (GNPE. 300.) و نیز نک: (AiWb. 1449). فاتر: wndyh (Mir. Man. II, 52) ک ۲۲/۳۰.

aškōb: اشکوب، آشکوب، "آشکوب به معنی آسمانه و سقف خانه باشد. و هر مرتبه از پوشش خانه را نیز گویند" برهان. ک ۲/۶۲.

aškumb: شکم، اشکم، اشکمب (سنج: شکمبه) این واژه در دیگر نوشته های پهلوی ... آمده است. (نک: مینو خرد ۲۶/۳۳ و ۱۱/۵۶) معادل اوستایی این واژه uruθwasča است. فاتر: ˀškmb (Mir. Man. II, 63). پا: aškum (مینو خرد). ک ۲/۵۸. ک ۱۰/ ۱۳–۱۸ ک ۱۱/۴.

ašem: اشم [وهو] نک. واژه زیر: ک ۵/۷.

ašemvohūg: اشم وهو، نماز معروف زردشتیان. ستا: ašəmvohū (AiWb. 257) برای معنی و تفسیر این نماز نک M.F. Kanga: A Pahlavi Commentary on the

Ašəmvohu. درپژوهشنامه مؤسسهٔ آسیائی شماره ۲ سال ۱۳۵۴ شیراز. ک ۵/۵.

ašemvohūg: اشم وهو، نک. واژه بالا ک ۵/۵–۷. ک ۱۰/۲۴–۳۵. ک ۱۲/۲۱–۳۲. ک ۱۲/۱

xšmaibya: واژه آغازین یسنا ۲۹ می‌باشد ک ۱۲/۴.

ašavahišt: اشاوهیشت نوشتار پهلوی شکل اوستائی است برای اردیبهشت، نام دومین امشاسپند و نام دومین ماه سال و ایزد نگهبان آتش. ستا: -ašavahišta نک: ... ک ۱۱/۴.

xšvašmāngug: شش ماه. واژه نخستین به شکل اوستائی آمده است. ستا: -xšvaš. māhya (AiWb. 562) ک ۲/۹۵

xšvašmānghug: همان واژه بالاست و سبب نوشته شدن آن بدین دو صورت (بجای: ... یا ... که شکل هزوارش آنست و معمول بوده) روشن نیست. ک ۲/۹۷.

ašnavēd: اشنود، شنود. فاتر: ˀšnw (Mir. Man. II, 47) پاتر: ˀšnw (Mir. Man. III, 51) شکل هزوارشی آن: ... (Junker 1.) است. ک ۱۲/۳۲.

*

aɣryak: دراز، طولانی، درازترین، طولانی ترین. (نک: ... شایست نشایست ص ۱۲ شماره ۱۵) ستا: -aɣrya (AiWb. 50) هندی کهن: -aɣriyá. ک ۹/۱

*

ā̊k / ā̊ɣ : آک، اک، اخ، بد، بدی، زشت، آسیب، آفت.
(فرهنگهای فارسی). ستا : -aɣā̊ هندی کهن : aghá (AiWb. 48.)
۱۲۴ ā̊k-dēn: بددین، مرتد، کافر، ملحد، غیر زردشتی (از نظر
بهدینان) (AiWb. 48.) ک ۶/۶.

āgāh: آگاه.
ستا پیشوند ā + ریشه kas: (= دیدن) سا : ākā́śya- kā́sate-
(Mir Man. ʾgs: پاتر (Man. Stud.45) gʾ̊s فاتر (AiWb 459)
پا : āgāh (مینو خرد، تفضلی). ک ۲۹/۱۰. ک ۲/۱۲- (III, 48)
۲۸. ک ۵/۱۷-۸.

āgāh-tar: آگاه تر، داناتر. (نک: واژه بالا āgāh + -tar
نشانه صفت تفضیلی ک ۲/۱۲.

āgāhīh: آگاهی، باخبری. (نک: واژه بالا āgāh + īh نشانه
اسم مصدر. ک ۶/۱۷.

akār: اکار، بی‌فایده، بی‌مصرف (a نشانه نفی) پا: agār
ک ۳۳/۲-۴۱-۴۷-۷۳-۹۵.

۱۱۲ akārēnīdan: (مصدر جعلی) بیهوده کردن، از کار انداختن.
ک ۴/۱۲.

akāmāy: ناخواسته، بی‌میل.
a نشانه نفی + kām میل، خواست، کام (نک: Henning BSOS. XI, 1937, p. 84)
(Mir.Man. III, 48.) gʾmʾy : پاتر
ک ۲۸/۱۲.

kām akāmāy: خواه ناخواه، خواسته ناخواسته.
ک ۲۸/۱۲.

akāmagīhā: ناکامانه، ناخواسته، بناکامی (قید)
a + kāmag + īha (نک: هر یک از اجزاء) ک ۱۰/۲۰

hagirz: هگرز، هرگز.
ایرانی کهن: hakaramčiy* پا : hargiž (GNPE. 244.)
ک ۲/۱۰۷-۱۰۸ ک ۸/۱۰-۲۳. ک ۲۹/۱۲. ک ۶/۱۵.
hagirz-ič/iz: هرگز هیچ، و هرگز. ک ۲۹/۱۲.

āgust: آویخت، آویخته. "آکسه، به فتح کاف و سین به معنی آویخته
و چنگ در چیزی زده و آویزان باشد" برهان.
فاتر : ʾʾgwst (کوتوال ص ۱۲۸) کاپادیا نوشته: مصدر : akustan
آویختن. از: a+kustan گرفتن، آویزان‌کردن. (Kapadia. 288)
ک ۱۳/۱۷

۱۱۲ āgust ēstēd: آویخته شده است. دار زده شده است.
(ک ۱۳/۱۷)

*

mā: هز ma مه، م (حرف نهی) معمولاً" بر سر فعل آید. ستا : mā
هندی کهن: mā́ فارسی میانه (فاتر، پاتر، پا): ma فن: nē = نه
(AiWb.1095-7) ک ۱۰/۸ ک ۸/۹. ک ۲۸/۱۲. ک ۱۰/۱۵-۱۲-
۱۸-۲۶. ک ۱۸/۲۰ ک ۱۷/۲۲
ma ē dahēd: ندهد. ک ۱۰/۱۵
۱۱۳ ma ōzan: مکُش. ک ۱۸/۲۰ (برای سایر ترکیبات نک:
شماره های بالا)

ārāyēd: آراید، پدید آید، بوجود آید.

فب: √rād- ستا: √rād- مصدر: rāδaiti (AiWb. 1520)

پا: āraēț (مینو خرد). ک ۳۲/۱۲.

šnōšag ārāyēd: عطسه آید ک ۳۲/۱۲.

cahār: هز: ʾLBʿ چهار، نوشتار پهلوی آن (نک: همین واژه)

ستا: čaθwar- سندی کهن: cátasrah, catúrah, čatvárah (AiWb 577)

پا: čihār (مینو خرد). ک ۲/۱. ک ۲۴/۲-۴۷-۱۱۴

ک ۱۲-۵/۴ ک ۹/۹. ک ۱۰/۱۰

xrafstar: خرفستر، خستر، جانوران موذی، حشرات موذی.

ستا: xrafstra- (AiWb. 538) فاتر: frystr (Mir. Man. I, 45)

پا: xarwastar (مینو خرد). ک ۲۱/۳. ک ۱۹/۸ ک ۱۳/۱۹. ک ۱۸-۵/۲۰

xrafstarān: خرفستران (نک: واژه بالا) ک ۱۹/۱۳

xrafstar ī ābīg: خرفستر آبی، جانور زیانکار آبزی (چون قورباغه) ک ۱۹/۸

xrad: خرد، عقل.

ستا: xratu- سندی کهن: krátav- ارمنی کهن: xrat (AiWb. 535)

ختنی: gira-, grata: (Kanga: cit. Han. p. 50.)

فاتر: xrd (Mir. Man. II,59) پاتر: xrd (Mir. Man. III,64)

پا: xard (مینو خرد) (و نیز نک: Bailey, BSOAS, X. 90ı.)

ک ۸/۹. ک ۲۹/۱۰. ک ۲/۲۰-۳. ک ۲/۲۲.

xradgōhr: گوهر خرد ک ۲/۲۰.

ard: ارد، نام روز ۲۵ هر ماه، در اصل ایزد توانگری و ثروت و حامی نیکوکاران و موکل روز بیست و پنجم هر ماه است. (نک: فرهنگ فره وشی). اصلا" به معنی سهم بخش و پاداش است. و یشت هفتم یشتها بنام اوست و او را دختر هرمـــزد و سپندارمد دانسته اند (نک: بهار، پژوهشی در اساطیر ص ۵۱ شماره ۳۰)

ستا: aša-, arəta-ərəta- (AiWb. 237) ک ۴/۲۳.

ardāy: مقدس، پارسا

ستا: ašay, arətay- (AiWb. 192) فاتر: ʾrdʾy (Mir. Man. II, 47.) ک ۲/۱۰. ک ۴/۱۱. ک ۴/۱۷-۵-۶. ک ۸/۱۹.

ardāy fravard: ارداى فرورد، فروهر مقدس یا پرهیزگار، فرشته نگهبان ارواح. دراین متن به عنوان مخفف یا خلاصه چهارمین یا آخرین باج است که "جامه اشوداد" برای شادی روان مرده با آن تقدیس می‌گردد.

ستا: aš frawaši/arəta frawarta- (Kapadia: 268)

ک ۲/۱۰. ک ۴/۱۱. ک ۴/۱۷-۵-۶. ک ۸/۱۹.

artēštār: ارتشتار، نظامی، جنگجو.

ستا: raθōi-šta-, raθaē-štā-, raθaē-štar-: سندی کهن: rathesthá- (AiWb. 1506) سنج. فاتر: ʾrdykr (Mir. Man. II, 47)

پا: artēštār (مینو خرد). ک ۵۶/۲. ک ۷/۱۳.

artēštārān: (جمع) ارتشتاران.

ک ۴/۱۱. ک ۷/۱۳-۹.

ārdag: آرد گندم یا سایر دانه های آسیاب شده. این واژه به شکل و نیز در دیگر نوشته های پهلوی آمده است. نوشتار هزوارشی آن است. نک: (Junker. 27) واژه اوستایی برای آرد: pištra- است. (AiWb 908) ک ۳۷/۲.

arz : ارز، ارزش، بها قیمت. (ارج: در ارجمند)
ستا: arəǰah- (AiWb. 192) نوشتار هزوارش آن و یا
است. (Junker. 27) ک ۲/۱.

arzōmandtar: ارزمندتر، ارجمندتر. پا : arzmañdtar
(مینو خرد). ک ۴/۲۳.

arzōmandīh: ارزمندی، ارجمندی. پا : arzmañdī
(مینو خرد). ۲۱/۱۳.

arzānīgān: ارزانیان، مستمندان، مستحقان. جمع arzānīg
(نک:) پا : arzanyan (مینو خرد). سنج. فاتر: ʾrzʾn Mir. Man. II, 47.).
کوتوال آنرا از haŋhāna می‌داند.
(نک: Kotwal. 125) ک ۲۳/۱۰. ک ۱۶/۱۲

ārzōg: آرزو.
فاتر: ʾwrzwg (Mir. Man. II,45) ک ۲/۲۳.
ārzōg-ōmand tar: آرزومندتر. ک ۲/۲۳.

dōsad: 200: دویست، ۲۰۰.
ستا: duye saite (Jackson. 106). ک ۲۱/۳.

dōsad ud haftād ud hašt: 278: ۲۷۸.
ک ۱۳/۵۰–۵۱.

arzūr: ارزور، دراینجا نام کوهی است بر دردوزخ. نک: وندیداد پهلوی ۳ بند ۷) ستا: arəzūra (AiWb. 202) پا: ārzūr و ضمنا" دراساطیر

ایرانی نام دیوی است که کیومرث را کشت. ک ۱۹/۱۳.

aršišvang : ارششونگ[ایزد] فرشته بانویی است که نگهبان روز بیست و پنجم هر ماه است و نیز ایزد مال و دارایی است.
" بهار. نام ایزد حامی زمین؟ واژه نامه بندهش ".
ستا : ašay-/ašī vaŋuhī ک ۲۵/۲۲.
aršišvang [i] hučihr: ارششونگ زیبا
منظور همان ایزد بانوی موکل مال و ثروت و حامی روز ۲۵ هر ماه است. (در بندهش TD2 بالقب vēh آمده : aršišvang ī wēh ۱۴/۱۴) ک ۲۵/۲۲.

هز: HLLWN, tń (Junker. 15), šustan: (مصدر)
شستن. نوشتار پهلوی آن است. این واژه بدین شکل
نیز نوشته شده است. ک ۱۶/۳
هز: HLLWN, yt: šōyēd: شوید شکل پهلوی آن
است. ک ۲۱/۱۲.
هز: HLLWN, šn: šōyišn (اسم مصدر) شویش، شستن.
ک ۲/۷۰–۹۲ ک ۳/۱۴–۲۴.

هز: HLLWN, nd: šōyēnd: شویند.
nē šōyēnd: نشویند. (نک: واژه بالا) ک ۷/۷.

هز : HLLWN, stń šustan: شستن (مصدر) پاک کردن.
پاک شدن. (نک. واژه بالا) ک ۲۷/۱۲.
هز: HLLW, st šust: شست، پاک کرد.
پاتر: šwst (Kotwal. 173) شکل غیر هزوارشی آن
ک ۲۵/۱۲.

arm: بازو، دست، از آرنج تا شانه (اشتنگاس. ۳۸) ک ۴/۱۱.

arm ī dašn: بازوی راست. dašn + arm راست (نک: همین واژه) ک ۴/۱۱.

هز: xᵛābēnd, HLMWN, nd: خوابند (تفضلی، مینو خرد).

xᵛafsēnd: خسبند. نوشتار پهلوی آن (Junker. 16) است. ستا: √xᵛafs, √xᵛap (GNPE.107) پا: xᵛaftət (مینو خرد). ک ۱۳/۴–۱۴

frōd xᵛafsēnd: فرو خسبند ک ۱۴/۴

be xᵛafsēnd: بخسبند، بخوابند. ک ۱۳/۴

هز: xᵛafsēd, HLMWN yt: خسبد (نک. واژه بالا) ک ۱۰/۲۴–۳۸.

be xᵛafsēd: بخسبد، بخوابد. ک ۱۰/۳۸.

armišt: ارمشت، علیل، ناتوان، بی‌حرکت. غیر فعال. مردی که توانایی جنسی ندارد. ستا: armaē-štā- آب ساکن. (AiWb. 197) پا: armašt (مینو خرد). ک ۲/۹۸. ک ۶/۱.

xrafstarān: بجای (نک: همین واژه) خرفستران، جانوران موذی. ک ۱۹/۹.

xrōs: خروس، خروس پرنده خانگی که درگذشته مورد احترام فراوان نیاکان ما بوده و یکی از همکاران سروش دانسته میشد. (برای آگاهی کامل نک. پورداود، فرهنگ ایران باستان، ص ۲۱۵ و نیز همو، یشتها ج ۱ ص ۲۴ و ۵۱۶) ستا: xraosya- (AiWb.533) از همین است خروش، به معنی فریاد وآواز

و صدا ک ۹/۱۰–۳۰.

harvisp: همه.

از har: هر. ستا: haurva-: فب: haruva-: سا: sarva- (AiWb 1790) + visp / vist ، همه. ستا: vaēsaēpan- (AiWb. 1328) فاتر: hrwysp (Mir.Man. II, 56) پا: harvisp (مینو خرد). ک ۱۰/۲۹. ک ۱۹/۱۴

harvisp āgāh: آگاه به همه چیز، صفت هرمزد خدای بزرگ است. harvisp همه، هر، + āgāh آگاه (نک: همین‌واژه) ک ۱۰/۲۹.

harvist: همه، (نک. واژه بالا) دکتر تفضلی این واژه را همان می‌داند که و در آخر واژه بهم چسبیده و به شکل در آمده (نک: واژه نامه مینو خرد، ص ۲۵۳) ک ۱۰/۲۵.

: ظاهرا" بجای (نک: همین واژه) هز: HLLWN, nd sōyēnd: شویند. ک ۷/۷. ک ۱۲/۲۷.

harvēn: همگی. نک:

harvēn-it: همگی ترا، همه ترا ک ۲۲/۳۱.

arduš: اردوش، نام طبقه چهارم از گناهان است بنابر تقسیم بندی نویسنده کتاب، که کفاره آن برابر با ۳۰ استر (هر استر ۴ درم سنگ) می‌باشد (ظاهرا" این گناه صدمه وار کردن به اشخاص است با ضرب و جرح) ستا: arədus (AiWb. 194). ک ۱/۱–۲. ک ۱/۱۱–۲. ک ۴/۱۶–۵.

xargōš: خرگوش.

از xar: خر. ستا: -xara سا: -khara (AiWb. 532) + gōš
گوش. ستا: gaoš هندی کهن: ghōṣati: شنیدن، دریافت.
(AiWb. 485) سنج: بنوش و نیغوش، نیوشیدن، پا: xargōš (مینوخرد)
ک ۹/۱۰

: ardvīsūr: اردویسور. اردویسورایزد، اردویسوراناهید، ایزدبانوی آبها و نیز نام رودی اساطیری است. آبان یشت، یکی از بلندترین یشت ها (یشت پنجم) که دارای ۱۳۲ بند است و نیز یسنای ۶۵ بنام این ایزد می‌باشد. شکل دیگر نوشتار این واژه است.
ستا: -arədvī sūra (AiWb. 194) ک ۴/۱۱.

: am: من، ظاهرا" بجای هز: man=L: من. یا : an: ʾNH
من (حالت فاعلی) بکار رفته. (نک: راستارگویوا، ص ۷۴، و واژه نامه مینو خرد، ص ۷۰) فاتر: ʾn (Mir. Man. II, 46) پاتر ʾž: من.
(Mir. Man. III, 50) ک ۶/۵.

: ham: هم. پیشوندی است که معنی مجاورت و همکاری را میرساند
(راستارگویوا ص ۴۰) ستا و ضب: -ham سا: -san (Kent. 213)
در فارسی میانه و نو: hēm/hąn/hām/ham (AiWb 1772) فاتر. hm
(Mir. Man. II, 55.) پا: ham (مینو خرد). ک ۶۱/۲–۶۲.
ک ۴/۳–۱۵–۳۱. ک ۴/۵. ک ۱۰/۱۰–۱۹–۲۲. ک ۱۵/۱۲–۲۶. ک ۹/۱۳–۳۰. ک ۳/۱۴.
: ān ham: همان. ک ۱۵/۳ ک ۲۶/۱۲.
ترکیبات آن خواهد آمد.

: ham: همان. (نک. واژه بالا) ک ۱۲/۳–۱۸–۳۰. ک ۴/۱۶. ک۱۴/۱۹
: ham giyāg: همانجا ک ۱۴/۱۹

: ham: همچنان، مانند. ک ۱۲/۴

: ham: یکدیگر. ک ۱۰۴/۲
: pad ham: به یکدیگر، به همدیگر. ک ۱۰۴/۲

: ham: بجای : hamē: همی. ک ۳/۱۵.

هز: ʾM: mād: مادر، ماد، نوشتار دیگر آن است. (نک. همین) ک ۵۸/۲–۱۰۶ ک ۴/۱۰. ک ۱۱/۱۲–۱۵ ک ۲۳/۱۵.

: hamē: همی، شکل درست آن است. (نک. همین واژه)
ک ۲۴/۱۲–۲۷. ک ۲/۱۶.

: hamāg: همه.
ستا، ضب: hama سا: sama (AiWb. 1773) فاتر: hmʾg (Mir.
Man. II, 55.) پاتر: hmg (Mir. Man. III. 55)
پا: hamā (مینو خرد). ک ۴/۱. ک۹/۲–۱۶–۱۸–۳۷–۴۱–۴۷–۵۲–۵۴–۶۶–
۶۸–۷۱–۹۰–۹۵–۹۹–۱۰۰–۱۰۴–۱۱۵–۱۱۹–۱۲۰–۱۲۲ ک۶/۳. ک۲۲/۸–۲۳.
ک۱۱/۹–۱۲. ک ۱/۱۰–۳۳–۳۹. ک ۲۹/۱۲. ک ۲/۱۳. ک ۶/۱۵–۹–۱۲–۱۴–
۲۰–۲۷. ک ۳/۱۷–۸. ک۱۴/۱۹ ک ۳۲/۲۲.
: hamāg hannām: تمام بدن، سراسر اندام
ک ۲۹/۱۲.

: hamāg dēn: همادین، دراصطلاح فقهی‌زردشتی یعنی «همه‌آئین‌های مذهبی که درسه روز اول پس ازدرگذشت کسی اجرا می‌شود که عبارتست از یک یسنای سروش که هرصبح درها و نگاه اجراء می‌شود و یک درون‌سروش درهرگاه‌وخورشید نیایش و ماه نیایش بدنبال آن و پتیت در هنگام طلوع خورشید و اجرای سروش یشت

با پتیت اشوی سروشرم‌گاه و اجرای ماه نیایش و سروش یشت و بعد پتیت در او شهین
گاه، و اجرای یک وندیداد. (و حتی درگذشته گاهی تا سه وندیداد) که در طی این
سه روز برای آسایش و شادی روان در گذشته اجراء میشده (نک: Kotwal. 109:
ک ۰۳/۱۷.

āmār: آمار، حساب، شمار.
ستا: -mar√ : ā+ سا smar√ ā+ (GNPE.11) (AiWb.1144)
پا: āmār ک ۳۹/۲-۵۴-۵۵-۵۷-۶۳-۶۴. ک ۲/۶-۴-۶.
nē-āmār: حساب نیست، آمار نیست.
ک ۳۹/۲. ک ۴/۶.

āmārēnēd: آمار کند، حساب کند. ک ۱۱/۱۰

a-mān: آنگا همان، آنگاه مارا.
a: آنگاه (نک: همین) + mān : مارا، ضمیر اول شخص جمع (حالت مفعولی)
۱۳/۹.

amahraspand: اهمرسپند، امشاسپند.
ستا: amǝša-spǝnta- (AiWb. 146) در لغت یعنی مقدسان، بیمرگ
"امشاسپندان عبارتند از شش مهین فرشته بنام‌های بهمن، اردیبهشت، شهریور،
سپندارمذ، خرداد امرداد که باخود اهورامزدا یک واحدهفتگانه بوجودمیآورند"
فرهنگ فره وشی. ومنظور از هفت‌امشاسپند شش ایزد یا شش‌فرشته بالا و خودهرمزد
میباشد (نک: Tavadia, Sur Saxvan. p. 53. 3) فاتر: ʾmhrʾspnd
(Mir. Man. I, 34)
amahraspandān: امشاسپندان. ک ۴/۱۱.
ک ۸/۱۳-۲۴-۲۶. ک ۶/۱۵.

amāvanīh/ham.. : هماوندی، دلاوری، نیرومندی.
(اسم مصدر) amāvand شجاع، دلیر. ستا: ǝmavant-+amāvant-
عربی: همت! (AiWb. 141) پا: amāvant (Kapadia.275)
(مینو خرد). ک ۶/۱۹.

amāvandīh xᵛāstan: مبارزطلبیدن.
ک ۶/۱۹.

hamē: همیشه، همواره (قید)
فاتر: hmyw (Mir. Man. II, 56) پا: hamē (مینو خرد).
ک ۲/۵۵-۱۲۳: ک ۴۲/۱۳. ک ۷/۱۵-۹.

hamē: همی، پیشوند فعلی است. پا: hamē (مینو خرد).
ک ۲/۷۲-۷۸-۹۴. ک ۳/۱۴-۱۵ ک ۱/۷ ک ۱۳/۸ ک ۳/۱۰-۵. ک ۲۱/۱۲.
ک ۱/۱۵-۲۱-۲۳. ک ۳/۱۷. ک ۶/۲۱-۸.
hamē afzāyēd: همی افزاید. ک ۶/۲۱.
hamē kāhēd: همی‌کاهد، ک ۶/۲۱ و .نک.
شماره های بالا.

hambudīgān: دشمنان، رقبا. (جمع)
hambudīg: دشمن، رقیب + ān آن (نشانه جمع)
(برای این واژه نک: M.F. Kanga: *Dātistān ī Dēnīk Pursišn XVI. K. R. Cama Orien. Instit. Golden Jubilee Volume*. Bombay, 1969 p. 67 No. 2).
ک ۱۱/۲۲.

hambun-iz: حتی اندکی، کمترین اندازه‌ای.
ک ۲/۲۸-۳۱-۳۲-۳۴.

hampursagīh: همپرسی، مشاوره، گفتگو، مصاحبه.
پا: hampursaī *(مینو خرد)*. ک ۲۹/۳. ک ۲۸/۱۰.

kaδ/ ka : ᵓMT. هز (۱): که. ک ۱/۲—۳—۴—۵—۵۷.
(۲) چون، هنگامیکه، وقتیکه. ک ۲/۶—۴۴—۵۴.
(۳) اگر، ک ۲/۱۰—۱۲—۱۳—۱۴—۱۵ و بیش از ۲۰۰ مورد دیگر.
bē ka: جز اینکه، مگر که. ک ۲/۸۱. ک ۳/۱۵—۲۲—۲۳.
ک ۷/۲. ک ۱۰/۱۲ ک ۱۷/۱۴

ka-š, ᵓMT,š: اگرش، اگر او را نک: و
ک ۱/۲—۵—۱۰—۱۲—۱۳—۱۶—۱۷ و بیش از ۶۰ جای دیگر.

ka-šān , ᵓMT,šᵓn: رک: و
چون نشان، اگر آنها را ک ۹/۱۲—۱۳ ک ۱۲/۱۹—۲۲.

ka-iz , ᵓMT-č: چون نیز و اگر نیز، که نیز.
ک ۲/۹۵. ک ۳/۵—۱۰—۱۶ ک ۴/۶. ک ۸/۱—۱۹ ک ۱۰/۶—۲۳. ک ۱۲/۹—۱۶—۳۲. ک ۱۳/۵. ک ۱۵/۲۷—۲۸. ک ۱۹/۲.

ka-iz-iš, ᵓMT-čš: نیز چونش، و نیز اگرش.
ک ۲/۸۴. ک ۱۵/۲۷—۲۸.

ham-čōn: همچون، همچنان.
ham: هم + čōn: چون (نک: هر یک از دو واژه)
ک ۳/۴—۳۱. ک ۱۳/۲۷.

hamzōrīh: همزوری.

hamzōrīhā: (قید) با کمک هم، با نیروی یکدیگر.
ک ۱۰/۱۰

āmšāspand: امشاسپند.
نک: ک ۱۳/۸.

نک: واژه بالا ک ۱۵/۳.

amihraspand: نک. واژه بالا ک ۹/۱۰. ک ۱۵/۳۰.
ک ۱۸/۴. ک ۱۹/۷. ک ۲۰/۱ ک ۲۲/۱۴—۳۱.

amihraspandān: امشاسپندان. ج
نک: ک ۹/۱۰ ک ۱۸/۴. ک ۱۹/۷.

ham-kār: همان کار. ک ۲/۷۴—۹۶.

ham karzag: همکرزه، در تماس، پیوسته، چسبیده.
ک ۲/۶۰—۶۷. ک ۳/۲۱.

ham karzagīh: در تماس بودن، پیوستگی، چسبیدگی، آمیختگی. ک ۲/۵۴—۵۵—۶۰—۶۲—۷۰.

a-marg: بیمرگ. a (نشانه نفی) + marg: مرگ (نک هر یک از دو بخش). پا: amarg *(مینو خرد)*. ک ۲۲/۲۱.

hamrēt: همریت، آلودگی در اثر تماس مستقیم.
ستا: ham-raēθwa- (*AiWb*. 1811) واژه مقابل آن patrēt

است. یعنی آلودگی با واسطه و غیر مستقیم نک: ک ۶۰–۵۹/۲.

āmōxtārīh: آموختاری (یاد دادن)

پا: āmōxtārī (مینو خرد). ک ۱/۵

āmōxtan: آموختن (متعدی: یاد دادن)

فاتر: hmwxtn (Mir. Man. I,40) پاتر: ʾmwxtn (Mir. Man. III, 49) پا: āmōxtan (مینو خرد).

هزوارش آن (Junker. 16.) ک ۶/۱۵.

āmōxtēd: ظاهرا" بجای: āmōxt ēstēd: آموخته است، یاد گرفته است، آمده. ک ۶/۱۵.

āmōzēd: آموزد. (فعل مضارع سوم شخص مفرد از āmōz). فاتر. hmwc (Mir. Man. II, 56) پاتر: ʾmwc (Mir. Man. III, 49) پا: āmōz (مینو خرد). (برای این واژه و ترکیبات آموختن نک: Dhabhar, Essays (On Iranian Subjects. pp. 109-112.

abar āmōzēd: برآموزد، بیاموزد. ک ۷/۲۰.

āmurzišn: آمرزش (اسم مصدر) از: āmurz: آمرز.

ستا پیشوند ā + marz / marəz: مالیدن، پاک کردن، تمیز کردن. فاتر: ʾmwrz (Mir. Man. II, 46) (AiWb. 1152.)

پا: āmurz (مینو خرد). ک ۱۱/۱۰ ک ۴/۱۱.

amurdād: امرداد، نام ششمین امشاسپند و ایزد نگاهبان گیاهان و نـام پنجمین ماه و هفتمین روز است. برای آگاهی از شخصیت این ایزد و اهمیت آن رک:

ترجمه انگلیسی کتاب دارمستتر. Haurvatat & Ameretat by Hirji P. Wadia. Bombay. 1888.

ستا: amərətātat,-amərətātāt (AiWb 143-4) پا: amərdāt (مینو خرد). ک ۸/۹. ک ۱۴/۱۳ ک ۳/۱۵–۵–۲۵–۲۹. ک ۷/۲۲. ک ۱/۲۳

amurdād-it: امرداد ترا ایزد امردادت. (امرداد +t ـ ضمیر متصل دوم شخص مفعولی) ک ۷/۲۲.

hamdādistān: همداستان، متفق، هم عقیده.

ham: هم + dādistān (نک. هر یک از دو جزء) این واژه بیشتر با این شکل: در نوشته های پهلوی آمده است. (نک: بندهش TD2 ۲۷/۶) ک ۷۴/۲–۱۰۲–۱۱۹ ک ۱۳/۸ ک ۱۱/۳.

هز: ʾMy-tl, mādar: مادر.

ستا: mātar: هندی کهن: mātar: (AiWb.1167) فاتر: mʾd: (Mir. Man.III,57) پاتر: mʾdr, mʾd: (Mir. Man.II,59)

پا: māt (مینو خرد). ک ۱۰۹/۲ ک ۱۳/۱۰–۱۸ ک ۱۱/۱۷–۱۲

mādarān, ʾMy, tlʾn: مادران. ک ۱۱/۱۷–۱۲

hamēstārīh: همستاری، مقابله کردن، دشمنی، مقابله.

(اسم مصدر) از: hamēstār: رقیب، دشمن، حریف

ستا: hamaēstar-: (AiWb. 1774) پا: hamēstārī (مینو خرد).

ک ۱۱/۲۰

hamēstagān: همیستگان، برزخ، عالم بین بهشت و دوزخ، اعراف جای آنان که ثواب و گناهشان برابر است پا: hamēstagān (مینو خرد).

ک ۲/۶.

hamēšag: همیشه.

پا: hamāša (مینو خرد). ک ۸/۲۲–۱۵–۲۳.

hamēmāl: همیمال، رقیب، دشمن.

ستا: ham-ərəθa- :اَو hamēmār (AiWb. 1776) :پا hamāmāl (مینو خرد).

درکتاب صد در نثر، صد در بندهش در چهل و دوم آمده" هیمالان آن بود که کسی دروغ و بهتانی برکسی‌نهد یا کسی با زن کسی خیانتی کند تا زنی‌از شوهرخویش بستر جدا کند." (نک: همین کتاب ص ۳۳)

hamēmālān: هیمالان، گناهکاران، فاسقین؟

ک ۱/۸–۱۴–۱۵–۱۷

ham-zamān: همان زمان، همانگاه، فورا

ham: هم + zamān: زمان (نک: هر یک از دو جزء) ک ۶۲/۲.

hamgumēzišnīh: هم آمیزشی، هم بستری، آمیزش، جماع. ک ۱۹/۱۰

hamgōnag: همچنین، همانگون.

ستا: hamō-gaona-/hama-gaona- (AiWb. 1774) فاتر: hamgwng (Mir. Man. II, 56) پا: ham-gūna (مینو خرد).

ک ۱۲/۲–۴۲–۶۰–۶۲–۷۸. ک ۱۰/۳–۲۷. ک ۴/۷. ک ۲۴/۱۰. ک ۳۲/۱۲.

ک ۳۲/۱۳. ک ۷/۲۱–۸.

ham-giyāg: همانجا

ham: هم + giyāg: جا (نک: هر یک از این دو) ک ۱۴/۱۹

*

ān: آن. ک ۳۴/۱۰–۳۹. ک ۱۹/۱۲

ān ī: آنچه، آن را که. ک ۳۹/۱۰.

ān: پسوند است و نشانه جمع و چسبیده به اسم آید. ک ۱۰۹/۲ و بیش از ۷۰ بار در این کتاب آمده است، که ترکیبات آن بیاید.

hu-: هو، خو، خوب، نیک، به (پیشوندی است که بر سر واژه آید و آنها را با صفت خوب زیبا و نیکو، موصوف سازد)

ستا: hū, hu پا: su (AiWb. 1817) ک ۲۲/۱۲. ک ۳/۱۹–۱۱

ک ۸/۲۰–۹. ک ۲۰/۲۲. ک ۳/۲۳–۴.

هز:(1) HNʾ, ēd / ē: این. ستا: aeta- فب: aita (AiWb. 12) فن، ای‌=این. ‌ای جای: این جای. (قصص قرآن برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق ص ۱۵۳) فاتر: ʾyd (Mir. Man. II, 46)

ک ۳۲/۲–۳۶–۳۷ و حدود ۱۷ جای دیگر کتاب.

ēd-iz: این نیز. ک ۳۲/۲.

pad ēd dārišn: باین دارد، چنین انگارد. ک ۷۲/۲.

ēd rāy: از این رو. ک ۳۲/۲ و

هز:(2) HN, ē: ی (=یک ظاهرا" به جای [ ] یا [ ] بکار رفته است. این شکل در اصل هزوارش است برای ēd = این (نک: واژه بالا)

پا. ē (مینو خرد). ک ۱۰/۲–۳۷–۷۶–۱۱۸ ک ۱۶/۳–۱۸ ک ۱۲/۴.

ک ۵/۵. ک ۱۰/۸ و چندین جای دیگر.

ē vidast ud dō angust: یک وجب و دو انگشت (نک: هر یک از اجزاء ترکیب) ک ۱۱۸/۲.

*

ē/ēd : به، پیشواژه فعلی است که معمولا" معنی تاکید در انجام کار رامیدهد امروز نیز در گویشهای گوناگون ایران چنین پیشواژه هایی داریم فا ها و به، و در فارسی میانه ترفانی. hēb : hyb چنین نقشی را دارد. و ظاهرا" بجای ō : به، آمده است. ک ۰۲۸/۱۲ ک ۷/۱۵–۹–۱۰–۱۲–۱۴–۱۸–۲۰–۲۵–۰۲۶ ک ۰۴/۲۰.

ē kunēd : بکند. ک ۷/۱۵–۹

ē šnāyēnēd : خشنود بسازد. ک ۱۰/۱۵ و

an-āhōg : بی عیب، بدون نقص. a (نشانه نفی نک. همین) + āhōg آهو، عیب، نقص. ستا : aňhu-, ahū- (*GNPE*. 264) ک ۰۳/۲۰.

xᵛābar/xᵛāpar : بخشنده، مهربان، نیکوکار. ستا : xᵛāpara- (مونث آن rā-) از: hvāpah? (*AiWb*.1877) فاتر: xw'br (*Mir.Man*.II,58) پا : xᵛāwarī : نیکوکاری. (مینو خرد). ک ۱۲/۲۲–۲۱–۲۶–۰۳۲.

xᵛābar ōhrmazd : هرمزد مهربان، خدایِ بخشایشگر. ک ۰۳۲/۲۲.

hu-āfrīn-tar : دعا مستجاب تر، پذیراتر. از hu = نیک، خوب + āfrīn : نیایش، ستایش، دعا + tar- نشان صفت تفضیلی. (نک: هر یک از سه جزء) ک ۰۳/۱۹.

an-afsūdag : ناسوده، نتراشیده. (نک: afsān) ک ۰۶/۱۲.

hūxt : هوخت، گفتار نیک.

hūxt : پا (*AiWb*. 1819) suktá : سا huxta- : ستا (مینو خرد). ک ۱۳/۱۳

nihādan: ḤNḤTWN, tn: هز (مصدر) نهادن. ستا ni+ √dā (VMT, 194) ک ۸۶/۲–۰۹۴

nihād: ḤNḤTWN, t: نهاد ک ۰۲/۳ ک ۰۶/۹

nihād ēstēd: نهاده است، نهاده شده است. ک ۰۲/۳. ک ۰۶/۹

nihišn: ḤNḤTWN šn: (اسم مصدر) نهادن، گذاردن، هِشتن. ک ۸۳/۲–۹۸–۱۱۸ ک ۰۴/۳ ک ۲/۱۷–۰۴

nē nihišn: نباید نهادن، ننهادن. ک ۰۲/۱۷

bē nihišn: بباید نهادن. ک ۸۳/۲–۹۸–۱۱۸ ک ۰۴/۳

ō nihišn: به هشتن، بگذاردن، گذاشتن، پنهادن. ک ۰۲/۱۷

nihēd: ḤNḤTWN, yt: نهد، گذارد، هِلد. ک ۲/۲–۱۰–۱۱–۰۸۵. ک ۲/۳–۰۲۷. ک ۱۰/۱۲–۲۰–۳۵–۰۳۷ ک ۱۳/۱۲ ک ۱۲/۱۵

bē nihēd: به نهد بگذارد ک ۱۰/۲–۰۸۵. ک ۰۳۲/۳

abāz.. nihēd: بازنهد. ک ۰۳۵/۱۰

abar nihēd: برنهد ک ۰۲۰/۱۰. ک ۱۳/۱۲

nihēnd: ḤNḤTWN, nd: نهند، هلند، گذارند.

mā ē nihēnd: ننهند، نگذارند ک ۰۲۸/۱۲

nihādag: ḤNḤTWN, tg: نهاده، باقیمانده واصطلاحا" موقوفه و چیز وقف است. اما در بند ۲ کرده ۱۰ در ترکیب:

šud bē nihādag :

یعنی: درگذشت و وفات. و مراسمی که در این جریان اجراء می‌شود، "شنو من شد به نهادگ" نام دارد ک ۲/۱۰.

x^{v}astag: خواسته، مال، ثروت، دارائی. شکل هزوارش آن است (Junker. 1). فاتر: xw'stg (Mir. Man. II, 58)
پا: x^{v}āsta (مینو خرد). ک ۲/۸–۵. ک ۳/۱۲. ۵

x^{v}āhišn: خواهش، درخواست، التماس. (اسم مصدر) از: x^{v}āh: خواه + išn نشانه اسم مصدر. نوشتار هزوارش آن است
(نک:). پا: x^{v}āhišn (مینو خرد).
x^{v}āhišn x^{v}āstan: درخواست کردن،
خواهش کردن. ک ۲/۱۹. ۱۰

an-āsānīh: ناآسانی، سختی، رنج (a نفی +n زاید + āsānīh نک: هر یک از بخش‌ها) ک ۱۹/۱۳

an-āgāhīhā: ناآگاهانه، ندانسته، از روی ناآگاهی.
a + n (نک:) +āgāh: آگاه. ستا: ā+ √kas: سا.: kā́sate
, ākā́śya- (AiWb 459) +īhā- پسوند قیدساز. ک ۲/۱۴. ۱۵

anāgīh: رنج، عذاب، سختی، بدی.
فاتر: 'n'gyh (Mir. Man. II, 46) پا: anāī (مینو خرد).
ک ۲/۳۸. ک ۱۲/۹ ک ۱۰/۳۰. ک ۱۲/۲۹.
anāgīh dēnīh: بد دینی، کفر. ک ۱۰/۳۰.

ēd rāy/ē rāy: ازین رو، بدین سبب، زیرا ۲۰
ēd: این (نک. همین واژه) + rāy: را (نک: همین) فاتر.

'ydr'y (Mir. Man. II, 46) ک ۲/۳۲–۶۹. ک ۳/۲.
ک ۱۳/۹–۴۳–۴۴. ک ۱۷/۳–۷–۸. ک ۱۹/۳–۹. ک ۲۰/۱۳

anār: انار، نار (میوه)
ک ۲/۱۲۱–۱۲۲

x^{v}ār: خوار (=آسان، راحت) نرم، خوب، سبک. ۵
ستا: x^{v}āθra- (AiWb. 1876) فاتر: xw'r (Mir. Man. II,58)
ک ۲/۷۵–۱۰۷ ک ۵/۵. ک ۲۲/۳۲.
x^{v}ārtar: آسان تر، خوب تر، راحت تر، بهتر.
ک ۲/۷۵–۱۰۷. ک ۵/۵.

han(n)ām: اندام ۱۰
ستا: handāma- سا: sandhā́y (AiWb. 1772) فاتر.: hn'm
(Mir. Man. I, 40) پاتر: hnd'm (Mir. Man. III,55)
پا: añdam ک ۲/۲۹.

ōhrmazd: اورمزد، هرمزد.
ستا: ahura- سا: ásura- فب: aura- و ahura- + ۱۵
mazdāh (Kent. 164) پا: hōrməzd ک ۱۳/۸ و ۴۸ باردیگر.
ōhrmazd x^{v}adāy: هرمزدِ خدای. ک ۱۵/۸.
ک ۱۸/۱
ōhrmaz dād: هرمزدآفریده، مخلوق هرمزد. ۲۰
ک ۱۴/۲.

x^{v}ān: خوان، سفره.
ستا: x^{v}aini (GNPE. 110) ک ۳/۳۱.

an-ērān: انیران غیر ایرانی، بیگانه.

a (نفی)+n زاید + ērān ایران. ستا: -airya: -ārya قب ariya- از ریشه ar√ (Kent.170) پا: anǝrạn *(مینو خرد)*.

این واژه دردیگرمتون پهلوی، آمده است (نک: مینوخرد، ۵۶/۱۶)
ک ۲/۹. ک ۹/۱۳.

hu xēmē: به جای huxēmīh: خوش خیمی، خوبی، خوش اخلاقی. (نک: xēm: خیم) پا: hū hīmī/hū xīmī
(مینو خرد ۱۳/۱۲) ک ۲۲/۱۲.

an-ēmēd: نا امید مایوس (نک: ēmēd: امید)
ک ۲۸/۱۲.

ōbaxt: ظاهرا" ō: زاید است و واژه baxt: بخت، سهم، نصیب وقسمت، سرنوشت است. (به درستی این واژه *تاوادیا* نیز تردید کرده است. نک: *Tavadia* p. 118.) ک ۸/۹.

havāsišn: پاک کردن، تطهیر کردن، خشک کردن. ک ۵/۱۰.

havāsīdag: پاک شده، تطهیر شده، خشک شده. ک ۱۰/۳

havāsēnd: پاک کنند. ک ۵/۱۰.

anbār: انبار.

ستا: par+hạm√ مصدر آن : ambāštan (*GNPE*. 26)
فاتر: hmbʾr (*Mir.Man*. II, 56) پا: añbārišn
(مینو خرد). ک ۱۵/۱۰.

anbān: انبان، انبانه " آن پوستی باشد دباغت کرده که درست از گوسفند بر می‌آورند" برهان. ک ۱۱۱/۲

(۱) aviš: بهش، بدو، بآن. awē: ō / (بجای:) :
به + ضمیرمتصل‌سوم شخص مفرد حالت مفعولی. ک ۷۷/۲. ک۱۲/۷–۲۲–۲۴.
(۲) aviš: به "حرف‌اضافه موءخر" (دکترتفضلی. مینوخرد، *واژه‌نامه* ص ۵۴)
فاتر: ʾwyš (*Mir.Man*. II, 44) *زبورپهلوی*: ʾwdyš (*P.S*.29)
پا: havaš *(مینو خرد)*. ک ۵۳/۲. ک ۵/۱۲.

anbrōt/d: امرود، نوعی گلابی. نوشتار دیگر آن است.
ک ۱۲۳/۲

hubōy: خوشبو.
ستا: -baoδay (بوی خوش) سا: -bōdhay (*AiWb*. 918) پا:
hūbōi *(مینو خرد)*. ک ۳/۲۳.
hubōytar: خوشبوتر. ک ۳/۲۳.

hu-bōyišn: بویایی (اسم مصدر) بوئیدن، بوکردن.
فاتر: hwmbwy (*Mir.Man*. II, 55) پاتر: xwmbwy (*Mir. Man*. III, 64) ک ۴/۱۳.

xūb/xᵛab: خوب.
ستا: -hv-āpah (*AiWb*. 1833) فاتر: xwb (*Man.Stud*.91)
پا: xūb *(مینو خرد)*. ک ۱۸/۳ ک ۴/۴–۵ و ۲۳ بار دیگر.
nē xūb: خوب نیست، شایسته نیست. ک۵/۹. ک۲۹/۱۳.
xūb kardan: خوبی کردن، کار خوب انجام دادن.
ک ۲۹/۱۳.

xūb-tar: خوبتر. پا: xūbtar (مینو خرد).
ک ۳/۷. ک ۱۳/۱۰. ک ۲۴/۱۲–۲۵.

xūbīh: خوبی. ک ۱۰/۱۷.

xūbīh hištan: خوبی بجا آوردن، کار خوب کردن. ک ۱۰/۱۷ و با ... کار خوب نکردن (همانجا).

xūbīhā: بخوبی، بوضوح (قید) پا: xūbīhā (مینو خرد). ک ۳۲/۱۰.

ōftēd: افتد. ستا: ava + √pat (GNPE. 22)
(برای توجیهاتی که در باره ریشه و شکل های کهن این واژه شده نک: *اساس اشتقاق فارسی* ج ۱ ص ۱۲۳) ک ۶/۹. ک ۳/۱۰. ک ۱۱/۱۷–۱۲–۱۴

be ōftēd: بیفتد. ک ۶/۹. ک ۱۱/۱۷

andar ōftēd: اندر افتد. ک ۳/۱۰.

xᵛaftišn: (اسم مصدر) خوابیدن، خفتن.
xᵛaft+išn ستا: √xᵛap, xᵛapta, √xᵛafs,
(GMPE. 107) xᵛafsta. واژه خفتن بیشتر به شکل هزوارش در نوشته‌های پهلوی آمده و هزوارش آن ... است. (نک: همین واژه)
ک ۲۴/۱۰.

rōy: روی، چهره، صورت. هز: ᵓNPH: (Junker 12) rō
نوشتار پهلوی آن (غیر هزوارش) ... (نک: همین واژه) است. čihr:
ک ۲۱/۱۲.

xᵛadāy: خدای، خداوند.
ستا: xᵛa-δāta- (AiWb. 1862) فاتر: xwdᵓy (Mir. Man. II,58) پا: xᵛadāe (مینو خرد). ک ۸/۱۲. ک ۴۲/۱۳. ک ۸/۱۵.

ک ۱/۱۸. ک ۲۱/۲۲.

ardavahišt: اردیبهشت، نام دومین امشاسپند و سومین روز ماه و دومین ماه هر سال، معنی آن "بهترین راستی" است، این امشاسپند ایزد، فرشته نگهبان آتش است. "اردیبهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست ودرعالم مادی نگهبانی کلیه آتشهای روی زمین بدو سپرده‌شده است. سومین یشت مخصوص باین فرشته است و بقول بندهش، گل مرزنگوش مخصوص باوست" *یشت ها*، پورداود. ج ۱ ص ۹۲ در بند ۲۲ یشت ۱ وی زیباترین امشاسپند خوانده شده است (نک: بهار، پژوهشی در *اساطیر* ص ۴۶ شماره ۱۲)
ستا: aša.vahišta- (AiWb. 229) ک ۱۴/۱۳. ک ۳/۱۵–۵–۱۲
ک ۳/۲۲. ک ۱/۲۳

ardavahišt ī hučihr:
اردیبهشت‌خوب‌چهر، اردیبهشت‌زیبا، هوچهر، خوب چهر و زیبا صفتی است که‌برای اردیبهشت آمده است. ک ۳/۲۲.

*

hanjaman: انجمن.
ایرانی کهن: *hanǰamana- (GNPE. 26-27) فاتر: hnzmn (Man.
پاتر: ᵓnjmn (Mir. Man. III,49) Stud. 85) زبور پهلوی:
ᵓncwmnyhᵓy (PS. 34) پا: hanǰaman (مینوخرد، مأخذ از واژه‌نامه مینوخرد، دکترتفضلی). ک ۲/۱۹. ک ۱/۲۰.

ōz: نیرو، توان، زور، قدرت.
ستا: aojah- (AiWb. 40) پا: aōž و aōžī (GNPE. 286)
ک ۳۰/۱۳.

ān-iz: آن نیز (نک ... و ...) ک ۳۴/۱۰.

hu čihr: هُژیر، خوب چهر، زیبا
ستا: hu-čiθra- (AiWb. 1821) hu-čihar: پا (مینو خرد).
ک ۲۲/۳–۲۵، ک ۲۳/۴.
hu-čihrtar: خوب چهرتر، زیباتر. ک ۲۳/۴.

۵ uzdēhīgīh: تبعید؟ سرزمین بیگانه.
تاوادیا این واژه را چنین خوانده و معنی: banishment : تبعید را برای آن
آورده نک: (Tavadia. p. 116) و باید واژه مرکب باشد از uz.
دور، بعید + dih/dēh: ده، سرزمین (سنج. ذهبد و ...) + īh
(پسوند اسم مصدر) نک: (GNPE. p.131, No.588) ک ۹/۲–۳.

۱۰ hanjēd: کشد، مصدر آن : āhanjīdan : آهنجیدن، کشیدن،
است. ماضی آن hēxt و āhēxt: آهیخت، کشید. ایرانی‌کهن: hanj√
هندی‌کهن: sañǰ√ (GNPE. 14-15) ک ۱۱۸/۲.

avizīdār: ناگزیدار، نامردد، بی‌تصمیم، تمیز نادهنده، سهل‌انگار. a (نفی) + vizīd (+گزید) + ār (پسوند صفت فاعلی)
۱۵ vizīd : ستا vī-čira- تصمیم اراده. (AiWb. 1438)
فاتر: wcyd-, wcydn (Mir.Man. 53) پا: vajīdar و vajin
(مینو خرد). ک ۱۰/۲۹.
avizīdār dahišnān: کسانیکه از روی تردید بخشش کنند. سهل انگاران در بخشایش، یا در صدقه دادن. ک ۱۰/۲۹.

۲۰ بجای hučihr: هژیر، زیبا. (نک. همین واژه) ک ۲۲/۱۵

uzēnag: هزینه، خرج.
پا: xuzina/xᵛazīna (مینو خرد). ک ۱۰/۳۶.

hu-zahāg: بارور، زایا، زاینده.
خوب، به +zahāg (نک: همین واژه)
hu-zahāgtar: باروتر، زایاتر، زاینده‌تر.
ک ۱۱/۱۹

۵ uzērin: اوزیرن [گاه] ، غروب، سومین گاه روز و ایزد همین گاه.
(پازند uzayrin واژه نامه بندهش). ستا: uzayeirina- (AiWb. 409) ک ۲۱/۴–۵.
uzērin gāh: هنگام غروب، غروب. ک ۲۱/۵.

uzvān/huzvān: زبان.
۱۰ ایرانی‌کهن: izāvam- (GNPE. 144) ستا: hizū- هندی‌کهن jihvā (AiWb. 1815) فاتر: ʿzwʾn (Mir.Man. II, 62)
زبور پهلوی: ʾzwʾn (PS. 30) پا: hizvan (مینو خرد) ک ۱۱/۴–۶.
ک ۱۸/۱

husānēd: خشک کند، بخشکاند.
۱۵ از ایرانی‌کهن xuš: ستا: -uš-k: huška- (GNPE. 108)
در فارسی خوشیدن نیز از همین است.
bē husānēd: بخشکاند. ک ۸/۱۵

huspāram: هوسپارم [نسک] این واژه که درنوشته های بازمانده پهلوی به شکل aspāram و uspārum... آمده، کتاب هفدهم یا نسک
۲۰ هفدهم اوستا بوده. (نک: هوگ Essays. p. 133.) "نام یکی از نسکهای اوستای قدیم است که بنا بر دینکرت شامل هیربدستان و نیرنگستان بوده و در آن از موضوعاتی مانند خانواده و ازدواج و مالکیت سخن میرفته و دارای ۶۴ کرده یا فصل بوده است" فرهنگ فره وشی. ک ۱۰/۲۱. ک ۱۲/۱–۷–۱۴–۳۱. ک ۱۳/۱۷

ōspūrīg: کامل، تمام.
ستا: a-sparənah- (AiWb. 218) فاتر: ᶜspwr (Mir. Man. II, 63) ک ۱/۸.

xᵛast: خواست (فعل ماضی، مضارع آن xān خوان) یعنی: خواند قرائت کرد.
ستا. از ریشه xᵛan هندی کهن: svánati-, svan-: طنین‌انداختن (GNPE. 110)
bē xᵛast: بخواند، خواند. ک ۲۹/۱۰.

ustād: استاد.
ستا: *avastāta- پهلوی: ōstāt! فاتر: ᵓwystᵓd. (GNPE. 20) (Mir. Man. II, 45) ک ۲۱/ در بخش پایان نوشت. ک ۳۲/۲۲.

usōfrīd/ustōfrīd: نذریه، چیزی که نذرمی شود، قربانی فدیه، نذری، پیشکش نذری. در اوستا مترادف با mayazd: میزد آمده‌است.
ستا: usə-fritay- (AiWb. 408) ک ۱۰/۱۲.

ōstīgānīhā: (قید) از روی قطع و یقین، مطمئنا"
فاتر: hwstygᵓn (Mir. Man. II, 55) پهلوی کتیبه‌ای: wstykᵓn (Kotwal, 160) ک ۲۸/۱۲.

husravīh: خسروی، نیکنامی.
ستا: haosravah (AiWb. 1738) فاتر: hwsrwg (Mir. Man. II, 55)

hōš: هوش، فهم، شعور، یکی از نیروهای مینویی تن.
ستا: uš- (AiWb. 414) سنج. فاتر. ᵓbyᵓwš (Man. Stud. 51)

پا: hōš (مینو خرد). ک ۳/۲۲.

huš-bām/uš-bām: هوشبام، بامداد، سپیده دم، سحرگاه
ستا: ušah-: فجر، شفق. ایرانی کهن: ušās- (GNPE. 281) bām+ (روشن، درخشان. سنج: بامداد، بامی) ستا: bāma هندی کهن: bhā́ma-
فاتر: ᵓwsybᵓm (Mir. Man. I, 33) پا: hōšbam (GNPE. 40). (مینو خرد). ک ۴/۱۷.

avištāb: سخت. کوتوال نوشته این واژه (با همین طرز خواندن و همین معنی) بجای واژه اوستایی: sravatō آمده است. (همو. ص ۱۲۶)
فاتر: wyštᵓb: فشار (Mir. Man. I, 33) ک ۹/۱۵.

uštavad gāh: اشتودگاه، دومین گاه از پنج گاه ها وشامل یسنا ها ۴۳—۴۴—۴۵—۴۶ است. از سروده‌های خود پیامبرزردشت می‌باشد.
ستا: uštavaitī- (AiWb. 419) ک ۱۵/۱۳.

uštavat: اشتود، نوشتار کوچک شده دو واژه آغازین یسنا ۴۳ است.
این یسنا دارای ۱۶ بند است و آغازگر اشتودگاه می‌باشد (نک: واژه بالا)
ستا: uštā ahmāi ک ۲۷/۱۳.
uštavad gāh: (نک: واژه بالا)
ک ۶/۱۰. ک ۳۱/۱۳.

uštavad gāh: نوشتار دیگری است از واژه های بالا ک ۵۱/۱۳.

xōšag: خوشه (منظور برج سنبله است) فاتر: hwšg (Mir.

Man. I, 40.) ک ۲۱/۲.

xušk: خشک

ستا: huška- : فب: uška : سا: śúṣka- AiWb.(Kent. 178)
(Mir. Man. III, 57) hwšg: پاتر 1840.)
ک ۱۱/۲–۲۱–۲۶–۲۸–۹۸–۱۱۲–۱۱۳–۱۱۸

xuškar: چیزهای خشک (تاوادیا ۱۶۲). آرد؟
هُرن اصلاً" این واژه را کوته نوشتِ xuškārd (به نقل از ولرس ۷۵۶) میداند
و استاد هم به همین واژه و این کتاب می‌کند. (نک: GNPE. p. 108.
No.489) در برهان قاطع هم آمده: "خشکار، بر وزن هشیار، آردی باشد که
نخالهٔ آنرا جدا نکرده باشند. ک ۳۲/۲–۳۵–۱۱۸

ušmār: شمار، حساب.
ستا: aiwi+ √mar: هندی‌کهن: smṛtáh-, smárati-
شمارد، شمرد (AiWb. 1144) ک ۶/۲۱–۸.

ušmurēnd: شمرند، شمارند. (نک واژه بالا) ک ۱۳/۵.

ušmurišnīh: شمارش، برآورد کردن، سنجیدن. ک ۱۲/۲.

ušōfrīd: هدیه، پیشکش نذری، فدیه و قربانی کردن توام با
نیایش. (نک: …) در باره این واژه نک: Tavadia.
pp. 92-93. ک ۱۲/۱۰ ک ۱۳/۳۰.

mardōm: هز: ʾNŠWTʾ مردم
ستا: mašya-/marəta- : سا: martiya-/márta- : فب:

(Mir. Man. mrdwhm: فاتر (Kent. 203) martiya =
(Mir. Man. III, 58) mrdwhm: پاتر II, 60).)

mardōmān: مردمان.
پا: mardumān (مینوخرد). ک ۱۲/۵. ک ۱۳/۴. ک ۱۵/۳۰. ک ۲۰/۴–۶.

hu-kunišn: نیک کنش، کنش نیک، رفتار نیکو.
(نک: هر یک از دو جزء) ک ۲۲/۲.

xᵛar: خور. نام طبقه پنجم گناهان است بنابر تقسیم‌بندی و نامگذاری نویسنده
کتاب، که برابر با ۶۰ استر (هر استر ۴ درم سنگ) می‌باشد و اصطلاحاً "این نام
گناه زدن توام با ایجاد جرح و زخم است. (نک: وندیداد ۴ بند ۳۰)
ک ۱/۱–۲. ک ۲/۷۰. ک ۱/۱۱–۲. ک ۱۶/۵.

xᵛar: خور، خورشید، هور. نام روز یازدهم هر ماه است و نام ایزد موکل
این روز است که یشت ششم بنام اوست. ستا: hvarə- : هندی‌کهن: svar-
(Mir. Man. II, 59) xwr: فاتر (AiWb. 1848-9.)
ک ۲۲/۱۱ ک ۲۳/۲.

xᵛar-it: خورترا ک ۲۲/۱۱

xᵛarg/xᵛar: اخگر، شراره، جرقه.
پا: xūrg (Kapadia. P.V. Glos.) ک ۲/۵۰.

xᵛardag: خرد، خرده، ناچیز، کوچک.
پا: xūrdak (مینو خرد). ک ۱۶ مقدمه فصل.

xᵛardag: خرده، حرف (حرفی از الفباء) نویسه. ک ۱۳/۵۰.

x^vardīg : خوردنی . فرهنگهای فارسی : خوردی .
ستا : x^var √ : خوردن(GNPE. 112, AiWb.1866) ک ۱۶/۲۰
x^vardīg ī kardag : خوردی کرده، خوراک آماده .
broth: پرفسور وست آنرا به معنی (*Pahlavi Text* p. 30.)
۵ آورده است. نک: (Dahbhar. *PRivDd.* No. 7 ک ۴۸/۲ .

hu-rastagīhātar : مطابق اصول دین‌تر، مقبول‌تر،
خداپسندانه تر. ک ۱۹/۱۲

x^varišn : خورش، خوردنی .
ستا : x^var √ مصدرآن : x^varaiti : پهلوی : x^vardan : پا : x^varišn
۱۰ ک ۴۱/۲–۴۷–۴۸ . ک ۱۲/۳–۳۰–۳۴ . ک ۸/۹ . ک ۷/۱۰–۱۶–۲۳ . ک ۸/۱۲–
۹–۱۶–۱۸–۱۹ .

x^varišn andāzišn : باندازه یک خوراک .
ک ۱۶/۱۲

x^varišnīg : خوردنی (نک: واژه های بالا) پا : x^varišnī
۱۵ ک ۱۸/۱۲

x^varšēd : خورشید "خور یا خورشید یا خیر نام روز یازدهم هرماه
است (پورداود: *یشتها* ج ۱ ص ۳۰۷) در اوستا یشتی به این نام موجود است کـه
دارای ۷ بند است. (نک: همو ص ۳۱۰–۳۰۴)
ستا : x^var+xšaēta– که جزء دوم آن ازریشه xšay : (AiWb. 451)
۲۰ یعنی حکومت کردن، پادشاهی کردن و کلا" در اصل به معنی خور پادشاه یا خورشاه
است. در فارسی میانه و نو به معنی خوردرخشان آمده که باتوجه به نور افشان‌بودن
آن این معنی اتخاذ شده است. ک ۹۸/۲ ک ۲۹/۳ . ک ۱/۷–۲–۳–۴–۵–۶ .
ک ۵/۱۲ . ک ۵/۲۰ . ک ۲/۲۱–۵–۶–۷ .

x^varšēd ul mad : خورشید طلوع کرد،
خورشید برآمد. ک ۵/۲۰ .
x^varšēd yašt : خورشیدیشت یشت ششم یشتها
(نک: واژه بالا) ک ۳۱/۱۲ . و x^varšēd yaštan : خورشید یشتن،
خورشید را نیایش کردن. ک ۵/۲۰ .
x^varšēd nigirišn : خورشید نگرش، محل‌رو
به‌آفتاب. ک ۹۸/۲ .

x^varšēdar māh : هورشیدر ماه، اوشیدرماه. نام یکی‌از
سه موعود زردشتی است که عبارتند از:هوشیدر (نک: همین واژه) هوشیدر ماه و
سوشیانت، که اینان سه برادرند از تخمه زردشت پیامبر. (نک: پورداود *یشتها*
ج ۲ ص ۱۰۰) که نطفه ایشان در بن دریای کیانسه است و به هر هزار سالی‌پس
از زردشت، دوشیزه‌ای برای شستن خویش به دریای کیانسه می‌رود و به نطفه‌ای‌بار–
دار می‌شود (بهار، پژوهشی در *اساطیر* ص ۱۶۱ شماره ۴۷)
ستا : uxšyaṭ-namah– (AiWb. 384)

x^varšēdar : هوشیدر، اورشیدر .
"یعنی پرورانندهٔ قانون مقدس، امروزه اوشیدر یا هوشیدر گویند. در کتب پهلوی
خورشیدر یا اوشیتر آمده‌است، گاهی‌کلمه بامی رابآن‌افزوده و هوشیدربامی میگویند
(پورداود: *یشتها* ج ۲ ص ۱۰۰ زیر نویس شماره ۲)
ستا : uxšyat-ərəta (AiWb. 384)

urvāhm : خوشی، راحتی، آسایش .
ستا : urvāsman– (AiWb. 1544) فاتر: ʾwrwʾhmyy (*Mir.*
Man. II,45) پهلوی کتیبه‌ای : ʾwlwʾhmy (*Kotwal.* 175)
پا : hurvāhm (ibid.) (برای این واژه نک: (*Henning.* *TPS.*
1944 p. 109) ک ۲۹/۱۲ .

urvar: اورور، گیاه.

ستا urvarā-: هندی کهن urvárā (AiWb. 401-403)

فاتر wrwr' (Mir. Man. I, 33.) پا urvar: (مینو خرد).

ک ۲۹/۳، ک ۸/۹، ک ۱۶/۱۰، ک ۱۴/۱۳–۲۱، ک ۲/۱۴، ک ۵/۱۵–۲۵–۲۶–۲۷–۲۸–۲۹.

urvarān: گیاهان. ک ۲/۱۲، ک ۴۰/۱۳.

ōrōn: بسوی، بطرف، به جهت. (سنج: وارون: برگشته، سرنگون)

نک: GNPE. p. 241. No. 1074. ک ۶/۲.

hōm: هوم، گیاه مقدسی که افشره‌ٔ آن در آئین های دینی زردشتی بکار میرفته و ظاهرا "سکرآور بوده، در بندهش رَدِ گیاهان شمرده شده و نیز هوم ایزد، نام یکی از فرشتگان شریعت زردشت است. هوم یشت (یسنا ها ۹) بنام این ایزد است.

(برای آگاهی بیشتر نک: فره وشی، فرهنگ پهلوی و پورداود، یسنا ج ۱ ص ۱۵۸ و همو: یشتها ج ۲ ص ۳۵۱)

ستا haoma-: فب hauma- ها soma: (AiWb 1732) پا hūm : (مینو خرد). ک ۱۱/۴–۶.

hōmāst: هوماست، آئین اجرای تعدادی از یسنا و وندیداد است، که برای زندگان یا در گذشتگان اجرا می‌شده، امروزه دو نوع هوماست اجرا می‌شود:

۱ـ هوماست کوچک یا هوماست کِه، که مراسم اجرای ۱۴۴ یسنا و ۱۲ وندیداد است.

۲ـ هوماست بزرگ یا هوماست مِه، که مراسم اجرای ۱۴۴ یسنا و ۱۴۴ وندیداد است.

(نک: Kotwal. p.149, No.486) ک ۶/۱۶.

humānāg: همانا مانند.

از ham + mānā ماندن؛ شبیه بودن از همین است. GNPE. 247

ونیز نک: Rückert ZDMG. 10, 152/3: پا humānā

ک ۸/۱۰، ک ۲/۲۰.

… نک: زیر: …

humāy: هما "همای. نام مرغی است مشهور و معروف که استخوان خورد" برهان. در ادب فارسی، مرغ بخت و فرخندگی است.

ستا humāyā- (AiWb. 1834) ک ۹/۱۰.

xumb: خمب، خم، خمره.

ستا xumba-: هندی کهن kumbhá (AiWb. 532)

ک ۲/۳۰–۳۱–۳۲–۳۳–۳۴–۳۵.

humat: هومَت، اندیشه نیک، منش نیک.

ستا hu-mata-: هندی کهن sumatá- (AiWb. 1832) پا: hūmat / humat (مینو خرد) ک ۱۳/۱۲.

humatanām: اصطلاحا" به "هفت ها"، هومت نام میگویند، این واژه آغازی بند ۲ یسنا ۳۵ و بند ۷ یسنا ۴۱ می‌باشد که تشکیل "هفت ها" را می‌دهد.

(هفت ها ستا: haptan hāiti- نک: پورداود، یسنا ج ۱ ص ۲۶)

ستا humatanąm (AiWb. 1832) ک ۱۶/۱۳.

panj: پنج. نوشتار پهلوی هز: H^c MŠy' (Junker.12) آن … است. (نک: همین واژه)

ستا paṇca- (Jackson, 106) فاتر pnz: (Mir. Man. II, 56) پا pañǰ(um) (مینو خرد). ک ۱/۵ ک ۱۳/۱۰–۱۵

h: ḤWH: (زمان حال وجه اخباری) ستا ah: هستی …:

هز ḤWH-m: ham/hēm: ام هستم پا hōm (مینو خرد).

ک ۲/۷۲. ک ۶/۷. ک ۱۰/۲۶. ک ۲/۱۵–۵. ک ۲۱/ پایان نوشت.

[Pahlavi] : هز: hē :ای، هستی. پا : haē (مینو خرد). ک۲/۷۰. ک۶/۵.

[Pahlavi] : بجای [Pahlavi] :hast: هست. ک ۱۰/۲۲. ک ۱۲/۲–۱۵–۱۶

[Pahlavi] هز: -hēm: ایم، هستیم.

[Pahlavi] :amāh hēm: ماهستیم، مالیم ک ۶/۷.

[Pahlavi] :hēd: هستید (شمایید) ک ۲۲/۳۱.

[Pahlavi] :hēnd: اند، هستند. ک ۱/۳. ک ۲/۲–۵–۷۴–۱۰۲–۱۱۹ و.

[Pahlavi] :andar hēnd: انداند، اندر هستند. ک ۱۰/۱۰

[Pahlavi] :hād: هاد، باشد (وجه التزامی) ک۸/۱۳

[Pahlavi] :čē hād: چه باشد، چگونه بوَد ک ۸/۱۳

[Pahlavi] :had: هست، است. ک۲/۱۱–۴۴–۵۶–۶۴–۸۲–۸۶–۸۸–۸۹–۱۱۵–
۱۱۹ ک ۸/۲۱. ک ۹/۱۳ ک ۱۴/۵–۶.

[Pahlavi] : -ōmand: اومند، مند، پسوند دارندگی است. (در ترکیب با کلمات دیگر آمده) فاتر: ᵓwmnd: در واژه: zmᵓnwmnd (*Mir. Man.* II, 54.)
ک ۱۰/۱۳–۲۰–۳۰. ک ۱۲/۴–۵. ک ۱۳/۶. ک ۲۳/۱–۴.

[Pahlavi] :-ōmandīh: مندی. ک ۱۰/۳۰. ک ۱۳/۶.

[Pahlavi] :ōmēd: امید
هندی کهن: -may√ +ava* کردی: umūd, umīd افغانی: umēd
(*GNPE.* 26) شکل هزوارش آن: [Pahlavi] (*Junker*, 4.)
است. پرفسور کانگا آنرا از upa + mati اوستایی و ریشه man: ماندن:
صبر کردن میداند (*Kanga. čit. Han.* 46-7.).
این واژه در دیگر نوشته های پهلوی به شکل [Pahlavi] :aēmēd هم آمده است.
ک ۲۰/۱۷

[Pahlavi] :hōmdrōn: هوم درون، میز یا سفره یا طعامی است که به نام هوم ایزد

داده می شود. ک ۱۰/۲.

[Pahlavi] :hu-mēnišn: نیک منش. (نک: [Pahlavi]) ک ۲۲/۲.

[Pahlavi] :hōmyazad: هوم ایزد (نک: [Pahlavi]) ک ۱۱/۴–۶.

[Pahlavi] -ān: نشانه جمع است که به اسامی افزوده شده است.
ک ۷/۸. ک ۸/۱–۲–۳–۴–۵–۱۴–۱۵–۱۷. ک ۹/۱–۴–۵–۱۰–۱۱–۱۲.

[Pahlavi] -ān: پسوند نشانه پدر فرزندی است. ک ۸/۱۰–۲۲.

[Pahlavi] ō: بجای [Pahlavi]: به، در (نک: [Pahlavi]) ک ۲۲/۳۱.

[Pahlavi] :avināh: بی گناه (a نشانه نفی + vināh: گناه.
نگ: (هر دو جزء) پا: awigunāh/a-gunāh (مینو خرد).
ک ۵/۱–۲. ک ۷/۲. ک ۱۰/۳. ک ۱۲/۲۲.

[Pahlavi] :avināhīh: بیگناهی. ک ۱۰/۳. ک ۱۲/۲۲.

[Pahlavi] :hunsandīh: خرسندی، قناعت.
sadayanha-i ؟ پاتر: hwnsndyft (هر دو از کوتوال ص ۱۵۰ شماره ۵۰۲) فاتر: hwnsnd (*Man. Stud.* 83) پا: xᵛarsand
(مینو خرد). ک۳/۱۱.

[Pahlavi] :anōšag: انوشه، بیمرگ، جاوید.
a (نشانه نفی) + n زاید + ōš: مرگ + ag پسوند اسم ساز.
anaōšaŋh-i پاتر: nwšgᵓ (هر دو از کوتوال ص ۱۲۴ شماره ۷۶)

ک ۳۰/۲۲.

hunar: هنر

ستا : hunara- هندی کهن: sūnára- (AiWb. 1831) پا : xunar

(مینو خرد). ک ۲۷/۲۲.

hvaršt: هُوَرشْت، کردار نیک.

ستا : hu+varšta-, hvarəšta-, hvaršta- (AiWb.

1850-51) پا : hvaršt (مینو خرد). ک ۱۳/۱۳.

ōyrišt/ōvrišt: نام طبقهٔ سوم گناهان است که کفارهٔ

آن برابر با ۲۰ تا ۳۰ درم سنگ می‌باشد کوتوال این گناه را حمله یا تهدید با شلاق

میداند (نک: Kotwal. p. 16.)

ستا : avaoirišta- (AiWb. 168) ک ۱/۱-۲. ک ۳/۱۶-۵.

xōrdād/xurdad: خرداد، نام روز ششم هر ماه و نام ماه سوم هر

سال و ایزد موکل آب ها است.

ستا : haurvatāti, haurvåt- (AiWb. 1791) (در باره این

ایزد نک: *Haurvatāt and Ameretāt. by J Darmesteter*

ترجمه به انگلیسی بوسیله *Hirji P. Wadia.* بمبئی ۱۸۸۸)

ک ۸/۹. ک ۱۴/۱۳ ک ۳/۱۵-۵-۲۵-۲۹. ک ۶/۲۲. ک ۱/۲۳

xōrdād-it: خردادت، خرداد ترا ک ۶/۲۲.

hōy: چپ.

ستا: hāvōya-, haoya- (AiWb. 1806) ک ۱۵/۱۰ ک ۱۱/۴-۶

: بجای hēnd: اند، هستند (نک: همین واژه) ک ۱/۱۱

and: (۱) مقدار، اندازه. ک ۲/۱۶-۲۳-۹۵. ک ۳/۱۳. ک ۱۲/۸-۹. ک ۱۵/۲۸.

(۲) چند، چندتا ک ۱۳/۲.

and . čand: به اندازهٔ. ک ۲/۲۴-۳۴-۳۶-۱۰۰-۱۱۸-۱۱۹.

ک ۴/۵-۶-۱۲. ک ۱۲/۲-۴.

این ترکیب به شکل هم آمده است. ک ۱۲/۱-۴.

and bālāy.. čand: باندازه بلندی. ک ۱۵/۲۸.

handāxt: انداخت، محاسبه‌کرد، برآوردکرد، اندازه کرد، سنجید.

ستا : ham + √tač (GNPE. 27) هوبشمان: ستا: hantāčay-

(نک: *اساس اشتقاق فارسی* ص ۱۵۴) ک ۱۳/۵۱.

hu-dāg: بجای (نک: مینوی خرد، مقدمه): مفید، خوب.

ستا : hudåŋh-, hudåŋh- (AiWb. 1825) ک ۱۵/۹-۱۱

handāz: انداز، اندازه (نک: واژه بالا) ک ۴/۵.

handāzišn: اندازه کردن (اسم مصدر، نک: واژه بالا)

ک ۱۰/۲۳. ک ۱۲/۱۶-۲۴.

handāzag: اندازه (نک: واژه های بالا) ک ۲/۷۷. ک ۱۰/۲۲-۲۸.

handām: اندام، عضوی از بدن انسان یا حیوان.

handāman- هندی کهن : sandhāy- (AiWb. 1772)

ک ۴/۱۲-۱۳-۱۷-۱۸-۲۲-۲۸. ک ۱۷/۱۴

hangām: هنگام، زمان.

gama- aiwi. *ایرانی کهن* *hangama: (AiWb. 89)

ک ۲۹/۱۲–۳۱ ۰ ک ۱/۱۷

hangām-ē: هنگامی، وقتی. ک ۲۹/۱۲.

and-čand: به اندازهٔ پا: and-čand (مینو خرد ۱۵/۲۶)
ک ۱/۱۲

xᵛet[u]man: خوتومن. دومین واژهٔ یسنا ۳۲ است، واین یسنا با این نام نامیده می‌شود.
ستا: xᵛaētumant- (AiWb. 1859) ک ۱۳/۷–۲۷.

xᵛēdōgdah: خودوده. معنی رایج برای این واژه، ازدواج در دوده (خانواده) و نزدیکان است (ظاهرا "برای حفظ خون و نژاد") لکن امروزه زردشتیان معنی دیگری برای آن دارند و بکلی این معنی (ازدواج با نزدیکان) را رد میکنند. برای آگاهی نک: روایات فارسی ج ۱ ص ۳۰۸
ستا: xᵛaētvadaθa: از: xᵛaētav+*vadaθa (AiWb.1860)
پا: xᵛaētvōdaθ (واژه نامه مینو خرد). ک ۳/۱۸–۴.

xᵛēdōgdat: همان واژه بالاست. ک۸/۱۸.

dānistan, HWYTWN-stn هز: دانستن (مصدر از فعل ماضی جعلی: dānist). فاتر: dʾnystn (Mir.Man. II, 49)
پا: dānistan (مینو خرد). ک ۱۳/۲۹.
be dānistan: بدانستن. ک ۱۳/۲۹.
dānēm: HWYTWN, m هز: دانم. ک ۱۸/۴.
nē dānēm: ندانم. ک ۱۸/۴.
dānē(h): HWYTWN, yy: دانی. ک ۱۲/۲۸.
dānēd: HWYTWN, yt: داند. ک۲/۸–۶۳–۷۲.

ک ۳/۴–۶–۱۵ ک ۸/۴–۸–۲۱ ۰ ک ۹/۱۳ ک ۱۰/۲۵–۲۷ ۰ ک ۱۲/۲۳–۲۷.
nē dānēd: ندانَد.
ک ۲/۷۲ ۰ ک ۸/۴ ۰ ک ۹/۱۳ ک ۱۰/۲۵–۲۷.
dānist: HWYTWN, st: دانست.
فاتر: dʾnyst (Mir.Man. II, 49) ک ۱۰/۴ ۰ ک ۱۲/۱۱
dānist hēnd: دانستند. ک ۱۰/۴ ۰ ک ۱۲/۱۱
nē dānist hēnd: ندانستند. ک ۱۰/۴ ۰ ک ۱۲/۱۱.

xᵛēš: خویش، شکل هزوارشی آن بیشتر درنوشته‌های پهلوی بکار رفته است. ستا: xᵛa-/hva-/hava- سا: sva- : قبـ: *uva- (Kent. 177), (AiWb. 1854) خود و: ش،
بازمانده نشان یکی ازحالتهای غیرفاعلی (حالت ۳ یا ۷) در اوستا یا فارسی باستان است. ایرانی کهن: *uvāišiya (GNPE.114) فاتر: xwyš (Mir. Man. II, 58) ک ۲/۷۵ ۰ ک ۲۰/۱۰

xᵛēš šah gāh: در اصلی ساختمان؟. ک ۲/۷۵.

xᵛēštar: خویش تر، بیشتر برای خویش. کوتوال هم معنی این واژه را more one's own آورده است. ک ۲۰/۱۰

angišt: انگشت، ذغال، آتش.
سا: áṅgāra: ذغال (GNPE. 30) ک ۱۲/۳.

angišt ī afsard: آتش فسرده، آتش خاموش شده. ک ۱۲/۳.

xᵛēškār: خویشکار، وظیفه شناس، پرهیزکار.
xᵛēš: خویش (نک: همین واژه) + kār: کار، عمل (نک: همین واژه)

ک ۲۲/۱۵.

:xᵛēškārīh: خویشکاری، وظیفه شناسی. ک ۵۳/۲. ک ۷/۱ ک ۳/۸. ک ۸/۹. ک ۸/۱۳. ک ۴/۱۵. ک ۶/۲۰.

:xᵛēškārīhā: (قید) از روی وظیفه شناسی، مطابق وظیفه. ک ۵۳/۲.

:xᵛēškārīh خویشکاری (نک: واژه های بالا) ک ۳۰/۱۳.

:hu-dānāgān: بهترین دانایان. hu: خوب +dānāg: دانا +ān- نشانه جمع (نک: هر یک از سه جزء) ک ۸/۲۰–۹.

:andak: اندک، کم، ناچیز. (نک:). کردی: hindak: پا andak (GNPE. 27) ک ۲/۶. ک ۱۶/۱۰

:anaγrān: انغران، نام روز سی ام هر ماه و ایزد موکل این روز است و بیشتر با صفت روشن در اوستا آمده است و در اصل به معنی روشنی بی آغاز است.
ستا: an-aγra- (*AiWb.* 114)
:anaγrān ī anōšag: انغران انوشه، انغران جاوید.
واژه بیمرگ و جاوید صفت است برای این ایزد. ک ۳۰/۲۲. ک ۴/۲۳.

:andarg: اندر.
ایرانی کهن: a(n)tar-: *ستا*: antara-: *هندی کهن*. antár :
(*Mir. Man.* II,49) ᵓndr: *فاتر* (*GNPE*. 27,) (AiWb. 132)
:handarz/handarg: بجای : handarz: اندرز.
ستا: darəz√: کشیدن + پیشوند an/han (*GNPE*. 122) *فاتر*:

ᵓndrz (*Mir. Man.* II, 46) ک ۲۹/۱۳.
: handarg guftan: اندرز گفتن. ک ۲۹/۱۳.

:andarvāy: اندروا، معلق، آویزان.
ستا: antarevayu* *ایرانی کهن*: antarvāyu* (*GNPE*. 265)
واژه مرکب است از: ndar اندر، ستا: antarə: ستا: antar: هب antar:
(*AiWb*. 131) (شکل هزوارشی آن که بیشتر کار برد دارد:) + vāy:
باد، هوا. ستا: vaya/vayav: هوا باد. (*AiWb*. 1357)
ک ۱۳/۱۷.

: andarōn: اندرون.
andar: اندر، داخل (نک: واژه بالا) +rōn : سوی، جهت. (نک:)
فاتر: ᵓndrwn: (*Mir. Man.* II, 49) ک ۳۱/۲–۳۴.

: andarōn: اندرون (نک: واژه بالا) ک ۳۲/۲.

: avēnāg: نابینا a نشانه نفی + vēnāg :پ بینا. ک ۱۴/۹

: andūdan: اندودن، مالیدن.
ستا و پیشوند: ham/han +ریشه اوستائی dav√: پاک کردن، مالیدن
(*AiWb*. 688) سنج: زدودن. ک ۱۶/۱۰

: handōzīh: اندوزی (اندوختن)
ستا: han+ √tauj
: kirfag handōzīh: کرفه اندوزی، ثواب اندوختن.
ک ۲۲/۱۰.

: angust: انگشت. ستا: angušta- سا: angústha- (AiWb. 130) pā: añgušt (مینو خرد). ک ۱۱۸/۲ ک ۲/۴–۵. ک ۱/۱۰ ک ۲/۱۶.

: angōšīdag: همانند، شبیه. فاتر: ᵓngwšydg (Mir. Man. II,46) پا: añgōšīda. (مینوخرد).
ک ۸/۱۵–۱۱–۱۳–۱۹–۲۹.

: avēnišn: بی بینش، نافهم
(نک:) ک ۹/۸

: ōgōn/āngōn: آنگون.
ōn/ān: آن + gōn: گون، گونه. ستا: gaona- (GNPE. 211)
فاتر: ᵓᵓwn (Mir. Man. II, 43). ک ۱۲۱/۲ ک ۸/۱۰–۱۱–۱۳–
۳۰. ک ۳/۱۲–۲۵–۳۲. ک ۳۰/۱۳. ک ۳/۲۰–۷.
: ōgōn humānāg čēgōn: مانند آنستکه،
چنانست که. ک ۳/۲۰.

: a-vēnēd: نبیند، درک نکند، نفهمد.
(a + vēn + ēd) نک: ک ۹/۸.

: ᵓy: ē: یک (یاء وحدت یا نکره) که بیشتر بعد از اسم میآید
ستا: aēva- (AiWb. 22) شکل معمول پهلوی آن است.
فاتر: ᵓyw (Mir. Man. II,62) پا: ē (مینو خرد).
ک ۵۱/۲–۹۱–۱۰۲ ک ۱۴/۳ ک ۶/۴. ک ۸/۷ و:
پیش از اسم. : ē-tāy: یکتا، یک دانه. ک ۱۰۲/۲
پس از اسم : yašt-ē: پشتی، یک پشت. ک ۵۱/۲.

: ᵓy: ē: پیشوازه فعلی است که برای تاکید (نهی یا امر) به انجام کاری پیش از فعل آید. ک ۱۱/۲ ک ۱۳/۸ ک ۱۰/۱۵–۱۲ و با bē:
: bē ē kunēd: بکند ک۱۱/۲. (امربه‌انجام‌کار)

: بجای (۱) کسره اضافه (دربیشتر بندها) ک ۸/۷. ک ۱۵/۸–۱۹ و.
(۲) معنی "که" میدهد ک ۳۹/۲ و

: ē/ēd: این، آن (بجای) ک ۸/۸. ک ۲۵/۱۰. ک ۱۰/۷.
: ē čē: آنچه، هر چه. ک۴/۱۱.

: ā (بجای) پس، آنگاه، که معمولاً چسبیده به ضمیر متصل سوم شخص میآید. (نک:) ک ۲۳/۸. ک ۷/۹.

: hē / ō (بجای hē: یا had:)
معین فعل برای سوم شخص مفرد (نک: همین واژه)
: guft-ē/hē: گفته است. ک ۳۹/۲.
: vizīr-ē: گذارد، بجا آورد ک ۴/۱۲.
: andar.. guftan ē: درحال... ...گفتن
(یا خواندن) است. ک ۸/۳.

: ۳، بجای (نک: همین)
ک ۵۱/۱۲. ک ۳/۱۷.

: هز: Hyᵓ. jān/gyān: جان.
نوشتار غیر هزوارشی آن است. (برای صورتهای پیشنهادی ریشه و اصل آن در زبانهای اوستایی و سنسکریت و نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۵۲۵).
ک ۵۱/۲–۵۴–۵۶.

: āyaft: آیفت، هدیه، سود، احسان، بخشش.

ستا: -āyapta (AiWb. 322) پا: ayāft (مینو خرد) ک ۸/۱۲.

: a-dād: بیداد، ستم.

(a نفی+dād: داد، عدل. نک:) ک ۸/۱۰.

: a-dādīhā: (قید) به بیدادی، از روی بیعدالتی، برخلاف شرع (باقانون). پا: adātīha (مینوی خرد). ک ۸/۱۰. ک ۲۶/۱۵.

: hixr: هیخر، فضله، کثافت.

ستا: -hixra (AiWb. 1812) پا: hihir / hīhar

ک ۹۵/۲. ک ۲۶/۱۵.

۱۰ : 4 (čahār) ۴، شکل‌هزوارش‌آن و نوشتارآن به پهلوی است.

ستا: -catvār (AiWb. 577) caθwar- (Jackson.106)

ک ۵۵/۲. ک ۱۷/۳ ک ۱۰/۱۰–۲۴. ک ۰۲/۱۱. ک ۹/۱۳ و

: 7 (haft) ۷، هزوارش‌آن و نوشتار پهلوی آن

۱۵ ستا: -hapta :saptá (Jackson. 106) پا: haft

(مینو خرد). ک ۱/۱۲ ک ۰۸/۱۳. ک ۰۶/۱۵. ک ۰۷/۱۹. ک ۲/۲۱–۰۶.

: 8 (hašt) ۸، هزوارش‌آن و نوشتار پهلوی آن

ستا: -ašta :. aṣtá- (Jackson. 106)

پا (AiWb. 260) : hašt (مینو خرد) ک ۰۸/۱۹. ک ۰۲/۲۱.

۲۰ : ayādēnišn : یادکردن، یادآوری کردن.

: ayyād / ayād: یاد ستا: -abi+yata از √ya

(GNPE. 250) فاتر: y'd پاتر: by'd (VMT. 224-26)

زبور پهلوی: by't (PS. 29) پا: ayāt (مینو خرد) ک ۱۳/۹

: hayyār/hayār: یار، دوست.

ستا: -yā-varəna ← yāvar ← yār (AiWb. 1286) فاتر:

(bwdyh) hy'r (Mir.Man.II,55) پاتر: 'dy'wr .Mir

پا Man. III, 48) : ayār (مینو خرد).

ک ۱۰/۱۵–۳۰. ک ۱۳/۴۴. ک ۱۹/۱۲–۱۳ ک ۲۱/۰۴. ک ۲۲/۶–۳۰–۳۱.

: hayyārōmandīh: یاری، یارمندی، کمک، یاوری.

پا: ayārmandī (مینو خرد). ک ۱۰/۳۰.

: hayyārīh: یاری. پا: ayārī (مینو خرد).

ک ۱۰/۱۵. ک ۲۱/۰۴.

: hayyārīh kardan: یاری کردن. ک ۱۰/۱۵

: aivyāhanīh: ائیویاهن بودن، کستی بودن.

۵ ائیویاهن حرف نویس صورت اوستایی واژه است به پهلوی و معمولا "در ادبیات دینی زردشتی بجای این واژه از (نک: همین واژه). استفاده می‌شودومنظور کمر بند مقدس بهدینان است.

(فن: اف، aivyāhan ستا: -aiwyåŋhana از پیشوند aiwi در افسر، افروختن و +-yåŋhana) از yāh به معنی کمر بستن.

۲۰ (AiWb. 98) + پسوند īh نشانه اسم مصدر، واژه همیان فارسی از همین ریشه و اصل است. (نک: معین، مزدیسنا و ادب فارسی ص ۳۷۶) ک ۴/۴.

: ēvgad/ēbgad: دشمن، دشمنی، تهدید، تجاوز.

این واژه در بندهش و مینوی خرد صفت اهریمن است و معنی ویرانگر و متجاوز دارد،
در باره این واژه *تاوادیا* بحثی کرده است وآنرا از aibi + gata اوستایی
دانسته (نک: *Tavadia. ŠnŠ.* 126) پا: aibigat *(مینو خرد)*.
ک ۰۳/۱۰. ک ۳۰/۱۳.

۵ aivyāng: ائیوبانگ، این واژه همان aiwyāŋhana- اوستایی
است. (نک: دو واژه بالاتر)
دراینجا منظور باریکه‌هایی است از برگ سبز که در مراسم عالی مذهبی از آنها برای
بستن دور دسته های برسم استفاده می شود ک ۱/۱۲

hēč/ēč: ایچ، هیچ.
۱۰ *ایرانی کهن*: *aiva+čiy (*GNPE.* 249) پا: hāčā,hāči,hāč
(مینوخرد). ک ۳/۳. ک ۷/۷. ک ۷/۱۰. ک ۲۹/۱۲. ک ۷/۱۷. ک ۱۵/۱۹
hēč 3 / ēč 3: هیچیک از سه تا ک ۷/۱۷.
hēčkē: هیچکس، هیچ یک. ک ۱۵/۱۹

hēt: هست، است. (هِت)
۱۵ معین فعل ربطی است برای سوم شخص مفرد (نک: *راستارگویوا* ص ۱۲۵) این‌واژه
را عموما" هزوارش دانسته اند از YTᵓ (نک: *Junker*, 13 و فرهنگ مینو
خرد تفضلی ص ۲۳ و)لکن درتفسیر نسفی، هی: هستی و هیت: هستید،بکار
رفته است. درترجمهٔ: إن کنتم صادقین. آمده است: اگر هیت راستگویان، یعنی اگر
هستید. (سوره۴۶آیه۴) ونیزدرترجمه همان سوره آیه۲۲آمده: اگرهی‌راستگویان،
۲۰ (نک: *مجموعة الفرس* ص ۴۶ زیرنویس) و این امر می‌تواند نشانگر آن باشدکه‌واژه
تشکیل شده است از: ytᵓ پا: hēt=hyt: هِت، یعنی هست و لزومی ندارد،
که‌آنرا هزوارش دانسته و hast یا ast بخوانیم (؟)
ک ۱/۱-۳-۴-۱۶-۱۸-۳۴-۴۵-۸۰-۹۰. ک ۲۳/۳-۲۴-۳۵. ک ۵/۵ و چندین
مورد دیگر.

čē-hēt: چیست. ک ۹/۱۵
āstarēd/āstarbrēd: ظاهرا" بجای
آستردار؟ (برای واژه آستر، نک: *اساس اشتقاق فارسی* ص ۳۰)
تاوادیا این واژه را مرکب از āstar= آستر + brīt از "بریدن" دانسته.
(نک: *Tavadia ŠnŠ.* p. 87) لکن جزء دوم آن را می‌توان از:
burdan: بردن؛ برداشتن یا حمل کردن (نک: فرهنگ نفیسی زیر: بردن) یا
"داشتن" دانست که درآنصورت ترکیب معنی "آستر دار" را میدهد.؟ ک ۶/۴.

ēdōn: ایدون، چنین.
aētavant هندی کهن: ētāvant- (*AiWb.* 18)
پا: ēdun *(مینو خرد)*. ک ۱۲/۲-۱۷-۲۰-۲۱-۳۸ و ۵۹ بار دیگر.

ēdōn čēgōn: مانند، همانطور که، چنانکه.
ēšm/xēšm: خشم. (دیو خشم) این دیو ضد و در مقابل سروش
ایزد قرار دارد.
aēšma- (*AiWb.* 35) *مانتر*: xyšm (*Mir. Man.* I, 42)
پا: xašm ک ۴۳/۱۳. ک ۱/۱۸-۳. ک ۱۷/۲۲

هزا: ku که(حرف ربط)در بیشتر بندهای کتاب آمده است. (۱۷۲بار)
ku-š: که او را، که‌آن را ک ۱۲/۲ و ۱۱ مرتبه دیگر.
ku-šān: کشان، که‌آنان را
ک ۲۲/۱۲. ک ۱۲/۱۷
ku-m: که مرا، کِم ک ۸/۸. ک ۱/۱۵-۳۰.
ku-mān: که ما را، کِمان. ک ۱۴/۱۲
ēdōn ku: چنانکه، چنانچه. ک ۴۵/۲.
ēraxt: گرفتار، گرفتار شده، تحقیر شده، کیفر دیده.

نوشتار درست آن است.

ستا : han-draxt (AiWb. 1772) فاتر ʾndrxt: محکوم کرد،
شکست داد. (Mir. Man. II, 49) پاتر ʾndrxtn: (Mir.
Man. III, 49). ک ۲/۲۰.

ērbad/hērbad: هیربد، روحانی.

"هیربد: قاضی و مفتی گبران بود و آتش پرست را نیز گفته‌اند" صحاح، لغت فرس
به نقل از فرهنگ فره وشی.

ستا : aēθrapaiti (AiWb. 20) ک ۴/۸.

ērbadān: هیربدان، روحانیان. ک ۴/۹.

ērbad-zād: هیربدزاده. ک ۲۱ پایان نوشت.

agriftār: ناگرفتار، نامقید، غیر مادی، رها از جسمیت.

(a نشانه نفی+ griftar: گرفتار، مقید، ستا : √grab هندی کهن:
gṛbh : (AiWb. 529). ک ۲/۱۵-۳.

ērbadistān: هیربدستان، مدرسه علوم دینی زردشتی.

ک ۱۱/۸ ک ۸/۱۷.

āgrift: آگریفت، نام طبقه‌ای از گناهان است. اندازه آن برابر ۱۶
درم سنگ است و بعد از فرمان میباشد.

ستا : ā-gərəfta- (AiWb. 310) ک ۱/۱-۲. ک ۱/۱۱-۲.

ک ۲/۱۶.

(sēsad) 300: ۳۰۰ (سیصد)

ستا : θrī-sata- هندی کهن : trišatá- (AiWb. 810)

پا : sā-sat (مینو خرد). ک ۲/۱. ک ۳/۸. ک ۳/۱۱. ک ۵/۱۶.

ērmān: ایرمن، منظور نخستین واژه یسنا، ها ۵۴ می‌باشد

ستا : airyaman: (AiWb. 199) ک ۴۷/۱۳.

ērmānīh: دوستی، محبت.

ستا : airyaman- هندی کهن : aryamán- (AiWb. 198)

ک ۴۷/۱۳.

ērvārag: آرواره، فک.

ستا : ha-nuharəna- (AiWb. 1767) ک ۶/۱۱.

این واژه بدین سان هم آمده است: ک ۴/۱۱.

xēm: خیم، خو، طبیعت آدمی.

ستا : haya-, haēm- (AiWb. 1781) پا : xīm (مینو خرد).

ک ۲۲/۱۲. ک ۳/۲۰.

hu-xēmē: خوش خویی. ک ۲۲/۱۲.

ēmar: باری، مختصر، خلاصه.

ک ۱۴/۱۳.

ē-mōg: یک لنگه کفش (قید)

ē mōg dvārišnīh: با یک لنگه کفش رفتن.

که درشریعت زردشتی گناه شمرده شده و مردمان را از انجام آن بر حذر داشته‌اند
این امر در کتب فقهی شیعی نیز منع شده. (برای آگاهی بیشتر نک: محمود طاووسی
با یک موزه رفتن و بی موزه رفتن، پژوهشنامه موءسسه آسیائی شماره ۳-۲ سال سوم
۱۳۵۶) ک ۱۲/۴

virravēd : ḤYMWN, yt: هز :گرَوَد، اعتراف کند، باور کند،

ایمان آورد مصدرآن (Junker 13) است نوشتار پهلوی آن می‌باشد

فاتر: wrwyšn گروش، اعتقاد. (Mir. Min. II, 53)

پا: garōēt (مینو خرد). ک۵/۵۰

nē virravēd: نگرود، اعتراف نکند. ک ۵/۵۰

hamōgēn/hamōyēh : همه، همگی.

ستا: ?hamō.gaona- (AiWb. 1776) پا : hamōīn

(برای این واژه نک: A. Pagliaro, Jackson Memorial Volume. pp. 140-48) در زراتشت نامه بهرام پژدو این واژه به شکل. هَمین آمده است. نک: همین کتاب ص ۸۸ بیت ۱۳۴۵ ک ۶۵/۲۰

ēv: یک.

ستا : aēva- (AiWb.22) فب : aiva- (Kent. 164) فاتر: ʾyw

پا: yak پهلوی یا همین صورت بالا (Mir.Man. I, 44) (مینو خرد). ک ۱۵/۲–۱۶–۱۱۶–۱۱۷ ک ۷/۴۰

ēvāz: فقط، تنها

فاتر: ʿywyz (Kotwal. 141) پا: ǝwāz (شکندگمانیک‌ویچار ۱۰/۳۷)

این واژه را کوتوال (ظاهرا" با توجه به نوشتار ترفانی‌آن) . ēwiz خوانده است.

ک ۴۵/۲–۵۶۰. ک ۳/۹۰. ک ۲۲/۱۰۰ ک ۱۵/۱۲۰ ک ۱۲/۱۳

nē ēvāz: نه تنها، نه فقط. ک۱۲/۱۳

ēvārag-gāh: ایوارگاه، غروب. فارسی: ایوار،

تو گر شبگیر بر توران نهی پای به آنان کی رسی کایوار رانند. (بندار رازی)

"ایوار، وقت عصر باشد که، نماز دیگرش، نیز میگویند" برهان.

(برای این واژه نک: M.F. Kanga. Čit. Han. Pōryōtkē-šān

ک ۱/۷

ēvbār: یکبار، یکدفعه.

ēv یک+ bār: بار، دفعه (نک: هر یک از این دو) ک ۱۱۶/۲–۱۱۷

ayāb: یا

ستا از vaj هندی کهن : vā (AiWb. 136-1310) فاتر : ʾyʾb

ʾywp (گرتیر نقش رجب) پهلوی کتیبه‌ای (Mir. Man. II, 45)

پا : ayå (مینو خرد). ک ۳/۲–۴–۸ و ۳۶ بار دیگر.

ēvtōg: یک تو، یک لایه.

ēv یک+ tōg: تو، لا. (نک: هر یک از این دو) ک ۷/۴۰

ēvtum: اولین، نخستین.

ēv+tum: نشانه و پسوند صفت عالی است. (نک: راستارگویوا ص ۷۲)

ستا : təma (وندیداد ۳ بند ۱۵) فاتر: dwm- در واژه : ʾbrdwm (Mir. Man.II,44) ک ۶۶/۲–۶۸–۷۱۰

a-yōšdāhr/a-yōšdāsr: ناپاک، نجس.

a (نشانه نفی) + yōšdāhr: پاک، طاهر (نک: همین واژه) ک ۱۷/۱۲

a-yōšdāhrīh: ناپاکی، ناپاکیزگی. ک ۱۷/۱۲

yak / ēvak (نک:)

ک ۷/۲–۷۶ و ۹۲ بار دیگر.

ēvak ēvak: یک یک، جدا جدا.

ک ۱۱۸/۲۰ ک ۱/۱۱ ک ۱۶/ مقدمه.

ēvak bār: : یک، بار، یک دفعه. ک ۰۷/۸

har ēvak: :هریک، هر یکی.

ک ۰۷۶/۲ ک ۱۳/۸ ک ۰۳۲/۱۲

ēvak pad dit: یکی به دیگری. ک ۱۱/۱۰ و

ēvek-ē: یکی. ک ۷۶/۲–۹۰ و

ēvek ēn ku... : یکی‌اینکه. ک۱/۱۰–۲–۳–۴و

ēvakbar: : کسی که مرده را به تنهایی‌ببرد (حمل کند یاحرکت‌دهد)، نجس، درشریعت زردشت دست‌زدن به مرده به تنهایی‌جایزنیست و کسی که دانسته یا ندانسته به مرده دست بزند یا آنرا تکان دهد یا حمل جنازه کند، نجس همیشگی شده و مرتکب گناه مرگ ارزان می‌شود. شکل دیگر این واژه است.

ک ۱۰۸/۲

ēvak barān: نجس‌ها، کسانیکه یک تنه و به تنهایی مرده را حمل کنند، گناهکاران مرگ ارزان. ک ۱۰۶/۲

ēvkardag: :یک تکه، پیوسته.

به نظر کاپادیا، این واژه مرکب است از: ēvak :یک + radak : رده، و کلا" یک رده، در یکردیف، یک پارچه. نک: *Kapadia. Pahl. Vend. Glos.* p. 226. که درصورت پذیرش این عقیده واژه رابابد ēvakradag خواند نه ēvkardag،لکن میدانیم که kardag : کرده، قطعه، بریده، تکه و بخش است. ک ۱۵/۲–۱۶–۳۶–۳۷–۸۷–۱۰۰–۱۰۱–۱۰۲–۱۲۰–۱۲۲.

ēvkardagtar: :یک تکه تر، پیوسته تر. ک ۱۵/۱۹

ēvkardagīh: بجای : پیوستگی، یکپارچگی.

ک ۱۰۴/۲

ēvkardagīhā: : بطور یکپارچه (قیداست)

ک ۶۳/۲–۶۶–۸۵–۸۶.

ēvak-iz: : حتی یکی، یکی نیز.

ک ۰۴/۱۴

ayōxsust: : فلز، آهن.

ستا: *(AiWb. 162)* ayaoxšusta-, ayaxšusta-.

پا: ayōxšust *(مینو خرد)*. شکل درست آن می‌باشد.

ک ۱۳/۱۴–۳۹. ک ۱۵/۵–۱۸

ēvar: : بی شک، بدون تردید.

پا: ēwar ک ۳/۶–۱۵–۲۲–۲۳. ک ۱۲/۱۰

čašm : ʾyNH: هز: چشم

نوشتارغیرهزوارشی‌آن (نک: همین واژه)است، این واژه برای چشم‌آدمیان و حیوانات اهورایی بکار میرود (= واژه اهورایی) در مقابل axš : (نک: همین واژه) که برای حیوانات غیر اهورایی بکار میرود (= واژه اهریمنی)

ک ۴/۱۱–۶. ستا: -cašman

čašm ī hōy: چشم چپ. ک ۴/۱۱–۶.

čašm ī dašn: چشم راست. ک ۴/۱۱.

: بجای ēvak: : یک (نک: همین واژه)

ک ۷/۲–۱۱۲.

ēvakbār: : یک بار. ک ۷/۲–۱۱۲.

enē / ēnyā: : دیگر، بجز.

ستا، غب: aniya (AiWb. 135) فاتر: ʾny (Mir. Man.II, 47)
پاتر: ʾny (Mir. Man.III,94) پا: ainā (مینو خرد).
ک ۶۶/۲. ک ۲/۷.
به شکل در بند ۶۸ فصل ۲ آمده که درست نیست.

۵ : ĕvirišt: اوی رِشت. نک:
ک ۱/۱۱–۲.

: ĕvēnag: آینه، شیشه، آبگینه.
ستا: -ā + √dāi هندی کهن: ā + √dhāi (GNPE. 16)
که درست به نظر نمیرسد. ک ۲/۵.

۱۰ : ēvēnag: آئین، گونه، روش.
فاتر: ʾywyng (Mir. Man. II, 46) زبور پهلوی: ʾdwyng پا:
āina (واژه نامه مینو خرد). در باره این واژه نک: Henning TPS.
.1944. p. 110-111.
ک ۹/۹. ک ۳۰/۱۰–۳۲. ک ۱۵/۱۲–۲۵. ک ۳/۱۹.

۱۵ : هز: ʾDYN? :ēg : آنگاه، پس، بنابراین.
فاتر: ʾyg (Mir. Man.II,45) پا: aigin (مینو خرد).
گاپادیا، این واژه را از āat اوستایی یا aδa میداند (نک: همو ص ۲۳۱).
ک ۷۶/۲–۸۴–۱۰۰–۱۱۱ ک ۱۱/۳–۲۲. ک ۶/۴–۸–۹. ک ۱۰/۸ ک ۱۰/
۳۱–۳۳. ک ۹/۱۲. ک ۱/۲۰.

۲۰ : ēg-iz: آنگاه نیز.
ک ۱۱۱/۲ ک ۱۱/۳ ک ۶/۴. ک ۱۰/۸ ک ۹/۱۲
: ēg-iz-iš : و نیز آنگاه او، نیز آنگاهش. ک ۸۴/۲.
: ēg-iš : آنگاهش، پس او.

ک ۲۲/۳. ک ۸/۴–۹. ک ۲۹/۱۲. ک ۱۰/۲۰
: ēg-išān : آنگاهشان، پس آنان را ک ۳۳/۱۰.
: ēg-im: آنگاهم، آنگاه مرا ک ۱۱/۱۰.

b: ب

ē-: y: یاء وحدت یا نکره است که پس از نام ها آمده است.
فاتر معادل yw^c (Mir.Man. I, 44) پا: ā (مینو خرد).
ک ۲/۱. ک ۴۵/۲–۵۳ و ۵۶ بار دیگر.

baxtārīh: بختاری، نجات، آمرزش.
این واژه بجای آمده است.
ستا: -baoxtar از baog√ (AiWb. 917) فاتر: bwxt'r
(Mir.Man.II,48) پا: bōxtārī (مینو خرد) ک ۲۶/۱۰.

bahr: بهر، سهم، بخش (برخ و برخی صورت دیگری از همین واژه است).
ستا: -baxəδra (AiWb. 923) فاتر: bhr (Mir. Man. I,36)
پا: bahar (مینو خرد).
ک ۶/۷. ک ۱/۹ ک ۴/۱۱. ک ۲۳/۱۲. ک ۲/۱۳–۱۱ ک ۱۲/۱۵–۲۹. ک ۵/۲۱.

bāzāg: بازو، دست.
ستا: -bāzū-bāzav هندی کهن: bāhāv (AiWb. 955) ک ۹/۱۳.

bāzāgōztar: قوی دست تر، نیرومند بازوتر، قوی بازوتر.
(درمعنی: قدرتمندتر)
از ستا: bāzūš.aojah: زور بازو (AiWb. 956.)

bāzāy: بازو (دراینجا، دست گوسفند قربانی موردنظر است) نک: واژه بالا. ک ۴/۱۱.

bāzā: بازا، بازای، نام طبقه پنجم از گناهان (ایراد ضرب) است که بنابر نوشته این کتاب برابر با ۹۰ استر (هر استر ۴ درم سنگ) می‌باشد.
ستا: -bāzu.ǰata: واردکردن ضربه ببازو (AiWb. 956.)
ک ۱/۱–۲. ک ۱/۱۱–۲. ک ۵/۱۶.

baxt: قسمت، بهره، سهم نک: ک ۸/۹.

baxt: بخت، اقبال، سرنوشت.
ستا: -baxta (AiWb. 923) ک ۱۷/۲۰ ک ۳۱/۲۲.

baxt-it: بختت، بخت تو، اقبالت، سرنوشتت. ک ۳۱/۲۲.

Baxt Āfrīd: بخت آفرید (اسم خاص) نام یکی از موبدان دوران انوشیروان (۵۳۱–۵۷۸ م) بود و از جانب وی ماموریت یافت که دین زردشتی را پس از بدعتهای مزدک بازسازی و احیاء کند کوتوال (برای آگاهی نک: B. T. Anklesaria, Vohuman yt. p. 5 ff2.)
ک ۱۱/۲۰

: درمتن baxšišn: (اسم مصدر) بخشش، بخش کردن، تقسیم کردن.

ستا: -baxš (AiWb. 923) ک ۴/۱۱.

:bār: بار، دفعه.
ستا: -vāra (GNPE. 36) پا: bār (مینو خرد).
ک۷/۲–۵۳–۷۶–۹۸–۱۱۲–۱۱۳–۱۱۴ ک۷/۵ ک۷/۸–۱۰ ک ۱۲/۹ ک۲۵/۱۰
ک ۹/۱۲ ک ۵/۱۳–۱۱–۲۶–۲۸–۳۵–۳۹–۴۳ ک ۳/۱۷ ک ۴/۱۸ ک۱/۲۰
۵ واسـ :har bār: هربار، هردفعه.
ک ۳۵/۳ ک ۳/۷–۴.

:bālāy: بالا، قد، بلندی.
ستا: -barəz (AiWb. 949) ک ۱۰/۲ ک ۱۲/۹ ک ۲۸/۱۵.

۱۰ :bālišn: بالش، متکا.
ستا: -barəziš هندی کهن: barhís (AiWb. 950)
ک ۱۰۲/۲–۱۰۳–۱۰۴ ک ۲/۳–۳.

:bālēn: بالین، "بالشی را گویند که در زیر سر نهند" برهان.
ستا: -barəšnū-barəšnav? (AiWb.951) قب: -bardhanya*
۱۵ (نیبرگ ۳۱ از حاشیه برهان). ک ۱۲/۲

:bālēngāh: بالینگاه، جای گذاردن بالش زیر سر، جای نهادن سر. ک ۱۲/۲

:bām: فروغ، روشنی (سنج: بامداد، بامی)
ستا: -bāma-, bāmya (AiWb.954-5) هندی کهن: -bhāma
۲۰ پا (GNPE.40): bam[dāt] (مینو خرد) ک ۲۵/۲۲.

:bāmdād: بامداد.
(نک: واژه بالا) پا: bamdāt (مینو خرد). ک ۱/۷

:bāmīg: بامی، روشن، درخشان (نک: واژه های زیرین) (نک:) ک ۱۸/۲۲

:bāmīgtar: بامی تر، روشن تر، درخشان تر. ک ۲/۲۳.

؟ ؟ این واژه درتمام دستنویسهای شایست نه شایست چنین نوشته شده. درگزارش پهلوی وندیداد، درترجمه : haraka اوستایی آمده. ō dōk: به دوک (دوک آلت ریسندگی) که بایداین واژه راتصحیفی ازآن دانست؟ کوتوال این نظریه را پذیرفته (نک. Kotwal p. 97) و بارتولومه درمعنی haraka: اوستائی، آورده: مقدارکمی پشم گره‌دار که ریسنده هنگام رشتن دور می اندارد. (AiWb.1788-1789.) و نیز نک: پهلوی وندیداد، دستورهوشنگ، ص ۲۰۰ بند ۶۰ وندیداد ۵ و یا پهلوی وندیداد، انکلساریا، ص. ۱۲۱ و درهرصورت این‌واژه را بااحتیاط وتردید: ō dōk: به دوک، میخوانیم ک ۲/۱۲.

:bān: بان، بام، سقف خانه.
ک ۱۸/۲–۲۰–۲۱.
:bān-ē: یک بام، بامی، سقف خانه‌ای. ک ۱۸/۲.

:baγ yasn: بغ یسن یا بغان یشت، آنطور که از کرده (فصل) ۱۳ بند ۱ همین کتاب (شایست نه شایست) برمیآید شامل سه های:۱۹–۲۰–۲۱ یسنا است که با نام: یتااهو و ئیریه. و اشم وهو، و ینگهه هاتم معرفی شده است. (برای آگاهی بیشتر نک: پورداود، یسنا، ج ۱ ص ۲۰۲–۲۰۶) ونیز: بغ نسک: نام سومین کتاب ازاوستای‌کهن بوده، که در کتاب نهم دینکرد مندرج است که دارای ۲۲ فر گرد بوده

*

است. (پورداود، ماخذ بالا) ک ۱۷/۱۲

: هز: dar:BB': در (برای ورود و خروج)
ستا: -dvar فب: duvar: هندی کهن: dúrah- , dvārau
dar : پا (Mir.Man. II. 51) dr: فاتر (AiWb. 766)
(مینو خرد). ک ۴۵/۲–۷۴–۷۵. م ۱۱/۳ ک ۱۹/۱۳ ک ۸/۲۰–۹

5 dar ī šahgāh: دراصلی؟ شاهدر؟ ک ۷۴/۲.

dar ī šahr: در شهر، دروازه. ک ۷۴/۲.

dar ī dušaxV: در دوزخ. ک ۱۹/۱۳

: هز: dar:BB': در، درباره، در مورد.

abar ān dar: درآنمورد، درآن باره. ک ۲۹/۱۲.

10 dar ēd ku: در اینمورد که، در این باره که.
ک ۱۶/ مقدمه.

bast: بست (فعل ماضی سوم شخص مفرد) مصدر آن
و bandh: هندی کهن از √bañd بستن. ستا. bastan
(GNPE. 50) bandha, -badhnāti و نیز نک: اساس اشتقاق
15 فارسی ص ۲۷۹.

bast ēstēd: بسته است.
ک ۲/۱–۱۰۴ ک ۳/۴–۷. ک ۳/۲۰.

nē bast bavēd: بسته نباشد، بسته نبُوَد. ک ۱۳/۸.

20 bastag: بسته. (نک. واژه بالا). ک ۲۰/۲.

: هز: gōšt:BSRY': گوشت. این واژه تنها به شکل هزوارش آمده است.
هندی کهن: -gāv از √gav- : اوستایی که از همین ریشه است، گاو، گوسفند.

(AiWb. 505-509) ک ۵۴/۲–۱۲۴ ک ۳۴/۱۰. ک ۱/۱۷–۲–۱۲–۱۴

: هز: xvaš: BSYM: خوش.
ک ۱۶/۱۵.

xvaštar: خوشتر.
پا: xvaštar (مینو خرد). ک ۱۶/۲۰

baɣān: بغان، ایزدان.
baɣ / bag / baɣ: bay: خدا، بزرگ، ایزد. واژه های بغ بگ، فغ
در: بغداد، فغفور و همین است.
ستا: -baga: سا: -bhága: فب: baga: (Kent. 199) by: فاتر
پا: (Mir.Man. III, 52) bg: پاتر Mir.Man. II,48)
bagan : (مینو خرد). ک ۲۵/۱۰.

baɣ / gag: بغ [نسک] نک:
مطابق با گفته دینکرت، کتاب سوم از اوستای کهن بوده و برابربا گفته روایات و وجرد
گرد دینی، نسکِ چهارم اوستا بوده است. (نک: هوک: ESSAYS. p.127)
ک ۲۶/۱۰. ک ۱۷/۲۰

baɣ baxt: بخت مقدر، تقدیرمعین شده بوسیلهٔ خداوند، سرنوشت
الهی. (نک: ۱۳) ستا: baxta. baɣō. (AiWb. 922)
ک ۱۷/۲۰

bar: بر، بار (میوه درخت)
ک ۱۲۳/۲ ک ۳/۲۰.

bar: بر، رو، روی.

ک ۰۳/۱۲.

az bar: : از بر، از روی.

brēh/brāh: : فروغ، درخشندگی، روشنی.
این واژه را فره وشی و تفضلی: brāh بهار :brah و دیگران : brēh
خوانده اند فارسی: براه "براه به معنی خوب و خوبی وآراستگی. سنایی:
طبعم‌آراست همی از پی مدحت چو بهشت زانکه هر لحظه همی فضل تو آورد سپاه
لاجرم کرد عروسی زمدیحت جلـوه که به از حوربهشتی است که فر و براه"
فرهنگ جهانگیری، عفیفی. ک ۳۷/۱۰.

brād: براد، برادر.
ستا: -brātar هندی کهن : -bhrātár فب :brātā (AiWb.
972) فاتر:br'd (Mir.Man. II,48) پا: brāṯ (مینوخرد)
ک ۰۲/۱۳.

brāzyāg: : درخشان، تابان (صفت خورشید یا آتش است) این‌واژه
در فرهنگ جهانگیری به معنی زیبایی آمده و استناد باین شعرشمس فخری شده است.
خدایگان جوانبخت شیخ ابواسحاق که تخت خسرو از ذات او گرفته بـــراز.
که این معنی درست به نظرنمیرسد ومعنی فر وشکوه و درخشندگی و فروغ درشعر بیشتر
معنی میدهد. (نک: جهانگیری، عفیفی ص. ۱–۸۴۳)
ستا: -brāz هندی کهن : bhrājate (AiWb. 972) فاتر:
br'z''g: (Mir.Man. II, 48.) ک ۱۱/۲۲.
brāzyāgtar: : درخشان تر. ک ۰۲/۲۳.

barōmand: :برومند، پربار.
brōmand-tar: : برومندتر، پربارتر. ک ۱/۳۲

barsam/barsum: برسم، شاخه‌های‌باریک بی‌گره به درازای‌یک‌وجب
است که از گیاه هوم چیده شده و در مراسم مذهبی زردشتی بکار میرود (نک: فرهنگ
فره وشی و برهان و) تعداد شاخه های برسم که در آئین های مذهبی زردشتی
بکار میرود یکسان نیست و بنا به اهمیت آئین ها تعداد آن ها نیز تفاوت میکند
ستا : -barəsman (AiWb. 949) پا: barsum (مینو خرد).
ک۱۸/۲. ک۱۰/۳–۱۱–۲۰–۳۲–۳۳. ک۱۸/۸ ک۳۵/۱۰. ک ۱/۱۲ ک۰۲/۱۴.

barsum-dān: :برسمدان، ظرف یا آلتی است که در آتشکاهها
موجود است و برسم را در آن قرار میدهند ک ۳۲/۳. ک ۰۳۵/۱۰.

barsum ī apādyāb: : برسم تقدیس نشده.
ک ۰۲/۱۴.

barsum ī 7 tāg: :برسم هفت تاک یا برسم هفت
تای یادرون سه‌گانه چیزی‌است که امروز موبدان‌آنراخوب‌پنج‌تای می‌نامند (کوتوال).
در باره "درون" ها و "خوب که" و دیگر مراسم همراه با برسم نک:
The Religious Ceremonies and Custome of the Parsees. by Modi. p. 240. ک ۱/۱۲

brištag: :برشته، بریان.
هندی کهن : bhrǰǰáti,√bhraǰǰ: سرخ کردن، بریان کردن.
(GNPE. 47) بن مضارع این واژه : briz است. سنج: نخود بریز. و
بن ماضی آن برشت است.
gōšt ī brištag: :گوشتِ سرخ کرده، بریان
شده. ک ۰۴۸/۲.

brašnūm: :برشنوم "مهمترین مراسم مذهبی شستشو و غسل برای تطهیر

کسی است که دست به چیزی ناپاک زده، مراسم غسل برای کسی که با مرده تماس پیدا کرده باشد" فره وشی.
دراین باره نک: دیانت زردشتی، مقاله سوم از مری بویس ص. ۱۶۶. شرح این مراسم در وندیداد ۸ بند ۴۰ آمده است. نک. همانجا
ستا : barəšnūm- (*AiWb.* 951)

barišnīh: : بردن، از بین بردن، راندن، بیرون کردن، زدودن.
drōz bē barišnīh: : دروغ زدایی، از بین بردن دیو دروغ.
ستا: nižbərəti- (*AiWb.* 1088) ک ۵/۱۹.

buland: بلند.
ستا: bərəzant- از : √barəz (*AiWb.* 949-959).
(واژه های فارسی: بالا، بالین، برز، برزو، برزین و از همین ریشه است)
ارمنی : berj سنج: ērkna-berj: بسیار بلند، به بلندی آسمان. (نک: واژه نامه در[?] آسوریک، ماهیار نوابی). سنج: فاتر: bwrz (*Mir. Man.* II, 48) پا : buland (مینو خرد). ک ۱۲/۱۹
buland gar: : کوه بلند.
فاتر: bwrzyst gryw: بلندترین کوه (قله) *Mir. Man.* II, 48.
ک ۱۲/۱۹.

brēhēnīdan: مقررداشتن، تعیین کردن.
برای این واژه نک: *Dhabhar, Pahl. Y Vr. Glos.* p. 63.
و نیز: *Henning, JRAS.* 1942, p. 230 n. 5.
و نیز: *Neyberg, JA* 1929, p. 250 f.
ک ۱۳/۸

brēhēnēh: مقدر کند، مقرر کند، تعیین کند.
ک ۱۳/۸.

brēhēnīd: مقرر شد، مقدر شد، مقدر کرد. (فعل ماضی جعلی است)
ک ۱۳/۲۰.
brēhēnīd ēstēd: : مقدر شده است، معین کرده است. پا: brāhinīt āstāt (مینو خرد). ک ۱۳/۲۰.

brīdan: : بریدن (مصدر)، قطع کردن، چیدن.
ستا: -brāy√ هندی کهن : bhrīṇánti پهلوی : burrīdan (*AiWb.* 972) شکل هزوارشی آن (نک: همین) است.

BR²: be/bē : به.
(۱) پیشوند فعلی است و معنی تاکید به انجام کار را به فعل میدهد.
فاتر: b² (*Mir. Man.* II, 47) پا : bā (مینو خرد).
ک ۱/۳. ک ۲/۱-۲-۶-۱۰ و در حدود بیش از ۱۰۰ بار در این کتاب.
(۲) بجز. ک ۲/۴۲-۴۷-۶۸-۷۱. ک ۵/۶. ک ۷/۲-۸. ک ۸/۳. ک ۱۱/۶-۷-۲۹. ک ۱۳/۴۲-۵۱. ک ۱۷/۴.
(۳) بلکه. ک ۹/۱۳ ک ۱۰/۲۹.
(۴) اما، لیکن. ک ۱۰/۳۶.
bē ka: : جز اینکه، غیر از آنکه، مگر اینکه.
ک ۷/۲-۲۹-۸۱. ک ۱۷/۱۴
bē-š : : اما او، لیکن او. ک ۵/۲.
bē-mān: : بلکه مارا، بلکه ما. ک ۹/۱۳.
bē-kē : جز کسیکه، جز آنکه. ک ۸/۳.

bōxt : نجات یافت، رهائی یافت، نجات یافته از گناه.

ستا: baog√ (AiWb. 917) ک ۰۲/۲۰.

bōxtišn: (اسم مصدر) خلاصی یافتن، رهایی، نجات پیداکردن. (اسم مصدر معمولا" از بن‌مضارع + išn درست‌می‌شود و بندرت با بن‌ماضی، چنانکه در این واژه) اسم مصدر معمول از این ریشه bōzišn: بوزش است. ک ۰۳۸/۲

bōxtan: بختن، نجات‌یافتن، خلاصی، رهایی از گناه یا چیزدیگر. (نک: دو واژه بالا) فاتر: bwxtn (Mir.Man. II, 48) پاتر: bwxtn (مینو خرد). ک ۰۳/۱۷ پا: bōxtan (Mir.Man. III, 52.)

bōxtēd: ظاهرا" بجای bōzēd: نجات یابد، آمده است. ک ۰۶/۶

bōb: بوب، فرش، زیرانداز. "بوب بروزن خوب، فرش و بساط خانه را گویند" برهان. ک ۱۰۳-۱۰۰-۳-۲/۳

هز: xᵛad: BNPŠH :خود. ستا: xᵛato- سا: svataḥ (AiWb. 1861) فاتر: xwd (Mir. Man. II,58) پا: xᵛat (مینو خرد). شکل غیرهزوارشی آن دیده نشد. ک ۰۷/۹ ک ۰۲/۱۲ ک ۰۲۹/۱۳ ک ۰۷/۱۷

būd: بود، شد. ستا از bav√ هندی کهن: ábhūvan, ábhūt (AiWb. . ., 927-933) فاتر: bwdn (Mir.Man. II, 47) صورت هزوارشی آن: (Junker. 5) ک ۰۲/۲ ک ۱۸/۳

būd hēnd: بودند. ک ۰۲/۲

bōtzētīh: خرابی، خراب کردن، فساد. جزء اول این واژه به شکل های … یا … یا … در متن‌های دیگر پهلوی آمده است. ک ۰۳۹/۲

هز: duxt: BRTH :دخت، دختر. ستا: …iWb. 784) duhitár) هندی کهن: duγδar-, dugədar- در پهلوی متأخر گاهی یک … بآخر این هزوارش افزوده شده و شکل … را برای دختر ساخته اند. ک ۱۴/۱۲

būdan: بودن، شدن. (نک: … فاتر: bwdn (Mir. Man. II,47) پا: …ūdan (مینو خرد). ک ۰۵۰/۲ ک ۰۲۰/۱۰ ک ۰۵/۲۰

buz: بز (حیوان اهلی) ستا: būza- (AiWb. 969) ک ۰۱/۴

bōzēh: نجات یابد، رستگار شود (نک: …) ک ۰۲/۲۲

buz-pašm: پشم بز، بُزَشْم. بُزوَشم، بُزوَش و بُزَشم: پشم نرمی را گویند که از بن موی بز بروید و آنرا به شان… آرند و بتابند و از آن شال بافند و بهر دو گاف عربی کرک خوانند (آنندراج… نیز نک: ماهیار نوابی، درخت آسوریک ص ۶۶ زیر نویس شماره ۶۸.

bōzišn: بوزش. اسم مصدر است از bōz : نجات، رهایی + išn (پسوند نشانه اسم مصد… (نک: …) فاتر: bwzyšn (Mir.Man. II, 48) پاتر: …j … پا: bōžišn (مینو… از واژه نامه مینوخرد، تفضلی). Ghlain, 63).

خرد). ک ۹/۱۷–۱۰

bōzišntar: رهایی بخش تر، بوزش پذیرتر.

pad bōzišntar: به نجات تر، به رستگاری[نزدیک] تر. ک ۹/۱۷–۱۰.

۵ būšāsp: بوشاسب، دیو کاهلی، دیو خواب.

ستا: būšyastā- (AiWb.970) būšyāsp: پا (مینوخرد) ک۴۳/۱۳.

burz: بُرز، بالا، بلند، متعالی، برآمده.

ستا: barəz (نک: ...)

ādur ī burz: آتش بالارونده، آذر بلند یا برآمده، آتش

۱۰ فروزان. ک ۹/۲۲.

burzēd: برشود، بالاشود، بالارود، فروزان شود.

ک ۵/۶.

burdār: بردار، بَرَنده، حامل.

dēn burdār: مؤمن، معتقد به دین. (نک: ...)

۱۵ ک ۴/۲۳.

burdan: بردن، حمل کردن.

ستا، فب: bar: ✓ سا: bhar: بردن (AiWb. 933) فاتر: bwrdn

شکل هزوارشی آن: ... (Mir. Man. II, 48)

است. ک ۳۸/۲–۵۱. (Junker. 5)

۲۰ burrišn/burišn: بُرش، بریدن (اسم مصدر)

bhrīnánti : سندی کهن brīnenti, ✓ brāy- ستا از
(نک. همین)است شکل هزوارشی آن ... (AiWb. 972)
ک ۳۸/۲.

buland: بلند. (نک (نک: ...)
ک ۱۵/۱۰ ک ۴/۲۳.

bulandtar: بلندتر، بالاتر.
ک ۴/۲۳.

būm: بوم، سرزمین.
bhav : از bhū́mis و bhū́mī : سا: būmī- : فب būmī- ستا:
(Kent. 200) ک ۱۳/۲۲

pus : BRH : هز: پُس، پسر.
puclo : آسی puça- : فب putrá-: سا puθra- ستا:
(Kent.197) فارسی: پور، پُس، پسر.
ک ۲۱/۱۰–۲۲. ک ۷/۱۲–۱۴–۱۵ ک ۲/۱۳. ک ۲۳/۱۵–۲۴.

pusarān: BRHrʾn: هز: پسران.
۱ پایان هزوارش زاید است و در پهلوی متأخر این افزوده شده است. ک۱۳

frazandīh/pusarīh:BRHyh هز: فرزندی، پسری.
pad pusīh padīrēft: به فرزندی پذیر
(پذیرفته). ک ۱۴/۱۲.

bun: بُن، اصل، اول، آغاز، بیخ، (تنه درخت)

ستا: bū̊na- هندی کهن: budhná (AiWb.969) ارمنی: bun (Arm.
Gram. 123) فاتر: bwn (Mir. Man. II. 48)
آسی، ایرونی: bin دیگوری: bun.
(درباره زبان آسی ص ۲۴) ک ۱۲/۲–۹۶ ک ۱۶/۳–۱۷–۲۱ و ۲۰ بار دیگر.

bun abāz kardan: از نو شروع کردن، از سر گرفتن. ک ۰۳/۱۴

bun kardag: سرآغاز، اولین فصل. ک ۱۶/۱۳

buniš: بُنَش، آغازَش، شروعَش.
تاوادیا: bunīh: شروع، آغاز. (Tavadia. 79)
ک ۰۱۷/۳ ک ۰۱۲/۴

bavandag: کامل، تمام.
ستا. از: bū̊ray هندی کهن: bhū́ray (AiWb.969) پا
bun̄da: (مینو خرد). ک ۱۱/۳–۱۸ ک ۲/۱۷–۰۶

bavandagtar: کامل تر.
ک ۰۱/۲۳

bavandagīh: کمال، کامل بودن.
ک ۰۴۹/۱۳

band: بند، ریسمان.
ستا، غب: band: بستن. سا: bandh- بندد. (Kent. 199)
فاتر: bnd (Mir.Man. II, 48) پاتر: bnd بند، زندان.
ban̄d: پا (Mir. Man.III, 52)
ک ۱۰۴/۲ ک ۲۲/۱۲–۰۲۴

bōy: بو، عطر.
ستا: baod/baoδa: هندی کهن: bōdha - (AiWb. 918)
فاتر: bwy (Mir.Man. II, 48) پا: bōi (مینو خرد).
ک ۱۲/۱۲ ک ۰۱۲/۱۵ ک ۰۳/۲۳

bōy ī pāk: بوی پاک، بوی خوش. ک ۰۱۲/۱۲

bōy: بوی، یکی از ۱۱ مینویی است که در تن انسان از طرف خداوند نهاده شده است. (درک، شعور، فره وشی) ک ۰۵/۱۲ ک ۴/۱۳–۰۱۲

هز: BʿyHWN, stn: xᵛāstan: خواستن.
نوشتار غیر هزوارشی آن ... است
سا از -svad√, svádati (GNPE. 110) فاتر: xw'stn
پا: xᵛāstan (Mir.Man. II, 48) (مینو خرد). ک ۲/۱۹–۱۰

zan xᵛāstan: زن خواستن، خواستگاری کردن.
ک ۱۰/۱۹

هز: BʿyHWN, nd: xᵛāhēnd: خواهند.
پا: xᵛāhənd (مینو خرد). ک ۱۱/۱۰

āmurziš xᵛāhēnd: آمرزش خواهند. ک ۰۱۱/۱۰

bēh: به. (میوه)
ک ۱۲۳/۲

bēd: باشد، بُوَد.
ستا از bav√ بودن، کوتوال معنی این را is: هست، داده. (نک. Kotwal p. 65) ک ۰۲۴/۱۵

*

هز: ByRH :māh: ماه، برج.

ستا: māh- هندی کهن: mās (AiWb.1170-1) فاتر، پاتر: m'h

پا: māh (Mir. Man. III, 57,142) (مینو خرد).

ک ۲/۴۱-۴۴-۵۰-۹۸. ک ۱۰/۱۳ ک ۱۹/۹.

*

bētōm: ? بیرونی ترین، خارجی ترین؟

از bē: بیرون، خارج + tōm ستا: tama نشان صفت عالی؟

dar ī bētōm: خارجی‌ترین‌در، درحیاط؟ ک ۲/۷۴.

bēšāz: درمان بخش، مفید.

ستا: baēšaza- (AiWb. 914) فاتر: byš'z (Mir. Man. II, 48)

ک ۱۰/۶. ک ۱۳/۱۰

bēšāzīh: بیدردی، سلامتی، مداوا شدن، درمان.

فاتر: byš'zyh (Mir. Man. II, 48) ک ۱۳/۴۸.

bēšāzišn: درمان کردن، مداوا کردن.

ک ۱۰/۱۸

bēšāzišnīh: درمان بخشی، معالجه، درمان.

ک ۱۰/۱۸ ک ۱۲/۳۲. ک ۱۹/۱۴

bērōn: بیرون.

فب: ūn + dvarya ؟ (نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۳۱۴) یا از bē: خارج+ -rōn: سو، جهت. ک ۲/۳۰-۳۲. ک ۱۲/۲۹.

bīm: بیم، ترس.

ستا: bay-: سا: bháyate (GNPE.59, AiWb.927) پا. bīm: (مینو خرد). ک ۲/۱۰-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۸۸. ک ۸/۱۲ ک ۹/۷. ک۱۰/۲۰-۳۱. ک ۱۷/۱۰

bīm ōmand: بیم مند، ترسناک.

پا: bīm mand (مینو خرد). ک ۱۰/۲۰.

pa : بجای : pad : به. (نک:)
ک ۹/۱۳.

pahlūg : پهلو.
ستا : (AiWb. 896) pərəsu-
(برای صورتهای دیگر این واژه در گویشهای ایرانی، نک: *اساس اشتقاق فارسی* ص: ۴۱۵)

pahlum : بهترین، برترین.
(در باره این واژه نک: Kapadiya. Phl. V Gl. p.474).
فاتر: phlwm (Man. Stud. 111) پا: pahalum (مینو خرد).
ک ۳/۶–۴. ک ۲۶/۱۰. ک ۲/۱۲. ک ۱۱/۱۵ ک ۱۴/۲۰–۱۶

pahlum axᵛ : بهترین زندگی، بهترین جهان (= بهشت)
ک ۲۶/۱۰. ک ۲/۱۲. ک ۱۱/۱۵ و به شکل جمع با ( )
ک ۳/۶–۴.

pahlum čiš : بهترین چیز. ک ۱۴/۲۰.

pahrēz : پرهیز، توجه، مراقبت.

ستا: paiti+ √raēč (GNPE. 68) فاتر: phryz (Verbum. 177, 33) پا: paharēž (مینو خرد).
ک ۸/۲. ک ۴/۱۰–۸–۹–۱۳ ک ۲۰/۱۲. ک ۱۹/۱۳ ک ۶/۱۵–۳۰.

واژه + : pahrēz kunēd : پرهیز کنید، دوری کنید.
ک ۱۹/۱۳

واژه + : pahrēz ōmandtar : پرهیز مند تر، محتاطانه تر، به احتیاط نزدیکتر. ک ۱۳/۱۰

pahrēzišn : پرهیز کردن، مواظبت کردن، پرهیز.
ک ۸/۱۰–۹–۲۹–۳۱. ک ۲۰/۱۲–۲۵.

pahrēzīhā : با پرهیز، با مراقبت، با احتیاط.
ک ۴/۱۰.

pahrēzēnd : پرهیزند، مراقبت کنند، دوری کنند.
ک ۳۳/۱۰.

pahnāy : پهنا
پهن، ستا: paθana- (AiWb. 843) پا: pahanāe (مینو خرد). ک ۸۴/۲. ک ۲/۴. ک ۲۶/۱۰.

pādīxšā : پادشاه، حکمران، حاکم، شاه.
فپ: pati + xšay, patiyaxšayaiy (Kent.181) پا: pādašāh (مینو خرد). ک ۲۹/۱۲.

pādixšāyīh : پادشاهی، حکومت.
فاتر: p'dyxš'yy (Mir.Man. II, 63) ک ۷/۱۲.

pādixšā: مجاز، مباح در اصطلاح فقهی، روا

ک ۱۰/۲–۲۲–۶۴–۷۹–۸۰–۸۶–۸۷–۸۸–۸۹–۹۴. ک ۱۶/۳–۲۱. ک ۸/۷.

ک ۳/۸–۱۳–۲۱–۲۳. ک ۴/۹.

pādyāb: پادیاب، تطهیر، وضو، شستشو، غسل.

اصطلاحا "پادیاب و پادیاب‌کردن، تطهیر و غسل است طبق آئین خاص مذهبی (نک. Modi. pp. 83-90. ستا : (*AiWb.* 840)paity-āpəm

ک ۱۰/۳–۱۲ ک ۱۸/۸–۲۳.

pādyābīh: طهارت، پاکی، غسل.

ک ۵۲/۲–۱۰۸ ک ۱۸/۸ ک ۲۲/۱۲–۲۴.

pādyābdān: پادیاب دادن، ظرفی‌که در آن آب تقدیس شده برای آئین های مذهبی نگاهداری می‌شود ک ۱۲/۳

pādafrāh: پادفره، پادفراه، کیفر، عقوبت.

ستا: paitifrasa- ?(*GNPE.* 36) فاتر: p'dypr'h. (*Kotwal.* 163)

پا: pādafrāh (مینو خرد). ک ۹/۷. ک ۵/۸–۷–۱۱–۱۲–۱۶ ک ۸/۱۰–۲۹. ک ۲۸/۱۲. ک ۲/۱۶–۳–۴. ک ۵/۱۹.

pādrōz: باد روز، روزانه، هر روز.

" باد روز به معنی هر روزه باشد، حکیم سوزنی فرماید:

شرف توبی شرف گوهر حمیدالدین   که شد مدیح تو تسبیح باد روزه من"

فرهنگ جهانگیری، عفیفی.

و نیز " لشکر اسلام جامه های باد روزه را به لباس حرب بدل کردند" تاج المآثر،

به نقل از مأخذ بالا ک ۱/۲۲–۱۲–۲۶.

pāsbān: پاسبان، نگهدار، نگهبان.

ستا از: √spas، spasānō (*AiWb.* 1614) فاتر: p'sb'n

(*Mir.Man.* II, 63.) ک ۱۲/۴ ک ۳۱/۲۲.

pāsbān-tar: پاسبان تر، نگهدارنده تر.

ک ۱۳/۴. ۵

pāk: پاک.

گاهی بجای این‌واژه هزوارش آن (*Junker.* 10) بکار رفته است.

سندی کهن: pāvaka- (*GNPE.* 62) فاتر: p'k (*Mir.Man.* II, 63)

ک ۳۴/۲–۱۰۷. ک ۲۰/۱۰. ک ۳/۱۲.

۱۰

pākān: پاکان.

ک ۳۳/۱۰.

pāktar: پاکتر.

ک ۴/۲۳.

pākīh: پاکی، طهارت.

ک ۱۴/۳–۱۷ ک ۲۲/۱۲–۲۷. ۱۵

pārag (1): پاره، تکه پاره، قطعه پارچه.

pārag (2): لقمه.

ک ۴/۵. ک ۱۰/۱۵

pahnāy: پهنا، بجای (نک. همین واژه)

ک ۵/۴–۶.

pānzdah: پانزده.
ستا: pançadasa : سا: páñcadaśa (Jackson. 106)
pānzdah sālag: پانزده ساله. ک ۱۲/۱۳

pānag: نگهبان، محافظ.
ستا از: √pā(y), pāθra-? (AiWb. 887)
ک ۱۲/۱۲ ک ۱۴/۲۲

pānagīh: نگاهبانی، نگهداری، حفاظت.
پا: pānāī (مینو خرد). ک ۷/۱۳. ک ۷/۱۵–۹ ک ۱۴/۱۹.

pāy: پا درازای کف پای آدمی که واحدی برای اندازه گیری هم بکار رفته.
ستا: pāδ- فب: pāda- سا: pā́da- (Kent. 195)
ک ۱۸/۲–۷۷. ک ۳۳/۳. ک ۱۲/۱۰.

pāy: پا (نک. واژه بالا)
ک ۲/۲۱–۵–۶–۷–۸.
pāy-ē: یک پا، و ē-pāy: یک پا ک۶/۲۱.

pāyag: پایه، مقام، درجه.
ک ۱۳/۲–۱۹ ک ۵/۱۶.

pāyag: پایه، درجه، مقام (نک. واژه بالا)
ک ۴۰/۱۱. ک ۱/۲۲

pāyag: همان واژه های بالا است
ک ۱/۱ ک ۵/۵. ک ۱۵/۸ ک ۱/۱۲ ک ۵/۱۶.

pāyag-iš: پایه اش، درجه اش، مقامش.
ک ۱۵/۸

pāyagīhā: پایه ها، مرتبه ها، درجات.
ک ۵/۱۶.

*

pad/pat: به. بجای (نک. همین)
ک۲/۷۴–۹۷. ک۷/۲. ک۱۰/۳۲. ک۱۲/۲۸. ک۱۵/۱۶–۱۸–۲۳–۲۴. ک۱۶/۲–
۴. ک ۱۷/۱۰ ک ۲۰/۷–۱۴

patyārag: پتیاره، ضد، دشمن.
ستا: paity-āra- (AiWb. 840) پا: patyāra (مینو خرد)
ک ۱۰/۳. ک ۱۲/۷.

padsār: قیاس، برابر، مطابق.
pad ēn padsār: بر این قیاس، مطابقِ بر این.
ک ۲۱/۷.

pad-iš: بجای (نک. همین) بدان، به آن، به او.
ک ۱/۳. ک ۲/۳۲–۷۴ و ۱۴ بار دیگر.

padišxᵛar: پیش خوری، بشقاب.
هورن: pēšxᵛer : از pat[i]šxur (GNPE. 97) padiš
ستا: paitiš پیش (از patiy) + xᵛar: خوردن. (نک. ماخ

بالا) ک ۳۱/۳.

patiyārag: بجای (نک. همین). پتیاره، دشمن، ضد. ک ۱۱/۲۰

padixvīh: فراوانی، سرشاری. ک ۶/۲۲.

pahikārišn: مجادله، جدل کردن، بحث کردن. ستا: -paitikāra* سنج paiti. akerenaot در وندیداد ۲، ۶. (GNPE. 80.) فاتر: phykʾʾr (Mir.Man. II, 64) ک ۴/۹.

pahikārēd: جدل کند، بحث کند.
ka nē pad-kared. ... nēčašēd: اگر جدل (بحث) نکند نیاموزد. ک ۴/۹.

paykōft/pahikōft: کوفت، برخورد کرده. ک ۲/۶۰–۱۲۲

pahikōfēd: پیکوفد، برخوردکند، تماس پیدا کند. ک ۲/۵۸–۷۴–۱۰۰ ک ۳/۱۳–۲۵.

paymānag (۱): پیمان، آئین، روش، ترتیب. ستا پیشوند paiti + ریشه: √mā سا: pratimāna (Phl. Y Vr. Gl. 74) و نیز نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۳۶۳ زیر واژه. پیمودن. پاتر: pdmʾn (Mir.Man. III,59) ک ۲/۴۹–۷۸.
(۲) پیمانه، اندازه، مقدار.

ک ۴/۵. ک ۵/۱۰. ک ۴/۱۲–۲۴.

paymān: پیمان، عهد، تعهد. (نک. واژه بالا) ک ۴۵/۱۳.

paymōxt: پوشید، پوشیده (لباس پوشید) فاتر: pymwxt (Mir.Man. III, 59) پاتر: pdmwxt[n] (Verbum. 182, 19) ک ۶/۴–۷–۸.

paymōxt ēstēd: پوشیده است. ک ۶/۴–۸.

paymōžan: پوشاک، جامه. فاتر: pymwcn (Mir.Man. I, 45) پاتر: pdmucn (Mir.Man. III,59) پا: patmōžan / padmōžan (مینو خرد). ک ۱۲/۳.

padvāšag/payvāšag: احتیاط (اصطلاح شرعی)؟ آلوده، ریمن، نجس. ک ۲/۷–۳۳. ک ۹/۷.

payvast: پیوست، پیوسته. فاتر: pywst (Mir.Man. II, 64) پا: paevast (مینو خرد).
payvast ēstēd: پیوسته است. ک ۱۲/۲۲–۲۴.

payvand: پیوند، نژاد، نسل، تبار. فاتر: pywn (Mir.Man.I,45) ک ۱۰/۱۹

payvandān: پیوندان، خویشان ک ۱۷/۲.

payvandīd: پیوست، پیوسته شد.

payvandīd ēstēd: پیوسته شده است، متصل شده است، مرتب شده است. ک ۷/۱۲.

patēt: پتیت، توبه از گناه، اعتراف به گناه.
ستا: paititi (*AiWb.* 829).
ک ۱۴/۴ ک ۴/۸–۵–۷–۸–۹–۱۰–۱۲–۱۳–۱۶–۱۷–۲۱–۲۳.

patētīh: توبه کردن، اعتراف کردن، استغفار کردن.
ک ۸/۸–۱۳ ک ۱۱/۲۰

patētīgīh: پشیمانی، استغفار از گناه، اعتراف به گناه کردن.
ک ۱۴/۴. ک ۱۰/۸–۱۳
patētīgīh padīr: اعتراف پذیر، توبه پذیر، کسی که به اعتراف گناهکاران و اظهار توبه آنان گوش میدهد. سمَت بوده برای برخی پیشوایان مذهبی، چنانکه امروز در کلیسا مرسوم است. این آئین امروز دیگر بین زردشتیان اعتبار ندارد و اجرا نمی‌شود ک ۸/۱۰

padīrag: پذیره، استقبال.
ستا: *pati+ √grab (*GNPE.* 65) فاتر: pdyr[yftn] (*Mir.Man.* II, 64.) ک ۱۰/۱۵

pazāvišn: پزاوش، (از پز ← پخت). رسیدن (برای میوه) "پزاختن، با اول مفتوح به معنی گذاختن آمده است. "فرهنگ جهانگیری، امروزه در نواحی خرما خیز نیز پختن را برای معنی رسیدن بکار میبرند. فصل خرماپزان یعنی موقعیکه هوا مناسب برای رسیدن خرما است.
ستا، سا: √pač پختن (*GNPE.* 64) ک ۲/۱۲۳

pazāmišn: بجای (نک. واژه بالا)؟ رسیدن، رسیده شدن میوه. در مینوی خرد نیز به همین شکل و معنی آمده است. (مینوی خرد ک ۱۱/۵۶) ک ۲/۱۲۳.

pazēd: پزد، بپزد. (نک. واژه های بالا)
ma ē pazēd: نپزد. ک ۱۵/۱۲

padām: پدام، پنام. منظور پارچه سفیدی است که موبدان در آتشگاه جلو دهان خود می بندند و نیز پارچه‌ای است که باآن دهان مردگان را پوشانند.
ستا: -pati. dāna هندی کهن: -pratidhāna (*AiWb.* 830)
ک ۱۰/۴۰.

pašm: پشم.
ستا: -pašman سا: -pakšman آسی، ایرونی: fæsm دیگوری: fans (درباره زبان آسی، دکتر ابوالقاسمی). ک ۲/۹۹–۱۰۰–۱۰۳–۱۰۹. ک ۴/۱–۴.
pašm ī ēvkardag: پشم بافته شده. ک ۲/۱۰۰

pašmēn: (صفت نسبی) پشمین، پشمی.
ک ۴/۱–۴.

pašanjišn: پاشیدن، پراکنده شدن (آب) پخش شدن.
ستا از: pavitay (*AiWb.* 849) ؟ از √pav ؟ در گویش شیراز واژه پشنگه: pišingi با همین معنی ظاهرا" از این واژه است. ک ۱۲/۱۹

pihan/pihn: خوراک؟ غذا.
ستا: piθwā پهلوی: pihn? (*AiWb.* 642-906) ک ۵/۳–۴.

pašēmānīh: پشیمانی.

پشیمان، هندی کهن: prati+ √man : ایرانی کهن: patiš+*māna
(GNPE. 69.) ک ۱۰/۸

: pasaxᵛ: پاسخ، جواب.
ستا: paitisahva-* (paiti+ √sah) GNPE. 62 فاتر: pswx
پا : pāsux (مینو خرد). (Verbum. 229/13.)
ک ۲/۱۷-۱۰-۱۲-۱۴.

: هز: brīd: PSKWN-t: برید، بریده.
نک:

: burīd ēstēd: بریده است. ک ۲/۴.

: هز: bur[r]išn: PSKWN, šn: برش، بریدن.
(نک. واژه زیر) ک ۳۹/۲-۹۵.

هز: burīdan: PSKWN, tn: بریدن (مصدر)
نوشتار غیر هزوارشی آن است.
ستا: bray-√. هندی کهن bhray-√ (GNPE. 49) ک ۱۵/۱۰

۱۵ : هز: burrēnd: بِرَند، بِبُرَند. (نک. واژه های بالا) ک ۷/۸.

: هز: burrēd: بُرَد، بِبُرَد.
: bē burrēd: بِبُرَد. ک۹۲/۲-۱۱۸

: pasuš-hvar: سگ گله.
ستا: pasuš.haurva- در بندهش بزرگ: sakišupān و درروایات
۲۰ پهلوی: sak-ī-rama (AiWb. 881) جزء اول ترکیب. ستا: pasu-

با pasav و š ش پایانی بازمانده یکی از حالات صرفی هشتگانه اوستا است
هم این است جزء اول چوپان (چو) و شبان (شو) و نیز نک:
زیر: haurva-fšav- AiWb. 1792

: pasēn: پسین، آخرین.
ستا: pasča, paskāt :فب :pasā, pasāva، هندی کهن:
paccā̌t, pacça̋ پس (GNPE. 70) ēn+ پسوند صفت نسبی
در فارسی میانه و نو

: tan pasēn: تن پسین. در اصل به معنی ، تن آخر،
تن دیگر و اصطلاحا "یعنی . روزرستاخیز ، یاروزی که تن‌های مردگان ازنوبرپامی شود.
ک ۷/۸. ک ۶/۹.

: tan ī pasēn: تن مردگان درروز قیام ، هیئت آدمیان که
در روز رستاخیز شکل میگیرد. ک ۱۴/۸ ک ۱۹/۱۰.

: par[r]: پَر (پر پرندگان)
ستا: parəna: هندی کهن: parná- (AiWb. 869) فاتر: (Mir. pr:
(Man.II,65). ک ۱۴/۹.

: maxš par: مگس‌پَر، پَرِ مگس.
: par: پر (پریدن)، نک: واژه بالا
: šabāg/šavāg par: شب پره، خفاش. ک ۱۴/۹

: parāhōm: پراهوم
"پراهوم در مراسم عبارت است از فشرده" گیاه هوم آمیخته با آب و شیر و فشرده"
گیاه هذانئپتا. " پور داود، یسنا ج ۱ ص ۱۳۲.
پراهوم در مراسم مذهبی زردشتی بکار میرود
ستا: parahaoma- (AiWb. 856) ک ۱۶/۱۰

frahang: فرهنگ.
ستا: fra+√θang (Phl. Y. Vr. Gl. 76) ایرانی کهن: -√hanj (GNPE. 14.)
در فارسی واژه های، آهنگ، آهنجیدن، آهیختن، پرهیختن و پرهیخته، فرهخته و. از همین ریشه است. ک ۳/۸. ک ۲۹/۱۳.

frāy: زیاد، بسیار.
ستا: frāyah- هندی کهن: prāyah (AiWb. 1018)
فاتر: fr'y (Mir.Man. II, 65) زبور پهلوی: pl'y
(PS. 57) ک ۱۲/۷-۱۵

frāgām: فراگام، نام یکی از تاهای برسم است که درمراسم وآئین‌های مذهبی بر روی "ماهرو" قرار میدهند. درآئین برگزاری یسنا ۲۳ تای برسم بکار میرود که دو تای ازآنها فراگام نام دارد که اصطلاحا "آنهارا frāgām tāy" میگویند که یکی ازآنها بر پایه ماهرو قرار میگیرد و دیگری تایی است که با آن زور یا جوام را بکارمیبرند و این تای را جوام‌تای یا زورتای مینامند. برای آگاهی بیشتر نک: Kotwāl p. 103 N. 23b. و زند اوستای دارمستتر ج ۱ ص. LXXIV و نیز نک: مزدیسنا و ادب فارسی، دکتر معین ص ۴۰۲ به بعد
نوشتار واژه، برگردان اوستایی : frakəm می‌باشد. ک ۱۵/۱۳

frārōn: نیک، نیکو، راست، درست، خوب. (سنج فارسی: وارون و وارونه)
frārōn kunišnān: نیکوکاران. مقدمه کتاب.
frārōn mēnišn: نیک اندیش، درست اندیش.
ک ۱/۶

frārōnīh: نیکی، خوبی، راستی، درستی.

ک ۲۴/۱۰.

farrōx/farraxᵛ: فرخ، فرخنده، مبارک.
ستا: xᵛarənah- (AiWb. 1870) فاتر (سنج.) (Mir. prwxyh
پا: frōx (Man. II, 65 .)
farraxᵛbavād: فرخ باد، مبارک باد.
ک ۲۱/۱-۳-۴.

frāyist: بیشترین، فراوان ترین، بسیار.
ستا: fraēšta (AiWb. 974). نک: ک ۱۲/۱-۲۳.

fradāg: فردا شکل هزوارشی آن است.
(Junker. 30) ک ۷۲/۲.

fradum: فردم، نخست، نخستین.
ستا: fratəma (AiWb. 981) فاتر: prtwm (Mir. Man. I,45)
پا: fradum (مینو خرد). ک ۴/۳. ک ۱۶/۱۰ ک ۱۳/۷-۱۳-۱۹. ک ۱۷/۵.

frajāmišn: پایان یافتن، انتها
ک ۲۲/۲۱.

frajāmīg: فرجامی، قاطع.
frajāmīgtar: قاطع تر.
ک ۲۲/۲.

frajāmēnīd: پایان یافت، به انجام رسید. (ماضی جعلی)
frajāmēnīd hēm: بپایان بردم، پایان دادم.

ک ۲۱/ پایان نوشت ۱

frajaft: : پایان یافت. فاتر: (Verbum. 191/1)prz'ft
ک ۴۰/۱۰. ک ۳۱/۱۵. ک ۱۵/۱۷ ک ۵/۲۳.

prastišn: : پرستش، پرستیدن.
۵ ستا: pairi+√stā در رابطه با آن، ارمنی: ambarišt , amparišt بی‌دین، بی‌ایمان، بنا به قول فردریش مولر در WZKM. ۱۸۶/۵ (GNPE. 66-67) و نیز نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۳۶۳. پا: parastišn (مینو خرد). ک ۸/۱۷.

prastūg: : پرستو، پرنده معروف.
۱۰ بنا بر نوشته شایست نه شایست از پرندگانی است که باید از کشتن آنها پرهیز کرد. این پرنده در ردیف سار و همای و خروس قرار دارد. ک ۹/۱۰.

frasast: : فرسست، قرص های نان مقدسی است که در "درون ها" و دیگرآئین‌های مذهبی‌ازآنها استفاده می‌شود، بنابرنوشته روایات‌فارسی فرسست دو نوع است:
۱ـ فرسست مه، که اندازه آن برابر سی و یک درم است.
۱۵ ۲ـ فرسست‌گه، که اندازه آن هفت درم می‌باشد.
برای آگاهی بیشتر نک:
الف: روایات فارسی، داراب هرمزدیار جلد ۱ ص ۱۵۶.
ب: Kotwal. ŠnŠ. p. 284.
ج: Haug, ESSAYS. p. 396.
۲۰ د: West, SBE. V. V. p. 284.
ک ۳/۲۴.

frasang: : فرسنگ، فرسخ.
"فرسنگ. قدری باشد معین از راه وآن به مقدار سه میل است و هرمیل چهارهزارگز باشد.." برهان.
پا: frasang (مینو خرد). ک ۱۲/۴

frēh/frāy: : بیشتر، زیادتر. نک:
۵ ک ۱۱/۱۰-۱۳-۲۲.

frāy kirfag handōzīh: : بیشتر گرفه‌اندوزی، ثواب اندوزی زیادتر. ک ۲۲/۱۰.

frayādār: : فریادرس، یاور، کمک.
فریاد، کمک (سنج. فریاد خواستن: کمک خواستن. "مگر دشمنی قصد محمد (ص) کردست که فریاد میخواهد" قصص قرآن برگرفته از تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری ص ۴۷۴). فاتر: Verbum. 214/8 -pry'd: پا: fryad[ət] :
(هر دو از واژه نامه مینو خرد). ک ۲۰/۲۲.

vizārd: PRŠWN,t: هز: گزارد، بجا آورد.
۱۵ vizārd ēstēd: : بجای آورده است.
nē vizārd ēstēd: : بجا نیاورده است.
نگزارده است (در مورد کفاره. کفاره را داد، یا بجاآورد) شکل غیر هزوارشی آن است. (نک:). ک ۲۸/۱۵.

vizardan: PRŠWN,tn: هز: گزاردن، بجاآوردن، عمل‌کردن.
۲۰ ک ۱۳/۸.

par[r]akān/pal[l]akān: : پلکان، پله، نردبان؟
تاوادیا: parakān (ص ۱۶۴ SnS) پروفسور بیلی: parakān:

دیوار. فارسی: پارگین. نک: (Bailey.Oper. p. 23
(Mir.Man. II, 64.) ک ۲/۱۸–۰۲۲

framān: (۱) فرمان، نام کوچکترین طبقه از گناهان است و نیز مقدار کفاره‌ای است که به‌آن تعلق میگیرد و بنابر نوشته شایست نه شایست برابر با ۴ استر است. (هر استر= ۴ درم سنگ) و آنرا گناه سرپیچی از فرمان و تخلف از فرمان (دستور، امر) دانسته‌اند

کوتوال نوشته: " شاید شکل اختصاری : framān spōxtān سرپیچی از فرمان باشد که بمعنی کوتاهی در انجام عهدی در شرایطی خاص تفسیر شده است (رک : Tavadia, Šnš و مقدمه West. SBE. p. 239, 2 ص ۱۳) و تنها این گناه است که در اوستای یادی از آن نشده است"
(نک: Kotwal. p. 96. N. 1) ک ۱/۱–۰۲. ک ۵۱/۲. ک ۲۷/۳–۰۲۸. ک ۱۰/۴ ک ۱/۱۱–۰۲. ک ۱/۱۶

framān-ē: یک فرمان (گناه) ک ۲۷/۳–۰۲۸

framān: (۲) فرمان، دستور، امر.
ایرانی کهن: framāna ارمنی: hraman (GNPE. 182) مانر: prm'n
(Mir.Man. II, 66.) ک ۶/۵.

framān burdār: فرمانبردار.

framān burdārīh: فرمانبرداری، اطاعت. ک ۸/۱۷.

framāyēd: فرماید.
ستا از: fra+ √mā- (GNPE. 182) مانر: prm'y پهلوی کتیبه‌ای ;
plm't پا : framāet (از واژه نامه مینو خرد) ک ۶/۸.

framāyēnd: فرمایند، دستور دهند. ک ۱/۸

framāyišn: فرمایش، دستور دادن، فرمان دادن.
مانر: prm'yšn (Mir.Man. II, 66) ک ۱۵/۱۰.

framūd: فرمود، (نک: واژه های بالا)
ک ۱۰/۸. ک ۱۹/۱۲

framūdan: فرمودن، دستور دادن، فرمان دادن.
ک ۳۰/۱۲.

fravahr: فروَهر، فرَوَر، فرَوَشی، روح نخستین، مثال موجودات درعالم مینوی. فرهنگ فره وشی.
ستا: fravahr/fravši: , .. (AiWb. 992) درباره فرور، نک: دینکرت مدن ص ۲۴۱ که شرح کامل آن آمده است و نیز: Bailey. Zoroastrian Problems in The IX Century. p. 98-101. ک ۱۱/۹–۱۲ ک ۴/۱۳.

franāmišn: رهاکردن، دست کشیدن، ول کردن.
مصدر آن: Leave off, to pass over=franāmīdan
ستا: frav-: شنا کردن، پرواز کردن، (Tavadia. Šnš. 161)
هندی کهن: plāvayati (AiWb. 990) ک ۲۷/۱۰.

parvānag: راهنما رهبر.
مانر: prw'ng (Mir.Man. II, 65) ک ۱۸/۲۲

farnbay/farnbag: فرنبغ، نام یکی از سه (یا پنج) آتش بزرگ

و مقدس ایران کهن است. این آتش مربوط به پیشوایان دینی بوده است. (راجع به آتش ها و اهمیت آنها نک: یسنا ۱۷ بند ۱۱ و بندهش بزرگ فصل ۱۷ و زاتسپرم فصل ۱۱ و نیز پورداود: یسنا ج ۲ ص ۱۲۱ به بعد)

farn: ستا: $x^{v}arənah$- خورّه، فرّه، فرّ.

واژه مرکب است از: bay, baɣ: بغ فع بَی = خدا سرور، بزرگ. ستا: baga- ضب: baga- (Kent. 199) فاتر: by (Mir. Man II, 48) + (AiWb. 1870) ک ۱۳/۲۶.

frōd: فرود، فرو، پائین، زیر. فاتر: (Pers. Stud. 85) fravatā: ستا: *fravat- ضب: frōt: پا (Mir. Man. I, 45) prwd (مینو خرد). ک ۲/۱۲–۱۳–۲۲–۲۳–۲۴–۲۵–۲۶–۲۷–۲۸–۲۹–۳۶–۶۲–۸۸–۸۹–۱۰۴ /۴ک ۱۴ ک ۱۶/۳.

frōd bast ēstēd: فروبسته است. ک ۲/۱۰۴

frōd kašīdan: فروکشیدن، پائین آوردن. ک ۲/۸۸–۸۹.

frōd barēd: فرو برد. ک ۲/۱۲–۱۳–۱۸

frōd vardēd: فروگردد، پائین آید؟ ک ۱۶/۳.

fravastag: گنجانیده شده، انبار شده.
ک ۲/۱۱۹

frastūyē: شکل کوتاه شد و آوانویس پهلوی واژه اوستایی frastūyē است که واژه اول بند ۱۷ یسنا ۱۱ است و معنی آن: فراز ستایم است. ک ۱/۱۳

fravaš: فُرَوَش، فُرَوَهر، روان. نک: ک ۱۱/۴.

fravarānē: فَرَوَرانِه. اصطلاحا" فرمول مخصوص اعتراف به دین مزدیسنان است و ترجمه فارسی آن چنین است: من اقراردارم که مزداپرست زردشتی دشمن دیوها و اهورایی کیشم. (پورداود). این اعتراف یا اقرارنامه در سرآغاز یسنا ۱ بند ۷ و یسنا ۳ بند ۲۴ و یسنا ۱۱ بند ۱۶ و یسنا ۱۴ بند ۴ و یسنا ۲۳ بند ۵ و یسنا ۲۷ بند ۱۲ و یسنا ۶۲ بند ۱۲ و یسنا ۶۸ بند ۲۳ دیده می شود.
ستا: fravarānē (نک: مآخذ بالا) ک ۱/۱۳

fravardīgān: "فروردیگان و فروردینگان، ده روز آخر سال است که در سنت دینی منسوب به فروهرهای مردگان است و از بیست وششم اسفندماه شروع و تا آخر پنج روز گاتاها ادامه دارد" فرهنگ پهلوی، فره وشی.
" درجشن فروردگان که جشن فروهرهای مردگان است، پارسیان به دخمه میروند و در معبد آنجا چوب صندل بخورمیدهند و موبدان باندورات میوه و گل مراسم آفرینگان بجای میآورند" پورداود، خرده اوستا ص ۲۱۰–۲۰۹. ک ۱۰/۲.

fravardīn: فروردین، ایزد فروردین، "فروردین نام روزنوزدهم هرماه و ماه اول هرسال و نیزنام یکی از جشن های ششگانه سال و یا آخرین گاهنبار است و ایزد موکل آنهاست. (برای آگاهی نک: پورداود، یشت ها ج ۱ ص ۶۰۳–۵۸۲) ک ۲۲/۱۹ ک ۲۲/۳.

fravardīnit: فروردینت، فروردین ترا. ک ۲۲/۱۹

parvarēnd: پرورند، مواظبت کنند، پرورش دهند.
ستا از: pari+bar (GNPE. 68) پاتر: prwr (Kotwal. 162) ک ۱۵/۲۴.

parand: پرند. "پرند بافته ابریشمی و حریرساده را گویند" برهان.
ک۴/۱–۰۴.

parvand: پروند (کستی؟) تاوادیا این واژه را: parand: پرند (مترادف پرنیان به معنی پارچه حریر و اطلس) خوانده است. نک. همو، شایست نه شایست ص ۸۴. در گویش مردم جهرم پروند به ریسمانی گویند که از الیاف بین‌ساقه های خرما (پریچه) تابند. (پریچه، بر وزن دریچه، لیف خرما را گویند و از آن ریسمان تابند. برهان، چاپ معین) و از این ریسمان که چونان حلقه‌ای به دور تنهٔ درخت می‌اندازند برای بالارفتن از درخت خرما استفاده می‌کنند. ک۴/۱

parnigān: پرنیان. "پرنیان حریر و دیبای چینی منقش در نهایت لطافت و نزاکت را گویند." برهان. فاتر: prngʾn عربی: پرنگان (هر دو از واژه نامه مینو خرد ص ۱۰۵ برای ماء خذ نک: همانجا) ک ۴/۴۰.

pardazād: بماند، باشد، بازبماند (نک: واژه پائین تر)
ک ۰۴/۱۱

frēzvānīg: خوب، شایسته، مقبول.
ک ۳۰/۱۲.

pardazēd:(۱) پردازد، اقدام کند.
مصدر آن پرداختن: کوشش کردن، توجه کردن، اقدام کردن (فرهنگها)
ستا: -para+ √tač* GNPE. 66 و نیز نک: اساس اشتقاق فارسی ص (۳۶۱) سنج. پا: frīž (مینو خرد).
ma ē pardazēd: نپردازد، اقدام نکند.
ک ۱۵/۱۰

pardazēd:(۲) بماند، باقی بماند، اضافه آید.

این واژه را پرفسور وست همینطور خوانده، اما تاوادیا آنرا غلط دانسته و خود آنرا: perēčēt خوانده است. (نک: Tavadia. ŠnŠ. p. 77)
نک: واژه بالا. ک ۱۲/۳–۳۰.

pardazēnd: پردازند، توجه کنند.
(نک: واژه) ک ۲۴/۱۲.

frēdōn: فریدون، پادشاه پیشدادی فرزند آتبین. (ستا: āθwya) به زنجیر کشنده ضحاک، که در اساطیر ایرانی و تاریخ‌های کهن و شاهنامه از او به تفضیل یادشده است
ستا: -θraētaona هندی کهن: -traitānā (AiWb. 799) پاتر. frydwn (Kotwal. 143.) ک ۱۸/۲۰

frēg ? : شانه، کتف؟
این واژه را پرفسور وست parīk=skirt: خوانده و تاوادیا: parīk=hips (نک. West SBE. V p.287 و Tavadia, ŠnŠ. p. 86)
ک ۴/۵–۷۰.

parīgān: پریان، پری ها: parīg = پری.
ستا: pairikā (AiWb.964) فاتر: pryg (Kotwal. 162)
ک ۱۲/۱۲

fragard: فرگرد، فصل، بخش (نام بخش های وندیداد)
ستا: -frakərəti (Kotwal.141) ک۲/۱–۱۲ ک۹/۹۰. ک۱۳/۷–۱۹

parēnag: پیروزه، فیروزه (سنگ زینتی معروف)
(این واژه را وست: pēlēnak و به معنی عاجی و چیزهای ساخته شده از عاج

خوانده که درست نیست. نک: (SBE. V. p. 275) ک ۱۶/۲
*

pambagēn: پنبه گین، پنبه‌ای، چیزی که با پنبه بافته شده باشد.
*
ک ۴/۴.

frāz: فراز، بعد، پس.
ستا: fra-/frā- فب fra- (AiWb. 974)
ک ۱۴/۳–۱۵–۲۱. ک ۸/۸–۱۰
az nūn frāz: از حالا به بعد، از این پس. ک ۸/۸.

frāz: فراز، فرا، بر سر فعل آید و فعل مرکب سازد (نک. واژه بالا).
ک ۴۵/۲–۵۸–۷۹–۸۵–۱۰۹ ک ۳۴/۳. ک ۱۲/۴ ک ۱/۸–۹. ک ۸/۹. ک ۱۰/۱
۱۳–۱۹–۲۵. ک ۲/۱۲–۱۹–۲۹. ک ۱۵/۱۳–۱۹ ک ۲/۱۹.
frāz ravēd: فرازَرود، برود.
ک ۲/۴. ک ۱۹/۱۰ ک ۱۹/۱۳
frāz burd: فراز برد، بُرد، پیش برد. ک ۲۹/۱۲.
frāz barišn: فراز بردن، پیش بردن.
ک ۳۴/۳. ک ۱۵/۱۳
frāz guft: برخواند، از حفظ خواند
ک ۱۲/۴. ک ۱۹/۱۰ ک ۱۹/۱۳
frāz rasišnīh: بپایان رسیدن، تمام شدن.
ک ۸/۹.
frāz vaxšēd: بروید. ک ۲/۱۲.
az ān frāz kunēd: از آن پس بکنید. ک ۱/۸
frāz šavēd: برود، اقدام کند ک ۲/۹.
و سایر ترکیبات که جاهای آنها در بالا آمد

pāzūn: پازون، بنابر روایت بهمن پونجیه، پازون نام نسک ششم اوستای کهن بوده است. نک: روایات فارسی ج ۱ ص ۳ و نیز Tavadia. Šnš. p. 119 ک ۹/۹.

puxtag: پخته.
ستا، سا: √pač (GNPE. 64) ک ۴۸/۲.

puhl (۱): پل (پل صراط)
ستا: pəšav/pərətu (AiWb. 897)
ک ۲۰/۲. ک ۲/۱۲. ک ۴۱/۱۳. ک ۱۴/۱۹.
(۲) پل (پل صراط، چینورپل، چینودپل) ک ۳۱/۱۲. ک ۲۹/۱۳.
puhl ī ravān: پل روان. در اصطلاح زردشتیان فرزند است که از انسان اگر باقی بماند، در آن جهان چون پلی برای پدر خواهد بود، این تأکیدی است بر ازدواج و فرزند داشتن. ک ۲/۱۲.

pūdag: پوده، پوسیده، فاسد شده.
ستا: pūtay- از √pu/pav - هندی کهن: pūtay (AiWb. 909)
ک ۹۲/۲

panj: پنج.
ستا: panča- سا: pánca (Jakson 106) فاتر: pnz (Mir. Man. II, 65.)
پاتر: pnj (Mir. Man. III, 60)
هزوارش آن است (Junker. 12) ک ۱/۵ ک ۴/۱۶.
panj ēvak: پنج یک یک پنجم. ک ۴/۱۶.

panjag (۱): پنجه (پنجه پا) نک. واژه بالا ک ۲/۲۱.

pōzag: پوزه، پوز، دهان حیوانات و بویژه حیوانات اهریمنی. ک ۰۴/۲

panzūdag: یک پنجم، یک پنج.
بجای … که شکل اوستایی آن به پهلوی نوشته شده. ک ۰۲۶/۱۰

panjum: پنجم. نک: …
ک ۰۱۲/۲ ک ۳/۱۴–۱۶–۱۷ ک ۹/۹ ک ۱۹/۱۳–۰۲۹

frazand: فرزند.
ستا: -frazainti (AiWb. 1004) فاتر: przynd: (Mir. Man. II, 65) زبور پهلوی: plcndy (PS.58) پا: farzand (مینو خرد). ک ۱۴/۱۲–۰۱۵ ک ۱۹/۲۲

frazand ī čikar: فرزند چکر (فرزند شوهر اول زنی که شوهر دیگر کرده، برای آگاهی نک: …) ک ۱۴/۱۲

…: بجای واژه بالا ک ۰۲۲/۱۰

frazand zāyišnīh: فرزند زایی، بچه آوردن.
ک ۰۲۲/۱۰ ک ۱۵/۱۲

pus: پس، پسر.
ستا: -puθra سا -putrá (GNPE.70-71) فاتر: pwsr, pws (Mir. Man. II,64) پاتر: pwhr (Mir. Man. III, 61)
به فارسی نو از دو شکل اخیر، پور و پُس (پسر) رسیده است. ک ۱۴/۱۲

pusīh: پسری، فرزندی. (نک. واژه بالا) ک ۱۴/۱۲

pōst: پوست.

ستا: pasta در pastō fraθaŋhəm (AiWb. 904) فاتر: pwst (Mir. Man. II,64) ک ۲۵/۲–۲۶–۰۱۲۰ ک ۰۴/۴ ک ۰۲۰/۱۰

pōstēn: پوستین. (صفت نسبی از: pōst نک. واژه بالا) جامه‌ایکه از پوست حیوانات درست شده. ک ۰۹۸/۲ ک ۰۴/۴

pušt (۱): پشت، پشتیبان، پناه.
برای معانی گوناگون این واژه نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۳۸۸)
ستا: -pašti سا. prstáy? (AiWb. 878) فاتر: -pwšt که معادل و مترادف و با "پناه" بکار رفته است.
ک ۸/۲۲–۱۵–۰۲۳

(۲) -pušt: پشت[قربانی] "تنورهٔ بدن حیوانات چارپا که مقابل شکم است" ناظم الاطباء ک ۰۴/۱۱

pur: پر، مملو.
ستا: -pərəna (AiWb. 894)
اما، گایگر. ستا: -pouru فب: paru هندی کهن: -purú (نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۳۵۸) پا: purr (مینو خرد). ک ۲۴/۱۰. ک ۱۸/۲۰

pōlāpdēn: پولادین، فولادین.
هزون: pūlāftīn از: pūlāfat (GNPE. 75) و نیز نک: اساس اشتقاق فارسی ص ۰۴۱۳ ک ۱۱۴/۲ ک ۰۲۸/۱۰

purīhi: پری، زیادی، فراوانی. (نک: …) ک ۰۶/۲۲

purgyāndādīhā: از صمیم دل، با تمام وجود.
(Tavadia. ŠnŠ. p. 114.) ک ۰۲۳/۸

pōryōtkēš: پوریوتکیش، منظور نخستین دینداران و قانون گزاران و آموزگاران دین است.
ستا : (AiWb. 877)paoiryō-tkaēša-
جزء اول یعنی : نخستین، اولین و جزء دوم یعنی:کیش، دین.
نک، M.F. Kanga. Cit. Handarz ī porōtkēšān
ص ۱۰۶ ک ۶/۷.

pōryōtkēšān: پوریوتکیشان، پیروان نخستین آموزگاران و خردمندان، "نخستین پیروان زردشت" پورداود یسنا ج ۱ ص ۶۷.
ک ۱/۴. ک ۱۰/۳. ک ۱۲/۱–۱۳–۱۹ ک ۱۳/۲.

pōryōtkēšīh: پوریوتکیشی، زردشتی، بهدینی.
(پیروی از سنت کهن دینی) (نک. واژه های بالا) ک ۱/۳.

dahān: PWMH :هز دهان.
ستا : (GNPE. 131)? zafar- zafan-
در وندیداد ۳ بند ۱۴ بجای دهان: hizumat (از: hizu- = زبان و ma پسوند اسم ساز برای مکان) یعنی جایگاه زبان بکار رفته است. نک. (Phl.V. ed. by Dastoor Hoshang p. 64.
ک ۱۰/۲۰. ک ۱۲/۲۱.

pad: PWN :هز به (حرف اضافه) ک ۱/۲–۳ و حدود ۲۵۰ بار دیگر، افزون بر آن در معانی دیگری هم بکار رفته است.
(۱) با، بوسیله. ک ۲/۶۵–۷۰. ک ۳/۲۴.
(۲) بصورت، به شکل. ک ۲/۱۷.
(۳) بهنگام، در وقت. ک ۱۰/۵.
(۴) مگر، لیک. ک ۳/۲۱. ک ۵/۶. ک ۸/۲۳. ک ۱۰/۱۹
pad-iz: به آنچه، درآنچه. ک ۲/۸۱–۸۲. ک ۳/۲. ک ۱۳/۲۹.

pad čar ud tawān: با وسیله یا زور. ک۲/[…]
pad tan-ē: تنها، به تنهایی ک ۲/۶۳. ک ۳/۲. ک۷[…]
pad gyāg: فورا"، درجا. ک۲/۷۶–۱۰۶ ک ۳/۴[…]
۵–۶. ک ۸/۶.
pad abar: دو حرف اضافه بدنبال هم = جز با، جز در، با بوسیله. ک ۱۲/۷.
pad ōy dārēnd: اهمیت دهند، درنظرگیر[…]
pad ēn čim: بدین سبب، از اینرو.
ک ۱۰/۳۲. ک ۱۳/۱۲–۱۳

pursīd: پرسید.
ستا: fras-√ هندی کهن: prac-√ (GNPE. 67) فب: fraθ-
[…]Mir. Man. II, 64) pwrsydn : فاتر (Kent.198)
پا: pursīt (مینو خرد). ک ۱۲/۲۹. ک ۱۷/۱–۱۱–۱۳

pursīdār: پرسیدار، جویا، پرسنده. ک ۱۲/۲۳.

pursišn: پرسش، سوال کردن. ک ۱۷/۹.

fravardīgān: فروردیگان، منظور ده روز آخر سال ایرانی است که پنجگاه در آن قرار دارد و برای شادی روح نیاکان در این ایام جشن هایی بر پا میشده و خیرات داده و بخور در دخمه میکردهاند. نک:
ک ۱۲/۳۱.

panīr: پنیر.
از ستا paēman: شیر (AiWb. -17) ارمنی: bānīr پا: pānīr
دکتر نوابی، درخت آسوریک ص ۱۲۷) ک ۲/۱۲۴. ک ۱۷/۲.

frazand: فرزند. نک: ک ۱۹/۱۰–۲۱.

pēčīd: پیچید، پیچیده، بافته.
pēčīd ēstēd: پیچیده است، بافته است.
ک ۱۰۰/۲

paydāg/pēdāg: پیدا، آشکار.
ایرانی کهن: ‎*pratuāka- pratyáñc-‎ : هندی کهن ‎*patyāka-‎
(Mir. Man. II, 64.) pyd'g : فاتر (GNPE. 78.)
پهلوی کتیبه‌ای: p'ty'k- کتیبه حاجی آباد. پا: pādā (مینو خرد).
ک ۱/۱ ک ۱/۲–۵۵–۵۶–۹۷–۱۱۷–۱۱۸ و ۳۵ بار دیگر.

paydāgīhēd: روشن شود، پیداشود، آشکارشود. ک ۱۴/۵.

paydāgēnīd: معین شد، مشخص شد.
paydāgēnīd ēstēd: معین شده است،
معین بوده است. ک ۸/۱۰

pētrēt: آلودگی غیر مستقیم، نجس شدن با وسیله.
ستا: (AiWb. 834)paiti.raēθwa ک ۲/۵۹–۶۰–۶۱.

pēš: پیش، قبل. ستا: paitiš هندی کهن: patiš
(Mir. Man. II,65) فاتر: pyš (Kent.195)patiš غب: (GNPE.79)
هزوارش آن: (Junker, 21)L'yN:
است. ک ۲/۱۰ ک ۱۰/۳۲. ک ۱۲/۲۱. ک ۱۳/۱–۵. ک ۱۴/۳. ک ۱۷/۱۴
ک ۱۹/۲–۹.
pēš rasēd: پیش رسد، زود (تر از موقع) رسد.

ک ۱۹/۹.
pēš ud pas: جلو و عقب، بدون رعایت نظم، درهم، برهم. ک ۱۴/۳.

pēšag: پیشه، شغل. طبقه اجتماعی (در ایران ساسانی اجتماع به ۴ طبقه تقسیم میشد) ستا. از: pištra (GNPE. 80) ک ۹/۱۳–۱۵–۲۴.

pēxak: پیخک. چوب یا نی که ۹ گره دارد و بر نوک آن قاشقی از فلز (که معمولا" از نقره است) بسته شده است و آنرا در آئین غسل وطهارت وپاکسازی افرادی که باید برشنوم درباره آنها اجراء شود بکار می‌برند و با آن وسیله پادیاب با نیرنگ از ظرف اصلی (پادیاب‌دان) برمیدارند. این وسیله برای آنست که موبد یا پیشوای مذهبی که عهده‌دار اجرای آئین برشنوم است ناچار به نزدیک شدن به شخص برشنوم شونده نگردد. ظاهرا" بجای
این واژه را گاپادیا pēšak: خوانده (لکن همین معانی بالا را داده است) (نک. Phl. V Glos. 464) این مطلب را عینا" در وندیداد پهلوی ۹ بند ۱۴ می‌توان دید بااین تفاوت که توضیح داده قاشقک سرچوب از سرب یا آهن است.
ستا: pixa- در: nava-pixa: ۹ گره (AiWb. 1045)
ک ۲/۶۵–۶۶–۶۸–۷۰–۷۱–۱۰۵ ک ۳/۲۴. ک ۱۰/۱۰ ک ۱۲/۲۷.

pēxak šnās: پیخک شناس، اصطلاحا" به کسی که بامراسم و آئین پیخک (برشنوم) آشناشده و یا به سن شرعی رسیده که بشود آئین برشنوم را در باره‌اش اجرا کرد اطلاق می‌شود. ک ۲/۱۰۵

pēšēnkār: پول، شاش. واژه به شکل هم آمده است (نک: فرهنگ پهلوی، فره وشی) ک ۳/۹

pēšōtan: (کوتوال: pēšyōtan) پشوتن، نام خاص و چنانکه

pēšōtan ī rām ērbad: درکتاب آمده
پشوتن رام‌هیربد (= پشوتن پسر رام هیربد) کاتب‌ونویسنده کتاب‌است یابااطمینان
می‌توان گفت که کاتب یا نویسنده بخش ۲۱ کتاب است. وی یکی از هیربدان بزرگ
زردشتی بود که درقرن چهاردهم میلادی در نو ساری می‌زیست و تدریس علوم دینی
رادرنوساری، سورت به عهده‌داشت و چنانکه‌خود نیزنوشته لقب استادداشته است.
ک ۲۱/ پایان نوشت.

pērōz: پیروز.
ستا: aojastara- pairi. از: aojah- (AiWb. 862) فاتر:
پهلوی کتیبه‌ای: PYLwzy (Mir. Man. II, 64) pyrwz
ک ۲۲/۳۰.

pērōzgar: پیروزگر. (نک. واژه بالا) ک ۲۲/۲۰.

pērōzgartar: پیروزگرتر. ک ۱۹/۶–۱۴ ک ۲۳/۳.

pērōzgartum: پیروزگرترین. ک ۱۲/۱۹

pēm: شیر. (عربی: لبن، آنچه از گاو و گوسفند دوشند)
ستا: paēman- (AiWb. 817) ک ۲/۱۲۴ ک ۱۰/۱۸
pēm ī gāw: شیر گاو. ک ۱۰/۱۸.

*

t: ت، ترا، بتو (ضمیر متصل، دوم شخص مفرد حالت مفعولی)
ک۲۲/۲–۳–۴–۵–۶–۷–۹–۱۰–۱۱–۱۲–۱۳–۱۶–۱۸–۱۹–۲۱–۲۶–۲۷–۲۸–۲۹.

tāzānag: تازیانه، اشتر، شلاق.
اسم است، از بن مضارع tāč- درفارسی میانه (ماضی آن: tāxt)
ستا: tak√ تاختن، جاری شدن (ابوالقاسمی، زبان‌آسی ص ۸۵) برای این
واژه نک: اساس‌اشتقاق فارسی ص ۴۵۲. ک ۱۰/۲۸.

tāvān: تاوان، جریمه، غرامت. ک ۱/۲.

tābišnīg: تابان، درخشان.
از ستا: tap-√, tāpayeiti, هندی کهن: tap-√, tápti,
فم: tāftan (GNPE. 83).

tābišnīgtar: تابان تر. ک ۲۲/۲.

taxt: تخت (تختخواب) ک ۲/۱۳

tāštīg: محقّق، قطعی، روشن، دقیق.
برای این واژه نک: Beiley, BSOS. VII, 1934, p. 280.
و نیز DKM. 127, 9-11, 274, 19-20. (هردومأخذ از کوتوال)
ک ۱۲/۲۴.

۵ tāšišn: تراشیدن، [پوست] کندن.
ستا: taša: تیشه و تراشیدن، هندی کهن: takš (AiWb. 645)
ک ۱۰/۲۰. ک ۱۲/۱۳

tāg: شاخهٔ درخت، شاخه، هر شاخهٔ برسم
tāgizag-ē: شاخهٔ کوچکی. ک ۱۵/۲۷.

۱۰ tārīk: تاریک.
ستا: از tąθra-: تار. هندی کهن: tamisra- (AiWb. 650)
فاتر: t'ryg (Mir. Man. II,68) پا: tārīk (مینو خرد).
ک ۹/۸.

tārīkīh: تاریکی (نک: واژه بالا) ک ۱۲/۷.

۱۵ tāvart: نوشتار پهلوی خلاصه شده سه واژه اوستایی tā.wә.urvāta است که یسنا ها ۳۱ با آنها آغاز می‌شود این های یسنا از بلندترین سرودهای گاهانی است و دارای ۲۲ بند است و اصطلاحا" تاورت نامیده شده. ک ۱۳/۶.

tāvart hāt: های تاورت (یسنا، ها ۳۰) نک: واژه بالا
ک ۱۳/۶.

۲۰ tāy: تای، تا (واحد هر چیز) ک ۲/۱۰۲

t[u]hīg: تهی، تهیگی، اصطلاحا" یعنی خالی شدن و جاری شدن خون حیض و عادت ماهانه زنان. (نک: ۱۴)

t[u]hīg rāy: برای تخلیه کامل. برای تهی سازی. ک ۳/۱۴.

škast: هز: TBLWM,d : شکست، فاسد شد، تباهی یافت.
bōy ī mardōmān škast. : جان مردمان برآمد، انسانها بدرود زندگی گفتند. ، مردمان مردند. ک ۱۲/۵.

škanēd: هز: TBLWN,yt: شکند، خرد شود.
ma ē škanēd: نشکند ک ۱۵/۲۶.

škast: هز: TBLWN,t : شکست.
(نک: واژه‌های بالا) نوشتار غیرهزوارشی آن است (نک. همین)
be škast: بشکسته است. ک ۱۸/۴.

kāh: هز: TBN': کاه. ک ۲/۱۱۹. ک ۱۵/۱۰

*

tabāh: تباه، فاسد، خراب.
ستا از tap: سا tup، tubh, tub, tuph: آسیب، آسیب زدن، صدمه. (Phl. Y Vr. Gl. 93) پا: tawāh (مینو خرد).
ک ۱۰/۱۸

*

tadag: تَدَه، تافته، بافته "تده به فتح اول و ثانی به معنی تنیده باشد که از تنیدن مشتق است" برهان.
ستا: tan*، هندی کهن: tanóti,*tan: کشیدن، توسعه یافتن، گستردن (حاشیه برهان). ک ۲/۹۲.

*

هز. (در یونگر) :9, nōh:TŠʿ: ۹، نه، ۹۰.
ستا: nava- از na* + vā: *هندی‌کهن nāvā (AiWb. 1043)
ک ۴۴/۲–۵۰. ک ۱۴/۳–۱۸.

tasum: تسوم، چهارم
قب: *čaθrəma ستا: *čaθrəma "سغدی* čtβʾrm = catfārum
ختنی: tcūrama "(درباره زبان آسی). پاتر: tswm (Mir. Man.
II. 69) و طسوج عربی ظاهرا" از همین واژه است. (چَتور فارسی مأخوذ از
ارمنی= ۱/۴ نیز همین است) ک ۹/۹. ک ۱۹/۱۳

*

tar: تر، پسوند و نشانه صفت تفضیلی است و به شکل چسبیده به صفت مطلق
آمده است. ک ۲۳/۸. ک ۵/۱۰–۱۱–۱۳–۲۸–۳۳–۴۰ و بیش از ۳۰ مرتبه دیگر.

trāzūg: ترازو (= برج میزان)
پاتر: tlʾzwg (Kotwal. 173) ک ۲/۲۱.

si:TLTʾ: هز: : سه.
نوشتار غیر هزوارشی آن یا است.
ستا: θritya سا: tṛtīya- (Jakson, 108.) پاتر: sh
sē: پا (Mir. Man. II, 62) (مینو خرد). ک ۵/۲–۱۸–۷۷–۹۸–
۱۱۳ ک ۳/۳–۳۳. ک ۲/۴. ک ۳/۵. ک ۱۸/۸. ک ۱/۱۰–۴–۲۴–۲۵.

tarsāg: ترسا، مسیحی "ترسا: ترسنده و بیم برنده و واهمه کننده [از خداوند] را گویند" برهان. ک ۷/۶.

tarsāgāhīhā: پرهیزکارانه، از روی پرهیزگاری.
ک ۱/۲۰

tarsgāy: بجای tarsāgāh: ترس آگاه، پرهیزگار. ک ۳۰/۱۲.

tarmēnišnīh: ترمنشی، بدمنشی، جسارت گستاخی.
tarmēnišn: بدمنش، جسور، گستاخ.
ستا: tarə-matay (AiWb. 641) ک ۲۸/۳. ک ۱۰/۱۷

taranag: توله سگ (تاوادیا tarunak: سگ شکاری و درپانویس: توله سگ. نک: (Tavadia. Šnš. p. 31
ستا: tauruna- جوان، بچه. هندی‌کهن: táruna- سگ جوان (توله سگ) پهلوی: taranak (AiWb. 643) ک ۲/۲.

tarun: تر، تازه، (جوان، نورَس)
اتیمولژی این واژه نیز عینا" همان است که در واژه بالا آمده (نک: GNPE. 85
ک ۲۵/۲–۲۷–۱۱۸.

dō: TLyN: هز: دو: شکل غیر هزوارشی آن است.
ستا: dva-: سا: dvá- (Jakson. 106). ک ۶/۲–۸–۳۲–۸۵. ک ۲/۳.

*

anōδ / anōh: TMH: هز: آنجا
پاتر: ʾnwh (Mir. Man. I, 43) پا: ānō (مینو خرد).
ک ۵۸/۲–۷۲–۹۰. ک ۱۲/۹. ۱۲/۱۲ ک ۱/۲۰ ک ۸/۲۱.

*

tanāpuhr: تناپوهر، تنافور. نام آخرین طبقه از طبقات هفتگانه گناهان است که در این کتاب آمده و کفاره‌ای معادل سیصد استر (هر استر ۴ درم سنگ) دارد "نام گناهی است که مانع عبور از پل چینوت می‌شود و کفاره آن ۳۰۰ سکه چهاردرهمی است یا ۲۰۰ تازیانه، گناه نابخشودنی" فرهنگ پهلوی، فره وشی.

ستا: tanu. pərəθa- (AiWb. 636)
ک ۱/۱–۲. ک ۲/۲–۴۰–۵۰–۵۱ و ۲۶ بار دیگر.
tanapuhr-e: یک تنافور. ک ۲/۴۰–۵۰ و ۱۶ بار دیگر.

tuxt: کفاره داد، توزش داد، [بجا آورد] غرامت را
مضارع آن: tōz و اسم مصدر آن: tōzišn: کفاره، غرامت.
nē tuxt: کفاره نداد بجا نیاورد. ک ۹/۱۲.

tuxšāg: تخشا کوشا (نک: …)
ک ۲۳/۸. ک ۳/۲۰.
tuxšāg tar: کوشاتر. ک ۲۳/۸. ک ۸/۱۳.
tuxšāg mard: کوشا مرد ک ۳/۲۰.

tuxšēd: کوشد، کوشش کند (نک. واژه زیر)
ک ۲۲/۱۰. ک ۳۰/۱۳.

tuxšīdan: کوشیدن.
از. ستا: θwaxša- هندی کهن: tuáksas- (AiWb. 793)
فاتر: twxšyst, twxš (Mir. Man. II,69) پاتر: twxs'g
کوشا: twxš (Mir.Man.III,62) ک ۱۵/۱۲
abēr tuxšīdan: بسیار کوشیدن. ک ۱۵/۱۲

tōxm: تخم، تخمه، نژاد.
ستا: taoxman- فب: taumā- (Kent.185) هندی کهن: tókman-
AiWb. 623. فاتر: twhm (Mir. Man. 11, 69) و twxm:
پا: tuxm (Man Stud., 127) (مینو خرد). ک ۵/۲۲.

tōxmag: تخمه، نژاد (نک: واژه بالا) پاتر: twxmg (Mir.Man. III, 62.)
ک ۵/۲۲.

tuhīg: تهی خالی.
ستا: taoš- هندی کهن: tucchyá- (AiWb. 624) و tusən
چنانکه در وندیداد ۳ بند ۳۲ (AiWb. 657) آمده و به معنی شروع به تهی کردن، آغاز به خالی شدن کردن، که فعل آغازی است. سا: tuččha-
فاتر: twhyg (Mir. Man. II,69) (GNPE. 90.)
ک ۲/۴۵–۴۶–۵۴.

tuhīgīh: تهیگی خلاء ک ۲/۶۲.

tuhīg: نوشتار دیگری است از واژه بالا. تهی. ک ۲/۱۸–۴۵.

tavān: (۱) توان، قدرت، توانائی، نیرو.
ستا: √tav- هندی کهن: √tav (GNPE. 89) فاتر: tw'n
پا: tvạn (Verbum,250, 2-7.) (مینو خرد).
ک ۲/۶۳–۶۴. ک ۸/۳. ک ۹/۶. ک ۱۰/۲۵.
(۲) توان همراه با مصدر و تابع آن میآید
با، آوردن: ک ۲/۷۹–۸۳–۸۴–۹۲. با: باز داشتن. ک ۱۳/۹. با، بردن: ک ۲/۳۸. با، بُختن. ک ۱۷/۳. با، کردن: ک ۲/۸۷. ک ۵/۲–۷. ک ۶/۲.
ک ۱۳/۷. ک ۱۲/۱ ک ۱۸/۱ با، گفتن: ک ۱/۱۸ با، گرفتن: ک ۱۵/۲.
با، گردانیدن: ک ۲۰/۱۷

: بجای … یا … : a-tavānīg/a-tavān
ناتوان. ک ۲/۶۳.

tavāngartar : توانگرتر. ک ۰۳/۲۲

tavānīgīh: : توانگری، توانایی، ثروتمندی. ک ۱۳/۸ ک ۰۶/۹

tōb: : پوستِ چوب، چوب. ک ۰۱۳/۱۲

tōzišn: : کفاره دادن، کفاره، غرامت.
ستا از: čiθa : غرامت، کیفر، پاداش: (AiWb. 582) و نیز نک:
ک ۱۳/۸ ک ۰۲۸/۱۲ ک ۰۴-۳-۲/۱۶

tōg: :تو، توی، لا لایه، (برهان: تو، توه، توی = لایه و پرده)
ک ۰۷-۶/۴

هز: TWMNy' : hašt:هشت.
شکل غیر هزوارشی آن و نوشتار عددی آن است.
ستا: -ašta : asta (Jakson. 106) ک ۰۶۲-۸/۲ ک ۰۲/۵

tan: :تن، شخص، کس.
ستا: -tanū هندی کهن : tanū (AiWb. 634)
مقدمه. ک ۲۸-۲۵-۱۹-۱۸/۲ و ۴۲ بار دیگر.
tan-ē: : تنها تنهائی. ک ۰۳/۳
tan-ē: : کسی، شخصی. ک ۰۲/۱۷
tan tōxm: : نسل، نژاد، نطفه. ک ۰۵/۲۲
tan masāy: : تن مانند، به اندازهٔ تن. ک ۰۲۸-۲۵-۱۹-۱۸/۲
tan ī mardōmān: : تن مردمان. ک ۰۴/۱۲
tan ī pasēn: :تنِ پسین، تنی که در روز آخرت برای مردمان آرایند ک ۰۴-۷/۸ ک ۰۶/۱۹ ک ۱۹/۱۰

tanīhā: :تنها. ک ۰۴۵/۲ ک ۰۷/۵

tan drustīh: : تندرستی، سلامتی.
tan:تن + drust: درست (نک: همین واژه) + īh: ی، بی. مقدمه ک

هز: TWB : did:دیگر، دیگر بار (یونکر TNY, dit, dut. ص ۳۱) ک
۱۴-۲۲-۶۹-۹۰. ک ۱۷/۳-۱۸. ک ۳/۴. ک ۱۱/۱۰-۳۰-۳۵. ک ۶/۱۱. ک ۱۵/

هز: TG (= TMRy. یونکر ص ۳۲) armāv تاوادیا : mā[v]
(Tavadia p. 167): خرما ک ۰۱۲۲/۲

tuhīg: : تهی (نک:) ک ۰۵۴/۲ ک ۱۶/۳

tēγ: : تیغ، این واژه در دینکرت مدن ص ۷۵۶ س ۱۶ و ۷۵۷ س ۱۳ و پهلوی وندیداد ۹/۱۰ و ۳۲ به شکل آمده است.
ستا: tiγrā (AiWb. 651) فب : tigra در : igraxaud-
(Kent. 186) (واژه های فارسی تیغ تیز، نیز از همین اصل است؟)
ارمنی : tēg ک ۰۸/۱۰
tē ī tēz: :تیغ تیز. ک ۰۸/۱۰

tēz: :تیز (نک. واژه بالا) ک ۰۸/۱۰
tēztar: : تیزتر، برنده‌تر. ک ۰۲۸/۱۰

: شکل غلط tapišn: باید باشد تپش، گرمی، حرارت (در پهلوی وندیداد آمده) از tap, و tāp:تافتن، تف، گرمی، حرارت.
ستا از: -tap√ هندی کهن: -tap√, tápati (GNPE. 83)

ک ۲/۴۰.

tištar: (۱) تیشتر، ستاره تیشتر "آنطوریکه تیشتر در اوستا تعریف شده، ابدا" شکی‌نمی‌ماند که این‌ستاره شعرای یمانی باشد بقول زمخشری درمقدمة‌الادب‌ستاره‌ٔ که بنی خزاعه او رامی پرستیدند. ابوریحان بیرونی شعری یمانی را به گذرنده تفسیرکرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب‌الجبار، ستاره مذکور در زبانهای اروپایی به سیریوس sirius معروف است." پورداود، یشتها ج ۱ ص ۳۲۴.

ستا: tištrya- (*AiWb*. 651) ک ۱۴/۵.

(۲) tištar: تیشتر، نام روز سیزدهم هر ماه و نام ایزد موکل این روز.

tištar-it: تیشتر ترا، ایزد تیشتر ترا ک ۲۲/۱۳.

tīr: تیر، نام‌ایزدموکل روزسیزدهم‌هرماه، ونام‌روزسیزدهم و ماه سوم‌هرسال ک ۲۳/۲.

trīsat: سیصد (۳۰۰) شکل‌اوستائی‌است که وارد پهلوی شده‌است.

ستا: tišarō sata (*Jakson*, 106) ظ: tylyst, tyryst

(نک *Nyberg, Texte Zum Mazdayásnischen Kalender, Uppsala* 1934, p. 78.). ک۲۲/۲۱.

tagīg: دلاور، توانا، شجاع، تهم (سنج. تهمتن)

ستا، از: taxma- (*AiWb* 627) پا: θagī. *(مینو خرد)*.

ک ۲۲/۱۶.

tagīgtar: تهم‌تر، شجاع‌تر. ک ۲۳/۳.

*

iz, z: نیز، و، همچنین (معمولا" به پایان واژه می‌چسبد) ک ۲/۲۱–۲۲ و بیش از ۸۰ بار دیگر، که مورد کار برد آن در واژه های گوناگون یاد شده است.

čāh: چاه.

ستا: čāt- (*AiWb* 583) ایرانی کهن: *čaθ

: *cāt- (*Gr*. I,72) سغدی: č'ʾt- به نقل از: درباره زبان آسی، دکتر ابوالقاسمی.

ک ۱۲/۱۷.

ظاهرا" بجای

zēh: نم، رطوبت، نشد آب.

āb zēh: زه‌آب، آبی که از چیزی به مرور جاری می‌شود.

(نک:) ک ۲/۸۶.

čahār: چهار، نوشتار عددی آن ـــ است.

(نک. همین واژه) ک ۴/۱۲

čahār pāyān: چهارپایان، حیوانات. ک۲۲/۷–۱۴.

: čahārum: چهارم.

ستا: tūirya- : سا tūrya (Jackson. 108).

ک ۱۰/۴ ک ۱۹/۱۳–۰.۲۹ ک ۰۵/۱۷

: čahārdahum: چهاردهم.

ستا: caθrudasa- : سا čaturdaśí- (Jackson. 108)

ک ۰.۲۱/۱۰ ک ۱۴/۱۲

: čāhīg: چاهی (نک:)

: čāhīg āb: آب چاه، آب چاهی. ک ۱۷/۱۲

: čābuktar: چابکتر، زرنگ‌تر.

čābuk: چابک، ایرانی‌باستان: čāpu-ka* ارمنی: čapuk

(قابل انحناء، نرم، زرنگ) نیز ارمنی: cep (شتاب) نیبرگ ۴۲، مسینا ۱۳۲.

(نقل از حاشیه برهان، دکتر معین) + tar پسوند صفت تفضیلی. ک ۰۱/۲۳

: čāštag: بجای : čāštag: قول، گفته، آموزش تفسیر.

ستا: čašan- "آموزش" باید از :-čaša* باشد یا -kaš (AiWb. 583) ونیز ص 481 همانجا ک ۰۳/۱۰

: čāšt[1]: صبح، سحرگاه. ازپس هرشامگهی چاشتی است* آخر برداشت فروداشتی است (نظامی، حاشیه برهان).

: čāšt[2]: آموخته، آموخت، گفته. (نک:).

ک ۰.۴/۹ ک ۵/۱۰–۲۰–۲۱–۲۲–۲۳–۰.۳۱ ک ۱/۱۲–۱۴–۱۵–۱۶–۰.۲۰ ک ۰۴۹/۱۳

: čāštag[1]: آموخته، قول، تفسیر (نک: واژه های بالا)

ک ۱/۳–۰.۴ ک ۰.۲/۲ ک ۱/۱۰–۰.۲

: čāšīdag[1]: گفته، شهادت، تصدیق. (نک. بالا). ک ۰.۲/۱۳

: čāšnīg: چاشنی، مزه، طعم. "چاشنی اندکی از طعام و شراب را گویند که از برای تمیز کردن بچشند." برهان. ک ۰.۳/۱۴

: čāšnīg: kardan: چشیدن، مزه کردن. ک ۰.۳۵/۱۰

: čāšišnīh: آموزش، یاددادن، تعلیم‌دادن، تعلیم. ک ۰.۲۹/۱۳

: čār: چار، چاره، وسیله. نوشتاردیگران : čārag: چاره است.

ستا: čārā- وسیله (AiWb 584) پا: čāra (مینو خرد).

ک ۶۳/۲–۰.۶۴ ک ۰.۱۱/۱۲

: čārag: چاره، وسیله (نک: واژه بالا)

ک ۰.۴/۱۰ ک ۰.۴/۱۸ ک ۱۷/۲۰

: čārag kardam: چاره کردن، علاج‌کردن. ک ۰.۴/۱۰

: čārūg: ساروج، چارو "چارو به واو کشیده، به معنی سارو باشد و آن آهک رسیده یا چیزها آمیخته است که بر آب انبار و حوض و امثال آن مالند" برهان. معرب آن: صاروج (حاشیه برهان). ک ۰.۳۶/۲

*

: هز: CBW xīr/hēr: چیز، دارایی، مال.

فاتر: xyr (Mir. Man. II, 59) پا: xīr (مینو خرد). مقدمه،

ک ۰.۷/۲۰ ک ۴/۲۲–۱۰–۲۷–۰.۳۰

: xīr ī gētīg: مال دنیا. ک ۰.۷/۲۰

*

čatrušūtak: حرف‌نویسی پهلوی‌واژه اوستایی : čaθrušutak است: یک چهارم، چهار یک. ک ۲۶/۱۰.

*

čišān: چیزها

بیشتر (بلکه عموما") بجای cis: چیز، هزوارش آن ... MND'M : در نوشته های پهلوی بکار رفته است نک: همین. ک ۲۹/۱۳.

čašm: چشم

ستا: čašman- هندی کهن: čáksus- از kas√: دیدن. (AiWb. 583) پا: čašm (مینو خرد). شکل هزوارش آن ... (نک: همین) ک ۱/۱۵

čašmag: چشمه.

فاتر، پاتر: čšmg (Kotwal. 134) واژه دیگر برای چشمه ... xānīg: است. نک: همین. ک ۴۱/۱۳.

*

čakar[zan]: چکر، چاکر[زن] "اگر زنی شوهرش فوت شود و او را به شوهر دیگری دهند، این زن به چاکری شوهر اول به خانه شوهر دوم میرود و چکر زن خوانده می‌شود " فرهنگ بهدینان.

کوتوال نوشته: عنوان. čakar دیگر در میان زردشتیان معمول نیست و بنابر "روایات" بیوه زنی که دوباره ازدواج کند چکر زن خوانده می‌شود، وی اگر از همسر اولش فرزندی نداشته باشد، نیمی‌از فرزندانش که ازشوهردوم حاصل می‌شود بایستی بنام شوهراول خوانده شوند و در آئین‌های مذهبی و دیگر موارد نام آنها به ناپدری درگذشته آنها مربوط گردد. برای آگاهی بیشتر. نک: Kotwal. ŠnŠ. p.99. و نیز: Tavadia. ŠnŠ. p. 137. ک ۲۱/۱۰، ک ۱۴/۱۲

*

čarāitīg: جاریه، زن جوان.

ستا: čarāiti- باید از: čarāt* باشد. (AiWb. 581) جاریه عربی همین نیست؟ ک ۴/۱۲.

čarb: چرب.

čarb: چرب، ترجمه پهلوی واژه: āzuiti اوستا است (AiWb 343) ک ۴/۱۱.

čarbtar: چرب‌تر، شیرین‌تر، گواراتر.

صفت است برای خرداد و ایزد خرداد که موکل ماه خرداد است و نماینده آبها، ودر نتیجه، خرداد چربتر، یعنی آب ها گواراتر و شیرین تر. ک ۱/۲۳.

čarbrūdīg: چرب‌روده، جگرآکند. "جگرآکند امعا و روده گوسفند باشد." برهان. ک ۴/۱۱.

čarbišn: چربش، "چربش بروزن ورزش، به معنی چربی باشد که پیه سوخت است". برهان، چربی پیه، روغن. (نک: واژه‌های بالا) ک ۷۳/۲.

čarbīh: چربی، روغن، پیه. ک ۱۸/۱۰

čarag: چره، چرا، چریدن.

ستا: canra-ahak- از čanra* و ایرانی کهن: čahra-* و car√ (AiWb 580). ک ۱۰/۱۵.

čambar: چمبر، چنبر، حلقه یاطوق زینتی که به بازو بندند یا بر سر بگذارند. ک ۴/۳.

čamišn: چامش، شاش کردن، قضای حاجت کردن. "چامین بروزن آئین، شاش و بول باشد و غایط را نیز گویند" برهان. ک ۹/۳، ک ۵/۱۰.

*

čand: (۱) چند، چندتا، تعدادی.
ستا: čvant (GNPE.99) ک۲/۱۰۲–۱۰۴. ک۸/۲۳. ک۱۴/۱. ک۲۰/۵.
(۲) باندازهٔ، به همان اندازه.
ک۲/۱۶–۲۳–۲۴–۳۴–۳۶–۱۰۰–۱۱۸. ک۴/۵–۶–۱۲ ک ۶/۱ ک ۱۰/۲۶.
ک ۱۲/۲–۴–۱۶ ک ۱۵/۲۸. ک ۲۰/۱
čand... and : بهمان اندازه که، هراندازه که.
ک ۲/۲۳–۳۴–۳۶–۱۰۰ ک ۴/۵–۶–۱۲ ک ۶/۱
čand-hamē: همینقدر که. ک ۲/۷۸.
čand-iš: اندازه‌ای که آن، همان اندازه که آن را
ک۲/۱۱۹
(برای معانی و کار بردهای دیگر این واژه، نک: *اساس اشتقاق فارسی* ص ۵۶۹)

čandēnēd: جنباند، لرزاند (سنج: چندش، چندش‌آور) ک۲/۷۱.

čihr: چهر، چهره، روی.
ستا: -čiθra فب: čiça در Ariyačiça (Kent. 184)
فاتر: cyhr (Mir. Man. II, 67) در hučihrtar خوبروی‌تر، زیباتر. ک ۲۲/۴.

čihrāb? باز (تاوادیا این واژه را : čihrap=hawk
باز، خوانده ص ۱۳۹) در مینوی خرد čihrāw : پا (واژه نامه مینو خرد ص ۱۱۹) *فارسی*: چرغ و چرخ. ک ۱۰/۹.

čihrag? : این واژه را تاوادیا به معنی Leucorrhoea که واژه‌ای پزشکی یونانی است و به معنی: ترشح و ماده سفیدرنگی که از رحم زنان میاید ترجمه کرده و آن را از : ciθr به معنی چهره ندانسته (نک: Tavadia. ŠnŠ p.79. وست آنرا kiharak: با همان معنی خوانده (نک: West.

SBE. v. 281. ک ۳/۱۹

čitr-dād: چیتردات، چیترداد نسک، یکی از نسکهای گم شده است که خلاصه‌ای از آن در کتاب هشتم دینکرد آمده است و در آن از تخمه م... آفرینش گیومرث و مشی و مشیانه و جزآن سخن رفته است و ظاهرا" یکی از منابع... بندهش و نیز ماًخذ اساطیر *شاهنامه* بوده است (برای آگاهی بیشتر رک: کتاب... دینکرد مدن و ترجمه آن از سنجانا و نیز جلد ۵ از SBE: وست، ص ۳۲۹ زیر... شماره ۱) ک ۱۰/۲۸.

čikām-čē: هر آنچه، هر چه.
ستا از: čat: باز، همچنین. (AiWb. 580) ک ۱۰/۲۵.

: همان واژه بالاست: هر چه، هر آنچه. ک ۶/۵.

čim: سبب، علت، دلیل.
پا: čim (مینو خرد). ک ۱۰/۱۱–۳۲. ک ۱۲/۹ ک ۱۳/۸–۱۰–۱۲–۱۳–۲۰...

čimīgtar: معقول‌تر، مدلل‌تر، مناسب‌تر. ک ۱۰/۱۱ ک۱۲/۲۷...

čīnišn: چینش، چیدن، آراستن، مرتب کردن.
ستا از: čay√ be čīnišn: بایدچیدن، بایدآراستن...
(نک:) ک ۷/۹.

čēgōn/ciyōn: چون، چنان، چگون.
ستا: či: چه. gaona+ (AiWb. 584): گون، گونه.
(AiWb. 482) فاتر: cʾwn (Mir. Man. II,66) پاتر: ...wʾgwn
Mir. Man. III, 53). ک۱/۱ ک۲/۱۷–۲۰–۲۱ و ۶۰ بار دیگر.

*

zahāg[1] : ترشح؟ زه، نشد، تراوش؟
برای این واژه که بدرست نمیتوان در باره آن گفتگو کرد. نک: Tavadia. ŠnŠ. p. 55. No. 5. ک ۷۷/۲.

zahāg[2] : فرزند، زاد و ولد، بچه.
ستا: ząθa تولد زادن از: √zan (AiWb. 1693) واژه های فارسی زادن، زایش، زن، زاهو. از همین ریشه است.
سا: ǰāti (GNPE. 143) پاتر: zhg: بچه (Mir. Man. III, 64) ک ۳۰/۱۲.
hu-zahāgtar: بارورتر، زاپاتر، زاینده‌تر. ک ۱۱/۱۹.

zahāg/zahāy: دوری، مسافت؟ ک ۲۶/۱۰.

۱۰

هز: ZHB: zar[r]: زر، طلا.
ستا: -zaranya هندی کهن: -hiraṇya: زرین (AiWb. 1678) فاتر. سنج. zryn (Mir. Man. II,54) ک ۱۱۲/۲–۱۱۵ ک ۸/۱۵

zādag: زاده، زائیده، زنی که بچه زائیده.
(نک: [2]) ک ۱۵/۳.

zadārīh: زداری، شکست، نابودی، کشتن، زدن.
ستا: √ǰan, ǰainti : فب: √ǰan-, ajanam (GNPE. 145)
پا: zadārī (مینو خرد). ک ۳۲/۱۳–۳۶–۴۶.

zaspān: نادرست، ناراست، بیهوده.
این واژه را چنانکه تاوادیا نیز اشاره کرده میتوان zēfān: دانست جمع زیف "زیف. به‌معنی‌گناه و بی‌ادبی‌هم‌هست" برهان. نک: Tavadia. ŠnŠ. p. 119. ک ۹/۹–۱۰.

هز: ZK: ān: آن. دراین کتاب متجاوز از ۱۶۰ بار آمده است.
bē ān: جزآن، بجزآن. ک ۴۲/۲–۶۶–۶۸–۷۱. ک ۸/۷.
ān-iz: آن‌نیز، آنچه. ک ۲۱/۲–۴۲–۶۲–۶۹. ک ۱۹/۳ ک ۱۷/۸ ک ۴۴/۱۳. ک ۲۸/۱۵.

هز: YKTLWN, tn: ōzadan : کشتن، اوژدن، زدن.
(نک:). فاتر wzdnᵓ (Mir. Man. II,45) ک ۵/۲۰–۱۸
پاتر: ᵓwjd, ᵓwjn (Kotwal. 161) ک ۵/۲۰–۱۸.
bē ōzadan: بکشتن. ک ۵/۲۰.

YKTLWN, šn: ōzanišn: کشتن، زدن.
(نک: واژه بالا) ک ۲۱/۳. ک ۹/۷ ک ۱۵/۲۰
be ōzanišn: به کشتن. ک ۲۱/۳. ک ۹/۷.

ōzanēd: کُشد، بکشد. ک ۹/۷. ک ۱۹/۸–۲۱. ک ۱۵/۲۰

be ōzanēd: بکشد. ک ۲۱/۸.

ōzan: کُش، بکش. ک ۱۸/۲۰

ōzanēnd: کُشند، بکشند. ک ۳۰/۱۰.

هز: nibēsum: YKTYBWN, m: نویسم

ستا از $\sqrt{}$pais + ni (*AiWb*. 1083) فب.: $\sqrt{}$paiθ

پاتر.: nbyšt, nbys- (*Mir.Man*.III,58) ک ۲۱/۱–۴.

هز: nibēsēm: YKTYBWN, ym: نویسم (نک: واژه بالا)

مقدمه و ک ۱۶/ مقدمه.

هز: nar: ZKL: نر، مرد (*Junker*.25)

ستا: nar: مرد (*AiWb* 1047) هندی کهن: nár (*GNPE*.230)

فاتر: nr: مذکر (*Mir.Man*.II,61) ک ۱۴/۱۲ ک ۴۱/۱۳.

nar ī ahrav: مرد پارسا. ک ۴۱/۱۳.

*

هز: zādan: YLYDWN, tn: زادن، زائیدن.

ستا: zan-, zayata هندی کهن: jan-, jāyatē

: jāti- (*GNPE*. 143) فاتر، سنج: zʾyšn: زایش، تولد. (*Mir. Man*. II, 54).

be zādan: بزادن، زائیدن. ک ۱۰۹/۲

هز: t, :zād: زاد، زائید. ک ۱۱/۱۷

zād hēnd: زادند، زائیدند ک ۱۱/۱۷–۱۲

هز: šn, zāyišn..: زایش، زادن. ک ۱۰۶/۲ ک ۲۲/۱۰. ک ۱۵/۱۲

هز: šnyh, zāyišnīh. ...,: زایشی، وضع حمل زائیدن. ک ۲۲/۱۰. ک ۱۲/۷–۱۵.

هز: d, zāyēnd...: زایند. ک ۱۹/۱۳

هز: yt, zāyēd..: زاید، متولد شود. ک ۱۰۶/۲. ک ۱/۶ ک ۳/۹. ک ۱۵/۱۰. ک ۱۲/۱۲–۱۴. ک ۲۴/۱۵.

be zāyēd: بزاید، متولد شود. ک ۱/۶ ک ۳/۹.

abar zāyēd: بزاید. ک ۲۴/۱۵.

zartušt: زرتشت. نام پیامبر کهن ایران، نام پدرش: Pourušasp. و مادرش: Duγdhōva و کتاب آسمانیش اوستا و گاهان سرودهای خود اوست و کهنترین بخش اوستا است. در باره شخصیت او و افکارش کتابهای بیشماری بهاکثر زبانهای دنیا نوشته شده است.

ستا: zaraθuštra- (*AiWb* 1670) ک ۱/۶ ک ۹/۸–۱۴. ک ۱۰/۴–۲۵. ک ۱۱/۴. ک ۱۲/۱۱–۲۳–۲۹–۳۲. ک ۱۳/۲۲. ک ۱۵/۱–۳–۴–۳۰ ک ۱۷/۱–۱۱.

zartuštān: زرتشتان؛ پسر زرتشت (ān، پسوند پدرفرزندی است) نک: ک ۸/۱۰.

zartuštrōtum: پیشوای زرتشتی، زرتشتی ترین مردم

ستا: zaraθuštrōtəma- (*AiWb* 1677) ک ۱۳/۱۱–۱۵–۳۸–۴۱. ک ۱۹/۵.

این واژه به شکل ... هم آمده است. ک ۰۴۴/۱۳

zartuštrōtumān: زرتشتی ترین ها، آنانکه بیشتر از همه به دیانت زرتشت اعتقاد دارند. ک ۰۴۱-۱۵/۱۳

zartuštrōtumīh: پیشوایی زرتشتی، رهبر زرتشتی بودن. ک ۰۴۱/۱۳

zartuštōgtum: بجای ... (نک: همین واژه) ک ۰۳/۹

kārēnd: ZLYTWN, nd: هز: کارند، بکارند.
ستا از: √kar (AiWb. 449) kāraya-, ک ۱۹/۱۳

*

zamān: زمان.
فاتر: (Mir. Man. jmʾn: پاتر (Mir. Man. II, 54) zmʾn
پهلوی کتیبه‌ای: zmʾn II, 56.) ک ۱/۲-۳-۴-۵-
۱۵-۱۶ ک ۵/۳-۱۶ ک ۰۶/۵ ک ۰۲۳/۸ ک ۱۴/۱۵

zamānīg: زمانی. ک ۰۲۵/۱۲

drang ī zamānīg: طول زمانی، درازای مدت.
ک ۰۲۵/۱۲

zam-yazad: زام ایزد (زامیاد؟) ایزد همکار امرداد مینوی زمین، بر پل چینود، با "رشن و "اشتاد" می‌ایستد و نیک و بد روان را آمار می‌کند (واژه نامه بندهش، بهار). این ایزد موکل روز بیست و هشتم هرماه و نیز نام این روز در هرماه است. ک ۰۲۸/۲۲ ک ۰۴/۲۳

zamīg: زمی، زمین.
ستا: zam, zəm (AiWb 1662) فاتر: zmyg (Mir. Man. II, 54) "ن" بعد از قرون سوم و چهارم هجری (ظاهرا" با قیاس با زمان یا آسمان) افزوده شده و پیش از آن در تمام گویش های کهن و فارسی نو، زمی بوده است. ک ۱۲/۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۰۳۶ ک ۰۲۴/۱۲ ک ۱۴/۱۳-۱۹-۲۱-
۰۳۵ ک ۵/۱۵-۰۲۰ ک ۰۲/۱۶ ک ۱۴/۱۷ ک ۱۸/۲۰

ō zamīg ōftēd: بزمین افتد. ک ۱۴/۱۷

zamīgēn: زمینی. منظور فلزها و سنگهایی است که از زمین برمیآورند. ک ۱۱۷/۲.

zan: زن.
شکل هزوارشی آن ... (Junker. 1) نک همین واژه
ستا از: √zā هندی کهن: jāta (AiWb 1689) فاتر: zn (Mir. Man. II, 54) ک ۰۳۵/۱۰ ک ۱۴/۱۲

zanān: زنان، زن ها ک ۰۳۵/۱۰

zōhr: زور، آب تقدیس شده آمیخته با پراهوم یا شیر یا هوم است که برابر آئین‌های ویژه در مراسم مذهبی اجرای یسنا یا ویسپرد. بکار میرود. زور دو نوع است ۱- آب زور (زور آبی- مایع) چنانکه در بالا آمد. در ک ۰۴۳/۲ ک ۰۹/۷ ک ۰۹/۱۳

۲- زوری که به آتشهای مقدس پیشکش و فدیه می‌شده چون چربی حیوانات قربانی در برخی مراسم ک ۰۵/۱۲ ک ۱۲/۱۵ ک ۶/۱۶.
برای آگاهی بیشتر نک: M. Boyce. JRAS. 1966, p. 100 ff
ستا: zaoθra- (AiWb.1654) فاتر: zwhr (Mir. Man. II, 54) پا: zōr (مینو خرد).

zanīh: زنی، همسری. ک ۱۴/۱۲

zufāy : عمیق ک ۷۷/۲.

zufr: ژرف، عمیق "ژرف بروزن حرف، به‌معنی عمیق است. مطلقا" خواه دریا باشد و خواه چاه و خواه رودخانه و حوض و امثال آن" برهان.
ستا: ǰafra- (AiWb. 603) پاتر : jfr (Mir. Man. III,56)
ک ۱۳/۱۹

zufr rōstāg: بستر رودخانه؟ ژرف؟ (کوتوال : low-lying region نک: ص ۸۰ شایست نه شایست)
ک ۱۳/۱۹

zufrāy : ژرفا، عمیق (نک: واژه‌های بالا) ک ۷۷/۲.

zūzag : زوزه، ژوژه، جوجه‌تیغی، خارپشت، این‌جانور یکی‌ازجانوران‌اهورایی در دین زرتشت است (نک: پورداود، فرهنگ ایران باستان ص ۲۱۲)
ستا : dužaka (AiWb. 755) ک ۵۹/۲. ک ۳۱/۱۰. ک ۲۰/۱۲.

zōt : زوت، "نامی که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت هم زوت خوانده شده. در تفسیر پهلوی زوت بزرگترین پیشوای مذهبی بوده که درسر هفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای می‌آورده‌اند و دروقت فقدان سایرموبدان اومجاز بوده که به تنهایی تشریفات آئینی بعمل آورد. امروز، اسم زوت به موبدی داده می‌شود که. یسنا و یسپرد می‌سراید و مراسم بجای می‌آورد و به موبد دیگری که در مقابل او نشسته و نیز به اجرای چنین خدماتی موظف است راسپی‌نام میدهند " پورداود یشتها ج ۱ ص ۱۰۳.
ستا : zaoθra- هندی کهن : hotrá (AiWb. 1655)
ک ۱۰/۳ ک ۳۵/۱۰. ک ۹/۱۳. ک ۳/۱۴.

zōtīh: زوت بودن. ک ۳۵/۱۰.

zanišn: زنش، زدن، صدمه زدن.
ستا از: √gan هندی کهن: hān, hánti (AiWb. 490)
ک ۱۳/۱۰-۲۳-۲۴: ک ۲۲/۱۵-۲۳.

zōr: زور، قدرت، نیرو.
ستا: zāvar- (AiWb. 1689) فاتر : zwr (Mir. Man. II, 54)
ک ۱/۲. ک ۱۰/۱۰

zōrōmandtar: زورمندتر. ک ۵/۲۱.

zand (۱): زند، تفسیر، تعبیر، شرح و اصطلاحا" تفسیر اوستا
ک ۱۱/۸. ک ۲۵/۱۰-۲۹. ک ۸/۱۷.

zand (۲): قبیله.
ستا: zantu- هندی کهن: jantáv- (AiWb 1660). ک۴۷/۱۳-۴۸.

zandbad: زند بد حاکم زند (ناحیه‌ای از کشور) فرماندار.
ستا: zantu-patay (AiWb. 1661) ک۱۱/۱۳-۴۴.

zandbadān: فرمانداران. ک۱۵/۱۳

zandīg: زندیگ، زندیق، پیروان مانی را زندیق میگفتند.
"زندیک شخصی‌را گویند که به اوامر و نواهی کتاب‌زند و پازند عمل نماید و معرب آن زندیق است" برهان. نک: زند (۱) ک۷/۶.

zēh: زه، تراوش، سنج: زه‌آب، تراوش‌آب. (نک:) ک ۸۵/۲.

هز : ZY : ī : که، آن. و معمولاً" چسبیده به ضمایر مفعولی میآید

هز + š : ZY, š : īš : کش، کماش، کماو.

ک۳/۱–۳–۱۲–۱۳. ک۴/۱۲. ک۸/۲۳. ک۱۰/۱۰. ک۱۲/۱–۵–۲۶. ک۱۵/۹–۱۲

ZY, m : (۱) īm : مالِ من، آنِ من. ک ۱۲/۲۸.

(۲) کم که من، ک ۱۲/۲۶.

īm dēn : دینِ من.

ziyān : زبان.

ستا : zyānay- هندی کهن : ojyānay- (AiWb. 1701) فاتر:

zy'n: (Kotwal. 187) ک ۲/۷۹–۸۰–۸۱–۸۲. ک۱۲/۳–۲۶. ک۱۹/۹.

ziyānag : زن، همسر. ک۱۲/۳۰.

zēn afzār : زین افزار، سلاح، چنگ افزار.

zēn : زین، سلاحِ جنگ.

ستا : zaēna (AiWb. 1650) ارمنی : zēn (Arm Gram 151)

پاتر: zyn (Mir. Man. III, 65) پا : zīn (مینو خرد) + afzār

افزار. هندی کهن- har √ نک : Nöldeke ZDMG. 32, 408.

(GNPE. 23_ پا : awazār (مینو خرد). ک ۱۲/۶.

zīvād : زیواد، زندگی کناد.

ستا از : ǰīva- هندی کهن : jīvá- (AiWb. 609) و نیز : gay √

(AiWb. 502) فاتر : zyw (Mir. Man. II, 54) پاتر: jyw.

Mir. Man. III, 56) ک ۲۲/۳۲.

zīvišnīh : زیویشی، زیشی، زنده بودن. مقدمه کتاب.

zīvēh : زیوی، زندگی کنی بزی. ک ۲۲/۲۱.

zīndag : زنده (نک : واژه‌های بالا). ک۲/۱۰۷. ک۵/۶. ک۹/۱۴. ک۱۵/۲۱.

zīndagīh : زندگی، زیستن. (نک. بالا) ک۵/۶. ک۱۳/۳۸.

zīvandag : زنده، زیونده، زندگی‌کننده، جاندار. ک۸/۷.

*

ستا. از : gaēθanām (که حالت اضافی جمع موءنث است از . : gaēθā
پهلوی : gētē فن : گیتی) AiWb. 476 ک ۱/۶ . ک ۵/۱۳–۹–۱۳–
۴۲ . ک ۷/۱۵–۸–۹–۱۱ (دو مرتبه)–۱۲–۱۳
۲۰–۲۲–۲۴–۲۵–۲۶–۲۹ . ک ۲/۱۶ . ک ۲/۲۰–۳ . (دو مرتبه) – ۱۴–۱۹ (دومرتبه)

:andar gēhān : درجهان ، اندر جهان . ک ۱/۶ .

:saxt : سخت ، محکم
هندی کهن : -çak√ ,çaknőti : توانایی ، قدرت . سا : -çaktá
توانا (GNPE. 160) ک ۲۱/۳ .

:saxt tar : سخت تر ، محکم تر . ک ۴/۱ .

:sāxtag : بجای (نک : همین) ساخته شده، آماده شده .
ک ۱/۱۲ .

:ravēnd : SGYTWN, nd : هز :
رَوَند .
ستا : -rav√ (GNPE. 137) . ک ۴/۱۳ .

:be ravēnd : بروند . ک ۲۸/۳ . ک ۱۲/۴ .

:abar ravēnd : برَوَند ، بروند . ک ۲۳/۱۵ .

:ravēd : ., yt : هز :
رَوَد .
ک ۲۸/۳ . ک ۱۲/۴ . ک ۶/۹ . ک ۱۰/۱۲–۱۹ ک ۹/۱۳ . ک ۲۶/۱۵ .

:sazišnīg : سپری شدنی ، گذرا ، فانی
فب . : θakata : انجام شده . (Kent. 187)
ستا : -sak گذشته (همان جا) ک ۱۳/۲۰

:sāzum : سازم ، بسازم . (نک :)
ک ۹۱/۲ .

: 40 : ۴۰ .
ستا : -caθwarəsat سا : catvāriṣát (Jackson. 106)
ک ۱۵/۳ ک ۵۱/۱۳ .

: si : سه . نک : سر

:sigānag : سه گانه . ک ۱/۱۲

:siyā(h) : سیاه .
ستا : -syāva (AiWb. 1631) سنج : syawaršan : سیاوش . ک ۵/۲ .

:sāxt : ساخت .
ستا : -sač√ (GNPE. 152) .

:sāxt ēstēd : ساخته است . ک ۳۸/۲ .

:sāxtag : ساخته ک ۴۱/۲–۴۷–۴۸ . ک ۱۲/۳ .

:gēhān : گیهان ، کیهان ، جهان .

sāstār: ستمگر، ظالم

ستا: -sāstar هندی کهن: -sástár (AiWb. 1573). پاتر: s'st'r (Mir.Man. III, 61) ک ۱۰/۱۵

sār: سار. "پرنده‌ای است سیاه و خوش‌آواز که خالهای سفید ریز دارد"

۵ برهان. ک ۹/۱۰

sālag: ساله، سال.

این واژه بیشتر به صورت هزوارش ŠNT,k : بکار میرود

(نک: همین واژه) ستا: -sarəδa (AiWb. 1567) فاتر: s'r (Mir. Man. III. 61) ک ۸/۲. ک ۹/۴. ک ۱/۵-۲.

۱۰ pānzdah sālag: پانزده ساله. ک ۲/۱۳.

sāligān: سالِگان، سالگانه، سالیانه، اصطلاحا " منظور سالروز درگذشت افراد و مراسمی که در این روز اجراء می‌شود است ک ۵/۱۷.

sārīgar: ساریگر، ساره، سار کوچک (نک:)

این واژه را تاوادیا مرکب میداند از : sār + : ī : کسرهٔ

۱۵ اضافه + : gar : کوه و رویهم: سارکوهی (نک. Tavadia. ŠnŠ. p. 32.) اما داور به شکل یک واژه که در بالا آمد آنرا نوشته است.

sahmgēn/ sahmgōn : سهمگین.

در مینوی خرد (بخش ۱ بند ۱۱۵)

فاتر: shmyn (Mir.Man. I, 43) ک ۹/۱۵

۲۰ sāyag: سایه.

ستا: -a-saya هندی کهن: čhāyá (AiWb. 208) فاتر: s'yg

(Kotwal. p. 169) ک ۵/۲. ک ۱/۲۱-۳-۵-۶-۷.

*

41: ۴۱.

spās: سپاس.

ستا: -spas√ (2) هندی کهن: spáś (AiWb. 1614)

ک ۱۸/۱۳. ک ۵/۲۲.

x^vast? : کوبیده؟. در پهلوی وندیداد ۷ بند ۳۵ در ترجمه واژه اوستایی : x^vastanām واژه پهلوی : آمده و کاپادیا آن را : splitcorn = falhhûnast یا Corn separated from kusks. معنی کرده و تاوادیا نیز با توجه به این امر آن را: x^vast= trashed straw خوانده است.

نک : Pahlavi Vendidād V. 35.

و : Pahl. V. Glos Kapadia, p. 488.

و : ŠnŠ. Tavadia, p. 71.

ک ۱۱۹/۲

sparm: سپرم، اِسپرغَم، گل، ریحان.

فاتر: ^csprhmγn (Mir.Man. II, 15) ک ۷/۱۰.

span(n)āg: سپنا، سپنتا، مقدس.

ستا: -spənta (AiWb. 1619)

spannāg mēnōg: سپنامینو، مینوی مقدس، ضد آن: انگره مینو = اهریمن است. ک ۲۸/۱۳-۳۶.

spōzēd: (کوتوال) postpone, neglect.: اهمال، غفلت و سستی. ستا : spōz√ در صورتیکه اگر واژه را : spanjēd

بخوانیم به معنی سپنجد، سپری شود، بگذرد معنی با متن بیشتر تطبیق می‌کند.
ک ۰۳۱/۱۲

spurz: سپرز، "طحال و یکی از احشا که واقع است مابین معده و اضلاع غلط" فرهنگ نفیسی.
ستا: spərəzan- هندی کهن: plīhán- (AiWb.1623)
ک ۰۴/۱۱

spand: سپند، سپند(نسک)، نام نسک سیزدهم اوستای کهن بوده است.
(نک: Hauge, ESSAYS, p. 131) ک ۰۴/۱۰ ک ۰۳/۱۲–۱۵–۲۹

spandmad: سپندمد، سپندارمد، ایزد موکل و نگهبان زمین و نیز نام پنجمین روز از هر ماه و ماه آخر هر سال.
ستا: spənta.Ārmaiti- (AiWb. 1619)
ک ۰۵/۱۵–۲۰–۲۲–۲۳ ک ۰۵/۲۲

spandmad, it: سپندارمد ترا ک ۰۵/۲۲

spandmad gāh: سپندمدگاه، سومین گاه از پنج گاه است که شامل بسناها، ۴۷ تا ۵۰ می‌باشد. ک ۰۱۵/۱۳–۳۴–۵۱

spandarmad: سپندارمد.
دراینجا منظور دو واژه: spəntā. mainyō است که واژه های آغازی بند ۱ یسنا ۴۷ می‌باشد. ک ۰۳۳/۳

spihr: سپهر، فلک، آسمان.
فاتر، پاتر: spyr (Kotwal.170) برای این واژه نک: Henning. JRAS, 1942, pp.239-40. ک ۰۳۱/۲۲

spitāmān: سپیتمان، نام نهمین نیای زرتشت پیامبر باستانی ایران است که خاندان زرتشت به این نام خوانده می‌شود.
ستا: spitāma- (AiWb. 1624) ک ۰۴/۱۱ ک ۰۲۳/۱۲

spitāmān zartušt: زرتشت سپیتمان.
ک ۰۱۴/۹ ک ۰۲۳/۱۲ ک ۰۴/۱۵

spēg: شکوفه، جوانه.
ستا از: frasparəγa- (AiWb. 1003) برای این واژه نک: Bailey, TPS. 1956.pp.103-04 ک ۰۲/۱۲

spēg ī urvarān: جوانهٔ گیاهان. ک ۰۲/۱۲

*

dīd: دید، دیده.
ستا: √dā(y) فب: √di: سا: √dhī: فکر کردن Kent. 191.
شکل هزوارشی آن که بیشتر در نوشته های پهلوی بکار رفته است. نک. ک ۰۶۳/۲–۶۶–۷۱ ک ۱۲/۱۰

gētī(g): گیتی، جهان.
ستا: gaēθā- (AiWb.476) فاتر: gytyg و نیز (نک:) ک ۱۳–۷/۲۰

stāyīdār: ستایشگر، ستاینده. ک ۰۲۱/۲۲

stahmbag: ستمکار، ستمگر، بیدادگر.
ستا: stəmba- (AiWb. 1606) فاتر: ᶜstmbg(yh) (Mir. Man. II, 63) ک ۰۲۲/۱۵–۲۶

stahmbagān: ستمکاران، بیدادگران. ک ۰۹/۱۵

stahmb: ستم، ظلم، بیداد. (نک. واژه بالا) ک ۱۲/۱۵.

stahmag: شدید، تند، سخت.

ستا: *staxma- (GNPE. 159). ک ۲۹/۳.

-stān: پسوندی است که به اسم افزوده شده و اسم مکان سازد.

نک: ک ۲۰/۱۲.

stāyād: ستایاد، بستاید (فعل دعایی است) از √stāy:

ستا بستا، ستایش کن.

ستاز: √stav: ستودن. سنج: سا : stáumi (AiWb. 1593)

فاتر: ͑st'y (Mir.Man. II, 63) پاتر: st'w (Mir.Man. III. 51.) ک ۲۷/۲۲.

be stāyād: بستایاد. ک ۲۷/۲۲.

stāyišn: ستایش. اسم مصدر از ستای (نک. واژه بالا).

ک ۱۸/۱۳-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۳۵-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-۴۵-۴۶.

stabraγ/stavrak: ستبرق "اِستبرق، به کسر اول وفتح ثالث و سکون یای موحد و فتح رای مهمله ع معرب استبره وآن دیبای سفت و گنده است مثل اطلس. "آنندراج. ک ۴/۴.

stēr: استیر، ستیر، استار، سیر.

واحد وزن برابر یک چهلم من "استیر (= استار= سیر). واهل خراسان یکمن را چهل استیر گیرند" نفایس‌الفنون ا- ۸۴۰ س ۱ به نقل از *یادداشتهای قزوینی* ج ۱ ص ۵۸

فردوسی: زهی برکمانش بر از چرم شیر یکی تیر پیکان او ده ستیر.

(شاهنامه ژول مول بیت ۱۳۴۵) ک ۳/۲۵-۲۶.

star: ستاره

ستا: star- هندی کهن: stŕbhih (AiWb. 1598) فاتر: st'rg:

پا: stāra (Mir.Man. I. 44) (مینو خرد).

ک ۴/۱۱. ک ۵/۱۲-۷. ک ۴/۱۴.

star ī ōhrmazd dād: ستاره آفریده هرمزد، مخلوق هرمزد. ک ۴/۱۴.

gētō xrīd: گیتی‌خرید، اصطلاحا" یعنی خریدن آخرت دردنیا واین کار طی آئین و مراسمی چه برای زندگان و چه برای درگذشتگان، انجام میشده (مشابه خرید نماز و روزه و اجیر کردن شخص برای انجام مراسم حج جای کسیکه خود قادر به انجام آن نیست در مذهب ما) برای آگاهی بیشتر نک: *Modi, J.J. Rel. Cer. and Cust* pp. 406-407 ک ۶/۵.

stav/stōv: بی قدرت، ضعیف، ناتوان، ستوه.

"ستوه. به معنی ملول و عاجز شده و بازمانده و به تنگ آمده و افسرده باشد" برهان.

فاتر: ͑stw پاتر: stwb'd (Kotwal. 171) پا: stuh (مینو خرد). ک ۲۸/۱۳.

stōv bavēd: ناتوان‌شود، عاجزشود. ک ۲۸/۱۳.

gētōfrīd: بجای gētō xrīd: گیتی خرید (نک: واژه بالاتر) ک ۶/۵.

stōtān yasn: ستوت یسن یا ستوت یشت را اوستاشناسان نسک بیست و یکم اوستا شمرده اند در *روایات‌فارسی* نسک نخستین شمرده‌شده، درباره این نسک آراء گوناگون ابراز شده، درهرصورت آنرا دارای ۳۳ فصل (ها) دانسته‌اند.

نک: پورداود، یسنا ج ۱ ص ۳۱-۳۰.

(و نیز: K.F.Geldner, Darmesteter, ZA I. p.LXXXVII; in Avesta Pahlavi and Ancient Persian Studies in honour of. .P. B. Sanjana. p. 39.). ک ۱/۱۳

stōtgar: ستوتگر (نسک). ظاهرا" نسک بیست و یکم از اوستای کهن بوده که دارای ۳۳ بخش بوده است. (نک. واژه پیشین) (رک Hauge. ESSAYS. p. 126. ک ۰۸/۱۰ ک ۰۳۲/۱۲

gētōg xrīd: گیتی خرید. (نک:) ک ۰۳۰/۱۲

sidōš: سدوش. سه شب اول پس از درگذشت کسی.
ک ۱۶–۶/۸ ک ۰۲/۱۰ ک ۰۳۱–۵/۱۲ ک ۰۶/۱۷

sidōš rōzagīhā: روزه‌های سدوش. روزه‌های سه شب اول درگذشت کسی. و منظور از آن سه روز پرهیزی است که درخانه‌ای که کسی درگذشته باید بجا آورد، وآن عبارت است از اینکه در این سه‌روز و سه‌شب دود نباید از آشپزخانه برآید و گوشت نباید در آن خانه مصرف شود.
ک ۰۵/۱۲

stōr: ۱ ستور، چهارپای (گاو و گوسفند و. .)
ستا: staora- (AiWb. 1590) ک ۰۱۹/۱۳ ک ۱۱/۱۹

stōr ī gōšn: ستورنر. ک ۰۱۱/۱۹

stūr: ۲ ستور، سِتَر، قیم، سرپرست برای اطفال صغیر پدر مرده.
(نک: Bartholomae, zSR, v. p. 23n., p.34n) ک ۱۴/۱۲

dīdan: دیدن.
هزوارش آن که بیشتر در نوشته های پهلوی بکار رفته است.
(نک: همین). و نیز نک: ک ۱۰/۱۰

sadvēs: سدویس (ستاره).
هویت سدویس امروزموردتردیداست. بعضی توجیه Khareghat: را پذیرفته‌اند. که آنرا با سهیل یا Conopus: یکی میداند
(نک: Sir J J Madressa. Jublilee vol. 1914. p. 116-156. و نیز نک: E Herzfeld in: M. P. Khareghat Memorial vol.p.109
دیگران این ستاره را باقلب العقرب.: Antares یکی میدانند. نک: West. SBE.v.p.12.n.2
و نیز: Henning. JRAS.1942 pp.246-47 (Kotwal p. 107)
ستا: satavaēsa- (AiWb. 1556) ک ۰۵/۱۴

gētē: گیتی، جهان، دنیا (نک:)
ک ۰۱۳/۹ ک ۰۳۰/۱۲ ک ۴/۱۵–۵–۶–۰۲۷ ک ۱/۱۸ ک ۱۰/۲۰–۰۱۲

sidīgar: سدیگر، سوم
ستا: θritīya- (AiWb. 807) فاتر. sdyg (Mir.Man. II, 62)
پا: sadīgar (مینو خرد).
ک ۱/۲ ک ۰۹/۹ ک ۱۹/۱۳–۰۲۹ ک ۰۴/۱۷

stēr: ستیر، استیر، سیر (نک:)
ک ۰۲/۱ ک ۰۳/۷ ک ۰۳/۸ ک ۰۲/۱۱ ک ۴/۱۶–۰۵

: شکل نادرستِ spandarmad: سپندارمد است
(نک: همین واژه) ک ۰۲۸/۱۰ ک ۰۴/۱۱ ک ۱۴/۱۳–۰۳۵ ک ۳/۱۵–۰۵ ک ۱/۲۳

sazēd : سپری شود ، گذرد ، فناپذیرد . (نک :)
ک ۱۷/۲۰

be zazēd : بگذرد ، سپری شود ک ۱۷/۲۰ .

navad, 90 : ۹۰ ، نود .
ستا : -navaiti سا : navati (Jackson. 106) ک ۲/۱ .

sakātūm : سکاتوم [نسک] ، یکی از نسک های ۲۱ گانه اوستای کهن
که ظاهرا" دارای ۵۲ بخش بوده است . (نک . (Haug. ESSAYS. p. 133.
ک ۱۲/۲–۱۰–۱۲ ک ۱۳/۳۰ .

53 : ۵۳ (پنجاه و سه) ک ۲۶/۲ .

*

(۱) sar : سر ، اول ، آغاز
ستا : -sarah : کله ، سر . هندی کهن : -śíraz (AiWb. 1565)
ک ۲۱/۵–۶–۷ .

(۲) dēr : دیر ، دراز ، طولانی (کوتوال : dagr به همین معانی)
ستا : -darəγa هندی کهن : -dīrgha (AiWb. 693) مقدمه . ک ۳/۵ .
ک ۲۲/۳۲ .

gīrād : (۱) گیراد ، بگیرد [جای] بگیرد [جای] نگهدارد .
ک ۲۲/۹–۲۹ .
(۲) حفظ کند ، محافظت نماید . ک ۲۲/۱۱–۱۳
(۳) بپذیرد ، قبول کند . ک ۲۲/۲۱ .
(۴) بجای gīrānd : بگیرند ma gīrānd :
مگیرند ، نکنند ، روا ندارند . ک ۲۲/۱۷

ستا : grab√ : گرفتن . (AiWb. 526)

srāyišn : این واژه آوانویسی : θrāyō اوستایی می‌باشد که معنی
تغذیه ، پرورش‌دادن وغذادادن رادارد و عبارتی‌که این واژه درآن بکاررفته مأخوذ
است از بندهای ۴ سیروزه ۱ و ۲ .
marəždīkāi. θrāyō. driγaova: (برای آگاهی بیشتر نک :
(Kotwal. Šnš. p. 96. n. 4. ک ۱۱/۴ .

srubēn : سربین ، چیزی که از فلز سرب ساخته شده .
ستا : -srva از : sru* (AiWb. 1649) نک : ک ۳/۲۴ .

sardag : سرده ، نوع . "سرده بر وزن ارده . به معنی نوع باشد وانواع
جمع آن است" برهان .
ستا : -sarəδa (AiWb. 1649)

sardagān : سردهها ، انواع . ک ۲/۱۰۹ ک ۱۰/۸ .

dēr-zamān : دیرزمان ، درازمدت . (نک : هر یک از دو بخش)
ک ۳/۵ .

dēr-zīvād : دیرزیاد ، درازبادعمرش ، دراز زندگی باد . (نک : هر
یک از دوبخش) ک ۲۲/۳۲ .

dēr-zīvišnīh : دیرزیوی ، دراز زندگانی . (نک : هر یک از
دو بخش) مقدمه کتاب .

srašg : سرشک ، قطره [آب] .
ستا : -sraska (AiWb. 1644-45) . پاتر : srsk ک ۳/۲۸ . ک ۱۵/۲۸ .

sarmāg : سرما این واژه اسمی است که با افزایش پسوند āg- به صفت sard ساخته شده و قاعدتاً" باید سردا می‌شد لکن با شباهت به گرم ← گرما آن نیز سرما شده است.

ستا : sarəta (AiWb. 1566). ک ۲۱/۳.

sarmāg ī saxt: سرمای سخت. ک ۲۱/۳.

srubēn: سربین، چیزی که از سرب ساخته شده (صفت نسبی است srub + ēn) نک. ک ۱۱۷/۲

srōš: سروش، ایزدسروش. ایزدنگهبان آدمیان است و نیز محافظ روح بشر در سه روز و سه شب نخستین پس از مرگ تا رسیدن روان به پل. دو "ها" ی ۵۶ و ۵۷ یسنا درستایش این ایزداست. هات ۵۶ سروش یشت ها دخت نامیده شده. و هات ۵۷ سروش یشت بزرگ است" پورداود، یسنا ج ۱ ص ۳۱ و نیزنک. همو. یشتها ج ۱ ص ۵۲۳.

ستا: sraoša- (AiWb. 1634) ک ۴۳/۱۳. ک۶-۳/۱۷. ک۱۷/۲۲ ک ۳/۲۳.

srōš ahrav: سروش پرهیزکار، یا پارسا. (پارسا صفت سروش ایزد است) ک ۱۷/۲۲

srūd: سرود، سرائید (نک: واژه زیر). ک ۲/۱۳.

be srūd: بسرود، بسرائید. ک ۱۰/۸.

srūdan: سرودن.

ستا: sraota- از : √srav (AiWb. 1633). ک۱۹/۱۲.

srōščarnām: سروش چرنام مطابق بانوشته این کتاب، نام یکی ازگناهان است، در بعضی نوشته‌های بازمانده دینی زردشتی این گناه با "فرمان" یکی

دانسته شده است. برای آگاهی نک: Kotwal. ŠnŠ. p. 96 n. 2.
و نیز Tavadia. ŠnŠ. pp. 14-15.

ستا: sraōšō-čaranā- (AiWb. 1636-37) ک۱۱/۱-۲.

srōšō čarnām: سروش چرنام (نک. واژه بالا)
این واژه افزون برآنکه نام‌گناهی‌ست (چنانکه در بالا آمده) مقدار کفاره و توزشی است که مرتکب این گناه باید بپردازد تا از گناه مبراشود و نیز نام شلاق و تازیانه‌ای است که اجراء کننده حد یا سروشاورز (ستا: sraošāvarəza) به تن گناهکاروارد میآورد ک ۱۴/۴ ک۳/۵. ک ۳/۶. ک۹/۸. ک ۲۴/۱۰. ک ۲/۱۳. ک۵/۱۶.

dērang: درنگ، دیرپای، دراز، طولانی.
ستا: darga/darəγa- (AiWb. 693)

dērang zamān: دیرزمان، زمانی‌دراز. ک۸/۱۵.

srūv: شاخ.
ستا: srvā-, srū-: ناخن، شاخ. (AiWb. 1642) ک۶/۲.

۳۱۲ : هز: YBLWN, t: burd: بُرد (نک: واژه زیر)
ک ۱۰/۸. ک۲۵/۱۰. ک ۲۹/۱۲. ک ۳۱/۲۲.

۱۵

abar burd: ابلاغ کرد. ک ۲۵/۱۰.

nām burd hēd: نام برده است. ک ۳۱/۲۲.

۱۱۲۱۲ : هز: YBLWN, tn: burdan: بُردن (مصدر)
ستا: √bar هندی کهن: bhárti, bháratī (AiWb. 933-42)
فاتر: bwrdn (Mir.Man.II,48). ک۹/۲-۱۰-۴۰-۵۰-۵۲.

۲۰

be burdan: ببردن. ک۱۰/۲ ک۵/۱۰.

barišn: YBLWN, šn : هز. (اسم مصدر) بردن.
ک ۶/۲–۷–۹–۱۰–۳۸–۴۲–۸۵–۸۹. ک ۳۴/۳. ک ۱۴/۴ ک ۹/۷. ک ۹/۸.
ک ۳/۱۲. ک ۱۲/۲۰–۱۳

barēnd: هز: —, nd: برند، ببرند.
be barēnd: ببرند ک ۱۴/۱۷.

barēd: هز: —, yt: برد. ک ۱۲/۲–۱۳–۶۲–۶۳–۸۷. ک ۹/۸
ک ۱۵/۱۳. ک ۲۶/۱۵. ک ۹/۲۰. ک ۱۹/۲۲
be barēd: ببرد. ک ۹/۸. ک ۹/۲۰.
ma ē barēd: نبرد، داخل نکند. ک ۲۶/۱۵.

barēd, (barēh :راستارگریوا ص ۱۳۹) ydy: —
بُرید، بِبَرید. ک ۶/۲–۱۸–۲۴–۲۶–۲۷–۲۸–۲۹–۳۶–۳۸–۵۰–۶۲–۷۸. ک ۳/۳۴. ک ۱۳/۲–۱۵–۱۹–۲۹.
be barēd: ببرید. ک ۶/۲–۳۸.
abar barēd: اَبَر بُرید، بِبَرید. ک ۱۹/۱۳

vad: SLYʾ هز: بد، ناپسند. ک ۹/۹–۱۰.
vadtar: SLYʾ, tr: بدتر. ک ۱۰/۱۷ ک ۹/۲۰–۱۶.
vadtarān: SLYʾtrʾn: بدتران.
ک ۲۹/۱۳. ک ۱۸/۱۵ ک ۱۶/۲۰.
vadtarīh: SLYʾ, tryh: بدتری. ک ۹/۲۰.

srīt: سریط، اِترط (نام خاص) نام کسی است که ظاهرا " نویسنده" بخش ۲۲ کتاب است. ک ۳۲/۲۲.

*

srišūdag: یک سوم
ستا: θrišva- (AiWb. 812) ک ۸/۹. ک ۲۶/۱۰.

sargōn: سرگین، فضلهٔ حیوانات.
ستا: sairi-: کود gaona+ (AiWb. 1567) ک ۱۷/۲–۳۷–۱۰۹
sargōn āduristar: سرگین خاکستر، نیرنگی که برای طهارت زن دشتان و دیگر چیزهای نجس استفاده می‌شده. ک ۱۷/۲–۳۷.

*

samād: ترسد.
از sam: ترس، ترسیدن، این معنی پیشنهادی West است که کوتوال هم آن را پذیرفته و از: haēθahya- (Y.46.6) اوستائی دانسته است. (نک: Kotwal. ŠnŠ. p.169). ک ۱۵/۱۹.

(۱) هز: dast: YDH: دست.
ستا: zasta- (AiWb. 1685) hásta- هندی کهن: dasta-: فب (Kent. 190) فاتر، پاتر: dst پا: dast (مینوخرد). ک ۲/۴۴–۶۹–۷۰–۷۱–۹۲. ک ۳/۱۰–۱۲–۲۱–۲۷. ک ۷/۲–۷. ک ۸/۲۲. ک ۹/۸. ک ۱۰/۱۵–۲۲–۲۳–۳۸. ک ۱۲/۱۵–۱۶–۲۷. ک ۱۵/۱–۲. ک ۱۶/۲. ک ۱۷/۳. ک ۲۰/۵–۱۲–۱۳
dast šabīg: دست شبی. منظورشستن دست پس از خواب شبانه است. (Tavadia. ŠnŠ. p. 101.). ک ۷/۷.
dast šustan: دست شستن. ک ۷/۲. ک ۹/۸.
dast šōy: دست‌شوی، منظور وضو یا پادیاب‌کردن‌است بانیرنگ. ک ۲/۴۴.

(۲) هز: farrah/xᵛarrah. GDH: فرّه، خورّه، فرّ.
ستا: xᵛarənah- (AiWb.1870) فاتر، پاتر: frh (Mir.Man. II, 54) پا: xᵛarəh (مینوخرد). ک ۹/۸. ک ۱۹/۱۲–۱۳–۱۵

ک ۲۲/ ۲۵.

x^{v}arrah ī šahr: فرّهٔ شهر. ک ۱۹/۱۳

x^{v}arrah ī rōy: فرّهٔ روی، فرّهٔ چهره. ک۱۹/۱۵

x^{v}arrah ī gar: فرّهٔ کوه. ک۱۹/۱۲

*

:هز BYN: andar: اندر.

شکل غیر هزوارشی آن است.

ستا: antarə :سا antar :ضب antar (AiWb. 131). این هزوارش درمعانی زیر بکار رفته است

(۱) اندر، در (حرف اضافه) داخل. ک۲/۱–۵–۱۵–۱۶ و ۱۰۲ جای دیگر.

(۲) پیشوند یا پیشواژهٔ فعلی است. ک۲/۱۰–۴۴–۵۱–۵۲–۹۰. ک۳/۴–۸. ک۷/۲. ک۱۰/۳–۱۰–۲۸. ک۱۲/۲۱–۲۳–۲۹. ک ۱۳/۹. ک۱۷/۱۰

(۳) پیشواژهٔ فعلی است. šavēd andar: اندر شود ک ۱۲/۲۹.

(۴) در معنی به (بجای) ک۸/۲.

andar zamān: *درجا، فورا" ک ۲/۱۵–۱۶.

andar...abar: اندر. بر. ک۱۲/۲۹

(۱) dēn: دین، کیش، مذهب.

ستا: daēnā- (AiWb. 662) فاتر: dyn (Mir. Man. II, 51)

ک۱۲/۲۳–۲۸. ک۱۳/۲–۲۹. ک۱۷/۷. ک۱۸/۱. ک۲۲/۲۴. ک۲۳/۴.

(۲) dēn: دین، نام روز بیست و چهارم هر ماه و ایزد موکل این روز است.

ک۲۲/۲۴. ک ۲۳/۴.

dēn, it: دین ترا ک۲۲/۲۴.

(۳) jīv: جیو، جیوام یا جیوم. شیرآمیخته با آب زور است که در آئین‌های

مذهبی بکار میرود. در توضیح این واژه نظریات متفاوتی ابراز شده "وست" آنرا از cūm: به معنی چربی میداند که بر نان درون گذارده می‌شود و "بهر و چا" آنرا gotra": "که با چربی یا گوشت قربانی.

برای این نظریه ها نک: Tavadia. Šnš. p. 46. زیر نویس نمره ۱ مربوط به بند ۴۳. ک۲/۴۳.

: هز: DYN' :dādistān: دادستان.

(۱) کنش، عمل و معمولا" مترادف با kār: کار، میاید. ک۱۰/۲۵.

(۲) داوری، قانون، حکم ک ۱۳/۶. ک ۱۶/۳.

snēh: سنه. کوتوال: شلاق، تازیانه. اما در فرهنگهای فارسی (برهان و) به معنی لعنت ونفرین و دشنام آمده. در "ترجمه ای آهنگین از دوجزء قرآن *(پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی)*. چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۷ در تفسیر آیه شریفه ۸۷ سوره یونس آمده. "... موسی فرعون را سنه‌خواند" یعنی لعنت ویا نفرین کرد.

ستا: snaθa-: ضربت (AiWb. 1627) ک ۱۶/۲–۳–۴.

gyāg: جا، محل، مکان.

ستا: gāθw-/gātav- :سا gātu- :ضب gāθu- (Kent. 183)

فاتر: gy'g (Mir. Man. II,49)

ک۲/۱۰–۱۱–۱۲–۱۵ و ۴۳ بار دیگر.

gyāg-ē: جایی. ک۲/۷۲ و ۷ جای دیگر.

gyāg ī daštān: جای دشتان، دشتانستان، محلی که زنان درحال دشتان بودن آنجا زندگی میکردند.

(نک:) ک ۳/۶.

dēnāgāh: دین آگاه، متقی، پرهیزگار، کسی که به امور دینی آگاهی

دارد. ک۱۲/۰۲.

:devār: دیوار.
فاتر: dyw'r (*Mir.Man.* II, 50) ک۲/۳۸–۳۹. ک۱۰/۰۳.

:devār-ē: دیواری، یک دیوار.

:dēnbarān: دینوران، علمای دینی، روحانیون. (dēn+bar+ān)
فاتر: dynwr (*Mir.Man.* II, 51) ک ۸/۰۳.

:dēn burdār: دین بردار، روحانی، معلم وآموزندهٔ امور دینی. لقب و صفتی است که به مهراسپند داده شده. ک۲۳/۰۴.

:dēn bandag: دین بنده. یعنی‌کسیکه به دین معترف وخستواست وپیروی و بندگی از دستورات دینی میکند. لقبی‌است که نویسنده بخش ۲۱؟ (پاتمام‌کتاب) به خود داده است. ک ۲۱/۰۸. (پایان نوشت)

:suft: سفت، دوش، شانه "به ضم اول و سکون ثانی. .دوش را گویند" برهان.
ستا: supti- هندی کهن: šupti (*AiWb.* 1583) واژه به شکل نیز آمده است. ک ۱۰/۱۵

:sūd: سود، بهره.
ستا: sava- از: √sav (*AiWb.* 1561) فاتر: swd (*Mir.Man.* II, 62) ک ۸/۱۳–۲۱. ک ۱۰/۱۲ ک ۱۲/۱۴

:sūdag: سوده، سائیده، شکسته.
این‌واژه را تاوادیا به‌غلط، مفید ترجمه‌کرده (نک: *Tavadia.* ŠnŠ. p.165

لکن چنانکه در بالا آمد معنی آن شکسته و سائیده و دست و پا شکسته و مغلق است. چنانکه دابار نیز بیان داشته. (نک: (*B.N. Dhabhar. Essay.* pp. 136-145.
ستا. از: an-usávant- (*AiWb.* 129) ک ۱۰/۶.

:sūdagīh: سودگی، سائیدگی، شکستگی. (نک: واژه بالا)
(در مورد خواندن دعا: با حذف و غفلت و نادرست) ک ۱۴/۲.

۱۱۳ :sūdan: سودن، سائیدن، خردو نرم کردن (نک: واژه های بالا)
gōgird. sūdan: ۱۱۳ .... ۲ گوگردسائیدن، گوگرد نرم و حل کردن. ک ۱۰/۱۶.

هز: YHNSLWN, yt: (*Junker.* 4) appurēd: . دزدد، بدزدد، شکل غیر هزوارشی آن ۱۱۳ appurdan: دزدیدن است. (نک : همین)

:be appurēd: بدزدد، سرقت کند. ک۹/۸.

:sōzēd: سوزد.
ستا از: saoč, saočayāhi, هندی کهن: čōčati, √cōč (*GNPE.* 165)
فاتر: swc

:nē sōzēd: نسوزد ک ۱۵/۱۵.

:sust: سست، نامحکم، ضعیف.
فاتر: swst (*Mir.Man.* II, 62.)

:sust tar: سست تر، ضعیف تر. ک۱/۴.

هز: SWSY? asp: (*Junker.* 4) : اسپ، اسب.

ستا: aspa- هندی‌کهن: áśva- (AiWb. 217) فب: asa- (Kent. 173)
ک ۹/۱۰–۲۸.

asp ī kārzārīg: اسبِ کارزاری، اسبِ جنگی. ک ۹/۱۰.

suš: شش، ریه.
ستا: suš- (AiWb. 1586) ک ۴/۱۱.

sōšyans: سوشیانس، آخرین موعود زرتشتیان از سه موعود است و چنانکه پیشگویی شده این موعود از: rədaṭ fəδri زاده خواهد شد از نطفه زرتشت پیامبر. این موعود چنانکه درکتب دینی زرتشتی آمده درپایان هزاره سوم ظهور خواهد کرد و در این حال دنیا به پایان رسیده و رستاخیز آغاز میگردد. (نک: صد در بندهش، در ۳۵، ص ۱۰۲)
ستا: saošyant- از: √sav: سود. (AiWb. 1551) ک ۵/۱۳.

sōšyans: سوشیانس (نام خاص) یکی از مفسران و پیشوایان بزرگ زرتشتی بوده است. ک ۱/۳. ک ۲/۵۶–۷۴–۸۰–۱۱۸ ک ۱۳/۲ ک ۶/۴–۵.

sūlāk/sūrāk: سوراخ، سولاخ.
ستا: suwrā-: حلقه، کمان (AiWb. 1583)

sūrāk ī xrafstarān: لانه جانوران موذی. ک ۱۳/۱۹

dēn (۱): دین، کیش. (نک: ...) ک ۱/۱ ک ۵/۶. ک ۶/۶. ک ۷/۶–۷. ک ۸/۱. ک ۹/۴. ک ۱۲/۲–۲۳–۲۸. ک ۱۳/۲۹. ک ۱۷/۷. ک ۱۸/۱. ک ۱۹/۱۵. ک ۲۰/۱–۴–۵–۹. ک ۲۳/۴.

dēn (۲): دین، یکی از قوای پنجگانه یا یازده گانه معنوی انسان است که قدرت تشخیص معنوی انسان به شمارمیرود (نک: پورداود، یشتها، ج ۱ ص ۱۶۶–۱۵۹) ک ۹/۸. ک ۱۰/۳۰. ک ۱۳/۴.

day (۲): آفریدگار، خداوند، اهرمزد.
ستا: daδvah- هندی‌کهن: dadvā́n: فم. dai (AiWb. 678-9)
ک ۲۳/۲–۴.

dēn ahramōgīh: بدعتگزاری در دین، الحاد، ارتداد. ک ۱۷/۷.

day-ba-mihr: دی به مهر، نام‌روز پانزدهم از هر ماه ایرانی است. ک ۲۳/۳.

dēn radān: دین ردان، بزرگان دین، اولیاء دین. ک ۸/۱

day-dādār-ōhrmazd: هرمزد آفریدگار (و ضمنا" نام روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هر ماه ایرانی). ک ۲۲/۸–۱۵–۲۳.

dēnīh: دینی. (نک: ...) ک ۷/۶. ک ۱۰/۳۰

sang: سنگ، وزن، وزنه (واحد اندازه گیری سنگینی)
ستا: asan-: (AiWb. 207) ک ۱/۲. ک ۲/۱۵–۱۶–۱۷–۱۱۴–۱۱۵ ک ۱۰/۲۴. ک ۱۱/۲.

sardārān: سرداران.
ستا: *sārō.dāra- (GNPE. 153) فاتر: s'r'r (Mir. Man.

II. 62) srd'l: پهلوی کتیبه‌ای و نشانه جمع ۳ ک۲/۱۹.

sēnīg: چینی ، اهل کشور چین ، شاید اشاره به کنفسیوس باشد؟ ک۷/۶.

*

š-: ، ـش، ضمیرمتصل سوم شخص مفرد (غیرفاعلی) که متجاوز از ۱۲۰ باربکاررفته و عموما" در ترکیب های زیر:

u-š: اورا ک ۳۲/۲ و... .

ā-š: آنگاهش. ک ۶۷/۲ و.

ka-š: چونش، چون آنرا. ک ۲/۱۰ و...

ku-š: کاش، که اورا ک ۱۲/۲ و.

ēg-iš: آنگاهش. ک ۸/۴ و

bē-š: جز کاش. ک ۲/۵.

bun-iš: بنش، آغازش. ک ۱۷/۲

pad-iš: به آن. ک ۷۴/۲ و ...

čand-iš: چند که آن را ، همان اندازه که آن را. ک ۱۹/۲

kē-š: کش، که آن را. ک ۱۰/۲ و. ..

tā-š: تا اورا، تا آن را. ک ۶۸/۲ و .

که هر یک از این ترکیبات در جای خود یاد شده است.

šah-gāh: شاهگاه، دَرِ بزرگ، دروازه اصلیِ [خانه] .ک۷۴/۲.

هز: dēv: ŠDYʾ :دیو.
ستا: -daēva (AiWb.667) فاتر: dyw (Mir.Man.II,50)
پاتر: dyw پهلوی کتیبه‌ای: ŠDYʾ (Kotwal.138)
ک ۴/۸. ک۹/۵–۸. ک۱۲/۱۱–۱۲ ک۱۷/۷. ک ۱۷/۲۲–۲۸.

: هز: ŠDYʾn :dēvān :دیوها
ک ۵/۹. ک ۶/۱۲–۱۲. ک ۶/۱۵. ک ۳/۱۷–۷. ک ۱۷/۲۲

هز: +yazagīh: —dēv-yazagīh: دیویزگی، دیوپرستی.
ک ۴/۸. ک۱/۱۴

(۳): بجای : šādarvān: شادُروان، فرش. " و به معنی فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه هم هست. " برهان. ک۲/۳–۳.

šādīh: شادی، سرور.
ستا: -šāiti (AiWb.1707) فاتر: šʾdyh (Mir.Man.II, 68)
پاتر: šʾdyft (Mir.Man.III,51) ک۱۰/۴۰. ک ۸/۱۵–۳۱.
ک۱۵/۱۷ ک ۲۲/۳۲. ک ۲۳/۵.

šām: شام (خوراکی که در شب خورند)
ستا: -šāma: بلعیدن، غورت دادن. (AiWb. 1708) ک ۱۲/۳

-šān: شان. ضمیر متصل سوم‌شخص جمع (غیرفاعلی). ک۱۲/۹–۱۳
ک ۸/۱۰. ک۴/۱۱. ک ۸/۱۲–۱۰–۱۴–۱۹–۲۲ و ۱۵ بار دیگر.

šāyēd: شاید، شایسته است، مناسب است.
ستا: xšā(y)√ هندی کهن: ksayati (AiWb.551) ک۲/۷–

۸–۲۲–۳۵–۵۸–۷۳–۷۴–۷۵–۹۸–۱۸۸ ک ۱۲/۳–۲۱–۳۰–۳۱ و ۳۲ بار دیگر.

šāyēd kardan: می‌شود انجام داد، مجاز است.
ک ۲۰/۱۳.

bē šāyēd: بشاید، می‌شود. ک ۱۴/۸

nē šāyēd: نشاید، مجاز نیست. ک ۷/۲–۱۸–۷۳.
ک ۴/۶–۱۱ ک ۷/۲. ک ۱۰/۱–۲–۶ و حدود ۲۰ جای دیگر.

šāyast: شایسته است. (نک: واژه بالا) ک۷/۸.
nē šāyast: مجاز نیست. ک ۱۴/۱

*

هز: ŠBʾ :haft: هفت
نوشتار عددی جز هزوارشی آن است. (نک: همین).
ک ۱/۱. ک ۱۰/۳۲.

*

šab: شب.
ستا: -xšapar, xšapan (AiWb.548-9) فب: xšap (Kent.
181) فاتر: šb (Mir.Man.II,68) پاتر: šb (Mir.Man.
III, 62.) نوشتار هزوارشی آن (نک: همین) است.
ک ۲/۴۱. ک ۹/۱ ک ۱۰/۴–۱۶–۳۸. ک ۱۲/۱۱ ک ۱۷/۲–۶.

šabān: شبان، شبها (نک: واژه بالا) ک ۳/۱۸ ک ۹/۱

(۱) šabag: شبه، شب. (نک: بالا) ک ۲/۴۴–۵۰. ک ۳/۱۴.
ک ۸/۵–۷.

(۲) šabag: شبه، شوه "سنگی باشد سیاه و براق و درنرمی وسبکی‌همچو کاه‌ربا است" برهان. ک ۲/۱۱۶

šabyār: شب یار. "شب یار بروزن اغیار، رستنی باشد تلخ و به عربی آنرا صبر گویند. طبع آن گرم و خشک است و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از سُر و مفاصل جذب کند و بهترین آن سقوطری می باشد و سقوطر جزیره‌ای است نزدیک به سواحل یمن و نام معجونی هم هست که آنرا در شب خورند و خوابند" برهان.
ک ۱۶/۱۰

šabīg: (۱) شبی، شبانه، چیزی که مربوط به شب می‌شود. ک ۷/۷.
(۲) شب جامه یا زیرپوش و در اینجا منظور سدره یا پیراهن مقدس زرتشتیان است که شب و روز باید برتن داشته باشند. (رک: Tavadia, ŠnŠ. p.86. nl
ک ۴/۴-۷-۸-۱۳-۱۴

šabīgīh: [برای] شبی (پیراهن‌مقدس) بودن، [برای] سدره بودن.
ک ۴/۴.

vēh: ŠPYL : هز: بهتر، به.
ستا: vahyah-: بهتر (← vahu-: به) هندی کهن: vásyas-
(Mir.Man. II, 52) why: فاتر. (AiWb.1405-6) vásīyas-,
مقدمه ک ۸۳/۲. ک ۱۳/۴ ک ۶/۲-۳۲ ک ۳/۱۱ و ۱۴ بار دیگر.
vēh bāvēd: به بود، نیک باشد. ک ۱۰/۱۹

vēhān: هز: ...n: بهان، نیکان.
مقدمه ک ۲۷/۱۰-۳۲. ک ۳۲/۱۲. ک ۱۹/۱۳. ک ۱۰/۱۵ ک ۸/۲۰-۹.

vēhtar: ---tr: هز: بهتر. ک ۲۷/۱۲.

vēhīh: ---yh: هز: بهی، نیکی، خوبی. ک ۹/۲۰.

vēhīg: ---yg: هز: به، نیک، خوب. ک ۲۲/۲.

šaš: هز: ŠT᾽: šaš: شش (۶)
نوشتار غیر هزوارشی آن … و عددی آن … (نک: همین)
ک ۷۷/۲.

šahrēvar: شهریور، ایزد نگاهبان فلزات و نام یکی از امشاسپندان است که روز چهارم هر ماه و نیز ماه ششم هر سال ایرانی بنام اوست.
ستا: xšaθra.vairya- (AiWb.542) ک ۱۳/۱۴-۳۹. ک ۱۴/۱۵ ک ۲۲/۴. ک ۲۳/۱

šahrēvar, it: شهریورت، امشاسپند شهریور ترا ک ۲۲/۴.

šahr: شهر، سرزمین، اقلیم، کشور.
ستا: xšaθra- هندی کهن: ksatra- (AiWb.546) فاتر: šhr
(Mir.Man.II,58.) ک ۹/۲. ک ۱۰/۱۸. ک ۱۳/۵-۷. ک ۱۹/۱۳
ک ۲۲/۳۲.

andar šahr: اندر شهر، در دشور. ک ۱۰/۱۸

šahristān: شهرستان.
šahr: شهر (نک: …) + -stān پسوند اسم مکان ساز.
ستا: stāna- از √stā: هندی کهن: sthāna- (AiWb.1605)
ک ۷۴/۲.

šahrēvar: شهریور. نک: …
ک ۱۵/۳-۵-۱۳-۱۴-۱۹.

*

nibayēd: ŠKBHWN, yt: هز: وجود دارد، قرار دارد.

Henning: برابر ایرانی این هزوارش را nbʾy و nbst می‌داند. سنج.
(Verbum. 188/16) nbʾst : فاتر (Ghilain, 70) nbʾy : پاتر
از واژه نامه مینو خرد، دکتر تفضلی.
این واژه را تاوادیا nisāyēt خوانده است. (نک: Tavadia, p.56)
ک ۷۲/۲–۷۹–۹۰–۹۴.

škast: شکست، خلل وارد کرد، خدشه دار کرد.
شکل هزوارشی آن [Pahlavi] است. (Junker. 33)
پاتر: ʿšknd (Henning, Sogdica. F14, p31) ʾškn- : فاتر
(GMS 365n.) کوتوال ص ۱۷۳
be škast: شکسته شد، بشکست. ک ۴/۱۸.

škaft: شگفت، عجیب.
(Man. Stud. 107) ʿškyft : فاتر (AiWb. 1586) skapta- : ستا
ک ۱۳/۸. ک ۸/۱۰.
škafttum: شگفت ترین، عجیب ترین. ک ۱۳/۸

šāgard: شاگرد، مرید.
šāgard-iš? : شاگردش، شاگر او، مرید او؟ تاوادیا:
asākartīh: خوانده است. (نک: Tavadia Šnš. p.97, n
ک ۷/۶.

*

šarm: شرم، حیا
ستا: fšarəma- (AiWb. 1029). ک ۱۴/۸
šarmgāh-?: شرمگاه؟ (Tavadia: p. 74) و پروفسور
وست باتردید: salmīhā? (SBE. V.P. 277.n) که هیچیک از این دو

رأی درست به نظرنمیرسد.
میرزا (MIRZA H. K. ضمن آوردن جمله‌ای
که این واژه درآن به کاررفته (از شایست نه شایست) آنرا: jāmagīhā : جامه،
لباس، خوانده است. (نک: Sir J.J Zorthoshti Madressa
Centenary volume. p. 50.) که باز نمی‌توان درستی این نظر
را تأیید کرد در هر صورت این واژه ای مبهم و مشکوک است. ک ۵/۳.

pādixšā: ŠLYTʾ: هز: پادخشا، شایسته، مجاز (ازلحاظ شرعی)
مناسب. د ۱۰/۲. ک ۱۳/۸. ک ۸/۹. ک ۵/۱۷.
nē pādixšā: مجازنیست، شایسته‌نیست، درست نیست.
ک ۸/۹.

višāyēd: ŠLYTWN, yt: هز: گشاید، بازکند.
be višāyēd: بگشاید. ک ۳/۴.

šērēn: ابریشمین؟ سنج "شَعرین" در عربی. "شَعر بالفتح عربی. نوعی از
جامه‌باریکابریشمی." آنندراج و نیزنک: مقالهٔ عمامهٔ شیرو شکری، ماهیارنوابی
مجموعه مقالات ص ۲۶۴.
تاوادیا این واژه را dārēn با معنی: bark خوانده و ازآن ارادهٔ پارچه‌هایی
را کرده که ازالیاف و برگ‌درختان بافند. که درست به نظرنمیرسد. (Tavadia
ŠnŠ. p. 86) ک ۴/۴.

*

nām: ŠM: هز: نام.
ستا: nāman- : سا nắman- : فب: nāman- (AiWb. 1062) فاتر: nʾm
پازند: nam (Mir. Man. II, 60) (مینو خرد). مقدمه. ک ۱۲/۲۹.
ک ۱۴/مقدمه. ک ۱۶/مقدمه. ک ۲۲/۱۹–۳۱.

*

-šn: نشانه و پسونداسم مصدراست که معمولا" به بن مضارع فعل افزوده‌می‌شود.

در فارسی نو "ش" در کنش، ورزش، پوزش و غیره.
ک۲۲/۱۰–۲۹. ک ۲۰/۱۲. ک ۳/۲۳.

šnās: شناس. (ماضی آن شناخت)
ستا: xšnāsa-, xšnā- (AiWb.559) سا: jñā- فب : xšnā-
(Kent. 182) نک: ک ۱۰۵/۲

šnāyēnišn: خشنود ساختن.
ستا: xšnav √ ,xšnāvayeiti (AiWb.559). ک۳۰/۱۵.

šnāyēnēd: خشنود سازد (نک: واژه بالا)
ک ۶/۱۵–۷–۸–۱۱–۱۲–۱۳–۱۴–۱۹–۲۰–۲۹.

šnāyēnīdan: خشنود ساختن (نک: واژه های بالا)
ک ۷/۱۵–۹–۱۲–۱۴–۱۵–۲۰–۲۵.

šnāyēnēnd: خشنود سازند، راضی کنند. ک ۲۴/۱۲.

sōzag: آه، آه کشیدن (حسرت خوردن، غصه خوردن) ک ۳۲/۱۲.

هز: ŠNT: sāl: سال.
(نک:) ک۱۵/۲–۱۶–۱۹–۶۲–۱۰۹–۱۱۸. ک۱۳/۱۰ ک۲۱/۲۲.

هز: ŠNT, k: sālag: ساله. (نک:) ک۹/۴.

šust: شُست.
(نک: واژه زیر) ک۱۱۸/۲ ک۲۱/۳. ک۲/۷. ک۸/۹.

šustan: شستن.
ستا: xšaod √ هندی کهن: çōdh √ ,çúndhati (GNPE.137)
پاتر: šwd-šwst (Kotwal.173) ک۱۷/۳–۱۸–۲۰–۲۱–۲۵. ک۲/۷.
ک۲۱/۱۲–۲۷. ک۵/۲۰.

šusr: سیال، روان، جاری.
ستا: xšudra- هندی کهن: kšudrá-: نطفه، بذر، تخم
(GNPE. 294) ک۳۴/۲.

هز: ŠRM: drōd: درود.
فاتر: drwd (Mir.Man.II,51) پاتر: drwd (Mir.Man. III, 54.)
ک۴۰/۱۰. ک۳۱/۱۵. ک۵/۲۳.

-šn: ـــ شن، ـــ ش، پسوند و نشانه اسم مصدر نک:
ک۴/۹–۵. ک۱۹/۱۰–۳۱. ک۲۱/۲۲.

šabāgpar: خفاش، شب پره. ک۱۴/۹

šnōšag: شنوشه، شنوسه، اشنوسه، عطسه، عطسه کردن. ک۳۲/۱۲.

šnūman: شنومن، دعا نیایش و ادعیه‌ای که به مناسبت‌های گوناگون مفاد آن تغییر می‌کند. (چنانکه در بند ۸ کرده ۷ این کتاب بخشی از آتش نیایش و در بند ۳۵ کرده ۳ بخشی از سروش یشت منظور است)
ستا: xšnūmaine- (AiWb.560) ک۳۵/۳. ک۸/۷. ک۳/۱۴.
ک ۲/۱۰.

šavēnd:[(1)] شوند، روند. هزوارش آن نک:

(Mir. šwdan, šw: فاتر (AiWb.1716) √šav, √šyav: ستا
(Mir.Man. III, 62) šwdn : پاتر Man. II, 68)
ک۱۴/۱۹

(۲) šnave: شنوی، بشنوی، بشنو.
(Mir.Man. ˁšnw: پاتر Mir.Man. II, 47) ᵓšnw :فاتر
III, 51) ک۰۴/۱۵

5

(۱) šōy: شوی، شوهر. ک۱۹/۱۰ ک۰۲۲/۱۵

(۲) šōy: شوی، بشوی. نک:
ک۱۷/۲–۴۴–۹۹–۱۰۵–۱۱۶–۱۲۰–۱۲۲–۱۲۳–۱۲۴

šōyišn: شویش، شستن. (اسم مصدر است از: šōy + išn)
نک:

۱۰

ک۶/۲–۱۵–۱۶–۶۵–۶۶–۶۷–۶۸–۷۱–۹۵–۹۷–۹۸–۹۹–۱۰۵–۱۱۲–۱۱۳–۱۱۶–
۱۱۷ ک۱۳/۳–۱۴–۱۷–۱۸–۲۲. ک ۱۰/۱۰–۳۸–۳۹.

be šōyišn: بشستن.
ک۶/۲–۳۸–۸۵–۹۵–۹۸–۱۱۲–۱۱۳ ک۰۳۹/۱۰

ō šōyišn: به شستن، باید شستن.

۱۵

ک۱۵/۲–۱۶–۶۵–۱۰۵ ک۱۷/۳

nē šōyišn: نباید شستن. ک۶۶/۲–۷۱. ک۱۴/۳

šōyēd: شوید. ک۱۲/۳

šōyēnd: شویند.

be šōyēnd: بشویند. ک۰۴۴/۲

۲۰

šēbāg: شیوا، خزنده، پرجهش.
ستا: (GNPE.178) xšvaēwa-
švaipa-? یا *xšaipa-: فب
(Pers. stud. 83).
(و نیزنک: پورداود، فرهنگ ایران باستان ج ۱ ۱۹۸)
mār ī sēbāg: مار شیوا، ک۰۷/۱۷

dēv : ŠYT: هز :دیو.
هزوارش دیو بیشتر است (نک: همین)
در فارسی واژه شیوا به معنی واله و مجنون همین هزوارش است. ک ۴/۱۰.

hištan: ŠBKWN, tn´ :هز: هشتن، گذاردن.
ک۷۹/۲–۸۱. ک۰۲۹/۱۳ ک۱۰/۱۷ ک۱۱/۱۹ ک۱۳/۲۰

be nē hištan: به نهشتن، فرونگذاشتن، رها نکردن. ک۱۰/۱۷

nē hištan: نگذاشتن، نه هشتن.
ک۰۲۹/۱۳ ک۱۰/۱۷

hištan abāyēd: باید هشتن، بایدرهاکردن.
ک۱۳/۲۰

hil: هل، بگذار، رهاکن.

be hil: بهل، بگذار. ک۰۴/۱۸

hišt: هشت، گذاشت. ک۴/۱۴–۵–۶. ک۱۰/۱۷. ک۱/۲۰

be hišt: بهشت، بگزارد، بجا آورد ک۱/۲۰

hilēd: هلد ک۱۰/۲ ک۱۴/۸–۲۳. ک۴/۱۲–۶. ک۲۸/۱۵.

hilīd: هلید، بجا آورد، بگذارد. ک۱۴/۸. ک۴/۱۲. ک۱۰/۲۰

hilēnd: هلند، بجا آورند. ک۱۶/۲ ک۱۵–۱۵–۱۶–۱۷–۲۷.
ک۰۱/۲۰

be hilēnd: بهلند، بجا آورند ک۰۱۶/۲

nē hilēnd: نگذارند. ک۰۲۷/۱۵

ستا: √šav, √šyav (AiWb.1716) فاتر: šw, šwdan (Mir. Man. II, 68.) پاتر: šwdn (Mir.Man. III, 62)

ک۱۹/۱۴ (۲)

šnave: شنوی، بشنوی، بشنو.

فاتر: ᵓšnw (Mir.Man. II, 47) پاتر: ᶜšnw (Mir.Man. III, 51)

ک۱۵/۴.

(۱) šōy: شوی، شوهر. ک۱۰/۱۹ ک۱۵/۲۲.

(۲) šōy: شوی، بشوی. نک: ۱۱۴

ک۲/۱۷–۴۴–۹۹–۱۰۵–۱۱۶–۱۲۰–۱۲۲–۱۲۳–۱۲۴

šōyišn: شویش، شستن. (اسم مصدر است از: šōy + išn)

نک: ۱۱۴

ک۲/۶–۱۵–۱۶–۶۵–۶۶–۶۷–۶۸–۷۱–۹۵–۹۷–۹۸–۹۹–۱۰۵–۱۱۲–۱۱۳–۱۱۶–

۱۱۷ ک۳/۱۳–۱۴–۱۷–۱۸–۲۲. ک ۱۰/۱۰–۳۸–۳۹.

be šōyišn: بشستن.

ک۲/۶–۳۸–۸۵–۹۵–۹۸–۱۱۲–۱۱۳ ک۱۰/۳۹.

ō šōyišn: به شستن، باید شستن.

ک۲/۱۵–۱۶–۶۵–۱۰۵ ک۳/۱۷

nē šōyišn: نباید شستن. ک۲/۶۶–۷۱. ک۳/۱۴.

šōyēd: شوید. ک۳/۱۲

šōyēnd: شویند.

be šōyēnd: بشویند. ک۲/۴۴.

šēbāg: شیوا، خزنده، پرجهش.

ستا: xšvaēwa- (GNPE.178) فب: *xšaipa- یا ?-vaipa (Pers. stud. 83) (و نیزنک: پورداود، فرهنگ ایران باستان ج ۱ ۱۹۸)

mār ī sēbāg: مارِ شیوا، ک۱۷/…

dēv : ŠYTᵓ :هز :dēv:دیو.

هزوارش دیو بیشتر … است (نک: همین)

در فارسی واژه شیوا به معنی واله و مجنون همین هزوارش است. ک ۱۰/۴.

hištan: ŠBKWN, tn´ :هز: hištan: هشتن، گذاردن.

ک۲/۷۹–۸۱. ک۱۳/۲۹. ک۱۷/۱۰ ک۱۹/۱۱. ک۲۰/۱۳

be nē hištan: به نهِشتن، فرونگذاشتن، رها نکردن. ک۱۷/۱۰

nē hištan: نگذاشتن، نه هِشتن.

ک۱۳/۲۹. ک۱۷/۱۰

hištan abāyēd: باید هِشتن، بایدرهاکردن.

ک۲۰/۱۳

hil: هِل، بگذار، رهاکن.

be hil: بهل، بگذار. ک۱۸/۴.

hišt: هِشت، گذاشت. ک۱۴/۴–۵–۶. ک۱۷/۱۰. ک۲۰/۱

be hišt: بهِشت، بگزارد، بجا آورد. ک۲۰/۱

hilēd: هِلَد ک۲/۱۰ ک۸/۱۴–۲۳. ک۱۲/۴–۶. ک۱۵/۲۸

hilīd: هِلید، بجا آورد بگذارد. ک۸/۱۴. ک۱۲/۴. ک۲۰/۱۰.

hilēnd: هِلند، بجا آورند. ک۲/۱۶ ک۱۵–۱۵–۱۶–۱۷–۲۷

ک۲۰/۱

be hilēnd: بهِلند بجا آورند ک۲/۱۶

nē hilēnd: نگذارند ک۱۵/۲۷.

: sń ,.--- ---.hilišn:(اسم مصدر) هِشتن، گذاردن.
ک۲/۷۴–۹۶–۱۱۸ ک۲۵/۱۰. ک۴/۱۲. ک۲۰/۱۲–۱۳

: be hilišn: بهشتن، بگذاردن.
ک ۲/۷۴–۹۶. ک ۲۵/۱۰.

(۱) :šagr/šēr: شیر (برج اسد)
فاتر: šgr پاتر: šrg (Kotwal.127) ک ۲/۲۱–۶.

(۲) :šīr: شیر (آنچه از گاو و گوسفند دوشند)
ستا: ?-[apa]xšīra هندی کهن: -kšīrá (GNPE.178)
پا: šīr (مینو خرد). ک۲/۱۰۹. ک۱۵/۱۰–۱۶ ک۱۷/۲.

: šīrēn: شیرین (نک: واژه بالا) فاتر: šyryn (Mir.Man. II, 68)
: šīrēnīh: شیرینی. ک۱۰/۱۸

*

هز: ō: KN/ɣN: چنین، بنابراین، اما در این کتاب عموما "(۱) به جای
ō: ᶜL: به (پیشواژه فعلی) بکار رفته است.
ک۲/۱–۱۵–۱۶–۳۹–۴۹ و بیش از ۲۰ بار دیگر.
(۲) معنی "از" دارد با :
: ō bun: از ته، اصلا"، از اصل.
ک۲/۶۹–۷۰. ک ۳/۲۵–۲۶. ک۴/۸. ک۵/۲. ک۸/۱۵
(۳) بجای : ōy: او.
: ōy, iz: آن نیز، او هم. ک۱۷/۱۰

*

kāhēd : کاهد، کاسته شود، کم شود.
ک۱۸/۱۰ ک۸/۲۱.
be kāhēd : بکاهد، کم شود. ک۱۸/۱۰.
abāz kāhēd : باز کاهد، کاسته شود. ک۸/۲۱.

kāhišn : کاهش (اسم مصدر) کاسته شدن. ک۸/۲۱.

kāfēnd : کافند، کاوند، برهم زنند، آشفته کنند "کاویدن... به معنی کافتن و جستجو کردن و به دست و زبان آزار دادن باشد" برهان.
ک۱۴/۸

kāskēnag : کاسکینه. "مرغ سبزرنگی باشد به سرخی مایل و آنرا سبزک نیز گویند، تاجی بر سر دارد مانند هدهد و به عربی شقراق خوانند" برهان. در صددرنثر، کاشکینه آمده. "کاشکینه که ملخ گیرد" (ص ۲۷، صد در سطر ۲)
ک۹/۱۰

kār : (۱) کار، عمل.

ک۳۸/۲-۴۲-۵۶-۷۵-۱۱۶-۱۱۷. ک۴/۳ و ۲۰ بار دیگر.
(۲) kār : کار، مترادف و درمعنی
(نک:) ک۲۴/۱۵. varz : کشاورزی، کشت.
(۳) مترادف و درمعنی kirfag : کرفه، ثواب.
ک۱/۶ ک۵/۸. ک۲۲/۱۰. ک۲۲/۲-۱۵. ک۸/۱۷. ک۳۱/۲۲.
kār-ē : کاری، موضوعی. ک۲۵/۱۰.

kahrubāy : کهربا (سنگ زینتی معروف) ک۱۱۵/۲-۱۱۶.

kārd : کارد، شمشیر.
ستا: karəta- هندی کهن: kartarī (*AiWb*. 454)
ک۹۲/۲. ک۲۸/۱۰.
kārd ī pōlāpdēn : کاردپولادین.
ک۲۸/۱۰.

kārīh : کاری، عملی. (نک:) ک۱۰/۱۷

kārzār : کارزار، جنگ.
kār : هندی کهن: kāra- : سپاه، قشون (*GNPE*. 185.)
zār + پسوند مکان. ک۹/۱۰. ک۶/۱۹.

kārzārīg : کارزاری، جنگی (نک: واژه بالا) ک۹/۱۰.

kām : کام، میل، خواست.
ستا: kāma- (*AiWb*. 463) فاتر: qʾm (*Mir. Man.* II, 57)
پاتر: kʾm (*Mir. Man.* III, 56) ک۲۸/۱۲. ک۴/۱۸.
kāmād : بخواهاد. ک۱۶/۲۲.

: هز : ārd:Q'M' : آرد.
نوشتار غیر هزوارشی آن ... یا ... است. ک۳۷/۲.

kāmag: کام، آرزو، خواست. (نک: ...)
ک۲۹/۱۲-۳۰. ک۱۰/۲۰-۳۰-۳۲.

۵ kāmēd: کامد، آرزو کند، بخواهد. (نک: ...)
ک۷/۱۵-۱۲-۱۴-۲۰. ک۱۱/۱۹
kāmēd hištan: بخواهد گذاشتن. ک۱۱/۱۹

kāmist: میل کرد، خواست. (نک: ...) ک۱۸/۲۰

gānag: گانه (نک. سی ...) sī gānag: سه گانه.
۱۰ ک۱۲/۹ ک۱/۱۲

: هز : hammis: KXDH: با هم، همه. ک۳۲/۱۰. ک ۵۱/۱۳.
*

: هز: vas: KBY: بس، بسیار. ک۹۰/۲. ک۱۱/۳ ک۱۰/۸-۱۳. ک۱/۱۰
ک۲/۱۲-۹-۱۴-۱۶-۲۵-۲۶-۲۸. ۲۳-۲۹.
pad vas bār: به کرّات، بسیار بار. ک۹/۱۲.

۱۵ kapīg: کپی، میمون. (این واژه اصلا "هندی است که وارد زبان فارسی میانه و نو شده است) سا: (*Pers. Stud.* 87) kapi- ک ۶۱/۲.

kadār: کدام
سا: katāra- هندی کهن: (*AiWb.* 434) katará- ک۲/۲. ک۱/۱۷

kadām: کدام
سا: katama- :پاتر kd'm (*Kotwal*.152) ک۱/۱۴ ک۱۷
kadām-ē: چیزی، اندکی. ک۱۴/۱۷

: هز : mānād: KTLWN, 't: ماند، بماند.
سا از mān-: ماندن (*AiWb.* 1124) ک۱۵/۲۲

:هز: d,.....: mānēnd: مانَند، بِمانَند، ماندگار شوند. ک۸/۱۳

: هز: yt,......: mānēd: مانَد، بماند. ک۵۰/۲.
be mānēd: بِماند. ک۲/۷.

katmōirvak: این واژه آوانویسی است از : mōi. urvā که واژگان آغازی یسنا ۵۰ هستند.
این "ها" ازیسنا دارای ۱۲ بنداست ودرهربند ۴ بیت شعردارد این هاآخرین سپنتمدگاه است (نک: پورداود گاثا ها ص ۱۹۵) ک۳۳/۱۳.

kaz/kaǰ: کز، کژ، ابریشم نامرغوب. "کژ به فتح اول و سکون ثانی به و قسمتی از ابریشم فرومایه و کم قیمت بود " برهان. ک۹۹/۲.

kih: کِه، کوچک.
سا: kasav-: (*AiWb.*459) ک۸۷/۲ ک۱/۱۲. ک۳۲/۲۲.

kihān: کِهان، زیردستان. (نک: واژه بالا) ک۱۳/۱۳

kaštīg: کشتی. ک۷/۹.

[Pahlavi] kašīdan: کشیدن.

ستا: karš√, karšyən هندی کهن: karš√, karšati, karšāyati (GNPE. 191) ک۲/۸۷-۸۸-۸۹.

[Pahlavi] ul kašīdan: بالا کشیدن، برکشیدن. ک۲/۹۸.

[Pahlavi] abar kašīdan: برکشیدن، بیرون کشیدن. ک۲/۸۸.

[Pahlavi] dandān: KKʾ: هز: دندان.

شکل غیر هزوارشی آن [Pahlavi] است (نک: همین واژه)

ستا: dantan- هندی کهن: dātā-, daitika (AiWb. 683) ک۱۲/۱۳

*

[Pahlavi] (۱) -kar/- gar: گر.

(۱) به اسم بسیط افزوده شده و صفت فاعلی می‌سازد.

[Pahlavi] pērōzgar: پیروزگر. ک۲۲/۲۰. ک۳۲/۰۳.

(۲) به صفت مطلق افزوده شده و صفت فاعلی می‌سازد.

[Pahlavi] yōzdahrgar: تطهیر کننده، پاک کننده.

(نک: [Pahlavi]) ک۱۲/۲۳.

[Pahlavi] (۲) kar[r]: کَر، ناشنوا

ستا: karəna- هندی کهن: karṇa- (AiWb. 455) ک۵/۰۷. ک۶/۱

[Pahlavi] sag: KLBʾ: هز: سگ. ستا: spaka- (AiWb. 1610)

ک۲/۱-۲-۳-۴-۷-۳۸-۵۶-۵۸-۶۲-۶۳-۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۱-۸۴-۸۵. ک۱۰/۱۰-۱۲-۳۲-۳۳.

[Pahlavi] sag dīd: سگ دید

آئینی است که زرتشتیان درمورد فرد درگذشته انجام میدهند و یکی از واجبات دینی

ایشان است و مادام که مرده را به سگ ننمایانده باشند چنانکه کسی دست به‌آن زند نجس و ناپاک همیشگی می‌شود.

شرح این آئین وسگهایی که دراین مراسم وظیفهٔ نسوش زداری ازشخص مرده را به‌عهده دارند در بندهای ۱ تا ۵ فصل دوم شایست نه شایست می‌توان دید. ک۲/۶۳-۶۹.

[Pahlavi] sag dīd: همان‌ترکیب‌بالاست. ک۲/۶۳-۶۶-۷۱. ک۱۰/۱۲

[Pahlavi] sag nē dīd: سگ نادیده و منظور جسدی است که هنوز آئین سگ دید در باره‌اش اجرا نشده. ک۲/۶۸.

[Pahlavi] sag nē dīd: سگ نادیده (همان ترکیب بالاست) ک۲/۶۳. ک۱۰/۱۲.

[Pahlavi] sag nimāyišn: سگ نمایاندن (نک: واژه های بالا) ک۲/۸۵.

[Pahlavi] sag nimūdan: سگ نمودن (نک: ترکیب‌های بالا) ک۲/۸۴. ک۱۰/۳۲.

[Pahlavi] sagē: سگی، یک سگ. ک۲/۷-۵۸.

[Pahlavi] sag ī pasuš hvar: سگ گله (نک: pasuš hvar) ک۲/۶۲.

[Pahlavi] sag-iz: سگ نیز، سگ هم. ک۲/۴۰.

[Pahlavi] kardārtar: کردار تر، فعال تر. ک۲۳/۱

[Pahlavi] kardag: کرده، عمل، کار. ک۱۲/۱-۳۲.

[Pahlavi] pad kardag dāštan: رعایت کردن، عمل کردن. ک۱۲/۳۲.

[Pahlavi] kardag: کرده، بخش، فصل (نام هرفصل یابخش ویسپرد ویایشت ها یا پتیت ها و .) ک۲/۹۲-۹۳. ک۱۳/۱۶-۴۹.

[Pahlavi] kardag kardag: کرده کرده، بخش بخش، تکه تکه.

ک۲/۹۲.

kulčag: کلچه، موی، موی خرده و ریز. در لغت فرس آمده: "کلچ — شکن و چین باشد، شاکربخاری گفت: فری زان زلف مشکینش چو زنجیر. فتاده صد هزاران کلچ بر کلچ" و در گویش کردی اورامان Kerč: به معنی مویی است که در اثر حرارت دادن تاب (فر) خورده است. در فارسی، کَرچ و کُرچ. ک۲/۳۱.

karčang: خرچنگ (منظور برج سرطان است)
فاتر: gyrzng (Mir.Man. II,41) ک۲/۲۱–۵.

kark: کَرک، مرغ خانگی، ماکیان. (نک: واژه زیر) ک۱۰/۳۰.

as. / karkis: کرکس، لاشخوار.
ستا: kahrkāsa- از: kahrka- + *āsa- هندی کهن: āša-. :
(AiWb. 452) جزء اول: مرغ و جزء دوم: "خوردن" خوردن
این مرغ درنظرنیاکان ما، اهورایی و مقدس است، زیرا زمین را از وجود لاشه و مردار پاک می‌سازد "گویند آب دهان این مرغ خاصیت اسیدی شدید دارد و ازبین برندهٔ کلیه میکربها است" (شنیدهٔ مؤلف از آقای جمشید سروشیان) صفت این مرغ در اوستا و سایر کتب دینی زرتشتی zarmān mānišn: دیرزی می‌باشد.
نک: Translation of Zand-i Khūrtak Avistāk by Dhabhar. چاپ بمبئی سال ۱۹۳۶ ص ۲۴۳. ک۲/۵.

هز: KLYTWN, šn : x^{v}ānišn (اسم مصدر از: x^{v}ān) خواندن، دعوت کردن، نام بردن.

هز: nnd,........ x^{v}ānēnd: خوانند، دعوت کنند ک۹/۱۲
nē x^{v}ānēnd: نخوانند، دعوت نکنند. ک۹/۱۳

: این واژه در تمام دستنویس‌ها: klynynd است که. kirrēnēnd: می‌بُرّند، شکل میدهند یا قطع کنند، خوانده و معنی می‌شود. پروفسور وست آنرا: kalēndēnd از "کلندیدن" به معنی "کندن" خوانده و جملهٔ را "هنگامیکه آنرا (زمین را) برای مرده می‌کَنَند" ترجمه کرده، اما کوتوال واژه را به nigānēnēnd: بازسازی و معنی "دفن کنند" را پیشنهاد کرده است، که این نظر کوتوال باتوجه به وندیداد ۳ درست‌تر به نظر میرسد، هرچند در مفهوم نظریهٔ وست نیز نادرست نمی‌باشد.
(برای نظر وست نک: SBE. V p.360 و برای نظر کوتوال. kotwal. ŠnŠ.p.47) ک۱۳/۱۹

*

kam: کم، اندک.
ستا: kamna- (AiWb.440) فاتر: kmb (Mir.Man. II, 58)
ک۵/۳. ک۸/۳. ک۱۰/۱–۱۰–۱۸ ک۱۲/۳. ک۱۴/۲. ک۱۹/۹.
kam bavēd: دستِ کم، حداقل. ک۵/۳.
kam ābistanīh: کم آبستنی، نازایی؟ ک۱۲/۳.

kamist: کمترین.
kam: کم (نک: واژه بالا) + ist پسوند نشانه صفت عالی
ستا: -išta- ک۴/۲. ک۱۲/۴.

*

هز: KL: har: هر، همه.
ستا: haurva- هندی کهن: sárva- (AiWb. 1791) ۹۰ بار در این کتاب بکار برده شده.
har ēvak-ē: هریک. ک۱۲/۳۲. ک۱۶/۶.
har čēgōn: هرچه، هرگون. ک۸/۳.
har čē: هرچه.
har giyāg: هرجا ک۷/۸.

har dō: هردو. ک۴/۷. ک۵/۵. ک۱۰/۳.

har rōz: هرروز. ک۱۰/۲۱.

kōxšišn: کوشش، جنگ، نبرد.

پاتر: kwš (Mir.Man. II, 57) ک۱۳/۹.

kanār: کنار.

ستا: karana- کران، کناره (AiWb.451)

سنج. پاتر: kn͗rgwmnd (Mir.Man.II,58) ک۲/۱۸

kōf: کوه.

ستا: kaufa-, kaofa: (AiWb.431) پاتر: qwf (Mir.Man. II, 57) پاتر: kwf (Mir.Man.III,57) ک۱۹/۱۲

kirfag: کرفه، ثواب.

پاتر: kyrbg (Mir.Man. III, 57) پهلوی کتیبه‌ای: klpky (Kotwal. 154). ک۲/۵۳-۹۳ و ۳۲ بار دیگر.

kirfag handōzīh: کرفه اندوزی. ک۱۰/۲۲.

kirfag kunišnīh: کرفه کردن. ک۱۲/۱۵

kirfag kardan: کرفه کردن. ک۶/۱. ک۲۰/۴-۵.

kirfagīh: کِرفگی، ثواب ک۶/۴. ک۱۰/۲۹.

kōdak: (1) کودک، بچه.

ستا: kūtaka- (AiWb. 472). ک۲/۸-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷

ک ۱۰/۱۵

kardag: کرده، عمل. ک۱۲/۳۲.

kardag: کرده، بخش، فصل [کتاب] (نک:) ک۱۳/۱۵

kard: کرد، انجام داد. (نک: واژه زیر) ک۲/۶۹-۹۸-۱۰۱ و بیش از ۳۰ بار دیگر.

kard hē: کرده‌است. ک۱۰/۲۲-۲۳. ک۱۲/۱۵-۱۶

be kard: بِکرد. ک۱۰/۲۵. ک۱۳/۲۹-۳۴.

be kard bavēd: کرده شده است. ک۱۳/۳.

nē kard: نکرد، نکرده. ک۵/۲. ک۱۲/۳۰.

kard ēstēd: کرده‌است. ک۲/۹۸-۱۰۱ و بیش از ۲۰ بار دیگر.

be kard ēstēd: بِکرده‌است. ک۳/۱۹-۲۹-۳۴.

nē kard ēstēd: نکرده‌است. ک۲/۹۸-۱۰۲ ک۵/۲-۳-۵. ک۱۲/۳۰.

abar kard ēstēd: اَبَر کرده است. ک۱۷/۹.

kardan: کردن، انجام‌دادن (مصدر) ک۲/۳۲-۳۶-۷۳ و ۳۵ بار دیگر.

be kardan: بکردن، انجام‌دادن. ک۱۷/۹. ک۲۰/۴-۵.

nē kardan: نکردن انجام ندادن. ک۱۳/۲۹. ک۱۷/۹.

kust: کست، ناحیه، جانب، طرف. ک۲/۲۳-۲۴-۵۵. ک۴/۲-۵-۶-۷.

kust ud kust: پهلو به پهلو. ک۴/۵.

kust-ē: سویی، جانبی. ک۲/۲۴-۵۵. ک۴/۲-۶.

kustag: کُست، کُسته، جانب، طرف. ک۲/۴۵-۷۷.

kustīg: کستی، کمر بند مقدس که زرتشتیان به نشان بندگی هرمزد خدای باید همیشه بر کمر بندند (بند دین) راجع به کستی در بخش ۴ شایست‌نه شایست بحث شده است. ک۱/۱۴–۱–۳–۶–۷–۸–۱۱–۱۳–۱۴ ک۱/۱۰–۱۳

kušād: بکشاد، بکشد (نک: واژه زیر) ک ۱۷/۲۲

kušt: کُشت، کُشته.
ستا. از : kušaiti, √kaoš- : سا kušnāti, √kōš
فاتر : kwšt, kwš این واژه بیشتر به شکل هزوارش (*GNPE* 191) اونه ۱۱۳۱ (*Junker*. 2) درنوشته‌های پهلوی بکاررفته است. ک۰۴/۱۱

kuštār: کشتار. ک۰۸/۱۰

kōr: کور.
فاتر: kwr: پا (*Henning, BBB*, 111) kwr: *(واژه نامه مینو خرد،* دکتر تفضلی). ک۰۴/۲

kulāfag: این واژه باید ... باشد به معنی کلاهچه kalafe کوچکی که خرما را به خوشه پیوند می‌دهد، این واژه درجهرم به شکل : کاربرد دارد (این رهنمود رادوستم آقای مسعودطوفان به اینجانب دادند باتشکر) ک۱۲۲/۲

(۱) nūn: KʿN: هز: اکنون، حالا.
ستا از : nū هندی کهن : nū, nú (*AiWb*. 1088) nūn : پا *(مینو خرد)*. ک ۸۹/۲. ک۸/۳. ک۸/۸–۱۰ ک۱۸/۲۰ ک ۰۶/۲۱

nūn-iz: اکنون‌نیز. ک۰۸/۳

(۲) kūn: کون، مقعد نک: ... ک۰۷/۱۷

kunišn: کنش، عمل (اسم مصدر). ک۶/۲–۳۸–۹۸–۱۱۲–۱۱۳ و ۱۷ بار دیگر.

be kunišn: باید کردن. ک۹۸/۲–۱۱۲

nē kunišn: نباید کردن. ک۲۹/۳. ک۲۵/۱۰–۰۲۷

kunišn ī mādyānag: کنش ذاتی. ک۰۲۲/۱۲

kunišnān: کنش‌ها، کارها. (نک: ...) ک۱/ مقدمه.

kunišnīh: کنشی. (نک: ...) ک۰۲۹/۱۰

kunēh: کنید.

be kunēh: بکنید، انجام دهید ک۰۳/۱۲

kūnmarz: کون مرز، لواط. ظاهرا" بجای ... آمده است.

kūnmarz kunēd: لواط کند. ک۰۷/۱۷

kunēnd: کنند، انجام دهند. ک۱/۲۰

Kay Ādūr Bōzēd: کی‌آذربوزید، نام‌خاص یکی ازمفسرین بزرگ زرتشتی بوده است. ک۵۷/۲–۸۱–۱۱۸ ک۶/۶. ک۱۷/۸

*

kihist: کوچکترین، کمترین.

kih: کِه، کوچک + ist نشان صفت عالی. ک ۰۲/۱

kayān: کیان، خاندان سلطنتی گشتاسب (کیانیان = پادشاهان این‌سلسله)

kayān xᵛarrah: فرّه کیان، فرّه خاندان کیان.
(نک:). ک۲۵/۲۲.

:هز: KDBʾ: drōg/drōγ: دروغ.
ستا: drauga-/ draoγa-: هندی‌کهن: drōgha- (AiWb. 768)
پاتر: drwg (Mir.Man.III,54) ک ۱۴/۲۰.

kištan: کِشتن (مصدر است از kist:).
ستا: karšta- هندی‌کهن: kr̥ṣṭáy: (AiWb.458). ک۹/۱۹.

kim: کَم، اندک (نک:). ک۹/۱۲. ک۲۳/۱۵.
kimist: کمترین، کوچکترین. ک۱/۱۶

هز: KYMWN, nd: āxēzēnd: خیزند، برخیزند. ک۱۲/۱۷.
abāz āxēzēnd: بازخیزند، برانگیخته شوند.
ک۱۱/۱۷-۱۴

*

(۱) هز: man:L: من.
ستا: manā سا: manā فب: maná پا (Kent.167) manā: .mən
(مینوخرد) ک۷۲/۲. ک۹/۱۳ ک۱۰/۱۱-۲۱-۲۶. ک۱۵/۲-۳-۵. ک۱۸
۱-۴. ک۲۱ پایان نوشت ۱ و ۲. ک۳۱/۲۲.

(۲) vīst;20: بیست.
ستا: vīsaiti سا: visati- (Jackson.106) ک۲۸/۱۳.

هز: nē:Lʾ: نه. (حرف نفی)
ستا: nōit فب: naiy (AiWb.1072) پا: nā (مینوخرد).
ک۲/۲-۴۳ و ۱۷۰ بار دیگر.

vīst ud dō,22: ۲۲ (بیست و دو). ک۱۰/۱۲ ک۶/۱۳-۳۷-۵۱

vīst ud panj, 25: ۲۵ (بیست و پنج). ک۵/۱۶.

rād: راد، بخشنده

ستا: rāiti- (AiWb.1520) فاتر: rʾdyy (Kotwal. 167)

rādtar: رادتر. ک ۲/۲۳.

rādīh: رادی، بخشندگی، جوانمردی. (نک: واژه بالا) ک۲۹/۱۰.

rāz: راز، سرّ. فاتر: rʾz

ستا: razah- هندی کهن: rā́has- (AiWb. 1514) (Mir.Man. II,67). ک۹/۸–۱۰

rāz be burd: راز ببرد، رازفاش کرد، رازبا دیگران گفت. (راز بردن: فاش کردن راز). ک۹/۸–۱۰

rāh: راه، طریق.

سا: rathyā́- (GNPE. 135). ک۱۰/۲–۷۰–۱۲۰ ک۱۳/۸–۲۳. ک۱۰/۶.

rāst: راست، درست.

ستا: rāsta- (AiWb. 1526) فاتر: rʾst (Mir.Man. II,67)

ک۲/۲۴. ک۳/۱۱ ک۲/۶. ک۱۳/۸ ک۹/۹–۱۰ ک۱۲/۲۲–۲۲–۲۳. ک ۱۳/۹–۱۱ ک۵/۱۷. ک۱۴/۲۰ ک۳/۲۳.

rāst gōvišnīh: راستگویی. ک۲۲/۱۲.

rāst grav: راست قول، درست پیمان. ک۱۳/۸

rāst tar: راست تر. ک۶/۱۳. ک۳/۲۳.

rāstīh: راستی، درستی. ک۱۴/۲۰

ul: هز: Lʾ Lʾ: بالا.

ک۸۹/۲. ک۲۲/۳–۳۵. ک۱۲/۹ ک۶/۱۱. ک۵/۲۰.

ul kašīdan: بالا کشیدن، بیرون کشیدن.

ک۸۹/۲.

ul šavēd: بر شود، بلند شود ک۱۲/۹

ul mad: برآمد، طلوع کرد (ماه یا خورشید) ک۵/۲۰.

ul gōvišn: بلند گفتن، به آواز بلند قرائت کردن ک۳۵/۳.

rām: رام [ایزد] نام روز بیست و یکم هر ماه و گاهی مترادف با وای به، ایزد جهان خلا؟ (بهار، واژه‌نامه بندهش). ک۴/۱۱. ک۲۱/۲۲. ک۳/۲۳.

rām xᵛābar xᵛadāy: رام ایزد مهربان. ک۲۱/۲۲.

nān: هز: LHMʾ: نان.

ارمنی: nkan (Arm.Gram 204). پشتو: naɣan : سغدی: nɣn (G. Morgenstierne 51) ک ۴۸/۲. ک۲۳/۱۰. ک۱۶/۱۲

rāmišn: رامش، خوشی، راحتی.

اسم مصدر است از rām: رام

ستا: rāman- (AiWb.1524) هندی کهن: rā́ma- (GNPE.134)

پاتر: rʾmyšn (Mir.Man.III,60). ک۱۴/۸ ک۷/۱۵–۸–۹–۱۲–۱۴–۲۰–۲۴–۳۱. ک۱۵/۱۷. ک۳۲/۲۲.

rāmišnīgtar: راحتی بخش تر، مطبوع تر. ک۳/۲۳.

abāz: هز: LʾWHL: باز، دو باره.

فاتر: ʾbʾc (Mir.Man.II,43) پا: awāž (مینو خرد).

ک۱۰/۲–۱۳–۱۴ و ۳۶ بار دیگر.

abāz kun: تکرار کن. ک۷/۸. ک۲۸/۱۳.

abāz šudan: برگشتن، باز آمدن. ک۹۱/۲.

abāz dārišnīh: خودداری کردن. ک۳۰/۱۰. ک۱۹/۱۲

(ترکیب های این واژه با واژه های دیگر در جاهای خود آمده است).

rān: ران (قسمت بالای پا)

ستا: rāna- (AiWb. 1523) ک۳۱/۳.

rānēnēd: فراموش کند، از یاد ببرد.

ستا: √raod: √raoθ هندی کهن: rudh- (AiWb. 1494)

abāz be rānēnēd: دوباره از یاد ببرد، دوباره فراموش کند. ک۲۶/۱۰.

rāy: را

ک۹۳/۲. ک۱/۷ ک۴/۸–۷. ک۵/۱۰–۱۷ ک۲۵/۱۲. ک۱۰/۱۳ ک۱۲/۱۹–

۱۳ و نیز در معانی زیر به کار رفته است.

(۱) به. ک۶/۱۱. ک۱۹/۱۲

(۲) برای. مقدمه. ک۷/۲–۷۰–۷۶–۸۴–۹۲. ک۱۴/۳. ک۸/۴–۱۲ ک۴/۹.

ک۱۱/۱۰–۱۵–۲۲ و ۲۷ بار دیگر.

(۳) به سبب، به خاطر. ک۳۲/۲–۶۹–۱۰۰–۱۰۴–۱۰۷. ک۲/۳. ک۵/۷.

ک۳/۸. ک۷/۹. ک۴/۱۰–۳۰. ک۱۱/۱۲–۲۲–۲۴–۲۶–۳۲. ک۹/۱۳. ک۱۵/

۴–۲۲.

ē rāy: بدین سبب. ک۳۲/۲–۹۶. ک۲/۳. ک۹/۱۳.

(۴) در (در مورد). ک۷۷/۲. ک۱۶/۳–۲۱. ک۵/۱۰. ک۲۷/۱۳. ک۱۵/

۴. ک۵/۱۷.

rāyēnēd: راهنمایی کند، ببَرَد، راه برَد.

ma ē rāyēnēd: نبرد. ک۱۰/۱۵

rāyēnīdan: کردن، رواکردن، انجام دادن، بجاآوردن. ک۱۷

*

vuzurg: RBʾ: هز: بزرگ، مهم

ستا: vazra- سا: vájra- فب: vazraka- (...nt. 207)

ک۷/۱۲–۲۲.

vuzurgān: بزرگان. ک۲۲/۵.

dil: LBBMH: هز: دل، قلب.

ستا: zərəd- هندی کهن: hr̥d (AiWb.1692) پاتر: dyl (...Ir.

(Mir.Man. III,65) zyrd: پاتر Man. II, 41.)

ک۴/۱۱. ک۹/۱۳.

var: LBWŠYʾ: هز (Nyberg. 161): وَر، پرده. در ای...

منظور، خاکستر است (نک:) ک۳/۲۷۷.

*

raftār: رفتار، سفر، مسافرت. ک۲۲/۱۳.

āvarēd: LPMHyt: هز: (یونکر: ...PNH.

p. 23) در این کتاب: باز گردد، برگردد.

be āvarēd: بیاورد. ک۲/۱۰

rapitvin: رپتوین، رپثوین. نیمروز (از ظهر تا ساعت ۳ بعد ا...

ظهر) و مینوی نیمروز (بهار، واژه نامه بندهش).

ستا: rapiθwina- (AiWb.1509) ک۱۲/۳۱.

ravēnd: روند، راه بروند، حرکت کنند

بیشتر در نوشته‌های پهلوی شکل هزوارش این فعل به‌کار رفته است. (نک: ۱۱۳

abar ravēnd: بروند ک۰۲۲/۱۵.

*

rad: رد، سرور، آقا، بزرگ.
ستا: ratu- هندی کهن: r̥táv- (AiWb. 1498). ک۰۲۱-۱۴-۱۳-۶/۸.
radān: ردان، بزرگان. ک۱۴-۵-۲-۱/۸ ک۰۲۹-۲/۱۳.

radīh: ردی، سروری، بزرگی. ک۰۳۴-۳۲-۲۹-۱۱/۱۳.

rātuštāitīh: رتو شتائیتی [نسک] این نسک بنا بر نوشته«روایات فارسی داراب‌هرمزدیار» از روایت بهمن پونجیه، نسک هفتم اوستای کهن بوده است (نک: روایات فارسی ج ۱ ص ۳) ک ۰۲۹/۱۰.

هز: tar: LṢT (۱) میان، ازمیان (نک:) ک۰۸۹/۲.
(۲) سراسر، سرتاپا ک۰۱۴/۱۷.
ستا: tara- (AiWb. 640) فاتر: try, tr (Kotwal. 173)

razmīgān: رزمیان، جنگجویان، سپاهیان.
ستا از: rasman-: جنگ (AiWb. 1513) پاتر: rzm (Min. Man III, 61.) ک۰۲۰/۲۲.

rist: مرده، لاشه.
ستا: irista- (GNPE. 136) ک۱۴/۹ ک۰۴/۱۲.

rastagān: رستها، طبقات، رده‌ها، صنف‌ها "رسته. صف و رده باشد، چون رسته مردم و رسته دندان" جهانگیری، عفیفی.

riftag: ؟ ؟ این واژه را کوتوال تحریفی از

به معنی "گناهکار" و "جانی" دانسته است، از: irixta- اوستایی (نک Kotwal ŠnŠ. p. 168.) ک ۰۲۸/۱۲.

rasan: رَسَن، ریسمان. هندی کهن: raçanā- (...E: 137) ک۱۰۴-۲۳/۲

*

rašn: رشن، ایزد رشن. ایزدی است که سنجش خوبی و بدی مردمان ... سومین روز درگذشت آنان بر پل چینوت با اوست. این ایزد بیشتر با صفت: راست و درست یاد شده است. و نیز نام روز هیجدهم از هر ماه ایرانی می‌باشد
ستا: rašnu- عادل (AiWb.1516) ک۱۸/۲۲ ک۰۳/۲۳.
rašn, it: رشن ترا، رشن ایزد ترا ک ۰۱۸/۲۲.

rašn-aštād: رشن اشتاد، دو ایزد رشن (نک: همین ...) و اشتاد است و دراینجامنظوریکی از سه‌آئین درون است که باید در پگاه روزچهار... پس از درگذشت اجراء شود و در این آئین شنومن‌های "رشن" و "اشتاد" توأماً ... اجراء می‌شود. (دو درون دیگر "وای وه" و "اردافرورد" است) ک۰۴/۱۷.

*

(۱) هز: tō: LK : تو.
ستا: tūm, tvəm هندی کهن: tvám (AiWb. 661) فاتر: tw (Mir. Man. II, 69) پاتر: tw (Mir. Man. III, 62)
ک۰۵/۶. ک۰۸/۹. ک۰۲۱/۱۰. ک۰۲۸-۱۴/۱۲. ک۰۳۰-۴-۳-۱/۱۵. ک۰۴/۱۸.
ک۰۳۰-۲۸-۲۴-۱۷/۲۲.
tō-iz: تو نیز، تو هم. ک۰۳۰/۱۵.

(۲) 30, (sīh): ۳۰ (سی)
ستا: θrisat- سا: trịsát- (Jackson. 106)
ک۰۲/۱. ک۱۰۸-۱۸/۲ ک۰۳/۷. ک۰۲/۱۱. ک۰۵-۴/۱۶. ک۰۵/۱۷. ک۶/۲۱...

: 33 :۳۳. ک۲/۱۱.
۳۳. ک۲۹/۱۲.

: 30-um : ۳۰ام (سی‌ام) ک۱۶/۳ ک۱۲/۱۲

*

: ramag: رمه، گله.
فاتر، پاتر : rm (*Kotwal*. 166). ک۷۳/۲. ک۷/۲۲.

: abgandan/afgandan: LMYTWN, tn: هز ۱۱۴: افگندن
ستا: -kan √ aiwi+ (*GNPE*. 24) فاتر: -ʾbgn (*Kotwal*. 121). ک۸۶/۲. ک ۱۵/۱۰
: be afgandan: بیافکندن. ک ۸۶/۲.
: afgand ēstēd: افکنده شده. ک۷۸/۲.

: afganēnd: ------,nnd: افگنند. ک۱۳/۱۲
: be afganēnd: بیافگنند. ک۱۳/۱۲

: afganēd: --- --yt: افگند
ک۵/۲–۷۶–۷۷–۱۰۷ ک۷/۹.

: afganišn: - --šn: (اسم مصدر) افگندن. ک۳۴/۲.

: ravāg: روا
ستا از: rav √ رفتن. (*GNPE*. 137) ک۴/۱۵. ک۲/۱۹.
: ravāg kunēh: رواکنی، اجرانمایی. ک۴/۱۵.

: ravāgtar: رواتر، قابل اجراتر. ک۲/۱۹.

: ravān: روان، روح.
ستا: -urvan (*GNPE*.139) فاتر: rwʾn (*Mir. Man*. II, 67)
پاتر : rwʾn (*Mir.Man*.III,61) ک۱۳/۴ ک۱/۸–۴–۱۶
ک۲۶/۱۰–۴۰. ک۲/۱۲–۴–۷–۲۹. ک۴/۱۳–۱۲–۴۸. ک۶/۱۵. ک۳/۱۷–۷.
ک۱۰/۲۰ ک۲/۲۲.

: ravānīg: روانی مربوط به روان. ک۱/۸–۱۶

: ravišn: روش، رفتن. (نک: و نیز ۱۱۱۳)
ک۱۲/۴. ک۳/۲۰–۸.

: rōbāh: روباه.
ستا : ?raopiš هندی کهن : -lōpāçá سلو -Lōpāka (*GNPE*.139)
بارتولومه : -raopay (*AiWb*. 1496) ک۱۰۷/۲

(۱)
: rōd: رود، رودخانه.
هندی کهن : -stőtas فب : -rauta (*GNPE*.139)
ک۴۱/۱۳. ک۱۴/۱۹.
: rōd ī nāyudāg: رودقابل‌کشتی رانی
ک۴۱/۱۳.

(۲)
: rūd/rūt: روده، تراشیده، سترده، پاک شده.
"رود به ضم اول و سکون ثانی مجهول. مرغ و گوسفندیکه پر وموی او را تمام کنده باشندو. "آنندراج.
: rūd ēstēd: تراشیده شده است. [مویش] سترده شده است. ک۴/۴.

abāg: LWTH :هز: ابا، با
فاتر: ʾbʾg (*Mir.Man.*II, 34)
(۱) حرف اضافه: ک۲/۱۳–۱۵–۱۶–۱۹–۳۶–۳۷–۵۸–۶۰–۱۰۳–۱۲۲. ک۳/۲۹. ک۴/۱۴ ک۹/۴. ک۱۰/۴–۱۱–۱۹–۲۸–۳۱. ک۱۲/۱۱ ک۱۳/۹. ک۱۹/۵.
(۲) حرف اضافه موءخر: ک۲/۷۸–۱۲۳ ک۳/۳۱. ک۱۵/۷–۹–۱۲–۱۴–۲۰.
ک۲۰/۳.
نوشتار غیر هزوارشی این واژه است.

rōz: روز.
ستا: raočah- فب: raucah- سا: rōcas- روشنایی *Kent.* 205) فاتر: rwz (*Mir.Man.* II,67) ک۳/۱۸
rōz šabān: روز شبان، شبانروز. ک۳/۱۸

rōzag: روز، روزه (نک: واژه بالا) ک۱۷/۵.

rōzgār: روزگار (نک: واژه های بالا) ک۱۷/۵.

rōzagīhā: روزها، ایام روزه (ایام صوم)
فاتر: rwzg (*Mir.Man.*II,67) ک۱۲/۵.

rōstāg: بستر رودخانه.
ستا: raoδya- (*AiWb.* 1496) ک۱۹/۱۳

sar: Lʿ YŠH :هز:
۱– سر، کله. ک۸/۶–۷. ک۱۱/۴. ک۱۵/۱
sar brīdan: سربریدن، اعدام کردن ک۸/۶.
sar burrēnd: سرببرند، اعدام کنند. ک۸/۷.

(۲) ابتدا، آغاز، اول.
ک۴/۲. ک۱۲/۱۹ ک۱۳/۱۶–۵۰. ک۱۴/۲. ک۱۹/۵.
sar ā sar: سراسر، از اول تا آخر. ک
ستا: sarah- هندی کهن: çíras- (*GNPE*.160) فا
sr (*Mir.Man.*II,62)
در اوستا واژه برای سر حیوانات اهورایی و انسان آنست که در بالا گفته شد و
سرحیوانات اهریمنی واژه: [ka]-mərəδa- (*AiWb*.440) به ک

Rōšan/Rōšn: (نام خاص) روشن، پسر آذر فرنبغ موبد بزرگ و
و مفسر دانای زرتشتی قرن نهم است که کتاب بزرگ ویدودات (وندیداد) را تف
گزارش کرده است (نک: *Kapadia.* p.329 ک۲/۳۹–۸۶–۰۷

rōšn: روشن، درخشان.
ستا: raoxšna- از √raok- (*AiWb.* 1488) فاتر: n
(*Mir.Man.* II, 67) ک۲۲/۹.

rōšnīh: روشنی. (نک: واژه بالا)
ک۳/۲۹. ک۹/۸. ک۱۲/۷. ک۱۵/۸–۱۱–۱۳–۱۹–۲۴–۲۹–۳۰.
rōšnīh ī ātaš: فروغ آتش، روشنی
ک۱۲/۷.

rōšnīg: روشنایی، فروغ. ک۹/۸.

rōkunīg/rōknīg: روغنی؟
این واژه صفت یا نام نوعی سگ است که "نبوش زدار" است ودقیقا "معنی وطرزخو
آن روشن نیست، در دیگرمتن‌های مشابه که در این‌باره بحث کرده‌اند این واژه نیس
توجیهی تاوادیا کرده و حدس زده که شاید منظور سگ کور باشد که درست نیست

سگ کور در بندهای دیگر با روشنی یاد شده است. (نک: Tavadia. ŠnŠ. p.31 n6.) ک۲/۲.

amāg/amāh: LNH :هز :ما
ستا: ahmāka- هندی کهن: asmāka- (AiWb.297) فب: amāxam-
(حالت اضافی) Kent. 167 پاتر: ʾmʾh (Mir.Man. II, 46)
ک۶/۷. ک۱۵/۴.

rōn: سو، جانب. سنج: اورون، وارون، بیرون، اندرون و
abāxtar rōn: روبه باختر، رو به شمال. ک۱۰/۷.

rōy: روی، چهره، صورت.
ستا: raoδa- هندی کهن: róha- (AiWb.1495) پاتر: rwy
(Mir.Man.II, 67.) ک۱۲/۲۱. ک۱۵/۱ ک۱۹/۱۵ ک۲۰/۵.

nēst: هز: LʿyT :نیست.
ستا: nōiṭ.asti پاتر: nyst (Mir.Man. II, 61).
ک۲/۲۳–۲۵ و ۲۹ بار دیگر.

pēš: هز: LʿyN :پیش.
(۱) قیداست (زمان یا مکان) ک۲/۷۷–۸۳. ک۳/۱۹–۳۰. ک۴/۵–۱۴. ک۷/۲.
ک۸/۵–۱۲–۱۳. ک۱۰/۳۵–۳۷. ک۱۳/۲۰. ک۱۵/۱–۳–۲۷. ک۱۸/۱. ک۲۰/۵.
(۲) پیشواژه فعلی است. ک۸/۹. ک۱۰/۳۲. ک۱۳/۵. ک۲۰/۷.
نوشتار غیر هزوارشی آن است. (نک: همین واژه)
فب: patiš ← pati+š (Kent.195) پاتر: pyš
(Mir.Man. II, 65.)
pēštar: پیشتر. ک۱۹/۷.

*

rēxtan: ریختن.
ستا از: √raēč و raəčayat- هندی کهن: √rēč ṇákti
(GNPE. 141) ک۲/۵۱.

man-iz: L, yz: من نیز (نک:) ک۹/۱۳.

rēčār: ریچار، ریچال، ترشی، مربا؟
" لیچار با ثانی مجهول. بروزن دیدار، به‌معنی ریچار است که مطلق مربا باشد
عموما" و مربایی‌را که از دوشاب سازندخصوصا" وآنچه ازشیر و دوغ و ماست بپزند
به هر نحو که باشد" برهان. و نیز نک: جهانگیری. (کوتوال : rīčār)
ک۲/۱۲۴ ک۱۷/۲.

rēzīhēd: ریخته شود. (نک:)
پاتر: ryz, ryc (Kotwal. 168) ک۱۲/۱۸

rēzišn: ریزش، ریختن. (نک. واژه بالا) ک۱۰/۷. ک۱۲/۱۸
nē rēzišn: نباید ریختن. ک۱۰/۷.

rēzēd: ریزد. ک۱۰/۷.
abāz rēzēd: باز ریزد، بریزد. ک۲/۲۲.

rēzēnd: ریزند. ک۲/۱۴

هز؟. تاوادیا گمان کرده که این واژه هزوارش dēvār: دیوار. باشد
(نک: Tavadia. ŠnŠ. p. 39 n.3) ک۲/۱۹.

redāg: ریدک، بچه، کودک. ک۱۳/۲.
rēdag ī aburnāy: پسر بچه، پسر جوان.

ک۲/۱۳.

rist: مرده، جسد، لاشه. (نک:) ک۱۹/۱۳. ک۷/۱۷.

rasēd: (۱) رسد (رسیدن به چیزی یا به جایی) ک۵/۹.

nē rasēd: نرسد. ک۹/۵.

be rasēd: برسد. ک۹/۱۹.

(۲) کامل شود، پخته شود، میوه و دانه برسد ک۹/۱۹.

فب از: -ras√ (GNPE. 137) شکل هزوارش آن ... :

rasīdan: است. (نک: همین واژه)

rasišnīh: رسیدن، در معنی سپری شدن، پایان یافتن.

rōšnīh frāz rasišnīh:

روشنی فراز رسیدن؛ غروب کردن، تاریکی آمدن، روشنی پایان یافتن. ک۸/۹.

rēš: ریش، جراحت.

ستا: -raēša از: raeš√: ضرر، خسارت (AiWb. 1486)

هندی کهن: -rēš√ ،-rēšat ،-rēšáyati (GNPE. 142)

ک۴/۱۶.

rēštagīh: جراحت داشتن، زخمی بودن، بیماری (نک: واژه بالا) ک۲/۶۳-۶۴.

rēšag: ریشه، رشته‌های حاشیه پارچه و دراینجا منظور ریشه‌هایی است که در انتهای کُستی ایجاد می‌شود. ک۴/۱۱

: هز: pāy: LGLH: پا

ستا: -pāδa هندی کهن: -pāda (GNPE. 63)

ک ۱/۲. ک۲/۳. ک۵/۱۰-۱۲-۲۰. ک۱۲/۱۳-۲۹. ک۱/۱۵

pay-ē: یک پا. ک ۱۲/۲۹.

pāy mēzišnīh: برپاآب تاختن، ایستاده شاشیدن (نک:) ک۱۰/۵.

هز: šab: LyLY: شب (نک:)

ک ۲/۷۲. ک۴/۱۳. ک۷/۱ ک۱۰/۴-۷. ک۱۲/۷-۱۱-۱۲-۱۷-۱۸-۱۹

ک۱۳/۴۳. ک۱۷/۴-۶. ک۲۱/۸.

šab-ē: شبی، یک شب. ک۱۰/۴.

rēman: ریمن، نجس، ناپاک. سنج ریم چرک، کثافت.

ستا از: -rae√ هندی کهن: -rē√ (GNPE. 142)

ک ۲/۱۴-۱۵-۱۶ و ۴۸ باردیگر.

rēmanīh: ریمنی، نجاست، ناپاکی، آلودگی.

ک۲/۱۲-۱۸-۲۲-۳۶-۵۴-۵۷-۵۸-۷۷-۱۲۳ ک۳/۲-۱۹-۲۲. ک۱۲/۲۵-۲۷.

ک۱۵/۲۶.

: هز: im: LZNH: اِم (دراِمشب، اِمروز و) این.

فب: -ima هندی کهن: -imá (AiWb.368) ستا: -aēm

سا: -ayam (Jackson.120). ک۸/۱۴ ک۲۲/۳۰.

imrōz: امروز. ک۲۲/۳۱.

*

mãhmãn: مهمان، مقیم، ساکن.

ستا: maēθman- از: maēt√ به معنی ساکن بودن. سا: aithus-

پهلوی کتیبه‌ای (Dhabhar: Pahl.Y.V.Glos.) : m'hm'n

(Kotwal. 156.) ک۱۳/۶-۷-۳۷-۴۱. ک۲۲/۲۴.

mãhmãntar: مهمان‌تر، جایگزین‌تر.

ک۱۳/۶-۱۳. ک۲۰/۱-۹.

miyãn:

(۱) وسط، بین، میان. ک۱۰/۱۶. ک۱۳/۲۸. ک۲۲/۱۱

(۲) کمر، کمرگاه. ک۱۰/۱۵

ستا: maiδyāna- (AiWb. 1116-17) فاتر: my'n Mir.Man.

(Mir. Man. III, 58) mdy'n: پاتر II, 60.)

miyãnag: میانه، بینابین، وسط. ک۹/۵.

mãhīg: ماهی (برج حوت)

ستا: másya- هندی کهن: mátsya- (GNPE. 216-17). فاتر:

m'sy'g : پاتر (Mir.Man. I,42) m'hyg. ک۲۱/۲.

mãdiyãnag: اصلی.

از: mãyag: اصل، مایه؟ هندی کهن: maya- (GNPE. 217)

ک۱۲/۲۲.

mãdag: ماده، مؤنث.

(نک: واژه بالا) و مادر نیز از همین اصل است. فاتر: m'yg (Mir.Man.

II, 59.) نوشتار هزوارشی آن ... (نک: همین واژه) است.

ک۲/۱۱۰

-m م ضمیر اول شخص مفرد (حالت غیر فاعلی) مرا ــ بمن.

ک۸/۸. ک۱۵/۳۰.

ku-m: که مرا که بمن.

dãng: M: هزو دانگ = $\frac{1}{6}$ درهم که برابر با هشت حبه یا هشت جو می‌باشد.

ک۱۱/۲. ک۱۶/۱-۵. نک:

mãh: (۱) ماه (یک دوازدهم سال) ک۱۰/۱۳ ک۱۲/۵-۷. ک۱۹/۹.

(۲) ایزد موکل ماه و نام روز دوازدهم هر ماه.

ک۷/۴. ک۱۱/۴. ک۱۲/۸-۳۱. ک۲۲/۱۲ ک۲۳/۲.

(Kotwal. 156) m'h: فاتر، پاتر

ستا: māŋh

mãh, it: ماه ترا، ایزد ماه ترا. ک۲۲/۱۲

mãh ī xᵛadāy: ایزد ماه، ماه ایزد. ک۱۲/۸.

۱۰ mãh yašt: ماه یشت، ماه نیایش. ک۱۲/۳۱.

mãhgãn: ماهها (نک. واژه بالا)

ک۱۰/۱۳ ک۱۷/۵. ک۲۱/۷-۸.

abar mādag šudan: برماده شدن، (جماع کردن) ک۲/۱۱۰

mādagvar: (۱) ماده ور، اصلی، تنه درخت. (نک: واژه های بالا) ک۲/۲۸–۲۹–۵۷.

(۲) مخصوصاً، بویژه. ک۱۲/۲۲.

mādar: مادر (نک:)

mādarān: مادران. ک۱۷/۱۱

māzan: عظیم‌الجثه، مهیب، هیولا، غول‌پیکر.

māzanān dēvān: دیوهای مهیب، دیوهای عظیم‌الجثه. (نک: Henning, BSOAS XI, 1943.p.54 : ستا (Mir.Man.I,49) mzn: فاتر (AiWb. 1169) māzainya- ک۱۲/۶.

myazd: میزد، میوه‌هایی است که درآئین‌آفرینگان وباج (درون) اهد می‌شود و در اینجا منظور آئین باج و درون است. (و نیز نک:)

ستا: myazda- :هندی کهن miyédha- (AiWb. 1191) ک۱۳/۲۵.

maxš: مگس.

ستا: maxšī- :هندی کهن máksikā- (AiWb. 1112) و نیزنک: Henning. BSOS. IX. 1, p. 85. ک۹/۱۴

maxš par: مگس پر، پر مگس.

تشبیهی است که هرمزد خدای، دنیارا کرده ازلحاظ بی‌اعتباری و بی‌ارزشی و کوتاهی زندگی آدمی ک۹/۱۴

*

روغ :rōγn (Junker:) M²Š²Y :هز چربی.

ستا: raoγna- (AiWb. 1488) ک۲/۳۲–۱۲۴.

mār: مار.

سا: māra- (Nyberg, 145) و باروچا ص ۳۱۳. این کلمه سانسکریت معنی میراننده و کشنده است، بنا بر این با کلمه اوستایی: mairya- به مع زیانکار و تباه کننده یکی‌است از ریشه mar اوستایی و پارسی باستان به‌معن مردن (پورداود، فرهنگ ایران باستان ج ۱ ص ۱۹۸) ک۱۷/۷.

mār ī šēbāg: مار شیوا. مار پرجهش (و همن اردا‌ویرافنامه نک:) ک۱۷/۷.

mālišn: مالش (اسم مصدر از. مال)

māl، ستا: √marz marezaiti- (GNPE. 214) ک۲/۳۴

mārig: ماریگ، هجا، سیلاب (در واژه). ک۱۳/۵۰.

mahmānīh: مهمانی. (نک:) ک۲/۹۵. ک۱۵/۲۲–۲۳.

(۱) -mān: مان، ما (ضمیر اول شخص جمع غیر فاعلی) ک۹/۱۳ ک۱۲/۱۴.

bē mān: بلکه ما را. ک۹/۱۳

nē mān: نه ما را (همان جا)

(۲) mān: مان، خانه، جایگاه (سنج: خانمان)

ستا: nmāna- (AiWb.1090) :با dəmāna- فاتر (Mir.m²n: Man. II, 59) m²n: پاتر ک۹/۳–۵. ک۱۰/۴–۲۰. ک۱۲/

۰۱۱ ک۱۹/۱۳–۴۷–۴۸ ۰ ک۱/۲۰ ک۲۲/۲۴–۲۸ ۰

mān ī ātašān: آتشگاه، آتشکده، خانه آتش.
ک۹/۵ ۰ ک۱۹/۱۳ ک۱/۲۰

mānbad-/bid: مانبد، بزرگ خانواده، رئیس خانه.
ستا: nmānō.paiti (AiWb. 1093) فاتر: m'nbyd (Mir. Man. I, 42) ۰ ک۱۱/۱۳–۴۴ ۰ ک۱۹/۵ ۰
mānbadān: مانبدان. ک۱۳/۱۵

Mahraspand/Māraspand: مارسپند، نام پدر آذرباد، مفسر بزرگ و موبد موبدان دوران شاپور دوم ساسانی. (نک: ...) ک۸/۳۳ ۰

mānsr: منثر، کلام مقدس.
ستا: mąθra- (AiWb. 1179) ک۱۲/۲۳ ۰
mānsr pursīdār: پرسندهٔ کلام مقدس، کسیکه کلام مقدس(خداوند)را میداند یا میخواند ک۱۲/۲۳ ۰

mānsraspand: مانسرسپند. یا مهرسپندایزد. ایزد کلام‌مقدس.
ستا: yazata Mąθra. Spənta- ک۱۱/۴ ۰

mahraspand: نوشتار دیگری است از واژه بالا و در اینجا منظور روز ۲۹ هر ماه است و ایزد این روز. ک۲۲/۲۹ ۰ ک۲۳/۴ ۰
mahraspand, it: مهراسپند ترا. ک۲۲/۲۹ ۰

Manūyščihr: منوش چهر، منوچهر پادشاه کیانی که ازاجداد آذربادمارسپندان هم بوده است (بهار، واژه نامه بندهش).
(در بندهش: ...)

ستا: mainyuš: مینو : čiθra-+(AiWb. 1140) چهر...
(AiWb. 587) ک۱۰/۲۸ ۰

mādag: گناه غفلت یا فراموشی؟ ک۱۳/۲–۲۹ ۰
mādag garzīdan: اعتراف به گناه.
ک۱۳/۲–۲۹ ۰

zanād: MHyTWN, t : هز: بزند، بزناد کشاد. ک۲...

zad: ... ,t: زد، کشت.
zanēd: (بجای ... آمده است) ک۲/۱–۲ ۰

zad: ......,d: زد ک۱۶/۲ ۰

zanēd: ...,yd: زند، کشد.
ک۲/۲–۳–۴–۵ ۰ ک۳/۲۹ ۰ ک۷/۷ ۰ ک۱۰/۳–۱۷ ۰
be zanēd: بزند. ک۱۰/۱۷
nē zanēd: نزند. ک۲/۲–۳–۴–۵ ۰ ک۳/۲۹...
ک۷/۷ ۰

mahist:(۱) مهست. بزرگترین (نک: ...) سنج: فا...
mhystg (Mir. Man. II, 59) ک۲۰/۶ ۰

mazdist:(۲) مزدیست، مزدیسن، مزداپرست، زرتشتی، بهدی...
ستا: mazdayasna- (AiWb. 1160). پهلوی کتیبه‌ای: ...dysn
ک۱۲/۴ ۰

mazdistān: مزدیستان، زرتشتیان، بهدینان.
ک۱۲/۲۳ ۰ ک۱۳/۲ ۰

mad: آمد (نک: ...)
ک۳/۳۲. ک۱۲/۵–۰۷. ک۱۵/۷–۹–۱۲–۲۰–
ک۲/۱۶–۱۸–۸۸–۸۹–۱۰۲–۱۱۹
md YK'YMWN-yt: (نک: جزو دوم ترکیب) ۰۲۵

mad ēstēd: آمده است، رسیده است. ک۲/۸۸–۸۹. ک۱۵/۷–۹–۱۲–
ک۲/۸۸–۸۹.

nē mad: نیامده، نیامد. ۲۰–۲۵.

5 nē mad ēstēd: نیامده است، نرسیده است، نیفتاده است. ک۲/۱۸

abar mad: بیامد، به رسید (به معنی برخورد کرد، تماس پیدا کرد) ک۲/۱۱۹

deh/dih: MT': هز: ده، دیه، آبادی.

10 dahyu: سرزمین، زمین. ستا: ایرانی کهن (مینو خرد). dāh: پا
dāsyu-: سا. (Kent. 190.-AiWb. 681)dahyu-daiŋhu-
ک۲/۷۴. ک۱۲/۲۹. ک۱۳/۴۷–۴۸.

deh bad ....: دهبد، فرمانروا، حاکم
هز + pt، (نک: ...) ک۱۳/۱۱

15 deh badān: (جمع دهبد) دهبدان حکام، فرمانروایان، ک۱۳/۱۵

mihr: مهر، محبت، دوستی. هندی کهن: mitra-: فب miθra-:
(AiWb. 1183) miθra-: ستا (Kent. 203) فاتر. پاتر
mihir: پا (Mir.Man. I, 42-III, 58) myhr:

20 mihr ī dēn: مهردین، دوستی و محبت دین. ک۱۷/۹. (مینو خرد).

mihr: (۱) مهر، نام روز شانزدهم هرماه و نام ایزد نگهبان آن روز و ماه هفتم هرسال (نک: واژه بالا) ک۲۲/۱۶ ک۲۳/۰۳. mihr, it:

مهرترا، ایزدمهرترا ک۲۲/۱۶.

madan: (۲) آمدن.
ایرانی کهن: ā +√gam : ā jamiyā, ā +√gam-: سا ...emat,
پا: (Mir.Man.II,59)mdn, md: فاتر (GNPE. 11) ...lan
(مینو خرد). ک۶/۴. ک۱۲/۱۹–۲۱. ک۱۳/۵. ک۱۹/۴.

bē madan: بیامدن. ک۱۹/۴.

rāst be madan: برای راست آمدن، برای درست...
شدن. ک۱۳/۱۱

mihrāndrōz: پیمان شکن، ظاهرا "باید واژه با افزایش ...

mihrāndrōzīh: īh: پیمان شکنی، خلاف شرع رفتار کردن باشد.
(نک: هر یک از اجزاء ترکیب) mihr+ān+drōz
ستا: (AiWb. 1186)miθrō-drug : پاتر ...wxtmyhr
(مینو خرد). mihirandrūž : پا Henning, List, 82
ک۱۰/۱۸.

dāng: MG : هز: بجای MZ پول سیاه، سکه خردی برابر یک ششم درهم است. نوشتار غیر هزوارشی آن ... است. (نک: ... در این کتاب).
ک۱۰/۲۴.

mazg: مغز. هندی کهن: majjān-: ستا: mazga-
(Morgenstierne. 43)māγz : پشتو (AiWb. 1159)
پا: mazg (مینو خرد). ک۲/۱۲۰

mih: مه، بزرگ.
هندی کهن: mah ستا: masah-, masan-, mas-, maz-
(Kotwal. 156) ms :پاتر myh: فاتر AiWb. 1154-55)

پشتو: mazai (Morgenstierne, 49) پا: māh (مینو خرد).
ک۸۷/۲. ک۱۴/۱۹ ک۱/۲۲

: mihān: مهمان، بزرگان (نک: واژه بالا) ک۱۳/۱۳ ک۲/۱۹.

: masāg/masāy: مسای، به بزرگی، به اندازه (نک: واژه های بالا)
رک: ک۱۸/۲–۱۹–۲۵–۲۸.

: mihtar: مهتر، بزرگتر. ک۱/۲۲

*

.:هز: MKBLWN-tn : padīriftan. پذیرفتن.
ایرانی کهن باید از: patiy + √grab* باشد (GNPE. 65).
پا: padīraftan (مینوی خرد). ک۲۱/۱۰.
: padīr, MKBLWN: پذیر.
: patētīgīh padīr: توبه پذیر. ک۱۰/۸
,t: padīrift: پذیرفت.
: padīrift ast: پذیرفته است. ک۱۴/۱۲
,nd: padīrēnd..: پذیرند.
: be padīrēnd: بپذیرند. ک۱۰/۹–۱۲
: nē padīrēnd: نپذیرند، قبول نکنند. ک۱۰/۹.
,yt: padīrēd..: پذیرد، قبول کند.
: be padīrēd: بپذیرد ک۱۴/۱۲
,y(h): padīrēh..: پذیرید، قبول کنید. نذر کنید،
عهده دار شوید. ک۸/۱۲–۹–۲۷.
,šn: padīrišn: نذر کردن، پذیرفتن، عهده دار-
شدن. ک۸/۱۲.

*

: mar: شماره، تعداد، حساب.

ستا: √mar (AiWb. 1142) پا: mar (مینو خرد). ک۲/۱۴.

: Mard-būd: مرد بود، نام خاص، باید نام یکی از موبدان زردشتی باشد
ک۸۶/۲.

*

: mardōm: مردم
نوشتار هزوارشی آن است (نک: همین واژه ص. ۶۴ س ۲۰)
ک۷/۲–۳۸. ک۱۳/۹ ک۱۱/۱۰ ک۶/۱۵. ک۲/۱۶. ک۸/۱۷–۱۱
: mardōmān: (جمع) مردمان.
(نک:) ک۱۳/۹ ک۱/۱۵–۱۲ ک۸/۲۰–۱۷
: mardōm-ē: مردمی، انسانی. ک۷/۲.

: marzēd: مرزد، گاید همبستر شود.
ستا: marəza- از: √marz ایرانی کهن: √marj , māršti,
فارسی: مال، مالیدن، از همین ریشه است. (AiWb. 1153 GNPE. 214)
فاتر: marzišn: mrzyšn: اسم مصدر. همبستری کردن، مجامعت.
(Mir. Man. II, 60) ک۲۶/۳.

: murvārīt: مروارید، اصل آن یونانی است از: margharítes
گوهری که از شکم صدف بیرون آرند.
پاتر: margārēd لاتین: margarita ارمنی: margārīt
(نوابی، درخت آسوریک. ۱۲۳) ک۱۱۶/۲

: murvag: مرغ.
ستا: mərəγa- سا: marga- (AiWb. 1172) فاتر: mwrw
پاتر: mwrg (Man. Stud. 95) (Mir. Man. III, 58)
پا: murvan (مینو خرد). ک۹/۱۰ و به شکل نیز آمده است
نک: همین.

margarzān: مرگ ارزان، مستوجب مرگ، گناه کبیره.
در اصطلاح حقوقی و فقهی. گناه کبیره‌ای که انجام دادن آن مجازات مرگ دارد بنابراین، هم به مرتکب گناه کبیره مرگ ارزان گفته می‌شود و هم به گناهی که ارتکاب آن کیفرش اعدام است، مرگ ارزان می‌گویند. (نک:)
ک۴/۸–۵–۷–۹–۱۳–۱۸–۲۱–۲۳.

margarzānān: مرگ‌ارزانان، کسانیکه سزاوار مرگ هستند. (مرتکبین گناهان کبیره) ک۴/۸.

margarzān: مرگ ارزان، نوشتار دیگری است از واژه بالا.
ک۲/۹–۴۰–۶۳–۶۴–۷۶–۸۱–۸۲–۸۵–۹۱–۱۰۵–۱۰۷–۱۰۸ ک۸/۲–۴. ک۱۰/ ۱۹ ک۱۵/۲۲–۲۳. ک۱۷/۹.

margarzān vināh: گناه کبیره، گناهی‌که انجام آن اعدام بدنبال دارد ک۸/۲.

margarzānīg: مرگ ارزانی، اعدامی، مستحق مرگ (نک: واژه زیر) ک۲/۹.

margīh: مرگ، نابودی.
ستا: maraka-/mahrka- هندی کهن: márka- (AiWb.1146)
فاتر: mrg (Mir.Man.II,60) ک۲/۶۳–۶۴. ک۱۰/۳۲. ک۲۰/۱۷
bē margīh: بجز مرگ، غیر از مرگ. ک۲۰/۱۷

*

هز: čē:MH: چه.
ستا: čit/čiš هندی کهن: cit (AiWb. 588) پا: čih: پشتو: ca:
آسی: či̥ و ci (اساس اشتقاق ۵۷۶)
(۱) چه (استفهام، پرسش) ک۸/۱۳ ک۱۲/۳۲. ک۱۵/۹–۱۲
(۲) زیرا، چنانکه، همانطوریکه. ک۱/۳. ک۲/۹–۳۳–۴۲–۵۶–۵۸–۶۴–۷۴–۸۳–۸۵–۸۸–۸۹–۹۰–۱۰۶–۱۰۷–۱۰۹ ک۳/۲–۹–۲۹. ک۴/ ۱۳. ک۵/۵.

ک۶/۴. ک۷/۷. ک۸/۹–۱۳–۲۱–۲۳. ک۹/۵–۸۵. ک۱۰/۴–۵–۷–۸–۱۰–۱۹–۲۰–۲۱–۲۲–۲۳–۲۵–۲۹–۳۱–۳۳. ک۱۱/۴–۶. ک۱۲/۳–۵–۷–۱۳–۱۴–۱۵–۱۶–۱۸–۲۰–۲۱–۲۵–۲۶–۲۷–۲۸. ک۱۳/۴–۸–۱۰–۴۲–۴۳–۴۴. ک۱۵/۳–۷–۸–۱۰–۱۱–۱۳–۱۹–۲۱–۲۳–۲۷–۲۹. ک۱۷/۳–۷–۸–۱۰–۱۲–۱۴. ک۱۸/۱–۴. ک۱۹/۳–۵–۹–۱۴ ک۲۰/۱–۲–۱۳–۱۵–۱۷–۱۸
(۳) خواه (حرف تسویه) ک۲/۶۹.
(۴) همه، هرچه، کلیه آنها. ک۲/۱۰۹ ک۱۱/۴. ک۱۵/۷.
(۵) نیز. ک۹/۸.

čē-hād: چه باشد، چگونه بود. ک۸/۱۳

čē-š: چش، چماش، چه اورا ک۲/۶۹. ک۳/۲–۹. ک۱۵/۷–۱۱–۱۳–۱۹ ک۱۷/۱۰ ک۱۸/۴.

čē-mān: چنانکه ما ک۱۳/۵۱.

čē-mān handāxt: چنانکه بر آورد کردیم ک۱۳/۵۱.

čē gōvēd: چنانکه گوید. ک۱۲/۴.

*

هز: az:MN: از (حرف اضافه).
ستا: haca-: فب: hačā- (AiWb.1746) فاتر: ʾz (Mir.Man. II, 45) پا: az (مینوی خرد). این واژه دربیشتر کرده‌ها و بندهای کتاب آمده است.

az ku giyāg: ازکجا، ازچه جایی. ک۱۷/۱۱
az bun: از بن، از ته، از اصل. ک۳/۱۶
az-iz: همانطوریکه از، نیز از، هم از. ک۸/۲۲. ک۱۰/۵.
bē az: بعد از. ک۲/۴۷.
bē az: بجز، غیر از. ک۳/۲۰. ک۹/۸. ک۱۲/۳.

mōzag: موزه، کفش.
ستاز: maoč√ سنج. : pāitišmuxta-, paitišmuxtā- (AiWb. 837) پا: mōža (مینوی خرد) این واژه به شکل :

margarzān: مرگ ارزان، مستوجب مرگ، گناه کبیره.
در اصطلاح حقوقی و فقهی گناه کبیره‌ای که انجام دادن آن مجازات مرگ دارد بنابراین، هم به مرتکب گناه کبیره مرگ ارزان گفته می‌شود و هم به گناهی که ارتکاب آن کیفرش اعدام است، مرگ ارزان می‌گویند. (نک:).
ک۸/۴-۵-۷-۹-۱۳-۱۸-۲۱-۲۳.

margarzānān: مرگ‌ارزانان، کسانیکه سزاوار مرگ هستند. (مرتکبین گناهان کبیره) ک۸/۴.

margarzān: مرگ ارزان، نوشتار دیگری است از واژه بالا
ک۲/۹-۴۰-۶۳-۶۴-۷۶-۸۱-۸۲-۸۵-۹۱-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸ ک۸/۲-۴. ک۱۰/۱۹ ک۱۵/۲۲-۲۳. ک۱۷/۹.

margarzān vināh: گناه کبیره، گناهی که انجام آن اعدام بدنبال دارد. ک۸/۲.

margarzānīg: مرگ ارزانی، اعدامی، مستحق مرگ (نک: واژه زبر) ک۲/۹.

margīh: مرگ، نابودی.
ستا: maraka-/mahrka- هندی کهن: márka- (AiWb.1146) فاتر: mrg (Mir. Man. II, 60) ک۲/۶۳-۶۴. ک۱۰/۳۲. ک۲۰/۱۷
bē margīh: بجز مرگ، غیر از مرگ. ک۲۰/۱۷

*

هز: čē:MH: چه.
ستا: čit/čiš هندی کهن: cit (AiWb. 588) پا: čih: پشتو: ca:
آسی: č̣i و ci (اساس اشتقاق ۵۷۶)
(۱) چه (استفهام پرسش) ک۸/۱۳ ک۱۲/۳۲. ک۱۵/۹-۱۲
(۲) زیرا، چنانکه، همانطوریکه. ک۱/۳. ک۲/۹-۳۳-۴۲-۵۶-۵۸-۶۴-۷۴-۸۳-۸۵-۸۸-۸۹-۹۰-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹ ک۳/۲-۹-۲۹. ک ۴/ ۱۳ ک ۵/۵.

ک۶/۴. ک۷/۷. ک۸/۹-۱۳-۲۱-۲۳. ک۹/۵-۸۵. ک۱۰/۴-۵-۷-۸-۱۰-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۵-۲۹-۳۱-۳۳. ک۱۱/۴-۶. ک۱۲/۳-۵-۷-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۲۰-۲۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸. ک۱۳/۴-۸-۱۰-۴۲-۴۳-۴۴. ک۱۵/۳-۷-۸-۱۰-۱۱-۱۳-۱۹-۲۱-۲۳-۲۷-۲۹. ک۱۷/۳-۷-۸-۱۰-۱۲-۱۴. ک۱۸/۱-۴. ک۱۹/۳-۵-۹-۱۴ ک۲۰/۱-۲-۱۳-۱۵-۱۷-۱۸
(۳) خواه (حرف تسویه) ک۲/۶۹.
(۴) همه، هرچه، کلیه آنها ک۲/۱۰۹ ک۱۱/۴. ک۱۵/۷.
(۵) نیز. ک۹/۸.

čē-hād: چه باشد، چگونه بود. ک۸/۱۳.
čē-š: چش، چماش، چه اورا ک۲/۶۹. ک۳/۲-۹. ک۱۵/۷-۱۱-۱۳-۱۹. ک۱۷/۱۰ ک۱۸/۴.
čē-mān: چنانکه ما ک۱۳/۵۱.
čē-mān handāxt: چنانکه بر آورد کردیم ک۱۳/۵۱.
čē gōwēd: چنانکه گوید ک۱۲/۴.

*

هز: az:MN: از (حرف اضافه)
ستا: haca-: فب hačā- (AiWb.1746) فاتر: z (Mir. Man. II, 45) پا: az (مینوی خرد). این واژه در بیشتر کرده‌ها و بندهای کتاب آمده است.
az ku giyāg: ازکجا، ازچه جایی. ک۱۷/۱۱.
az bun: از بن، از ته، از اصل. ک۳/۱۶
az-iz: همانطوریکه از، نیز از، هم از. ک۸/۲۲. ک۱۰/۵.
bē az: بعد از. ک۲/۴۷.
bē az: بجز، غیر از. ک۳/۲۰. ک۹/۸. ک۱۲/۳.

mōzag: موزه، کفش.
ستا: paitišmuxta-, pāitišmuxtā- : سنج. √maoč
پا: mōza (AiWb. 837) (مینوی خرد) این واژه به شکل:

mōg: موزه و کفش نیز در دیگر نوشته‌های پهلوی آمده است ک۱۲/۱۰.

mang: منگ، روش، سنت؟ "منگ با اول مفتوح هفت معنی دارد: اول طرز و روش بود. "فرهنگ جهانگیری" ک۲۲/۸.

mōr: مور، مورچه.
ستا: maoiri- (GNPE.222) در وندیداد ۱۴ بند ۵ از دونوع مورچه نام برده می‌شود، درنزد نیاکان ما مورچه ازخرفسران و جانوران موذی محسوب می‌شود وکشتن آنها ثواب دارد. (نک: *Bailey, BSOAS*, XXIV, 1961, p. 476. ک۳۱/۱۰. ک۲۰/۱۲.

mōr āšyānag: آشیانه مور، لانه مورچه. ک۳۱/۱۰.

mōrčag: مورچه، مور (نک:) ک۹/۷.

murdag: مرده.
ایرانی کهن از: √mar ستا: amariyatā √mar fra-mairyeite و هندی کهن نیز از: √mar mriyátē, (GNPE.218) فاتر: mwrdg (*Mir.Man.* II, 59) .ک۲۳/۱۵.

murdagān: مردگان، مرده‌ها ک۹۵/۲

murdag pus: بچه‌مرده، نوزادی که مرده به دنیا آید. ک۲۳/۱۵.

mōristān: مورستان، لانه‌های مورچگان (نک: mōr: مور، مورچه) ک۲۰/۱۲.

murv: مرغ (نک:) ک. ۹/۱۰.

murvag: مرغ (نک: واژه بالا) ک۵/۲.

murvag-iz: مرغ نیز، مرغ هم. ک۵/۲.

هز: MNW :kē: که (کسیکه، چیزی که، آنکه)
مقدمه. ک۱/۲-۳. ک۲/۲-۵-۸-۳۰-۳۳-۳۸-۵۳-۶۰-۶۳-۶۹-۷۰-۷۳-۷۴-۷۶-۷۷-۸۰-۸۹-۹۰-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۱.ک۱۴/۳-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۰-۳۴-۳۵. ک۱۱/۴-۱۲. ک۲/۵-۳-۵-۶.ک۱/۶-۵. ک۶/۷-۹. ک۹/۸-۱۰-۱۲ ک۸/۱۰-۱۰-۱۳-۱۵-۲۶-۳۱-۳۸. ک۱۱/-۵. ک۲/۱۲-۳-۴-۹-۱۰-۱۳-۱۴-۱۹-۲۱-۲۲-۲۴-۲۶-۲۷-۲۸. ک۱/۱۳-۱۹-۲۹. ک۲/۱۴-۳-۶. ک۴/۱۵-۵-۶-۷-۸-۹-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۱۹-۲۰-۲۲-۲۵-۲۷-۲۹. ک۱۶-۱-۶. ک۷/۱۷-۸-۱۳ ک۱/۱۸-۴. ک۲/۱۹-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵.ک۱/۲۰-۲-۳-۷-۱۰-۱۵-۱۶.ک۲۲/-۱۲-۱۹-۲۶-۳۰-۳۱.

هز: t,. ... :kē-t (نک: واژه بالا) + t ضمیردوم شخص مفرد متصل که ترا، کِت. ک۱۶/۲۲.

هز: š,. ... :kē-š (واژه بالا) + š ضمیر سوم شخص مفرد متصل کِش، که او را. ک۲/۳۰-۷۰-۷۳-۱۰۲. ک۲۵/۱۳. ک۱۱/۴. ک۱۱/۸. ک۲/۱۲-۳-۱۳-۲۳-۲۵. ک۳/۱۵-۷. ک۷/۱۷.

kē-šān: (نک. واژه بالا) + šān ضمیر سوم شخص جمع متصل. کشان، که آنهارا ک۱۴/۱۲

kē-rāy: که ازآنروی، که بدان سبب. ک۴/۱۵.

bē kē: جزآنکه، جزکسیکه. ک۲/۸.

mōy: موی، مو.

mū: (مینو خرد). ک۱۵/۱۹.

mōy: موی، مو (نک. واژه بالا)

ک۲/۳-۴-۱۲-۱۳-۱۸-۲۲-۲۸-۳۱-۳۵-۵۴-۹۹-۱۰۹ ک۱/۴-۴. ک۱۰/۸.

: هز: uš murēnd: MNYTWN, nd: شمارند، بشمارند.

فاتر: ʾšmʾr-ʿšmyr (Mir. Man. I, 44-53) ک۱۳/۶.

: ظاهراً تصحیفی است ازهزوارش MDMHN, yh

۵ saheh: به نظر آید، تصور شود

فاتر: sh- (verbum, 171, 8) پا: sīh- (مینوی خرد) ک۸/۱۳.

: هز: MND M: tis/čiš: چیز.

فب: čiš-čiy (Kent, 184) فاتر: tys (Mir. Man.

II, 69) پاتر: cyš (Mir. Man. III, 53) پا: θis:

۱۰ (مینو خرد). ک۲/۳۲-۳۶-۳۷-۵۷-۷۵. ک۳/۲۰-۲۹. ک۷/۲.

ک۱۰/۷-۲۳-۲۹-۳۲-۳۷-۳۹. ک۱۱/۳. ک۱۲/۹-۱۰-۱۸-۲۲-۲۳. ک۱۳/۴-

۴۱. ک۱۵/۳-۷-۹-۱۲-۱۴-۲۰-۲۵. ک۱۶/۳. ک۱۷/۲-۱۳ ک۱۸/۱-۲-

۴. ک۱۹/۱ ک۲۰/۲-۴-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۱۷.

: čiš-iz: هیچ، هیچ چیز (در جمله منفی) ک۲۰/۱۲-۱۳

: pad čiš-iz...nē dārišn:

۱۵ به چیزی نباید داشتن، اهمیت نباید دادن، هیچ باید دانستن. ک۲۰/۱۳.

پا: θis-iča (مینوی خرد).

: čiš-ē: چیزی. ک۲/۵۷. ک۱۰/۳۷. ک۱۶/۳. ک۱۷/۱۳

ک۱۸/۴. ک۱۹/۱

: čiš-iz: هیچ‌چیز، هیچ. (نک:) ۲/۷۵. ک۱۷/۲.

۲۰ ک۱۸/۱

: mōyīh: مویی (نک:) ک۱۹/۱۵

: mōyēn: موئین (چیزی که از موی بافته شده) صفت نسبی است.

ک۴/۱-۴.

*

: هز: MG مختصر شده : dānag/dāng: MGG "فارسی: دانک

نوعی ازسکه خردبوده است که به عربی دانق گفته‌اند. صاحب قاموس آن ر

درهم و بعضی دیگر یک هشتم آن دانسته‌اند (النقود العربیه ص ۲۶-۲۷) "

فرهنگ هزوارشهای پهلوی یا یک چهارم درهم (نک: ...dia, Šnš.

pp. 15-16) نوشتار پهلوی آن آمده است (نک: ...on

Mém. p. 7 به مقاله میزا در باره فرهنگ پهلویک) ک۱۶/

: هز: āb: Myʾ: آب.

فب: āp-āpi- (Kent, 168) ستا: āpī-/āp (...iWb. 329)

āpah- apā-: (نوابی، درخت آسوریک. ۱۲۱). فاتر: ʾb

پا: āw: Man. II, 43. (مینوی خرد) ک۲/۵-۱۰-۱۲-۱۸-۱۹-۶

۵۱-۶۷-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۴ - ۹۸ -

۱۱۲-۱۱۳-۱۱۸. ک۳/۱.۲-۱۳-۲۲-۲۵-۲۸-۳۳. ک۸/۱۹ ک۹/۷-۸.

۱۶-۳۹. ک۱۲/۱۷-۲۱-۲۴-۲۷. ک۱۳/۲-۴-۱۴-۲۱. ک۱۵/۵-۲۵-۲۶

۲۸-۲۹. ک۱۹/۱۴. ک۲۰/۵.

: āb ud gōmēz: آب و گومیزکه‌منظور نیرنگ‌یا

برشنوم است (نک: همین) ک۱۲/۲۷.

: āb ī čāh: آب چاه. ک۲/۸۶.

: āb ī čāh: آب چاه. ک۲/۸۵.

: āb ī vēh: آب وه. وآب وه یشتن، شاید منظور خوا

واجرای یسنایی است که به āb zōhr ختم می‌شود (نک: ...twal

Šnš. p. 100) ک۱۳/۲.

: āb ī ēstādag: آب ساکن. ک۲/۷۸.

: myazd: میزد، سفره غذا و میوه و هرنوع خوردنی که به عنوان نذر

ایزدی داده می‌شود که همراه با "باج" ونیایش‌های ویژه مذهبی است. (نک:

ک۱۹/۱۲

: mēxag? : میخک، لباس زیر؟ این‌واژه درفرهنگ‌پهلوی (دکترفره‌وشی) به معنی لباس تنگ آمده است. تاوادیا آن را : mēxak به همین معنی در متن (و در زیرنویس به معنی پوشاک چون روسری و سربند و کلاه) نک: (Tavadia ŠnŠ.p.74) پروفسور وست : ?mašk چرم و پوشاک چرمی چون کفش وکلاه (SBE. V) داور، آنرا از میخ و میخی دانسته : (Davar ŠnŠ.p.23) و "میخی. جبه و خرقه درویشان را گویند. " برهان.

و Dhabhar آنرا تصحیفی از : ?tagak دانسته (نک: Dhabhar: Persian Rivayats.p.216). که باتوجه به طرزخواندن واژه، هرکس جمله مربوط رابه نحوی‌ترجمه کرده است. امّاآنچه می‌توان باتردید (پس از ملاحظه آراء فوق) بیان داشت اینستکه واژه احتمالاً" معنی. زیرجامه‌و شلوارکوتاه را میدهد. ک۵/۳.

: miyān : میان، وسط.

ستا: maiδyāna-, maiδyāna- از: maiδya- لاتین mediānus: (AiWb. 1116-17) هندی کهن از : mádhya- (GNPE. 225) فاتر : my'n (Mir.Man. II, 60) ک۷۸/۲.

: mēhan : میهن، جایگاه، خانه، مان (در:خانمان، دودمان) ستا: maēθana- (AiWb. 1107) فاتر: m'n (Mir.Man. II, 59) ک۸/۱۳. ک۲۴/۲۲.

mēhan ī ōhrmazd : جایگاه هرمزد (خدای) عرش، گرزمان. ک۸/۱۳.

: هز : My'yg : āb (نک: همین‌واژه) + ig پسوند نسبت : ābīg: آبی، آبزی. ک۱۹/۸

*

Mēdōgmāh : مدیوماه، نام‌خاص، یکی از مفسرین و موبدان بز... زرتشتی. ک۱/۰۳. ک۲/۱-۱۱-۱۲-۸۹. ک۵/۵-۰۶.

mēzišnīh : آب تاختن، ادرار کردن. ستا. از: maēz√ maēzant- هندی کهن: mēhati (GNPE. 226) -AiWb. 1108) ک۵/۱۰.

mizag : مزه، طعم. ک۵/۰۴.

mēzēd : آب تازد، ادرار کند. (نک:) ک۵/۱۰-۳۱. ک۱۲/۲۰.

mēzēnd : آب تازند، ادرار کنند (نک: واژه بالا) ک۱۹/۱۳

myazd : میزد، سفره (نک:) ستا : myazda- : هندی کهن miyēdha- (GNPE.226) ک۱۹/۱۲ ک۳/۱۸-۰۴.

mēš mēš ?

"mēš : بره، میش، گوسفند، پشم گوسفند. "فرهنگ پهلوی دکتر فره‌وشی. ترکیب میش میش را تاوادیا : fleece by fleece (نک: Tavadia ŠnŠ. p.65. ، ترجمه‌کرده. پروفسور کانگا حدس میزندکه‌ترکیب : mēh mēh باشد و معنی : mor than one place را بدهد لکن از متن چنین مفهوم می‌شود. تارهای پشم کنارهم قرار گرفته که بهم بافته شده ولی کاملاً" به هم چسبیده نشده باشد ک۱۰۰/۲.

۲۰ هز : QDM : abar : اَبَر، بر.

فب : upariy : ستا upairi : سا upári (Kent.176) : فاتر :

ʾbr: (Mir.Man.II,44) پا: awar (مینو خرد).
(۱) بر (حرف اضافه). ک۲/۱-۴-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۱۹-۲۱-۲۵-۲۷-۸۷-
۹۵-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۱۰-۱۱۸-۱۲۳ ک۳/۲۷. ک۴/۸. ک۸/۱۰-۱۳ ک۱۰/
۶-۸-۱۲-۱۵-۱۶-۲۵-۲۹. ک۱۱/۴. ک۱۲/۴-۷-۱۰-۱۳-۲۲-۲۶-۲۸-۲۹.
ک۱۳/۱۹-۲۱-۳۷. ک۱۵/۱۶-۱۷ ک۱۶/۶. ک۱۷/۴-۱۴ ک۲۰/۱۷
(۲) حرف اضافه مؤخر. ک۲/۷۷-۹۹. ک۱۲/۱۷
(۳) پیشوند فعلی. ک۲/۵-۱۷-۲۶-۳۷-۸۸-۸۹-۱۱۲-۱۱۹ ک۳/۲-۳۲.
ک۴/۵-۷. ک۸/۶. ک۹/۱۳ ک۱۰/۱۰-۱۳-۲۰-۳۲-۳۳. ک۱۲/۲-۱۲-۲۳-
۲۶. ک۱۳/۹-۱۹. ک۱۵/۱۲-۱۵-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴. ک۱۶/۲-۴. ک۱۷/۹.
ک۲۰/۳-۷.

maγōg: سنگ تطهیر، سکویی که برای غسل و طهارت برآن نشینند.
ستا: mγ (نک: D.D. MeherjiRana: Jackson Mem.p.57
ک۱۰/۵.

mēvag: میوه.
فاتر: myw (Mir.Man. I,42) پاتر: mygdg پا: mīwa
(مینو خرد). ک۲/۱۲۳ ک۵/۲۶. ک۱۷/۲.

mēnišn: منش، اندیشه، تفکر، نیت.
ستا: manah- از: √man هندی کهن: mánas- (AiWb. 1126-33)
فاتر: mnyšn (Verbum, 172, 18) پا: manišn
ک۲/۹۰-۹۱. ک۵/۶. ک۶/۱ ک۸/۴-۵-۸-۱۳-۲۱. ک۱۲/۱۴-۲۸. ک۱۳/
۴. ک۱۹/۳. ک۲۰/۷.
mēnišnīhā: اندیشمندانه، بجای:
از روی تفکر، مخلصانه. ک۸/۸.
mēnišnīg: بانیت، باتعقل.
ک۸/۵-۸-۱۳-۲۱.

mēnōg: مینو.
ستا: mainyav- (AiWb.1140) فاتر: mynwg (...r.Man. II, 61) پا: mainyō (مینو خرد).
(۱) بهشت، دنیای دیگر (یا امور مربوط به آن) ک۸/۴. ک۱۰/۲۹. ک۱۲/
ک۱۳/۸. ک۱۵/۴. ک۲۰/۱۰-۱۳
(۲) روح، معنی، گوهر. ک۱۱/۴. ک۱۵/۲-۲۷. ک۱۹/۱۴. ک۲۰/۹
mēnōg ī āb: مینوی آب، فرشته یا ایزد نگهب
آب. ک۱۹/۱۴
mēnōgān: مینوها، ارواح. ک۱۱/۴.

mēnōgīhā: (قید) مینویانه، به شکل غیر مادی، معنو
ک۱۳/۴.

*

ستا: az, ni+√az: بستن، فشار آوردن (AiWb. 632) فاتر :
(Mir.Man. I, 43.) ک۱۳/۹

niyābag: لازم، ضروری.
فاتر: ny'bg (Kotwal.160)
niyābag ku. : لازم است که. ک۰۵/۱۲

niyāz: نیاز، فقر، دیو نیاز (نک:) ک۰۱۷/۲۲

vahār: بهار (فصل بهار)
ستا: vaŋhár- از: vaŋri- هندی کهن :- vasar b.
فاتر: wh'r (Mir.Man. I,38) .1348) ک۰۲/۱۲.

vahrām: بهرام (۱) ایزد بهرام، ایزد نگهبان جنگ و نام روز
هرماه. این نام بیشتر همراه صفت "پیروزگر" می‌آید.
ستا: vərəθraγna- (AiWb. 1422) ک۲۰/۲۲، ک۰۳/۲۲
(۲) نام یکی از آتش های مقدس ایران کهن آتش بهرام بوده که تعلق به ارتشت
داشته است. ک۲/۴۶-۴۹. ک۹/۷

vahmān: بهمان فلان.
فاتر: w'hm'n پاتر: 'w'nm'n نک: ley, TPS. 1956,
p. 108. ک۸/۱۲-۹

nāvtāg: ناوتاک، قابل کشتیرانی. صفت برای رودخانه (واژه در
rāyudāg : آمده است و کوتوال آن را : خوانده) فب،
ستا از: nāvaya- به اضافه √tak یا √tač به معنی تاختن.
(نک: Henning, BSOAS XII, 1948, p. 309. و
Zaehner, Zurvān, p. 214.) ک۴۱/۱۳.

۱ هز: ud:w و (حرف عطف) در اغلب کره‌ها و بخش های کتاب آمده است.
فب. ـ ستا: uta: سا utá: (AiWb. 384) فارسی تا قرن چهارم اُ یا
اُو وبعدا" وَ.

nihādag: نهاده، آنچه که برای مصرف در کاری خاص معین می‌کنند.
۵ فه. از نهادن به معنی برجا گذاشتن.
ni+ dā (GNPE. 236) ؟ برای توضیح کامل نک. B.N. Dhabhar
و نیز از همو ترجمه زند خرده اوستا B.N. Essays. pp. 132-136.
Dhabhar. Trans. Zand ī Khurtak Avista. p.113)
ک۶/۹

۱۰ nihātum: نهاتوم، نیکادوم ونیاتوم، کتاب پانزدهم اوستای کهن بوده
است. درباره آن نک: Essays on the Sacred Language
writings & Religion of the Parsis. by M. Haug
& E.W. West. Bombay 1878. p. 132. ک۱۰/۳-۲۲-۲۳.
ک۱۲/۱۵-۱۶.

۱۵ niyāz: نیاز.

vahān: بهانه، سبب، علت.
فاتر: wh'ng (Mir.Man. II,52). ک۳۲/۱۰. ک۱۲/۲۵–۲۶.

nāxun: ناخن.
هندی کهن: nakhá- (GNPE. 228) پاتر: n'xwn (Kotwal, 158)
ک۲/۳–۴–۵۴. ک۷/۱۲.

niyāyišn: نیایش، دعا، عبادت.
پا: nyāišn (مینو خرد). ک۱/۲۰۱

vāj/vāž: واژه، واج، واچ، باز، باژ، باج. در اصل به معنی سخن، کلمه (کلام روحانی و مذهبی سخن الهی، دعا) "واج و باج دعاهای کوتاهی که در مراسم گوناگون و اوقات مختلف زیر لب آهسته ادا می‌شود" فرهنگها ک۳/۶–۷–۸–۹–۲۱. ک۴/۳. ک۱۰/۱۴ ک۱۴/۳. ک۱۵/۱

vāžag: واژه، کلمه. ک۸/۱۸ ک۱۳/۵۰.

nāfag: ناف (عضو بدن)
ستا: nāfah- ایرانی کهن: nāf-* هندی کهن: nā́bh- فامیل، نژاد (AiWb. 1062) فاتر: n'f (Mir.Man. II, 60). ک۱۰/۱۵

nāvar: ناور. نام اولین آئین رسمی مذهبی از دو آئین آغاز موبدی است که داوطلب موبدی هنگام ورود به جرگه موبدان اجراء میکند. آئین دوم martab: مرتب نام دارد، و اعتراف و اقرار به گناهان: (patēt ī pašēmānīh) یکی از بخشهای اصلی برشنوم برای این آغاز است (برای توضیح بیشتر نک: (Kotwal. ŠnŠ. pp. 100-101) ک۱۳/۲.

vāvarīg: باوری، اعتقادی.

باور، اعتقاد از var√ "اعتقاد داشتن با پیشوند upā- (upa + ā)
(GNPE. 41.) فاتر: w'wrydn باور کردن (Mir.Man. II, 51.) ک۱۰/۱۸.

vāvarīgān: باوریگان، معتمد (اسم مفعول به معنی اعتماد شده باو)
نک: واژه بالا. ک۱۰/۱۸

nāzukīh: نازکی، ظرافت. فاتر: n'zwg (Mir.Man. II, 60.) پاتر: n'zwg (Mir.Man. III,58) ک۱۲/۲۶.

naxčīr: نخجیر، شکار.
(در باره اتیمولژی این واژه نک: (Gershevitch, Unvala. Memorial volume. p. 91 I). ک۸/۳.

naxčīrīh: شکار، شکار کردن. ک۸/۳.

vād: باد.
ستا: vāta- از vā- هندی کهن: vā́ta- (AiWb. 1409) فاتر: w'd باد. (Mir.Man.I, 38) پاتر: w'd (Mir.Man.III,62)
(۱) بادهوا. ک۱۰/۱۴ ک۱۳/۴.
(۲) ایزدباد. ایزدموکل روز ۲۲ هرماه ونام آن روز. ک۱۱/۴. ک۲۲/۲۲. ک۲۳/۳.

vād-it: ایزد باد ترا. ک۲۲/۲۲.

vād ī ardāy: باد ستوده و مقدس.

vādrang: بادرنگ (خیار)
ارمنی باستان: varung خیار لیمو (اساس اشتقاق ۲۰۴) شیرازی: بالنگ. (خیار). ک۲/۱۲۳

vāzišt: وازیشت، آتش وازیشت، آتش ابرها درمقابل :- spənjaγra-
که دیو تندر است.
ستا : -vāzišta هندی کهن :-vā́hiṣtha (AiWb. 1417-
18.) ک۱۳/۲۶.

vāstr: چراگاه، مرتع، علوفه.
ستا : -²vāstra (AiWb. 1385) .ک۱۲/۲۹

Vāstravaxšān: کوتوال : wāstryōšān
(Kotwal. 179) کشاورزان (نک: واژه زیر) ک۱۳/۹.

vāstryōš: واستریوش، کشاورز.
ستا : -vāstryōfšuya (AiWb. 1416) .ک۲/۵۶.

vāsag: خمیازه (فن : bāsak, pāsak, pāšak). کوتوال
ص ۱۷۸) ک۱۲/۳۲.

: این واژه (چنانکه کوتوال هم حدس زده) باید شکل نادرست
āsarvaxšān: باشد به معنی گروه موبدانی که دراجرای
مراسم یسنا دستیار "زوت" بوده‌اند این واژه را : West خوانده است:
vā-srōdaam : و آنرا واژه‌ی اول آیه سوم یسنا ۳۳/۱۱ دانسته که درست
نیست. (نک: SBE. v. p.358) ک۱۳/۹.

vaxš [ēd]: روید
از : vax وخ: روی، بروی (رستن گیاهان : Kotwal. p. 178.)
ک۱۲/۲.

vahišt: بهشت در اصل به معنی بهترین، نیکوترین است. ستا :

...b. 1399-1402) váhistha- هندی کهن : vahišta-:
...Man. whyšt: پاتر: (Mir.Man.II,52) whyšt : فاتر :
III, 63.)
...-۲۴-۱۹-۱۳-۸/۱۵ک ۰۲۸/۱۲ک ۰۵-۳-۲/۶ک
۰۲۹-۲۲-۱۸-۹/۲۲ک ۰۳۰-۲۹-۲۸

...۹/۲۲ک pad vahišt-it: در بهشت.
vahišt ī bāmīg: بهشت بامی، بهشت روشن.
ک۲۹-۲۲-۱۸/۲۲.

vahištōišt: وهشتوایشت [گاه] نام پنجمین گاه
از پنج گاهان زرتشت که شامل های ۵۳ می‌باشد.
ستا : -vahištōištī (AiWb. 1403) ک۱۳/۱۵.

vāk: ترس، وحشت؟ (کوتوال) بیشتر درمتن معنی غم وغصه و اندوه را...
(در فرهنگها با این معانی دیده نشد) ک۲۰/۱۲-۱۳

vārān: باران.
ستا : -vār و -vāra (AiWb. 1410) هندی کهن: -vā́r...
...r: پاتر. (Mir.Man. I, 38) w'r: فاتر (GNPE. 36.) :
...-۹/۲ک. (مینو خرد) vāran : پا (Mir.Man.III,62.)
۹۴ ک۳/۲۸. ک۱۰/۱۸

vārēd: بارد. (نک: واژه بالا) ک۲/۹۴.

nāmčišt: بویژه، بخصوص، مخصوصا
ستا از : kaēš√ یا : čaēš√ + nām: نام ...padia Pahl.
...iley: JRAS ونیزنک: Y. & vis. Glos. p.170
...ک/۱. مقدمه. (مینوی خرد) namčišt : پا 1934 p. 510
ک۲/۱۱۶ ک۸/۸ ک۱۰/۳۰.

nāmčištīg: ویژه، مخصوص (نک: واژه بالا)

ک۲/۱۱۶ ک۸/۸ ، ک۵/۱۱.

nāmgēnīh: نامگانی ، یاد بود ، بزرگداشت .
ستا: ā̊γairyat? nāma. (AiWb. 1062-63)? راجع به این‌ترم
نک: Dhabhar. Essays. vol. I.p.118

vuhuxšatr: و هوخشتر.
و هوخشترگاه، نام یسنای ۵۱ می‌باشد که دارای ۲۲ بند است.
ستا: vahu. xšaθrā- (AiWb. 1832) ک۵۱/۱۳.

vuhuxšatr-gāh: و هوخشترگاه (نک: واژه بالا)
ک۱۳/۱۵-۳۷.

nihuft: نهفت، پوشید، نهان کرد، نهفته، پوشیده، مخفی، هرن این
واژه را از: ni + √gōp* و هندی کهن: √gōp می‌داند (نک: GNPE.
(p. 236. فاتر: nhwmb- و nhwpt (Verbum, 200,7,4)
پا: nahuñbat (مینوی خرد). :nihuft ēstēd:
نهفته شود، پوشیده شود. ک۷/۴.

nihuftag: نهفته، مخفی، پنهان. (نک: واژه بالا) ک۹/۲.

naxᵛist: نخست.
فاتر: nxwst, nxwstyn (Mir.Man. II, 61) پاتر: nxwšt.
(Mir.Man.III,59) ک۲/۳۸، ک۱۱/۱۷-۱۴.

nuhum: نهم
ستا: navama- : هندی کهن navamā- (AiWb. 1045) فاتر:
nwwm : (Man. Stud. 98) پا: nahum (مینو خرد). ک۳/۱۴

vuhuman: بهمن ، ایزد نگهبان حیوانات مفید.
ستا: vohu. mana-: امشاسپند نگهبان گله. (Kotwāl ŠnŠ. 181)
ک۱۳/۴. ک۱۵/۳-۵-۶. ک۲۲/۲. ک۲۳/۱

vuhuman-it: بهمن ترا ک۲۲/۲.

vuhuman murvag: بهمن مرغ (جغد) که یکی از پرندگان اهورایی
است. (برای جزء اول نک واژه بالا و برای جزء دوم نک)
" اورمزد به افزونی مرغی بیافریده است که او را اشوزشت خوانند و بهمن‌مرغ نیز
خوانند ، کوف نیز خوانند" صد در نثر، دابر ص ۱۴ ک۱۰/۹.

vuhunzag: وهونزگ [سگ] سگی‌که به دنبال خون میرود ، سگ لاشه‌
خوار، سگی‌که اجسادرا میخورد (Modi Memorial volume. p.29)
و نیز نک: روایات فارسی ج۱ ص ۱۱۳ ک۲/۲.

vāng: بانگ، آواز (آواز خروس)
فاتر: w'ng (Mir.Man. II,51) ک۱۰/۳۰.

vāng kardan: بانگ کردن ، خواندن خروس.
ک۱۰/۳۰.

vānīdār: پیروزگر، غلبه کننده.
فاتر: w'n-: پیروزشدن ، غلبه کردن. (Mir.Man. II, 51)
ک۲۲/۱۷

vāy: وای ایزد ، "ایزدی که‌پس ازمرگ‌به استقبال‌نیکوکاران آید" (دکترتفضلی ،
مینوی‌خرد ، واژه نامه). اصلا" به معنی باد و نسیم است. در متون گوناگون‌پهلوی
مترادف با : rām : رام [ایزد] بکار رفته است (نک:) ستا :
vayu- (AiWb. 1357). ک۱۱/۴.

vāy ī vēh: وای وه، (نسیم خوش). در روایات

nāyvēh: آمده که منظورهمان رام ایزد است و در روز سوم درگذشت زرتشتیان در اوشهین گاه به احترام این ایزد شنومن رام برگزار می شود که در این شنومن موبد درون دوگانه یا آئین باج را اجرا می کند که با واژه های vayaoš uparō. kairyehe آغاز و به spəntō. mainyaom خاتمه می پذیرد.
(نک: Kotwal. Šnš. p. 179 ک۴/۱۷.

vāy yazad: وای ایزد، رام. ک۴/۱۱.

naxēzīg: نخیز، فرومایه، فقیر، تنگدست، بیچاره. "نخیز. با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و زای منقوطه، سه معنی دارد، اول فرومایه و کمینه باشد. حکیم ناصر خسرو فرماید. جان پرمایه همی چون بفروشی به نخیز چیز پرمایه همان به که به ارزن ندهی. " فرهنگ جهانگیری ک۱/۴

vahištōišt: و هیشتوایشت [گاه] پنجمین گاه از پنج گاه زرتشت که دارای ۹ بند است و با واژه های : wahištā īštīš آغاز می شود و به نام همین واژه های آغازین نام گذاری شده است.
ستا : vahištōištī- ک۱۳/۴۱–۵۱.

vahīg: (۱) بز، بزغاله.
فاتر : whyg (نک: Tavadia, Šnš.p.129 و Henning JRAS, 1942, p.203. ک۱۰/۹
(۲) برج جدی (نام برج دهم هر سال) ک۲۱/۲–۷–۸.

nāyrīg: (۱) زن [پارسا] عفیفه.
ستا : nāirī- هندی کهن: nārī- (AiWb.1065) پا: nāirīk (مینوی خرد). ک۱۳/۴۱. ک۱۵/۵–۲۰. ک۲۲/۵.
(۲) همسر، زن (شوهر دار پارسا) ک۱۲/۳۰. ک۱۳/۴۴.
nāyrīg, it: زن پارسایت. ک۲۲/۵.
nāyrīg zan: زن عفیفه، زن نجیب. ک۲۲/۵.

griftan: هز: ᶜHDWN, tn: گرفتن (مصدر) بن‌مضارع آن: gīr گیر، بگیر. ستا از: grab√ فب: grab√ (Kent. 183) فاتر: gryft پاتر: gryftn (Mir.Man. III, 55). giriftan (مینوی خرد). ک۱۰/۱۵. ک۱۵/۲.

gīrād: t: گیرد، بگیرد (نگهداراد، حفظ کناد) ک۱۳/۱۲.

grift: ,t: (۱) گرفت. ک۱۶/۲.
(۲) گرفته (پیوسته، مربوط)
... nē frift ēstēd: گرفته نیست، پیوسته نیست یا پیوسته نباشد. ک۲/۱۶
(۳) گرفت (پوشید، پوشیده، جامه پوشیده) ک۳/۲.
(۴) گرفت (آغاز کرد شروع کرد) ک۱۴/۴–۵–۶.

gīrēm: هز: m... گیرم، بگیرم
be gīrēm: بگیرم ک۱۵/۱

gīrišn: هز: ......,šn (اسم مصدر) گرفتن. ک۳/۲۱. ک۴/۹
nē gīrišn: نباید گرفتن. ک۴/۹.

gīrēd: هز: ..,yt: (۱) گیرد، بگیرد ک۲/۱۰ ک۱۲/۲۰.
abāz ō gīrēd: بازبگیرد ک۱۲/۲۰.
(۲) گیرد، انگارد. ک۲۱/۵.

gīrēd: ...,yd: (۱) گیرد ک۳/۱۲
(۲) پوشد، بپوشد ک۳/۱ ک۱۰/۱۳

kard: هز: ᶜBYDWN,t: کرد.
ستا از: kar√ فب: kar√ هندی کهن: ākar (AiWb.444-7) فاتر: kyrd (Mir.Man.II,57) پاتر: kyrdan (Mir.Man. III, 57) پا: kard (مینوی خرد). ک۲/۱۱۶–۱۱۷ ک۱۲/۲۵.

ک۰۸/۱۵.

kard bavēd: کرده باشد. ک ۰۸/۱۵.

kard ēstēd: کرده‌شده‌است. ک۲/۱۱۶–۱۱۷ ک۰۲۵/۱۲.

هز: ${}^{c}\underline{B}$YDWN, m: kunēm: کنم. ک۰۸/۸.

هز: ${}^{c}\underline{B}$YDWN, yhyd kunīhēd: کرده شود ک۰۲/۲۰.

هز: ......,šn kunišn: کنش (اسم مصدر از کن) کردن. ک۰۲۲/۸. ک۰۵/۱۰. ک۷/۱۲–۰۲۴. ک۰۵/۱۷.

${}^{c}\underline{B}$YDWN, ed: kunēnd: کنند.
ک۰۴۴/۲. ک۷/۶–۰۷. ک۱/۸–۴–۵–۷–۱۳–۱۶ ک۰۵/۹. ک۱۰/۱۲ ک۲۴/۱۵–۰۳۰. ک۱۰/۱۷

.......,yt: kunēd: کند.
ک۱۱/۲–۲۲–۳۷–۵۵–۵۹–۰۶۰. ک۱۳/۳–۰۲۰. ک۶/۵–۰۷. ک۰۲/۶. ک۱۹/۸
ک۱۸/۱۰–۱۹–۲۲–۲۳–۲۴–۲۶–۰۳۰. ک۱۵/۱۲–۱۶–۰۳۱. ک۰۱۹/۱۳. ک۰۳/۱۴
ک۵/۱۵–۷–۸–۹–۱۰–۱۵–۱۸–۲۰–۲۵–۲۶–۰۲۷. ک۳/۱۷–۷–۰۸. ک۹/۱۹–۱۴
ک۱/۲۰–۲–۰۳.

yh: kunēh/kunēd: کنید.
"گاهی فعل دوم شخص جمع به: ē(h) ختم می‌شود" (راستارگویوا، دستور زبان فارسی میانه ص ۱۳۹) ک۴۵/۲–۰۶۱. ک۱۲/۳ ک۱/۶–۰۲. ک۱/۸ ک۱۰/۲–۰۵. ک۳/۱۲–۱۳–۲۶–۰۳۱. ک۱۹/۱۳–۰۲۸. ک۴/۱۵–۱۲ ک۱۲/۱۹–۱۳

*

nibišt: نبشت، نوشت (بن ماضی، مضارع آن نویس : nibēs

نوشتار هزوارشی آن: YKTYBWN: است. فب: ...-pišta (AiWb. 1083) فاتر، پاتر: nbys-, nbyšt (Mir.Man. II, 60 & III, 58.) ک۰۲۶/۱۲. ک۰۳۷/۱۳. ک۲۱ پایان نوشت اول و دوم

هز: NPŠH: x^{v}ēš: خویش.
ستا: x^{v}aēpaiθya- فب: uvaipašiyā- از: ...vai+*patia (Kent. 177) فاتر: xwyš, xwybš (Mir.Man. II, 58) پاتر: wxybyh (Mir.Man. III, 63) پا: x^{v}ēš (مینوی خرد).
ک ۱۰/۲–۳۶–۳۷–۶۹–۰۷۰. ک۰۱/۶. ک۳/۷–۶–۰۷. ک۱۱/۸–۱۲–۱۸–۰۲۳. ک ...
۲۲/۱۰–۰۲۳. ک۴/۱۱–۰۶. ک۱۵/۱۲–۱۶–۲۰–۰۳۱. ک۲۹/۱۳–۳۰–۰۴۴. ک۱۵/...
۱–۴–۸–۱۱–۱۳–۱۹–۲۴–۲۹–۰۳۰. ک۰۵/۱۷. ک۰۴/۱۸. ک۷/۲۰–۱۳ ک۲۱/...
پایان نوشت ۲.

هز: yh.. : x^{v}ēšīh: خویشی. ک۰۶/۱۵. ک۰۴/۱۸.

هز: ......,tn: x^{v}ēštan: خویشتن. ک۱۱/۸–۰۱۲. ک۰۷/۲۰.

هز: NPLWNst : ōbast: افتاد.
پارتی: nplt عبری: nāpal /اکدی: nāpātu دریدن، منهدم کردن، فارسی در تداول عوام نفله، نفله شدن، نفله کردن؟ (مشکور، فرهنگ هزوارشهای پهلوی ص ۴۱) ک۲۳/۲–۰۲۴.

هز: ......,tn: ōbastan: افتادن (نک: واژه بالا)
ک۲۴/۲–۲۵–۲۷–۰۲۹.

*

vidāxtag: گداخته.
ستا: vī taxti- (AiWb. 1438) پاتر: wdxtn, wdc- (Mir.Man. III, 63.) ک۱۴/۱۵–۱۵–۱۶–۱۹

vadtum: بدترین.

vad : بد ارمنی vat: پا vat (مینوی خرد) شکل هزوارشی آن ... (نک. همین) + tum نشانه صفت عالی. (نک: ...) ک۱۴/۲۰

vidast: بدست، وجب.

ستا: vī. tastay- سا: vītastay- (AiWb. 1440) فارسی نو: بدست. نبود ازتصرف تو برون یک بدست اززمین ملک و ملک (سوزنی سمرقندی).

ک۱۱۸/۲

vidaštan: گذشتن، عبور کردن.

ایرانی کهن: vi+ √tar ستا: viyatarayāma, vītarətō

هندی کهن: vi+√tar: vitirati, (GNPE. 199) فاتر: wdyr

زبور پهلوی: wtyl, wtlty (Verbum, 206) پا: vadīrīt

(مینو خرد). ک۱۶/۱۰.

vad[t]ar: بدتر (نک: ...) شکل هزوارش آن ...

فاتر: wtr پهلوی کتیبه‌ای: wtly (Kotwal.178) ونیزنگ. ...

ک۷/۶.

vad[t]arān: بدتران، بدترها (نک: واژه بالا) ک۱۵/۷-۱۰-۲۶.

vidardag: گذشته (مرده، درگذشته) نک: ...

ک۱۰/۶-۱۱

vidardagān: [در] گذشتگان، مردگان. ک۶/۱۰.

va[d]tar dād: بدترآفریده، بدخلقت ک۷/۶.

pāyād: NTLWN, t: هز: پایاد، دوام کناد، بپاید.

فاتر، پاتر: p'y- (Kotwal.164). ک۲۳/۹/۲۲.

pāyišn: هز: .....,šn: (۱) پادن، پائیدن، منتظرشدن، ماندن ک۸۴/۲.

(۲) طی شدن، گذشتن. ک۱۷/۳ طی کردن، گذرانیدن. ک۱۸/۳.

pāyēm: هز: .....,m: پایم، بینم، ملاحظه کنم. ک۲۶/۱۰.

pāyēnd: هز: .....,nd: پایند منتظرشوند ک۱۲/۹

vidīrān: گذران، فانی، میرا

vidīrān vabēd: درگذرد، بمیرد. ک۱۴/۴

vidīrēd: درگذرد بمیرد، فوت کند.

ک۳۸/۲. ک۲/۶. ک۲/۹-۳. ک۴۰/۱۰. ک۴/۱۲-۵. ک۱۴/۱۹

*

vizārd: گزارد بجاآورد (و. پرداخت، اداکرد در مورد کفاره وتاوان وجریمه گناه) ک۱۵/۸-۱۶-۱۹-۲۰. ک۲۷/۱۵.

nē vizārd ēstēd: بجا نیاورده است.

ک۲۷/۱۵.

vizārd bavēd: بجا آورده باشد ادا کرده باشد

ک۱۹/۸-۲۰.

vizārdan: گزاردن، بجا آوردن، ادا کردن. ک۱۳/۸

vizārišn: گزارش (گزاشتن) بجا آوردن، ادا کردن.

فاتر: wyc'ryšn (Verbum, 172) پا: guzārišn (مینو خرد)

ک۲۱/۳. ک۱/۸

vizārē(h): گزارد، بجا آورد ک۱۳/۸–۱۶–۱۹–۲۳.
nē vizārē(h): بجانیاورد، نگزارد. ک۱۳/۸–۱۶

vizārēd: گزارد، بجا آورد، انجام دهد. ک۲/۱۹.
kār ī vizārēd: کاری انجام دهد ک۲/۲۹.

vačag/vaččag: بچه، طفل، کودک. ک۱۰۹/۲ ک۱۰/۱۵

vuzurg: بزرگ.
ضب: vazraka- از: vazra-*: ستا: vazra- سا: vájra?
په. کتیبه‌ای: (Mir.Man.11,52) wzrg: فاتر: (Kent. 207) (Kotwal. 181) wzrk n, wckk'n شکل هزوارشی آن است.
ک۷۸/۲. ک۲۷/۱۰.
vuzurg vizīnišnīh: بزرگ گزینشی، بهترین انتخاب؟ ک۲۷/۱۰.

nīzēd?: چید، قرارداد، انباشته کرد، دسته کرد. (تاوادیا: nizīd
نک. Tavadia. ŠnŠ. p. 66) ک۱۰۲/۲
nīzēd ēstēd: چیده شده است. قرار داده شده است. ک۱۰۲/۲

vizīdār: گزیننده، تمیز دهنده، بصیر.
vizīdārtar: بصیرتر، گزیدارتر، تمیز دهنده تر.
ک۱/۲۳

vačadast: آوانویسی است از واژه اوستایی vačastašti: که مرکب است از دو جزء: vačaŋh- به معنی گفتار، سخن و واژه از √vah: و tašt از √taš: به معنی بریدن، تراشیدن و روبهم به معنی یک بندشعر (نک: پورداود، یسنا ج ۱ ص ۳۹ و هموویسپرد ص ۵۵ و نیز: Kotwal ŠnŠ.

p. 176. ک۱۳/۴–۵–۶–۷–۸–۱۰–۱۶–۱۷–۱۸–۱۹–۲۰–۲۱–۲۲–۲۷–۲۸–۲۹–۳۰–۳۱–۳۳–۳۴–۴۱–۴۲–۵۰–۵۱. ک۱۴/۳.
vačadast drahnāy: به درازای یک بند شعر، به بلندی یک وچدست. ک۱۴/۳.

vičēr: (کوتوال: wizīr ص ۱۸۱) وچر، فتوی، حکم
پا: vazar (مینوی خرد) فارسی: وجر، وچر (فرهنگها) ک۱۲/۴. ک۱۴/۲.
ک۱۷/۹.

vizīnīšnīh: گزینش کردن، انتخاب کردن.
(نک:) ک۱۰/۲۷.

vizīnēnd: گزینند، انتخاب کنند. ک۱۲/۲۲–۲۴.

nizār: نزار، ناتوان، ضعیف.
پاتر: nyz'wr سغدی: nyz'wr فارسی میانه: nyzwr (Mir.Man. III, 59). ک۶۳/۲.

šudan: ᶜZLWN, tn: هز: شدن، رفتن.
پا: šudan (مینوی خرد). ک۹۱/۲. ک۱۳/۹
šud: ᶜZLWN, t: شد، شده، رفت، رفته. ک۳۴/۲–۸۹. ک۱۰/۵. ک۱۸/۴.
šud hēnd: شدند، رفتند.
be šud ēstēd: از بین رفته است.
ک۸۹/۲. šavēm: ᶜZLWN, m: شوم، روم. ک۹۱/۲
ک۱۸/۱. nē šavēm: نشوم نروم. ک۱۸/۱
sāvēd: ᶜZLWN, yt: شود، رود. ک۲/۱–۱۲–۳۲–۵۱–۵۳–۵۴–۵۶–۵۷–۷۲–۷۸–۹۰–۹۱–۱۱۰ ک۳/۲۲–۲۷–۳۲. ک۸/۱–۴. ک۱۰/۳. ک۱۲/۵–۳۱. ک۱۳/۲۹. ک۱۵/۲۷. ک۱۹/۲–۵–۶–۷–۸–۹–۱۰–۱۲–

۱۳ ک۲۰/۱-۳.

šavād: ᶜZLWN, ʾt: شواد، بشود ک۲۲/۳۰.

šavēnd: ᶜZLWN, nd: شوند، روند. ک۹/۱۲ ک۱۰/۵.

šavišn: ᶜZLWN, šn: شدن، رفتن. ک۱۷/۸-۱۱ ک۲/۹۰ ک۱۲/۳۱. ک۲۰/۱

vazaɣ: وزغ، قورباغه (جانورموذی آبزی که در شریعت زرتشت کشتن آن خوب است) ستا: vazaɣa- (AiWb. 1389) ک۸/۱۹

nazd: نزد، پیش. ستا: nazdyō از: nazdyah-* هندی کهن: nédīyah- (AiWb.1061) ک۶/۵.

nazdist: نزدیکترین. ستا: nazdišta- هندی کهن: nédistha (AiWb.1061) فاتر: nazdik پا: nazdīk (مینوی خرد) ک۱۲/۵.

nazdīk: نزدیک (نک: دو واژه بالا) ک۲/۸۵. ک۱۸/۴.

nazdīktar: نزدیکتر. ک۱۲/۳۰.

nazdīk šud: نزدیک شد (همخوابگی کرد) ک۱۸۷/۴.

*

vēzišn: NBYʾWN, šn: هز: بیزش، بیختن، جداکردن. اسم مصدر از: bēz ماضی آن: bēxt) هندی کهن از: √vēč, vinákti, vivēkti- (GNPE.57) فن: بیز ویز (سنج: پرویزن) ک۲/۹۳.

nasāy/nasā: (۱) جسد، لاشه، مرده، نجس. ستا: nasu- (AiWb.1057) فاتر: nsʾh (Mir.Man.I,43) پاتر: nsʾw (Mir.Man. III,58) پا: nasāe (مینوی خرد)

ک۲/۶-۸-۱۱-۱۶-۳۰-۳۲-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۰-۴۵-۶۰-۶۳-۶۵-۶۸-۶۹-
۷۲-۷۳-۷۴-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۲-۸۵-۸۶-۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۴-
۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۹-۱۲۳ ک۱۰/۱۰-۱۲-۳۲-۳۳. ک
۱۹ ک۱۵/۲۶. ک۲۰/۱۵

nasāy nigānīh: دفن جسد که در شریعت زرت[شت] گناهی زشت بشمار آمده. ک۲/۹

nasāy xᵛardan: نساخوردن، مردار خوار[ی] ک۲/۱۱۱

nasāy ī sag dīd: جسدی که نسبت به آن مراسم سگ دید اجرا شده. ک۲/۶۳-۶۹-۷۱.

(۲) nasāy: زنی که بچه سقط کرده یا بچه مرده از او به دنیا آمده. ک۲/[...]۹. ک۳/۱۵-۲۲-۲۳-۲۴-. ک۱۰/۲۰. ک۱۲/۱۳

visp: همه، تمام.
ستا: vīspa- هندی کهن: víśva- (AiWb. 1460-63) فاتر: wysp (Mir.Man.II,53) پاتر: wysp (Mir.Man.III,64)

vispān: همگان، همه. ک۲۲/۳۰.

visbad/visbed: ویسبد، رئیس قبیله، دهبد.
(vis- ده، قبیله، آبادی) ستا: vīs. paiti- هندی کهن: viśpátay- (AiWb.1463) فاتر: wysbyd (Mir,Man. I,38) ک۱۳/۱۱-۴۴. ک۱۹/۵.

vistard: گسترد، گسترده.
شکل کهن آن باید: vi + √star باشد (نک: GNPE.205 و نیز اساس اشتقاق ص ۲۷۸) ک۳/۲.

vistard ēstēd: گسترده است. ک۳/۲.

vistarg: (۱) بستر، زیرانداز، رختخواب (نک. واژه بالا)

ک۲/۱۲–۹۵. ک۳/۱۳ ک۱۷/۱۴.

(۲) جامه، لباس. ک۲/۴۲–۵۳–۸۳–۹۷–۹۹. ک۳/۱ ک۴/۴. ک۱۵/۱

(۳) کفن؟ یا جامه‌ای که بر مرده پوشند. ک۱۰/۴۰. ک۱۲/۴.

vissadēn: بُسَّدین، "بسد. بهضم اول و فتح ثانی مشدد مرجان راگویند وآنرا حجرشجری نیز خوانند و بعضی بیخ مرجان را گفته‌اند که اصل مرجان باشد" برهان. از گوهرهای زینتی است. + ēn پسوند نسبت رویهم یعنی آنچه از بسد ساخته شده. ک۲/۱۱۶

nask: نسک، نام هر جزو از ۲۱ جزو اوستا است.
ستا: naska- (*AiWb.*1060) ک۱۰/۳–۲۱–۲۲. ک۱۲/۱۱

nask ī spand: سپند نسک. (نام یکی از کتابهای اوستا) ک۱۲/۱۱

nasāg: بجای: (نک. همین واژه) ک۳/۹

sēnīzag: ؟کوتوال این رانوشتارنادرست: :سینه‌خوانده است (نک: *Kotwal. ŠnŠ.* p. 23 ک۱۱/۴.

nasrōšt: نسروشت، دیو مرگ. ک۱۰/۳۲.

nasuš: نوشتاراوستایی nasāy: نسا لاشه و مردار است، (نک:) و بیشتر معنی دیو نسو، دیو مرگ را میدهد ک۲/۱–۲–۳–۴–۵. ک۷/۷. ک۲۰/۴.

*

višād dvārišnīh: گشاده کستی راه رفتن، بدون کستی رفتن.: višād گشاد، گشاده، باز کرده + dvarišnīh: راه رفتن اهریمنی (نک: همین واژه) گشاد دوارشی یا بدون

کستی راه‌رفتن درشریعت‌زرتشت گناه شمرده شده وچنین‌کسی‌را بادافراه گران باشد ک۴/۸–۹–۱۰.

višādagīh: گشادگی (گشاه کستی بودن) نک: واژه بالا ک۴/۶.

vašt: گشت، تغییر کرد هندی کهن از: √vart vartatē ستا از: √varət (*AiWb.* 1368) پاتر: gšt (Mir.Man. III,55). ک۳/۱۹

vištāsp: گشتاسب پادشاه کیانی و حامی زرتشت. ک۱۱/۴.

vaštagīh: گشتگی. (تغییر و تبدیل، تغییر شکل دادن، فساد پیدا کردن؟ تباه شدن؟ (نک: *Tavadia ŠnŠ.* p. 144. n. ک۱۰/۳۴.

xᵛardan: ᶜŠTH, tn: هز: خوردن.
ستا از: √xᵛar خوردن (*AiWb.* 1865) فاتر: xwrd, xwrdn پاتر: (*Mir.Man.*I, 42) xwr- xwrd (*Mir.Man.* III, 63) ک۹/۸. ک۱۷/۱

xᵛarē: خوری، بخوری. ک۹/۸.

xᵛarād: بخوراد، خورد ک۹/۸.

xᵛard: خورد، نوشید ک۲/۷۳–۱۰۹–۱۱۰–۱۱۱. ک۱۲/۱۹

xᵛard bāvēd: خورده بود خورده باشد. ک۲/۱۰۹.

xᵛard ēstēd: خورده است. ک۲/۷۳–۱۰۹–۱۱۰

xᵛarēd: خورد، بخورد ک۹/۸. ک۱۵/۲۵.

هز: ^{c}STH″, šn : x^{v}arišn (اسم مصدر) خورش، خوردن
(نک. واژه بالا) ک۱۰۵/۲ ک۰۲/۱۷.

vaštan: گشتن، برگردیدن (نک:) ک۰۲۹/۱۳.

nišast: نشست.
ایرانی کهن: ni+ √had: هندی کهن: sădati-ni + √sad
ستا: nišhiδaiti, ni + √had (GNPE. 231) فاتر: nšst
پاتر (Mir.Man. II,61) nšstn: (Mir.Man. III, 58)
نوشتار هزوارشی آن (نک. همین) و می‌باشد
ک۰۲۱–۱۷/۳.

viškar: وشکر؟ تاوادیا پس از اظهار نظرهای مفصل آن را "وشکر
با معنی: lonely apartment خوانده است. (نک: Tavadia.
ŠnŠ. pp.48-49) کاپادیا به معنی بیابان و جای دوردست چون جنگل؟
خوانده است (نک: Kapadia. PV. Glos. p. 12.) ک۰۴۷/۲.

هز: ^{c}ŠMHN, šn : ašnavišn: شنوایی، شنیدن.
(نک: در همین واژه نامه) ک۰۴/۱۳.

vašnēn: وشی (منسوب به وش)
"وشی نوعی پارچه قیمتی که درآثارگویندگان قدیم آمده" فرهنگ البسه مسلمانان
ص ۰۱۲۸.
وشی جامه‌ای داشتی هفت رنگ چو گل تار و پودش برآورد تنگ
قطران
"وش شهری بوده در ترکستان که پارچه‌های آن معروف بوده" وش پنج معنی دارد
۵ نام شهریست از ترکستان. و نسیج ابریشمی در آنجا به غایت زیبا و لطیف
شود. و منسوب به وش را وشی نامند. " فرهنگ جهانگیری. ک۰۴/۴.

visōbēd: برهم زند، آشفته کند
فاتر: wšwb, wyšwb (Verbum. 184) پا: vašōwēt (مینوی خر...
فن. گشفتن، برهم زدن. ک۰۲/۱۲.

visūdagān: زادگان اهریمن، بچه‌های اهریمن.
فاتر: ghwd, ghwdg: زائیدن : (Mir.Man. II, 49)
: vašūdagan (مینوی خرد). ک۰۲۴/۱۳.

*

nigan: نهان، پنهان، مدفون.
ایرانی کهن: nidāna* هندی کهن: √dhā + ni (GNPE. 236)
پا: nagan ک۹/۲. ک۰۲۲/۸.
nigān kirfag: نهان کرفه، پوشیده ثواب. ک۲۲/۸

nigānīh: پنهان کردن، مخفی کردن، دفن کردن.
nasāy nigānīh: دفن کردن مرده، دفن جسد
ک۰۹/۲.

هز: NKSWN, t : kušt: کُشت.
فاتر: kwšt, kwš (Kotwal. ŠnŠ. p. 154) نوشتارغیرهزوارشی
آن: است (نک: همین واژه) ک۰۸/۱۰.

tn:--, kuštan: کشتن. ک۸/۱۰–۹. ک۰۵/۱۷.

هز: NKD : arz: ارز، ارزش، بها
این واژه را تاوادیا هزوارش : Mādag: ماده، زن خوانده و ترجمه کرده که درست
نیست (نک: Tavadia. ŠnŠ. p.112) میرزا، آنرا از "نقد" عربی دانسته
و آن را arz به معنی مقدار پولی‌که به عنوان کفاره گناه داده می‌شود دانسته که
درست است (نک. Sir.J.J Zarthoshti Madressa. Cent

ک۱۵/۸ vol.p.58.

:هز mādag: NKB ماده، مؤنث.
فاتر (Mir.Man.I,42)m³yg: فارسی عامیانه. مایه (ماده) ک۱۰/۳۰.
ک۱۲/۱۴

nigīrišn: (۱) توجه، دقت. پا: nigīrišn (مینوی خرد) ک۱۰/۲۱—۲۵. ک۱۴/۳. ک۲۰/۱۷
nigīrišn mānāg: بیننده سان، آزماینده سان.
(۲) نگرش، نگریستن، نگاه کردن. ک۲/۹۸. ک۳/۲۹. ک۱۰/۳۳— ک۱۰/۳۵.
xᵛaršēd nigīrišn: آفتاب رو ۳۵—۳۷.
nigīrišntar: قابل‌دیدن جائیکه آفتاب بتابد. ک۲/۹۸.
تر، نمایان تر. ک۱۰/۳۳.

nigīrišnīg: (۱) آشکارا، قابل روئیت، نمایان. ک۱۴/۲.
(۲) متوجه، دقیق، معتمد. ک۱۴/۳.
nigīrišnīgtar: دقیق تر، با توجه تر. ک۱۲/۲۴.

*

(۱) var: (۱) ور، پرده، پوشش. ک۲/۱۱.
(۲) پوشش آتش، خاکستر. ک۲/۴۹—۱۰۵
var ud gōmēz: وروگومیز (نیرنگ طهارت برشنوم)

(۲) var: ور، بر (سینه) ستا: (AiWb. 1365)varah-
ک۱۵/۲۳.

(۳) var: آزمایش (آزمایش ایزدی) ستا: varah-, varanh-
(AiWb. 1365) :var ī garm:
ورگرم. ستا: (AiWb. 49)garəmō.varah- به معنی آزمایش

و اثبات حق با تن دردادن به یکی از آزمایشهایی که مقررشده. ور دونوع است
و گرم ور سرد عبارت بوده از خوردن سوگند (آب‌گوگرد) یا سربه زیر آب کردن
ورگرم، گذشتن از آتش یا دست در آب جوش‌کردن و یا فلز گداخته روی سینه
و. این نوع آزمایشها دربین تمام ملل گذشته رایج‌بوده است (نک. پورداود
ج ۱ ص ۵۶۷)

varōmand: مشکوک، مبهم. چیزی که در آن تردید و ابهام هست
اصطلاح فقهی. احتیاط‌دار. (از var: پرده، حجاب +ōmand پسوند با
دارندگی) ک۲/۷۳. ک۱۲/۲۱.
varōmand kardan: احتیاط کردن، شک کردن. ۲/۷۳.

varōmandīh: احتیاط (از لحاظ فقهی) ک۱۷/۹.

vrāγ: کلاغ. ستا: vārəngan (نک: حصوری، علی MG.
vol.131·1981 p.158. ک۲/۵.
vrāγ ī siyāh: کلاغ سیاه. ک۲/۵.

vardagīh: بردگی، برده بودن، برده.
ستا از: varəta- (AiWb.1368) فاتر wrdg (Mir.Man.II,53)
ک۱۳/۱۹.

vardišn: گردش، گردیدن، عوض شدن.
ستا از: √varət (AiWb.1368) فاتر: wrdyšn (Mir.Man.II,
53) ک ۱۳/۱. ک۱۶/۳.

vardēd: گردد، عوض شود، بچرخد.
فاتر: grd پاتر: wšt-, wrd (Henning, Sogdica / ...otwal. ŠnŠ. p.177)
ونیز نک: ( ) ک۱۶/۳. ک۲۰/۹. ک۲۱/۸.

vardēnēd: گرداند، عوض کند. ک۷/۲۰.

vardēnīdan: گردانیدن، عوض کردن. ک۱۷/۲۰

varz: (۱) ورز، کشاورزی، کشت. ک۹/۱۳ ک۲۴/۱۵. ک۳/۲۰.
(۲) کار، عمل. ک۷/۱۲–۲۹.

varzāvand tar: ورجاوندتر، شگفت‌انگیزتر.
ستا: varəcahvant: (AiWb. 1367) از: -varəcah نیرو، ورج (بزرگی شکوه)+ پسوند vant: در پهلوی به شکل: varzōmand یا چنانکه در این کتاب: varzāvand: فاتر: wrz, wrc (Mir.Man. I,38)
پاتر: wrc

varzišnīh: انجام دادن، کردن (نک: [2]) ک۷/۱۲.

varzīd: ورزید، انجام داد ک۲۹/۱۲.

varzēd: ورزد، انجام دهد، کند. ک۷/۱۲.

vars: ورس، مو.
ستا: -varəsa هندی کهن: -válśa (AiWb. 1374) سنج ارمنی: vārsāvīr: آرایشگر. ک۱/۱۵

var[r]ag: (۱) بره، گوسفند کوچک. ک۹/۱۰. (۲) برج حمل. ک۲/۲۱.
فاتر: wrg (Mir.Man. I,38) پاتر: wrg (Mir.Man. III,63)

varm: (۱) ورم، ازبرکردن، حفظ کردن. تاوادیا این واژه را نرم (narm) با معنی حفظ کردن و از برکردن خوانده است. (Tavadia, ŠnŠ. p. 92)

ونیز نک. Bailey. Zor. Problems. pp.159 ff.
...ک۲/۵ ک۱۱/۸–۱۲ ک۲۵/۱۰–۲۶. ک۸/۱۷.
...arm kardan: حفظ کردن، از بر کردن. ک۲/۵. ک۲۵/۱۰.
(۲) انبار. ک۲۱/۲–۲۲.

هز: ^{c}LH: ōy: او، آن. ستا: -hāu فب: -hauv (AiWb. 1730)
فاتر: wy ,ʾwyšʾn (Mir.Man. II, 45) مقدمه. ک۲/۶۰–...
۶۹–۷۰. ک۳/۲۵–۲۹–۳۳–۳۴. ک۵/۳–۶. ک۶/۱ ک۷/۶. ک۸/۲–۴–۱۴...
ک۹/۶–۱۳–۱۴ ک۱۰/۵–۸–۱۱–۱۵ و ۳۵ مورد دیگر.
ōy-iz: آن نیز، او نیز. ک۱۲/۲۸–۲۹.
ōy-kēš: آنکس، آنکس نیز، آنکس که. ک۱۷/۷.
ōy-šān: ایشان، آنان، آنها ک۱۰/۸–۲۳ و ۱۸ بار دیگر.

varg: برگ.
ستا: -varəka (AiWb. 1367) ک۸/۱۵

هز: ^{c}L: ō: به، در، داخل از.
فاتر: ʾw (Mir.Man. I,33) پاتر: ʾw (Mir.Man. III, 50)
ک۲/۶–۱۰–۱۲ و ۱۲۰ بار دیگر.
ō bun: از بن، از اول، از اساس. ک۱/۵ ک۱۰/۱۷ ک۱۶–۲–۳–۴.
ō bavēd: ببود، چنین‌بود، این‌چنین باشد ک۶/۲.
ō zamīg madan: به زمین افتادن. ک۱۲/۱۹.

*

nimāyišn: نمایش، نشان دادن، نمودن.
ستا از: ni + $\sqrt{mā}$ (GNPE. 233) فاتر: nmwdn (Mir.Man. II, 61) پاتر: nmʾdyš, nmʾdn (Mir.Man. III, 58)
ک۲/۵۶–۸۵. ک۱۰/۱۰–۲۳.

nimāyēnd: نمایند، نشان دهند. ک۸/۷.

namb: نمب، نم، رطوبت. ستا: napta- از: nab√ هندی کهن: nambh-, nabh- (GNPE. 232) ک۲/۹۲. ک۱۰/۵.

namad: نَمَد (فرش یا چیزی که از پشم مالند). ستا: namata (AiWb. 1068) ک۲/۱۰۱–۱۰۲

namak: نمک. ک۲/۱۷

nimūd: نمود، نشان داد (نک:) ک۱۰/۱۲. ک۱۲/

nimūd ēstēd: نشان داده شده است ۶–۷–۲۹. نموده شده است. ک۱۰/۱۳ ک۱۲/۶–۷.

nimūdan: نمودن، نشان دادن (نک. واژه بالا) ک۲/۸۴. ک۱۰/ ۱۶–۳۲.

vināh: گناه. ستا: vinaça-: (AiWb. 1038) vi+√naθ از: vi+√naç- (GNPE. 208) پاتر: wyn'h (Mir.Man. I, 38) پاتر: wyn's پا: gunāh (مینو خرد). ک۱/۱. ک۲/۴۰–

vināh ī kamist: ۵۰ و ۶۵ بار دیگر. کوچکترین گناه. ک۱۶/۱

vināh vizārdan: رهایی از گناه، توبه کردن، کفارهٔ گناه دادن. ک۱۹/۵.

vināh vizārišn: رهایی از گناه، کفارهٔ گناه دادن، از گناه برائت یافتن. ک۳/۲۱.

vināhtārīh: شرارت، تباهی، فساد. (نک. ک۱۰/۳۰.

vināhtar: گناهتر. پا ...ān vināhtar: گرانتر گناه، گناه سنگین تر. ک۱۰/۵.

vināhtan: نابودی، تباهی (نک:). ک۱۰/۴

vināh kār: گناهکار. پا: gunāhkār (مینوی خرد) ک۵/۱–۶. ک۱۰/۳–۱۶ ک۱۵/۲۳.

vināh kārān: گناهکاران. ک۱۵/۱۷

vināh kār tar: گناهکارتر. ک۱۲/۲۸–۲۹.

vināh kārīh: گناهکاری. ک۲/۶۹–۷۶–۹۱–۱۰۵–۱۰۶–۱۰۷ ک۵/۶. ک۱۰/۳. ک۱۵/۲۲–۲۶.

vināhīdan: تباه کردن، نابود کردن، خراب کردن، از م... بردن، آزار رسانیدن. ک۱۲/۱۱.

Narsēh Burzmihr: نرسه‌برزمهر، نام خاص، یکی ازموبد... صاحب‌نظر زرتشتی بوده که در شایست نه شایست به گفته‌هایش استناد شده است. ک۸/۱۸

? : کوتوال این واژه را به تصحیح و آن را ...awšabar: نشوه، نه‌شبه به معنی برشنوم معنی کرده است (نک: ...otwal. ŠnŠ.p.35 که کاملاً" با مفهوم متن هماهنگ و درست است.

ستا: nava-xšapara- فم: 9šapak :نه شبه (*AiWb*. 1044)
و نیز نک: ک۲۶/۱۲.

nōg: نو، تازه.
ستا: nava- هندی کهن: náva- (*AiWb*.1044) فاتر: nwg (*Mir. Man.I*, 43) پا: nō (مینوی خرد). ک۱/۳-۲.

nōgnāvar: نوناور(ناور) نک: ک۲/۱۰.

: ؟ این واژه راکه ظاهرا "هیچ پیوندی بامتن‌ندارد کوتوال شکل‌نادرستی از abaxšāyišn: بخشایش، دانسته‌است (نک:همین) ک۲۹/۱۲.

vanand: ونند، ستارهٔ ونند (نسر واقع)
برابر با "ونندیشت" و "نیرنگ خرفستر زدن" ونند نابود کنندهٔ جانوران اهریمنی‌و نیز پاسبان البرز کوه‌است و مانع از آن است که دیوان و دروجان به خورشید و ماه و ستارگان صدمه بزنند. در نوساری به احترام ونند در روز هرمزد ماه فروردین آئینی برگزار میگردد" (نک: *Kotwal ŠnŠ*. p. 177) ک۴/۱۱.
vanand star: ستاره‌ونند ک۴/۱۱. ک۵/۱۴.

vindād: یافت، یافته.
vindād kāmag: کامیاب، کامرا ک۳۰/۲۲.

Vind Ohrmazd: وند هرمزد، نام خاص، نام یکی از مفسرین زرتشتی دوران ساسانی که چند بار هم در وندیداد پهلوی از او یاد شده (نک: *Tavadia. ŠnŠ*. p. 148) ک۲/۲-۶-۴۴. ک۵/۱۴.

navīt-zādīh: نوید زاده، نوزود، نوجود این اصطلاح را

پارسیان امروز نوزود یا نوجود می‌خوانند و آن آئینی است که درمورد کسانی که داوطلب شغل روحانی هستند اجراء می‌شود پارسیان آن را ناور می‌گویند (نک:) وبرای آگاهی بیشتر نک: *Kotwal.ŠnŠ*. p.100.n4 و نیز: *Navjot Ceremony. by D. J M. JamaspAsana*. ک۲/۱۳.

nivēdēnišn?: دعوت شدن، خواندن، دعوت کردن؟
از: ni+wē ēn+išn ستا: vaēd √ (*AiWb*.1318) برای توضیح بیشتر نک: *Tavadia. ŠnŠ*. p. 120 n. ک۱۱/۹

vandīdād: نوشتار اخیر و نادرست یا : jud dēv dad: می باشد و منظور کتاب وندیداد یا ویدیو دات است که معنی آن "قانون ضد دیو" می‌باشد که ظاهرا" این کتاب بجای naskdāt: که کتاب نوزدهم اوستای کهن بوده و از بین رفته، درزمان ساسانیان تدوین شده است.
ستا: vī-daēvō-dāta- ک۱۹/۱۳

*

هز: ᶜD: tā: تا (حرف اضافه)
فاتر: dʾ (*Mir.Man.II*,49) پاتر: yd : پا: andā (مینوی خرد) اشکاشمی tā ساریکلی cū شغنی tā (اساس. ۴۵۰) برای معانی تا در زبان فارسی نک: اساس اشتقاق ص ۴۴۸ تا ۴۵۰. ک۲/۱۲-۱۸ و ۵۷ بار دیگر.
tā-tān: تا شما را ک۸/۱۷.
tā-š: تا او را، تا آن را، تاش. ک۲/۵۶-۶۸-۷۱. ک۳/۱۵-۲۳. ک۱۹/۲-۱۲-۱۳-۱۴
tā-šān: تا شان، تا آنان را ک۷/۱۳.
tā-mān: تامان، تاما را ک۳۰/۱۳.
tā-ō. تا به. ک۲/۶۲. ک۱۲/۹

vēh: به، خوب، نیکو.
نوشتار هزوارشی آن است (نک. همین‌واژه) ک۶/۷. ک۷/۶. ک۹/۴. ک۱۰/۳.

؟ ؟ظاهرا" شکل نادرست : vēš: بیش، زیاد، است.
ک۶۳/۲.

nihufēnd: نهفته دارند، پوشانند؟
هرچند نوشتار واژه که باید از: nihumb یا nihuft آید درست نیست.
تاوادیا این واژه را: višōpēnd: خوانده که درست به نظر نمیرسد. (نک:
(Tavadia. Šnš. p. 261. ک۹۵/۲

vēhdahišnān: ۱۳۳: بهترین آفریده‌ها، مخلوقات نیک. ک۱۸/۱۳.

vēhdēn: ۱۱۳: بهدین (زرتشتی) ک۷/۶. ک۴/۹. ک۳۰/۱۰. ک۲۱/۱۲.
vēhdēnān: ۱۱۳: بهدینان، زرتشتیان. ک۳/۱۰. ک۲۱/۱۲.

vēhdēnīh: بهدینی (اسم مصدر) بهدین بودن، زرتشتی بودن
ک۶/۷.

nēzag: نیزه، (واحداندازه گیری طول) ک۹/۱۲.

naskdād: نسک داد، (نک:) ک۴/۱۲-۶-۲۰-۲۳-
۲۶.

15 vis: ویس، ده، قریه.
ستا: -vis هندی کهن: -víś (AiWb. 1455) سنج. پاتر: wysbyd
(Mir.Man. I,38) ک۴۷/۱۳-۴۸.

visbedān: ۱۳۳: ویسبدان، کدخدایان، فرمانروایان دهات.
ستا: -vīs.paiti پاتر. نک. واژه بالا. ک۱۵/۱۳

visprad: ویسپرد (یعنی همه ٔ ردان) نام یکی از مراسم مذهبی بود
که حالا فقط در ضمن گاهنبارها اجراء میشود و نیز نام بخشی از اوستا است که دارا
۲۴بخش یاکرده است. "دراین‌کتاب همردان و پیشوایان‌مینوی وجهانی‌و نمایندگا
هریک از آفریدگان نیک اهورا یاد شده و به‌آنان درود فرستاده شده است. ویسپرد
ازکتاب یسنافراهم‌آمده است وبیشتردرمراسم مذهبی‌جشنهای گاهانبارخوانده می‌شود
(پورداود، ویسپرد به نقل از فرهنگ پهلوی). ستا : vīspe.ratavō
(AiWb. 1467) ک۶/۱۶.

vistum: ۱۱۳: بیستم
ستا : -vīsastəma (AiWb. 1459) ک۷/۱۲. ک۲۸/۱۳.

vēš: بیش، بیشتر. ستا: -vīša هندی کهن: -visà (AiWb.1472)
پاتر: wyš (Mir.Man. II,53) یا v-š : (مینوی خرد). ک۲/۶-۳-
۴-۶. ک۹/۱۰-۱۸ ک۴۷/۱۳. ک۲/۱۴. ک۱۰/۱۵-۲۲-۲۳. ک۱۰/۲-۱

višhvar: سگ خانگی.
ستا : -viš.haurva سگ نگهبان خانه، سگ خانه. (AiWb. 1474)
ک۲/۲-۶۲.

nišān: نشان، نشانه، علامت.
پاتر : nyšʾn (Mir.Man. III,59) ک۱۷/۱۲. ک۲۱/۱-۴.

vēšag: بیشه.
ستا : -varəša هندی کهن : -vr̥ksá درخت (AiWb. 1370)
ک۷۳/۲.

vēšist: بیشترین (نک:) ک۲/۱. ک۱/۲۰

: višēd: زیرورو کند شخم کند.
viš :بازکردن (شخم زدن) فاتر : wyš, wyš'h- پاتر : wyš'h
(Kotwal. 181) ک۱۵/۲۱.

:هز : NYŠH :zan: زن.
ستا از : -gənā (نک. یسنا ۴۶ بند ۱۰) فاتر : zn (Mir.Man.
I, 39) پاتر : ,jn (Kotwal. 186) ک۲/۶-۸-۱۷-۹۶-۹۸-
۱۰۵ ک۳/۱-۲-۱۰-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۲۲-۲۵-۲۰-۳۰. ک۴/۹-۱۱ ک۵/۲.
ک۸/۱۲-۱۴-۱۸ ک۱۰/۴-۱۰-۱۵-۱۶-۱۹-۲۰-۳۵-۳۹. ک۱۲/۳-۱۱-۱۳-
۲۰ ک۱۵/۲۲. ک۱۹/۱۰ ک۲۲/۵.

:zan-ē: زنی، یک زن. ک۲/۸.
:zan xᵛāstan: خواستگاری‌کردن، زن‌خواستن.
ک۱۹/۱۰.
:zan ī āpustan: زن آبستن. ک۲/۱۰۵ ک۱۰/
۴-۱۰-۲۰. ک۱۲/۱۳
:zan ī zādag: زائو، زنی که زائیده. ک۳/۱۵
:zan ī daštān: زن دشتان، زن حیض، زنی که در
حال عادت ماهانه است. ک۲/۹۶-۹۸ ک۳/۱-۱۲-۱۴-۱۶-۲۵-۲۶-۳۰. ک۸/
۱۲ ک۱۰/۳۹.
:zanān: زنان، زنها. ک۱۲/۳.

:zanīh: زنی، زن بودن. ک۸/۱۴

:vīr: ویر، فهم، ادراک، هوش. ستا : -vīra (AiWb. 1453)
ک۲۲/۳.

? متن داور و در دستنویس: MF5: است که با توجه

به متن و مفهوم جمله، تاوادیا آنرا به تصحیح و :viγrāt: بیدار،
خوانده است (نک: Tavadia. ŠnŠ.pp. 138-91) و در بندهش‌نیز
آمده که بهار آنرا vigrād: بیدار ترجمه کرده. (واژه نامه بندهش
ص ۳۴۰) ک۱۰/۲۴.

:vīrāstag: ویراسته، دراینجا به عنوان صفت به کار رفته برای
یشت: yašt ī vīrāstag: اصطلاحا"
به معنی "خوب مه" یا "یشت مه" (در مقابل یشت که = کوچک) است که تنها در
هاونگاه اول و دوم اجراء می‌شود که درآن یسنای مقرر به طور کامل اجرا میگردد.
(نک: Modi. p. 240.).
:vīrāstan: ویراستن خوانده کوتوال واژه را
است) هرچند در تعلیقات همین منظور و مفهوم اصطلاحی را بیان کرده است. (نک.
Kotwal. ŠnŠ. p. 97.) ک۱۲/۱.

:vīrāst: ویراست، پیراست، پیراسته، آراسته (به فضایل) ساخته
درست کرده. فاتر : -wyr'st, wyr'y (Mir.Man. I, 38)
سنج پا : vīrāend (مینوی خرد). ک۸/۱۱-۱۲.
:vīrāst ēstēd: ساخته‌است. آماده کرده‌است،
درست کرده است، آراسته است.

:vīrāstan: ویراستن، منظم کردن، درست کردن، ساختن (نک
واژه بالا) ک ۲۰/۷-۱۷.

:vīrāyēnd: ویرایند، بازسازی کنند (منظور احیاء و بازسازی جسد در
روز رستاخیز است) درست کنند. ک۱۷/۷.

:nērōg: نیرو، زور، توان.
فاتر: nyrwg (Mir.Man. II, 61) پا : nīrō (مینوی خرد).

ک۶۹/۲–۷۰. ک۳۰/۱۳.

nīrang: نیرنگ (آداب دین، آئین‌های مرسوم دین) و اصطلاحا" دعا و یا کلام مقدسی است که دراجرای آداب وآئین‌ها بکارمیرود. ک۲۳/۱۲. ک۱/۱۳

Nēryōšang: نریوسنگ، نوشتار درست آن: : Nēryōsang: است، نام خاص، یکی از مفسران بزرگ زرتشتی بوده است. ک۱۳/۸.

nēm: نیم، نصف، $\frac{1}{2}$.

ستا: naēma- هندی کهن: néma- (AiWb. 1036) پاتر: nym (Mir.Man.III, 59) ک۵/۱۶. ک۲/۲۱ (۱۸ مرتبه)–۶–۸.

nēm pāy: نیم پا (به اندازه نیم پا، واحداندازه‌گیری طول) ک۲/۲۱–۶–۸.

nēmasp: نیمسب، (برج قوس) ک۲/۲۱.

nēmag: نیمه، نصفه (نک:) ک۲۶/۱۰.

nēmrōz: نیمروز، ظهر. پاتر: nymrwg (Mir.Man.III,59) ک۱/۷ ک۱/۲۱–۳.

vēn: نفس، دم. ک۱۴/۴ ک۲۴/۱۰.

zamān: زمان. هز: ᶜDNʾ فاتر: zmʾn (Mir.Man.II,54) پاتر: jmʾn (Mir.Man. III,56) پهلوی کتیبه‌ای: zmʾn نوشتار پهلوی zamān: (نک: همین واژه) ک۱۴/۱۵

vēnāg: بینا.

سنج ستا: vaēnāmi فب: vainàhiy (GNPE.59) فاتر: wyn پاتر: wyn (Mir.Man.II, 52) (Mir.Man. III,64) ک۱۴/۹

nēvak: نیک، خوب.

فب: naiba- (AiWb.1035) فاتر: nyk, nyw (Mir.Man. II, 61) پا: nēk (مینوی خرد). مقدمه. ک۵/۶. ک۹/۹–۱۰ ک۱۰ ک۱۳/۲۹. ک۱۴/مقدمه، ک۱۵/۵–۲۰–۲۲–۲۴.

niyōgšišn: نیوشیدن، گوش کردن. ک۹/۸.

niyōgšēnd: نیوشند، گوش کنند. ک۹/۱۰

nēvakīh: نیکی (نک:) ک۱۵/۸. ک۲۳/۴.

vēnišn: بینش (اسم مصدر از ۲۱ نک. همین) ک۳/۱۰ ک۸/۹. ک۱۳/۴.

niyōšīdār: نیوشیدار، شنوا

niyōšīdārtar: نیوشیدارتر، شنواتر. ک۲۳/۲.

vēnēd: بیند (نک: ۲۱) ک۳/۲۷. ک۸/۹. ک۱۲/۲۰.

nēvdiltar: نیودل‌تر، شجاع‌تر، دلپذیرتر.

nēv: نیو، نیک، خوب (نک:) + dil دل، قلب (نک:) + tar: تر، نشان صفت تفضیلی. ک۱۳/۹.

*

و ī: y (۱) کسره اضافه است که در اغلب بندها و کرده‌ها آمده است.
(۲) که(موصول) فاتر: ᶜyg,cy: (Mir.Man.II,62) پهلوی کتیبه‌ای: zy: ک۴/۱. ک۳۳–۳۱/۱۰. ک۳۲–۳۱/۱۲ و

dah, 10: ۱۰، ده. ستا: -dasa هندی کهن: -dáša (AiWb.700) فاتر: dh (Mir.Man. II,50). ک۷۶/۲. ک۹/۷. ک۲۴–۱۵/۱۰.
۵ ک۱۱–۱۰/۱۹ ک۸–۶/۲۱.

dvāzdah, 12: ۱۲، دوازده. ستا: -dvadasa سا: -dvādaša (Jackson. 106). ک۱/۹ ک۳۳/۱۳. ک۱۳/۱۹

-īh: یی، ی (۱) یاء نسبت یا مصدری. ک۸۴/۲. ک۲۲–۱۸/۳. ک۳/۹. ک۱۰/
۱۰ ۳۲–۱۹–۱۵–۱۰. ک۱۷–۱۴–۷/۱۲ و بیش از ۴۰ بار دیگر.
(۲) بجای ē: ی: یاء نکره. ک۱۵/۱۹

-īha: (۱) پسوند قید ساز. ک۱۴/۸ ک۱۰–۸–۴/۱۰. ک۲۸–۵/۱۲.
ک۲۶/۱۵. ک۱۰/۲۰ ک۴/۲۳.

(۲) نشانه جمع: ها ک۵/۱۶.

dahlēz: دهلیز، راهرو سرپوشیده. ک۱۰/۲.

dahmān āfrīn: دهمان‌آفرین. ایزد یا فرشته‌ای اسـ
دعاهای مردمان پارسا را به اجابت میرساند و نماینده آفرین ها و درودهای
است. این فرشته هر شب چهار بار برای اجابت دعاهای مردمان و پاسبانی
و چیز پارسایان به جهان مادی میآید. (نک: دینکرد مدن ص ۸۱۵ س ۴ تا
بندهش ایرانی بخش ۱۵ بند ۴۹. بندهش چاپ انکلساریا ص ۱۷۵ وزند خرده
دابر ص ۱۷۵. ک۴۳/۱۳.

yazdān: یزدان، (ایزدان جمع: yazad: ایزد
همین واژه) مقدمه. ک۷/۷. ک۲۳–۲۲–۴/۸. ک۱۱–۹–۵/۹ ک۳/۱۰–
ک۲۴–۸/۱۲. ک۳۰/۱۳. ک۱۴/مقدمه. ک۱۶/مقدمه–۶. ک۷/۱۹. ک
ک۳۰/۲۲.

yazdān ayyārīh: یاری خدا، یاری کردن
ک۴/۲۱.

dādan: YHBWN - tn : هز: (۱) دادن.
ستا از: dā√ ,dadāiti ایرانی کهن: dā√ ,adadā هندی
dhā√ ,dadhāti (GNPE.115-16) فاتر: d'd, d'dn:
(Mir.Man. II, 49) ک۲۱/۸. ک۱۶/۱۰ ک۵/۱۲. ک۱۵/
(۲) آفریدن. ک۱۸/۱۳
dah: YHBWN: ده، بده. ک۱/۱۵
dahād: ....t: (فعل تمنایی وجه دعایی) ده
ک۱۹–۱۸–۱۲–۱۰–۷–۶–۵–۴–۳–۲–۱/۲۲
be dahād: بدهاد. (امید است بدهد) ک۲۲/

۱۰–۷–۶

tt: dahād-it:.. : بدهادت، بدهاد ترا ک۰۳/۲۲

t´...: dād: داده. ک۱۷/۱۲ ک۰۴/۱۵ ک۲/۱۷–۱۲

dād ēstēd: داده است، داده شده است.

ک۱۷/۱۲ ک۰۴/۱۵

(۲) آفرید، آفریده. ک۰۲/۱۲ ک۱۰/۱۳ ک۱/۱۸ ک۱۱/۲۰

dād ēstēd: آفریده است، آفریده شده است.

ک۱۰/۱۳ ک۱۱/۲۰

m,.....: dahēm: دهم. ک۱۰/۱۵

yt...: dahēd: دهد. ک۲۱/۸، ک۲۳/۱۰، ک۱۶/۱۲

ک۱۰/۱۵–۱۸–۲۶، ک۰۴/۱۶، ک۰۸/۱۷، ک۰۳/۲۰

be dahēd: بدهد. ک۲۱/۸، ک۰۴/۱۶

nd,.....: dahēnd: دهند ک۴/۸–۰۵، ک۲۳/۱۰–۳۴، ک۱۲/

۱۶–۴ bè dahēnd: بدهند. ک۰۴/۱۲

dahišn: دهش، دادن (نک: واژه بالا) ک۹/۷ ک۰۵/۱۲ ک۱۳/

۰۲، ک۱۴/۱۷ ک۱۶/۲۰ be dahišn: باید دادن،

به دادن. ک۰۲/۱۳ nē dahišn: نباید دادن.

ک۱۶/۲۰

هز: yhst....: dahīhist: آفریده شده است. ک۰۴/۱۳

yāzdahum: یازدهم. ستا. aēvandasa- (Jackson.108)

ک۰۶۰/۲

yazad: ایزد، فرشته، موجود قابل احترام.

ستا: yazata- از yaz√ هندی کهن: yajatá- (AiWb.1280)

فاتر: yzd, yzd’n (Mir.Man.II,56) پاتر: yzd, yzd’n

(Mir.Man.III,64) ک۱۰/۹ ک۴/۱۱–۶، ک۰۹/۱۲

dād [1]: داد، قانون.

ستا: dāta- از dā√: ایرانی کهن: dāta- از: dā, adadā

(GNPE. 115) ک۶/۷، ک۱۱/۸

abē dād: بیداد، ستم. ک۱۷/۲۲

dād [2]: (۱) داد، داده، آفریده. ک۱/۶–۰۷

نوشتار هزوارش آن: است (نک: همین واژه)

(۲) داد (از دادن) نک. ک۱/۲ ک۰۲۵/۱۲

(۳) داده، دهش، هدیه. ک۰۸/۱۲

yāt: یات، نام طبقه ششم از گناهان است که بنابر نوشته این کتاب برابر ۱۶۰

ستیر (هر ستیر = ۴ درم سنگ) است. ستا: yāta- (AiWb. 1283)

ک۱/۱–۰۲، ک۲/۲–۰۵۱، ک۱/۱۱–۰۲، ک۰۵/۱۶

dādār: دادار، یکی از نامهای هرمزد (خدای) آفریننده، کسی که کارش

آفرینش است. (نک:). ستا: dātar- هندی کهن: dātar:

(AiWb.727-8.). ک۱۴/۹، ک۸/۲۲–۱۵–۲۳، ک۱/۲۳

dādār ōhrmazd: دادار هرمزد، هرمزد آفریننده.

dādārtar: آفریننده‌تر. ک۱/۲۳ ک۰۸/۲۲

dādistān: دادستان، داوری، قانون.

شکل هزوارشی آن: (نک: همین) است. فاتر: d’dyst’n

dādistān ōmandīh: قضاوت، داوری.

ک۰۶/۱۳

yazadān/yazdān: ایزدان، یزدان (نک: (۱))

ک۱۰/۱۲

: dādvar: دادور، داور، قاضی.
ستا: -dātō.bara :فاتر d'ywr (Mir.Man.II,49) پاتر: d'dbr
(Mir.Man.III, 53) ک۱۸/۱۰ ک۱۳/۶–۳۷. ک۱۶/۲۲ ک۰۳/۲۳
dādvar ī drōzan: :داور دروغزن، قاضی–
دروغگو. ک۱۸/۱۰
:dādvarān: داوران، قضات. ک۱۳/۶–۰۳۷
:dādvartar: دادورتر، داورتر. ک۰۳/۲۳

:jādūgān: جادوان.
ستا: -yātū هندی کهن: -yātáv (AiWb.1283) پا. : jāduạn
(مینوی خرد). ک۱۰/۳۰. ک۱۱/۱۲

:هز: y'TWN, 't :āyād: بیاباد، بیاید (ازبن مضارع :āy آی،
ماضی: mad) فاتر: y'' (Mir.Man.II,43) ک۰۳۰/۲۲

: هز: y'TWN, t :mad: آمد (ماضی:آی نک: واژه بالا) فاتر: md
(Mir.Man.II,59) mdn, پا: āmad (مینوی خرد). ک۰۷۲/۲
ک۱۲/۱۱. ک۲۰/۵. :mad hēnd: آمدند. ک۱۲/۱۲
:bē mad hēm: آمدم، بیایم. ک۰۷۲/۲

: هز: nd, .. :āyēnd: آیند، بیایند. ک۰۱۰/۹

:هز: yt, .. :āyēd: آید بیاید. ک۲/۳۲–۳۴–۴۵–۷۲–۷۸–
۸۵. ک۳/۹–۱۹ ک۷/۲. ک۱۰/۱۴–۳۲. ک۱۲/۲۹–۳۲. ک۲۱/۵–۷–۰۸
:abāz āyēd: بازآید، برگردد ک۰۷۲/۲

: هز: šn ,. :: āyišn: آیش (اسم مصدر)، آمدن.

:dādīh: دادکردن (نک:) ک۱/۳. ک۰۸/۱۰

:dādīhā: :(قید) از روی داد، برابر با عدالت. ک۰۸/۱۰

(۱) :gāh: گاه، زمان.
ک۳/۲۲. ک۷/۲–۰۳. ک۱۰/۳۲. ک۱۴/۴. ک۱۷/۳. ک۰۵/۲۱

(۲) :gāh: جا، مکان، مرتبه.
ستا: -gātu (AiWb.518) فاتر: g'h (Mir.Man.I,36)
: g'h پا: gāh (مینوی خرد). ک۲/۱۲. ک۱۳/۱۴. ک۱۵/۷–۹–
۱۴–۲۰–۲۱–۰۲۵. ک۲۲/۱–۰۹

(۳) :gāh: گاه (۱) سرود، جمع آن گاهان و منظور از آن در نوشته های
گفته‌های خود پیامبرزرتشت‌است که شامل ۱۷ های‌یسنااست که تقسیم‌به ۵ گاه
که عبارتند از اهونود گاه، اشتود گاه، سپنتمدگاه و هوخشترگاه و وهیشتوایش
که توضیح هر یک از این پنج گاه در زیر خود واژه داده شده است.
ستا: -gāθā هندی کهن: -gắthā (AiWb. 521)
ک۱۳/۲–۳–۵–۶–۱۵–۲۱–۳۴–۴۲–۰۵۱
(۲) گاه به جای واژه: پهلوی (نک: همین) و astašti
اوستایی که به معنی یک سطرشعراست آمده (نک: پور داود، گاثاها ص ۳۹ زیر
۱). ک۱۳/۴۲–۴۳–۵۰–۰۵۱

:gāhān: گاهان، گاه ها جمع گاه (نک: (۳))
ک۱۰/۰۶. ک۱۲/۰۲۸. ک۱۳/۴۹–۵۰–۰۵۱
:gāhān bun: آغاز گاهان. ک۰۵۰/۱۳

gāhānbār: گاهنبار، نام هریک از شش جشن بزرگ دینی سالهای ایرانی‌است. "گهنبارها جشن‌های ششگانه دینی‌سال است که درطول‌سال برپا می‌شود. این جشن‌ها به فاصله‌های غیرمتساوی از همدیگر دور می‌باشند. از این قرار. گهنبار میدیوزرم درچهل و پنجمین روز. گهنبار میدیوشم درصد و پنجمین روز سال گهنبار پتیه شهیم درصد و هشتادمین روز سال. گهنبار ایاسرم دردویست و دهمین روز سال گهنبار میدیارم دردویست و نودمین روز سال. گهنبار همسپتمدم در سیصدوپنجمین روز سال واقع می‌شود، جشن هریک از این گهنبارها پنج روزطول می‌کشد آخرین روز مهم‌ترین روز آن است". برای توضیح بیشتر در اهمیت و چگونگی و سبب برگزاری آنها نک: پورداود، خرده‌اوستا ک۱۰/۲ ک۱۲/۱۹–۳۱. ک۱۳/۲۹. ک۱۸/۳–۴. ک۱۹/۴.

gāhānīg: گاهانی، منسوب به گاهان. ک۱۳/۴۹.

dāsr: احسان، هدیه، پیشکش، بهر.
ستا: -dāθra هندی‌کهن: -dātrá (AiWb. 732) درترجمه‌های پهلوی، بجای واژه اوستایی: -dāθra هم :dāsr آمده و هم : bāhr (Kotwal. Šnš. p.137) ک۱۰/۴۰. ک۱۲/۴.

dāsrān: هدیه‌ها، پیشکش‌ها. ک۱۲/۴.

dāšt: داشت (ماضی، مضارع آن دار) ستا : -dāšta از "-dar, √dar: ایرانی کهن darayehi, √dar-: (AiWb. 740) هندی‌کهن: dhar-, dhārayati , dāraya, dārayāmiy, پا : (Mir.Man.I,37) d'štn فاتر : GNPE. 116)

dāštan: (مینوی خرد). ک۲/۷۰. ک۹/۲.

dāšt ēstēd: داشته است. ک۹/۲.

dāštārtar: داشتارتر، دارنده تر، کامل تر. ک۱۳/۵.

dāštan: داشتن. (نک:). ک۹/۱۳. ک۱۰/۱۵. ک۱۲/۳–۵–۳۲. ک۱۵/۱۰.

daxšag: نشانه، علامت.
ستا: (1) -daxšta (AiWb. 676) ک۹/۹.

dahišn: دهش(۱) دادن، بخشیدن، بخشش، هدیه. ک۱۹/۱۰
(۲) آفریدن. ک۱۴/۵. ک۲۰/۱۱ (نک:)

dahišn ōmand: دهش‌مند، بخشنده، کریم. ک۱۲/۴.

*

yākand: یاکند، یاقوت "یاکند یاقوت باشد، شاکر بخاری گفت.
کجا تو باشی گردند بی خطر خوبان — جمست را چه خطر هرکجا بود یاکند"
(لغت‌فرس) این واژه اصلا "یونانی: hyakinthos ولاتین: hyacinthus به معنی نوعی زهر است، یاقوت معرب یاکند فارسی است که گوهری زینتی و سرخ رنگ و درخشان و پربها است. ک۲/۱۶.

*

dār: دار، درخت، چوب.
ستا : drav-, dārav- هندی کهن: dárav-, dráv- (AiWb. 738) فاتر d'rwg درخت (Man. Stud. 65).
ک۲/۶۸–۷۰–۱۱۶–۱۲۰–۱۲۲

dārišn: نگهداشتن، داشتن. ک۱۳/۳۲.

pad ēd dārišn: به این داشتن، انگاشتن، تصور کردن. ک۲/۷۲.

dārišnīh: نگاهداری.

abāz dārišnīh: بازداشتن، جلوگیری کردن، مانع شدن. ک۱۰/۳۰. ک۱۲/۱۹.

abar dārišnīh: برداشتن، برگرفتن. ک۱۳/۱۹.

dārnāk : واژه را تاوادیا ؟ dārvāī : و وست خوانده است. (Tavadia ŠnŠ. p. 51) که باتوجه به معانی که دادماند هیچیک درست بنظر نمیرسد. ظاهرا" این تصحیفی از andarvāy: : معلق و آویزان است. (نک:) ک۲/۵۸.

dām: دام، آفریده، مخلوق.
ستا: dāman- (AiWb. 734-36) فاتر: d'm (Mir. Man. II,49)
پا: dam (مینوی خرد). ک۸/۲۳. ک۱۳/۳۶.

gām: گام.
ستا: gāman- (AiWb. 522) فاتر: g'm (Mir. Man. I,36)
پا: gam (مینوی خرد). ک۲/۱۸–۲۸–۴۰–۴۷–۷۷–۱۰۸ ک۳/۱۱–۱۲–۲۰–۲۷–۳۲–۳۴.

Jāmāsp: جاماسپ، نام خاص برادر: -Fasaoštra و وزیر ویشتاسپ ک ۱۱/۴.

: هز YHMTWN-: ras-: رس، برس(رسیدن)
فاتر: rs (Mir. Man. I,46) پا: ras- (مینوی خرد). ک۱۸/۴.

هز: ...,šn: ...: rasišn: رسیدن. ک۷/۷.

هز: ......,nd: rasēnd: رسند. ک۹/۱۰ ک۱۳/۸–۴۳. ک۱۹/۷.

......,yt: rasēd: رسد، برسد.
ک۲/۱۷–۳۶–۳۷–۴۰–۷۹–۸۵–۸۶–۸۹–۹۵–۱۰۲–۱۰۴–۱۱۲–۱۱۹–۱۲۳. ک۶/...

۳–۴. ک۷/۲–۷. ک۸/۱–۵. ک۹/۵–۱۳ ک۱۰/۵–۲۲–۲۵–۳۹. ک۱۲/۲–۶...
۱۵. ک۱۵/۶. ک۱۷/۶–۱۰–۱۴ ک۱۹/۹. ک۲۰/۱۳

(۱) jāmag: جامه، لباس، پارچه.
فاتر: j'mg (Mir. Man. II,55). ک۲/۴۴–۹۸–۱۱۸ ک۳/۴–۵–۶...
۱۳. ک۱۲/۴. ک۱۷/۴.

(۲) jāmag: جام، کاسه فلزی، پیاله.
ستا: yāma- و نیز برابر واژه اوستائی :-gao. zasta در ترجمه پهلوی وندیداد آمده است (اساس اشتقاق ۵۲۲) پا: ǰāma (مینوی خرد). ک۳/۳۱...
ک۱۲/۲۷.

dāmdād: دام داد [نسک] ظاهرا" نام کتاب چهارم اوستا بوده و گفتارهایی در باره بهشت و دوزخ و زمین و آسمان و خوبی در بر داشته است و شامل ۳۲ بخش بوده (Haug. M. Essys. p. 127) ک۱۰/۲۲. ک۱۲/۵–۱۵...

jān: جان، زندگی.
ستا از: gaya- (AiWb. 503) فاتر: gy'n (Mir. Man. I,36)
پاتر: gy'n (Mir. Man. III,55) پا: ǰan (مینوی خرد).
ک۲/۱–۱۲–۵۷. ک۱۷/۱۲.

-dān: دان، پسونداسم ساز (سنج. گلدان، استودان و) نک:
ēzmdān: هیزم دان. ک۲/۷۳.

dānāg: دانا، عاقل.
فاتر: d'n'g (Mir. Man. II,49) پا: dānā (مینوی خرد).
ک۱۰/۲۸. ک۱۳/۲. ک۲۰/۶–۷–۸–۹. ۱۳ :dānāgān:
دانایان. ک۱۳/۲. ک۲۰/۸–۹. :dānāgtar: داناتر.

ک۲۸/۱۰. ک۹/۲۰.

yānān: ج yān: تحفه، هدیه، پیشکش، نیکویی، موهبت. (نک. yān =) ک۲۱/۲۲.

jahūd/yahūd : یهود، یهودی. ک۷/۶.

۵ dānišn: دانش(اسم مصدر)
ستا از zan: ایرانی کهن dan: هندی کهن ǰan: (GNPE. 118)
ک۶۳/۲. ک۳۲-۲۶/۳.

gāušdā: گوشودای. نک: ک۳/۱۴.

dānag: دانه، گندم، دراینجا مقیاس وزنی است که در فارسی گندم گفته
۱۰ می‌شود "گندم از مقیاسهای قدیم وزن معادل ۱/۴ نخود (هر نخود معادل ۱/۲۴
مثقال است" دایرةالمعارف فارسی ج ۲.
ستا: dānō[karša-] هندی کهن dhānā- : (GNPE.118)
ک۱/۱۶

dānišnīgīhā: از روی آگاهی، آگاهانه (قید است. نک:
) ک۲/۱۴.

۱۵ yār / jār: (فره‌وشی: yāvar) بار، دفعه، وقت، زمان. ستا:
dušiyāra- : وفب (AiWb.1287) خشکسالی؟ yār-: سال؟
(Kent. 192).
ک۹/۱۳-۱۲-۲۲-۲۳-۲۴-۲۸-۳۲-۳۸-۴۰-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸.

۲۰ gān: گان، گون، گونه، نوع. (نک: gōn:) (برای توضیح دربارهٔ

این واژه نک: (Tavadia Šnš. pp. 97-8-n ک۷/۶.

yān: یان، دهش، هدیه، موهبت.
ستا: yāna- (AiWb.1285) فب: yāna- (Kent.205)
ک۲/۲۲.

būdan: yHWWN, tn: هز: بودن، شدن.
ک۳۶/۲-۳۷. ک۲۲/۳-۲۳-۲۴. ک۲۳/۸. ک۴/۹. ک۴/۱۰. ک۳/۱۱. ک…
۱۱-۱۳ ک۲۲/۱۳-۴۷. ک۴/۲۰-۵.
būd: ..., t: بود. ک۲/۱. ک۳/۲-۱۰-۷۲-۷۴-۱۰۲-…
۱۰۷-۱۱۹. ک۸/۳-۱۶-۲۰. ک۱۲/۴. ک۲/۵. ک۱۰/۸-۱۳-۲۳. ک۴/۱۰…
ک۵/۱۱. ک۲۹/۱۲. ک۵۱/۱۳. ک۶/۱۴.
būd hēnd: بودند ک۳/۱. ک۷۴/۲-۱۰۲-۱۱۹…
ک۱۳/۸.
būd bavēd: بوده باشد ک۲۳/۸.
būd ēstēd: بوده است. ک۱۰/۲-۱۰۷.
bavād: ....t: بواد، باشد. مقدمه ک۵/۱۴. ک۱۵…
۳۰. ک۳/۱۹-۶. ک۱/۲۱-۳-۴. ک۲/۲۲-۱۶-۲۴-۲۶-۳۰-۳۱-۳۲. ک۵/۲۳…
bavānd: ....nd: باشند. ک۱۳/۱۳-۲۰.
bavēnd : ....nd: بوند، باشند. ک۱۰/۱۰. ک۱۲…
۳۰. ک۸/۱۳. ک۳۰/۱۵. ک۱۲/۱۹-۱۳.
bavēhd ... .yh: باشی، باشید. ک۱۰/۸.
ma bavēh: نباشی. ک۱۰/۸.
bavēd: ....yt: باشد، بود.
ک۱۵/۲-۱۶-۱۹ و ۱۲۶ بار دیگر.

bavē(h): ....yy: بود، باشد. ک۲/۲۰.

būdīh: yHWWN.tyh: بودن، شدن. ک۱۸/۳

bavišn: ...., šn: بودن، شدن. ک۸/۸–۱۴

؟ درمتن: (نادرست) :
gōšōdāg: گوشودا. گاو مفید. و اصطلاحا" قسمتی از گوشت قربانی است که
به ایزدان فدیه می‌شود. ک۱۱/۴–۵. یا چربی که برروی درون قرار داده می‌شود.
(K. J. Jamasp Asa, *Čim ī Drōn*, in نک: ک۱۴/۳۰
gāuš hudā- : ستا *Hoshang Mem.* V 201, II.9-10)

نک: واژه بالا. ک۱۱/۰۵

jāvēdān: جاودان، همیشگی.
(*Mir.Man.* j'yd'n: پاتر (*AiWb*.1266) yavaētāt : ستا
(*Mir.Man.* III,64) y'wyd'n : پاتر II, 55.) ک۲۰/۰۲.

sīzdah, 13: ۱۳، سیزده. ک۱۹/۱۴

čahārdah, 14: ۱۴، چهارده. ک۱۰/۱۳. ک۱۳/۰۷. ک۲۱/۰۷
14 pāy: ۱۴ پای ک۲۱/۰۷. نک:

pānzdah: ۱۵، پانزده. ک۳/۱۱–۲۶–۲۷–۲۸–۳۳. ک۴/۰۹
ک۵/۰۲. ک۱۰/۱۳ ک۱۳/۱۰

pānzdahum : ۱۵ هُم، پانزدهم. ک۲۱/۰۲

šānzdah,16: ۱۶، شانزده. ک۱۳/۷–۲۷. ک۱۶/۰۵

16554: ۱۶۵۵۴. ک۱۳/۵۰

nūzdah, 19: ۱۹، نوزده. ک۱۳/۳۰

؟ این واژه احتمالا" شکل نادرست واژه‌ای دیگراست. ممکن است اصل
āvarēd: yHyTyN, yd: آورد باشد (نک:
dārēd: yHSN, yd: دارد با
زیر) و ممکن‌نیزهست که
در هر دو صورت معنی کامل و گویایی درمتن به دست نمیدهد. تاوادیا صورت
(*Tavadia ŠnŠ*. p. 111. n. را درست دانسته است. (نک:
ک۸/۱۴

āvardan: yHyTyWN, tn : هز : آوردن.
ک۲/۱۰–۷۹–۸۳–۸۴–۹۱–۹۲
āvarēm:.........,m: آورم ک۲/۹۰–۹۱
āvarēd:.......,yt: آورد.
ک۲/۷۹–۸۰–۸۱–۸۲–۹۳. ک۱۰/۳۵
be āvarēd: بیاورد ک۲/۹۳
āvarēnd: .. ...,nd: آورند. ک۸/۰۷
be āvarēnd: بیاورند. ک۸/۰۷
āvarād:......, t: آوراد، آورد. ک۲۲/۲۲

avarišn:......,šn: آوردن. ک۲/۸۳–۸۴–۹۲
ک۱۰/۲۴
be āvarišn: بیاوردن، آوردن. ک۲/۹۲

dahišn: دهش، آفریده، آفرینش، مخلوق. (نک:
dahišnān: ک۲۰/۱۱ ک۱۴/۰ (۱) آفریده
مخلوقات. ک۱۳/۴۰. (۲) دهش، بخشش
avizīdār dahišnān: تردیدکاران، آنان‌کعباخلوص‌نیت دهش نمیک
سهل انگاران در دهش. ک۱۰/۲۹

dahišnīh: دهش کردن، بخشش کردن. ک۱۰/۲۹

dāyag: دایه، موکل، نگهبان.
(نک: Bailey. TPS, 195, p.108.n.4) ک۴/۱۵.

dāyag-ē: دایه‌ای، نگهبانی. ک۴/۱۵.

dahyubad: کوتوال: dahibed: دهبد(ŠnŠ. p. 135
: پا dhybyd :فاتر (AiWb. 681) daińhu-paiti- :ستا. حکمران.
; dahiwat, dāhwad, dahāwat (مینوی خرد). ک۱۲/۱۳–
۴۲–۴۴. ک۵/۱۹.

dahyubadān: (تفضلی : dehbad، مینوی‌خرد)
دهبدان. ک۴۵/۱۳.

dārišn: yHSNN, Šń :هز :(۱) داشتن، نگاهداشتن.
ک۱۰۸/۲. ک۶/۳–۷. ک۱۳/۴ ک۴/۱۰. ک۱۱/۱۲–۱۲–۲۰. ک۹/۱۳.
(۲) انگاشتن، دانستن، تصور کردن. ک۱۵/۳–۲۲–۲۳. ک۱۲/۱۰ ک۲۲/۱۲.
ک۱۲/۲۰–۱۳.
(۳) پوشش، لباس، ملافه. ک۱/۳–۲–۳.
(۴) خواندن، گفتن، بجاآوردن.

gāhān guftan: ...
pad sūdag nē dārišn. :گاهان را سوده (شکسته) نخوانند.
ک۶/۱۰.

dārēm: yHSNN,m :هز :دارم.
abāz dārēm: :بازدارم، جلوگیری کنم مانع شوم
ک۲۶/۱۰.

dārē(h): ,yy: :داری. ک۲۸/۱۲.

dārē: :داری. ک۱/۱۵

dārād: ...., ᵓt :هز : داراد، بدارد، نگاهدارد. ک۱۷/۲۲.

dārēd: ..., yt :هز : (۱) دارد. ک۴۲/۲–۹۶. ک۹/۳–
۳۲. ک۳/۴–۶. ک۱۴/۱۰ ک۲/۱۲. ک۲/۱۴.

abar dārēd: :بردارد. ک۳۲/۳.

pēš dārēd: :پیشکش کند، تقدیم کند، ببخشد. ک۷/۲۰.
(۲) پندارد، انگارد. ک۲/۷.

dārēnd: yHSNN, nd :هز : (۱) دارند، نگاهدارند.
ک۱۸/۱۰ ک۳/۱۲–۲۴. ک۶/۱۳. ک۱/۱۵

dō:2: :۲، دو.
(Mir.Man. dw :فاتر (Jackson.10) dvá :سا dva- :ستا
II, 50.) ک۶/۴–۷–۸. ک۵/۵. ک۲/۶. ک۸/۷. ک۸/۹–۱۲ ک۱۰/
۳–۱۰–۱۴ ک۲۳/۱۲ و ۲۰ بار دیگر.

2 bahr: :دو بهر، دو بخش. ک۷/۲۱–۸.

2 pāy: :دو پای (نک:) ک۲/۲۱.

dvārēd: :هجوم‌برد، حمله کند (از واژه‌های اهریمنی است نک. پورداود
یسنا ج ۱ ص ۲۳۳) ک۱/۲

2 tōg: :۲ تو، دولایه. ک۶/۴.

2 srišūdag: :۲ سوم، $\frac{2}{3}$.
θrišva :ستا :یک سوم (AiWb. 812.) ک۸/۹.

dō hazār:2000: :۲۰۰۰، دو هزار.
dvá sahasratamá- : سا dva-hazanrōtəma- :ستا

(Jackson.108) ک ۶/۱۶.

:هز mard: GBR : مرد.
ستا: maretan-, mareta- :martiya- فب: marta- :هندی کهن
mrdwhm: فاتر سنج. (GNPE. 217) mard : ارمنی mártya-,
(Mir.Man. II, 60) ک ۶/۲–۸–۶۳–۶۵ و ۴۶ بار دیگر.

mard bālāy: به بلندی مردی، به اندازه یک مرد.
:mard-ē: مردی، یک مرد. ک ۸/۲–۶۹–۷۱–۷۸. ک ۲۷/۱۵.
ک ۳/۱۰–۶–۲۳. ک ۱۶/۱۲–۱۹–۲۹.
mard ī ahrav: مرد پارسا، مؤمن.
ک ۳۳/۳. ک ۲۳/۱۲. ک ۳/۱۳–۱۴–۱۹ ک ۵/۱۵–۷–۸.
mard ī drvand: مرد دروند، مرد بی ایمان. ک ۱۰/۱۵

mardān: GBR n: مردان. ک ۱۹/۱۰ ک ۳/۱۲.

:dvārist: بجای ... حمله کرد (نک: ...).
dvārist hēnd: حمله‌کردند، هجوم بردند.
ک ۴/۱۰.
ک ۴/۱۰.

yāzdah, 11: ۱۱: یازده. ک ۴/۱۳–۲۹. ک ۱۲/۱۹

*

: هز: yPLḤWN, t :xᵛast? : خواند، مطالعه‌کرد، ازبرکرد (؟)
کوتوال این واژه را از PLH √ آرامی = کار، کوشش و خدمت. و در زبانهای ایرانی = سرشتن، آمیختن و کوشش کردن و گام زدن و نیز، کار، زحمت و آموختن و سرانجام خواندن و از بر کردن می‌داند (نک. Kotwal. Šnš. p. 183). ک ۱/۱۵

:dibīr: دبیر، اشاره به کاتب یا نویسنده شایست نه شایست است و تنها کاتب

یا نویسنده این کتاب با این نام از خود یاد می‌کند.
Mir.Man. dbyr: پاتر (Mir.Man. II, 50) dbyr : فاتر
(مینوی خرد). diwēr : پا III, 53.)
ک ۴۴/۲.

*

:yatāahū vairyōg: یثااهووئیریو، آوانوشت پهلوی
ahuna. vairya : اوستایی است که yaθā ahū vairyō :
(پهلوی : ahunvar) نیز نامیده می‌شود که یکی از سه نماز بزرگ و کهن زرتشتیان
می‌باشد. مجموع واژه‌های این نماز ۲۱ است که برابر با ۲۱ نسک اوستا می‌باشد.
ک ۱۸/۱۲ ک ۱/۱۹–۱۴–۱۵.

: همان واژه بالا است.
ک ۳۲/۱۲.

: نوشتار دیگری است از یثااهووئیریو.
ک ۱۳/۱۳

:yatā: یثا [اهووئیریو] نوشتار کوتاه شدهٔ صورت‌های بالاست.
ک ۵/۵.

:yatāiš: منظور واژه اول بند یکم از یسنای ۳۳ می‌باشد که به اوستایی yaθāiš است.
ک ۱۴/۱۳

:datuš: دتوش، در گذشته منظور از آن یک تای برسم بوده که برابر با نوشته‌های نیرنگستان این تا یا شاخه برسم محکمتر و راست‌تر از سایر تاها بوده است.
(نک: Kotwal. Šnš. p.102. n 17 p.136) ک ۹/۱۳.

nišīnān: yTyBWN, ʾnʹ : هز: ظاهرا" بجای
:yTyBWN, ʾn: ᶜHDWN, šn: آمده. نشستن

nišīnān kunišn : نشستن کنند، بنشینند. ک۱۰/۵.

nišast: yTyBWN, st: هز: نشست. (مصدر:
(AiWb. 1753) √had : قب و ستا از (nišastan :
ک ۲/۲۴. ک۳/۱۶–۲۱. ک۱۵/۱

nišast ēstēd: : نشسته است.
ک۲/۲۴.

nišīnišn :.. ......,šn : هز: (اسم مصدر) نشستن.
ک۳/۱۴–۳۳.

nišīnēd:.... ,yt :هز: نشیند.
ک۳/۲–۳–۶–۲۸. ک۴/۱۲ ک۱۰/۱۷

didīgar: : ددیگر، دوم، پس.
dwdyg: فاتر (GNPE. 132) *duvitīyam karam: ایرانی کهن
ک۲/۱۰۰–۱۰۲ ک۹/۹. ک۱۳/۱۹ (دومرتبه)–
۲۹. ک۱۷/۴.

-iz: نیز (نک:) ک۲/۱–۱۰–۴۳ و بیش از ۱۰ جای دیگر کتاب.

gač: (۲) گچ.
ستا: vīčiča- (AiWb. 1437) ک۲/۱۴–۱۷

kāmēm: ySBHN, m : هز : خواهم، مایلم.

kāmistan: از : kām :کام آرزو خواست (مصدر آن
myšn, kʾmyst, kʾm : فاتر (GNPE.186) kāma- : ستا
Mir.Man. II,57) ک۵/۶.

kāmēm kardan: : خواهم کردن، آرزوی انجام آن
دارم ک۵/۶.

kāmēd: .. ....,yt: هز : کامد، میل کند، آرزوکند، بخواهد
ک۲/۸۳–۸۶. ک۳/۳۲. ک۷/۸. ک۱۵/۷–۹–۱۲–۱۴–۲۰–۲۵.

gazišn? : گزش (دراصل به معنی گزیدن گازگرفتن است) درای
avadia. ŠnŠ (نک: به معنی. آلودگی در اثر تماس پیدا کردن است.
p. n.12. ک۲/۵۵.

yazišn: یزش، نیایش، آئین‌دعا. ک۲/۳۸. ک۷/۲. ک۸/۴–۲۲–۳
ک۹/۵–۹–۱۱–۱۲–۱۳ ک۱۰/۳–۵–۳۴–۳۶. ک۱۲/۳۱. ک۱۳/۲۵. ک۱۵/۸
ک۱۶/۶. ک۱۷/۳–۵–۶. ک۱۹/۷–۸.

yaziš...kardan: : یزش کردن، نیایش‌کردن
ک۱۹/۷–۸.

yazišn ī ardāy fravard:
یزش اردا فرورد. یعنی اجرای مراسم یسنا ودرون که به نام اردا فرورد برگزاری‌می‌شو
ک۱۷/۵–۶. ک۱۹/۸.

yazišn ī srōš:
یزش سروش، منظور شنومن سروش است که در سه روز اول پس از درگذشت کسی روزا
درها و نگاه اجراء می‌شود که شامل برگزاری درون، یسنا ویسپرد و وندیداد است
ک۱۷/۳–۶. yazišn ī yazdān: : یزش یزدان
ستایش پروردگار. ک۱۶/۶. ک۱۹/۷.

dazišn: داغ کردن، داغ شدن (نک:) ک۱۵/۱۸

gačkard: گچ‌کرده، گچین، جایی‌که باگچ ساخته شده. (نک: (۲)

ک۱۴/۲

yazēm: یزم بستایم، ستایش کنم. ک۳/۱۵

dazēd: دازد (گدازد)، داغ شود. dāz: بن مضارع است، ماضی آن: dāγ ستا: daγa- هندی کهن: dāha- سا: dāghá- [in] (GNPE 117). ک۱۷/۱۵

gačēn: گچین (صفت نسبی است از (۲) gač: نک: همین): گچی، از گچ ساخته شده. ک۳۹/۲

yašt: yZBHWN, t : هز: نیایش کرد، یزش کرد.
ک۳۵/۱۰. ک۲/۱۳. ک۶/۱۷

yazišn: هز: ......,šn: یزش، نیایش. (نک:)
ک۲/۷. ک۶/۸. ک۳۴/۱۰

yazēn: هز: ......,m: یزم، فدیه دهم، پیشکش کنم (یعنی با انجام نذر و تقدیم فدیه و پیشکشی به ایزدی، ستایش کنم) ک۸/۱۲–۹

yazēnd: هز: ......,nd: یزند، ستایند، نیایش کنند، تقدیس کنند.
ک۱۳/۹. ک۲۴/۱۲. ک۶/۱۳. ک۱/۱۴. ک۳/۱۷

yazēd: هز: ....,yt: یزد، نیایش کند، بستاید، تقدیس کند.
ک۱/۷–۲–۳–۵–۶. ک۲۰/۸. ک۶/۱۱. ک۲/۱۴. فدیه دهد، پیشکش کند، نذری دهد. ک۹/۱۲

gazdum: کژدم: جانور گزنده. کژدم (۱) ک۱۹/۸

(۲) برج عقرب. ک۲/۲۱

yezī.. yaθāiš: که منظور: yezī.yaθāiš که دو واژه نخست بند ۱ یسـ[نا] ها ۴۸ می‌باشد است، این ها از یسنا دارای ۱۲ بند و هر بند شامل ۴ بیت است ک۳۳/۱۳.

šast, 60: ۶۰، شصت.
ستا: xšvašti-: سا sastí- (Jackson.106)
ک۲/۱. ک۳/۲۵–۲۶. ک۲/۱۱. ک۵/۱۶

šast ud šaš, 66: ۶۶، شصت و شش. ک۵۱/۱۳

dēbāg: دیبا "قماشی باشد از حریر الوان" برهان.
هندی کهن: √dīp- dīpyatē, (GNPE.132) معرب آن دیباج. ک۴/۴

dist: دیشت، واحد اندازه‌گیری طول "به اندازه فاصله دو انگشت شست و سبابه" هنینگ (نک: Henning, JRAS 1942, p. 235).
ستا: dišti- هندی کهن: dištay- (AiWb. 748) ک۴/۱۶

sag: sa[n]g: سنگ (مقدار وزن) سنگینی.
ستا: asan- (AiWb.207-208) در همین کتاب به شکل نیز آمده است. ک۱۱۶/۲ ک۲/۱۱. (در این بند سه بار و یک بار آمده است)

sēb: سیب (میوه) ک۱۲۳/۲

-ist: نشانه صفت عالی. ک۲/۴. ک۴/۱۲. ک۱/۱۶

yaštārān: یشتاران، اجرا کنندگان یشت، موبدان اجراءکننده مراسم مذهبی. ک۱۲/۲۴–۲۶.

(۱) daštān: دشتان، حیض.
ستا: daxšta-[1] (AiWb. 676) ک۲/۸–۱۷–۶۱–۹۶–۹۸. ک۳/۱–
۵ ۲–۴–۶–۷–۸–۱۱–۱۲–۱۴–۱۵–۱۶–۱۷–۱۸–۱۹–۲۰–۲۲–۲۳–۲۵–۲۶–۲۷–۲۹
–۳۰–۳۲–۳۳. ک۸/۱۲. ک۱۰/۳۹.

(۲) daštān: بجای: (نک: واژه زیر)
ک۳/۱۶

daštānistān: دشتانستان، محلی که معمولاً "در خانه دورتر
۱۰ از محل سکونت سایر افراد (پاک) برای زنان دشتان وجود داشت، که در مدت حیض
بودن می‌باید زن به دوراز آب و آتش و مرد (اهرو) درآن سکونت کند تا پاک گردد
ک۲/۷۵.

yašt jāmag: یشت جامه، لباس نماز، پوشش و لباس پاکیزه‌و
مخصوصی که در مراسم و آئین های مذهبی می‌پوشند ک۲/۴۴.

۱۵ yaštan: یشتن، نیایش کردن. (نک:)
ک۳/۳۲. ک۵/۵. ک۷/۱–۴. ک۱۲/۱–۳۱. ک۱۷/۴. ک۲۰/۵.

dašn: راست (سمت راست).
ستا: dašina- (AiWb. 703) فاتر: dšn (Mir. Man. II, 51)
پاتر: dšn (Mir. Man. III, 54) ک۱۰/۱۵ ک۱۱/۴.

۲۰ gašnag-zīvišnīh: زندگی کوتاه، کوتاه زیوی.
(نک: Bailey, BSOAS, XXVI, 1963, pp. 70-71).

ک۱۲/۳۲.

*

yak: یک.
در جاهای دیگر کتاب بجای این واژه (نک: همین) آمده است. پا k:
(مینوی خرد) ک۲۱/۶–۸ (دومرتبه) yak-ē: یکی. ک۲۱/۶.
3 yak: سه یک (یک سوم ثلث) ک۲۱/۸.

jagar: جگر.
ستا: yākarə-/yākar- هندی کهن: yákrt (AiWb. 1282)
ک۱۱/۴.

ēstād: yKᶜYMWN-ᵓt هز: ایستاد، قرار داشت، مـ
شد. ک۸/۱۰. ک۱۵/۲۸.

ēstādag: ......, tk هز: ایستاده، ساکن.
āb ī ēstādag: آب ساکن، (آبی که جریان‌ندار
ک۲/۷۸.

ēstēnd: ....,nd هز: (۱) ایستند (معترف شوند قبول‌کنند
čāštag ēstēnd: ad ēn.
این گفته را قبول دارند، به این قول معتقدند. ک۱/۴.
(۲) ایستند، متوقف شوند. ک۹/۱۲.
(۳) ایستادگی کنند، مقاومت کنند. ک۱۵/۲۷.

ēstēh: ......,yh هز: ایستاده شده.
grān dāšt ēstēh: ad
سخت شمرده شده، مشکل تلقی شده. ک۹/۲.

: ēstēd: .. ..:yt: هز : ایستد.

(۱) فعل معین برای ساختن ماضی بعید ونقلی ک۱/۱ ک۲/۱ ک۱۳/۲–۱۶–۳۸–۴۳–۷۳–۷۸–۸۸–۸۹–۱۰۱–۱۰۲–۱۰۶–۱۰۷–۱۰۹–۱۱۱–۱۱۶–۱۱۷–۱۹۹ ک۳/۲–۷. ک۴/۱–۲. و بیش از ۵۰ مورد دیگر.

(۲) قرار گیرد، بایستد ک۱۰/۲–۱۲–۱۸–۲۲–۲۸–۲۹–۳۰–۳۱–۳۲–۳۴–۳۵–۴۲–۵۷–۱۰۰ ک۳/۵–۱۱–۳۱–۳۴–۳۵.

ēstēd: abāz. : بیفتد، قرار گیرد ک۱۸/۲

abaz ēstēd: :متوقف شود باز ایستد ک۳۴/۳.

andar kār ēstēd: :مورد استفاده قرارگیرد. ک۴۲/۲.

andar ō kār ēstēd: : به کار مشغول شود. ک۳/۵. (۳) باشد، بماند. ک۶۱/۲.

:هز : DKy' :pāk: پاک.

(Mir.Man. pw'g: پاتر (Mir.Man.II, 63) p'k : فاتر III, 6. ک۱۴/۲–۱۵–۱۶–۲۲–۳۰–۴۲–۴۴–۶۲–۹۲–۱۰۱–۱۰۴–۱۰۶–۱۰۸–۱۱۲–۱۱۳–۱۲۲ ک۳/۵–۱۴–۱۶–۱۸–۲۰. ک۱۲/۳–۱۲–۲۴–۲۷. ک۱۵/۱۵

yh: هز: pākīh: پاکی، پاک بودن. ک۱۸/۳

*

gar: گر، کوه، قله کوه، گردنه.

ستا: gairi- هندی‌کهن giráy- (AiWb.III,513-14) ک۱۲/۱۹

draxt: :درخت.

ستا: draxta- * (GNPE.121) پاتر : drxt (Mir.Man. III.54.) /رمنی draxt: (Arm. Gram.145) پا : daraxt (مینوی خرد). ک۲۵/۲–۲۶–۲۷–۲۸–۷۳. ک۸/۵.

draxt-e: : درختی، یک درخت. ک۲۵/۲.

grān: گران، سنگین، سخت.

ستا از: grav√ هندی کهن : gurav- (AiWb. 514) فاتر: gr'n. (Mir.Man. III,55) پاتر : gr'n (Mir.Man. III. 55.) پا : garān (مینوی خرد). ک۷۵/۲–۹۱. ک۵/۵. ک۷/۸–۱۴. ک۹/۲–۳. ک۱۰/۵–۲۹. ک۱۲/۱۰

grānvināhtār: بسیارگناه، کسی که گناهش گران‌تر است. ک۱۰/۵.

drahnā(y): : درازا

ستا از: drājah- (AiWb.774) پا : darānā ک۸۴/۲.

drahnāg: درازا (نک. واژه بالا) ک۱۴/۳.

drahnāy: درازا (نک. واژه بالا) ک۱۵/۲–۱۶–۱۹–۴۱–۴۴–۴۷–۶۲–۱۰۹–۱۱۸. ک۴/۵–۶. ک۱۹/۱۴

grāntar: گران‌تر، سخت تر. (نک:) ک۵/۵.

grānīh: گرانی سختی، سنگینی. (نک:) ک۹/۳.

drāyān javišnīh: : در ایان جوشی. اصطلاحا" یعنی خوردن همراه با حرف زدن که در شریعت زرتشت گناه شمرده شده، لکن باتوجه به دستورهای دینی که در این کتاب (شایست نه شایست) آمده و نیز در سایر نوشته‌های دینی زرتشتی در ایان جوشی یعنی خوردن بدون دعا ونیایش‌های دینی مربوط پیش از آغاز آن.

واژهٔ اصلا" به معنی سخن گفتن اهریمنی است (برای واژه های اهریمنی

نک: پورداود، یسنا ج۱ ص۲۳۳) ک۹/۴. ک۵/۱-۲-۳-۴-۵-۷.

grāgtar: گران‌تر، سخت تر، شکل دیگری است از (نک: همین واژه). ک۱۰/۲۵.

drāyīd: درایید. ورّاجی‌کرد، گفت (یکی‌از واژه‌های اهریمنی‌است)
برای این واژه نک: Benveniste, BSL, L11, 1956. p.49
و: M. Schwartz, JRAS, 1966. p. 119. ک۸/۱-۲-۳-۴.

dard: درد، ناراحتی.
فاتر: drd (Mir.Man.II,51) پاتر: drd (Mir.Man.III,53)
پا: dard (مینو خرد). ک۱۰/۱۷ ک۱۵/۲۳.

gardan: گردن.
ستا از: gairi- (AiWb.513) فاتر: grdn (Mir.Man.I,36)
ک۲/۲۳. ک۴/۵. ک۱۰/۱۵. ک۱۱/۴.

gardan band: گردن بند (آلت زینتی) ک۳/۴.

garzišn: گرزش، کفاره، اعتراف به‌گناه، توبه. ک۸/۲.
ستا: garəz- : گله، شکایت، هندی کهن: garhate (AiWb.516)
ک۸/۲.

garzag: گرزه، موش "به فتح اول بروزن هرزه، نوعی‌از مار است و بعضی گویند ماری باشد سر بزرگ و پر خط و خال و زهر او زیاده از مارهای دیگر است و هیچ تریاقی بر زهر او مقاومت نکند و در بعضی از ولایات دارالمرز موش را گرزه می‌گویند. ..." برهان. ک۲/۳۳-۳۴.

garzēd: اعتراف کند (نک:) ک۱۳/۲.

garzidan: اعتراف‌کردن، توبه‌کردن. (نک. واژه بالا). ک۱۳/...

ē sad, 100: ۱۰۰، یکصد.
ستا: sata- سا: satá- (Jackson 106) ک۱۳/۵۱. ک۱۶/...

ē sad ud panjāh, 150: ۱۵۰، یکصدو پنجاه. ک۱۲/...

ē sad ud panjāh, 150: ۱۵۰، یکصدوپنجاه. ک۱۰/...

ē sad hazār, 100,000: ۱۰۰٫۰۰۰، یکصد هزار.
ک۱۶/۶.

ē sad ud haštād, 180: ۱۸۰، یکصدو هشتاد. ک۱۱/...
ک۱۶/۵.

ē sad ud haštād, 180: ۱۸۰ یکصدو هشتاد. ک...

grih: گره، گره زدن. ک۴/۱۱.

؟ ظاهرا" شکل نادرست است (نک. همین) ک۱۰/۲۴.

dargāh: درگاه، جای در، در ورودی.
ستا: dar ← dvar-, davar- (AiWb.766) gā av+ ...ātav-,
gāh: جا محل (AiWb.517-19) ک۲/۴۵.

ē hazār, 1000: ۱۰۰۰، یکهزار.

ستا : hazaŋra- (Jackson.106) ک٦٥/٢. ک٣١/١٠–٣٣. ک٢٠/١٢. ک٦/١٦.

…:dah hazār, 10,000: ١٠٠٠٠، ده هزار ک٦/١٦.

…:ē hazār ud šānzdah, 1016: ١٠١٦، یکهزار و شانزده. ک٥٠/١٣.

…: garm: گرم، داغ.
ستا: garəma- (AiWb. 515) فاتر: grmʾg (Mir.Man.I, 35) ک١٧/١٣

…: grōv, grav: گرو، تعهد، تعهد دادن، قول دادن (به گردن گرفتن، به عهده گرفتن) از ستا: grīvā- (AiWb. 530) : گردن، گردنه، گریوه.
سندی کهن: griva- پهلوی grīvāk: گریوه، سنج : grīv pān
گریبان، ارمنی: grapan: (Arm. Gram 132) فاتر: gryw : خود
خویش : (Mir.Man.II,49) پاتر: gryw (Mir.Man. III,55) ک٨/١٣.

…: drōd: درود، سلام، نوشتار هزوارشی این واژه … ŠRM:
(نک: همین) است. فاتر: drwd (Mir.Man.II,51) پاتر: drwd (Mir.Man. III,54) ک١٥/١٧

…: garōdmān: گرزمان، عرش، جایگاه روشنی، جای هورمزد خدای.
ستا: dəmāna- garō. $^{5}\sqrt{gar}$ (AiWb. 512) +dəmāna-
nmāna- خانه: (AiWb. 1090) فاتر: grʾsmʾn (Mir.Man.
II, 49) پاتر: grdmʾn : ک٤/٦. ک٣/١١. ک٨/١٣.

…: garōd mānīgīh: گرزمانی بودن، عرشی بودن. ک٤/٦.

…: druj, druz: دروج، دیو دروغ، دیو شرارت، دیو ناپاکی، دیوماده.
ستا: druǰ- (AiWb. 781) ک٢٩/٣. ک٨/٩. ک٧/١٠. ک١٠/١٣–١٣–٢٣. ک٥/١٩. ک٩/٢٠–١١ ک٢٨/٢٢. ماده دیو. ک١٨/١٢.

…: druzān: دروجان، دیوهای دروغ، ماده دیوها.
ک٣٢/١٣–٤٦.

…: dranjēd: خوانَد، حفظ کند، تکرار (در خواندن دعا) کند.
نوشتار درست این واژه … است (با یک y) اما در بیشتر متون بازمانده پهلوی با دو (y) نوشته شده چنانکه در پهلوی یسنا فرگرد ١٩ و در همین کتاب (نک: …) ک٢٦/١٠.

…: drōzan: دروغزن، دروغگو. از …: drōg: که هزوارش آن … است (نک: همین واژه) ستا: draoγa-, draoga- :
سندی کهن: drōgha- (AiWb. 768) پاتر: drwg (Mir.Man. III, 54) فاتر: drwzn (Mir.Man.II,51) ک١٨/١٠.

…: drōzanīh: دروغزنی، دروغگویی. ک١٤/٢٠

…: drōn: (١) درون، یک نوع نان مقدس است که از آرد گندم پخته می‌شود و در روی آن ٩ خط برش ایجاد می‌شود و این ٩ نشانه برش که روی آن ایجاد می‌شود تمیز دهنده آن با فرست است (چه فرست فاقد این ٩ خط برش می‌باشد)
ستا: draonah- (AiWb.769) ک٨/١٢–٩. ک١/١٤–٢–٣. ک٢/١٧.
(٢) نیایش کوتاهی است که از نام نان درون گرفته شده و برای تقدیس آن نان، که در آئین های دینی به کار می‌رود خوانده می‌شود. این دعا یا نیایش را پارسیان باج می‌نامند. ک٣٢/٣–٣٥. ک٥/٥. ک٢٠/٨. ک١١/٩. ک٣٤/١٠–٣٥. ک١٢/

هز نوشتار درست آن است: GML² : uštur : شتر، اشتر.
ستا: uštra- هندی کهن: ustra- (*AiWb.* 421) ک۹۹/۲ ک۱/۴.

uštur pašm: پشم شتر. ک۹۹/۲. ک۱/۴

zamān: زمان.
فاتر: zm²n (*Mir.Man.* II,514) پاتر: jm²n (*Mir.Man.*
III, 56.) پهلوی کتیبه‌ای: zm²n ک۴۲/۲–۴۴–۵۶–۵۷–۶۲–۶۳.
ک۸/۳. ک۹/۱۵–۱۲–۲۰–۲۱–۲۲–۲۳–۲۵.

zamānīg: در زمان، فورا" ک۴۳/۲.

zamistān: زمستان.
ستا: zyam, zima, zim (*Kotwal*. 186) فاتر: dmyst²n
(*Mir.Man.* I. 37.) ک۱۰/۱۵

هز: gōv: yMRRWN : گو، بگو. (بن مضارع، مصدر آن
guftan: گفتن، نوشتار غیر هزوارشی آن است. نک:
همین واژه.) ک۳۰/۱۵. ک۲/۱۸.

هز: ...,m: ..... gōvēm: گویم. ک۱/۱۱ ک۴/۱۵.

هز: ...,šn: .... gōvišn: (اسم مصدر) گوش، گفتن، حرف زدن.
نوشتار غیر هزوارشی آن (نک: همین) است.
ک۷/۳–۹–۳۵. ک۵/۱۰. ک۱۸/۱۲–۲۲.

هز: ...,yt: .... gōvēd: گوید، خواند.
ک۱۲/۲. ک۲۳/۳–۲۴–۳۵. ک۱۴/۴ و ۲۷ بار دیگر.

۱ ک۱۶/۶. ک۱۷/۴.
drōn-ī sigānag: درون سه گانه [یا برسم هفت تاک]
چیزی است که امروز موبدان پارسی آن را خوب پنج تای می‌نامند در این مراسم
شنومن سه بار خوانده می‌شود. درصورتیکه درسایرمراسم درون ها وباج ها خشومن یا
شنومن فقط دوبار خوانده می‌شود. ک۱۲/۱

drang: درنگ، طمانینه (درخواندن ادعیه و کتابهای مقدس)
ستا: drang- (*AiWb.* 772) ونیز نک: *R.C. Zaehner, BSOS.*
IX, 1938 pp. 319 and 584 ک۲۴/۱۲.

drōd: درود، سلام (نک:) ک۲۲/۲۲.

gilēn: گِلین، گِلی (صفت نسبی است از: gil: گِل). ک۳۹/۲.

grīvag: گریوه، گردنه [کوه]. نک: ک۱۹/۱۳.

driyōšān: (کوتوال: driguš) درویشان، فقیران.
ستا: driγu - (*AiWb.* 777) پا: daryōš (مینوی خرد).
ک۴/۱۱.

druvand: دروند، کافر، ملحد، مرتد.
ستا: drvant- (*AiWb.* 783) فاتر: drwnd (*Mir.Man.* II,51)
ک۱۴/۸ ک۱۰/۱۵–۳۰. ک۶/۲۰–۷–۱۴

druvandān: دروندان، کافران. ک۱۷/۱۵.

druvandīh: دروندی، ارتداد، کفر. ک۱۷/۲۰.

*

هز: ..nd, ..: gōvēnd: گویند. ک۱۳/۹

هز : yMyTWN, šn: mīrišn: میرش، مردن (اسم مصدر) است
از . ک۴۳/۲

هز: yMyTWN, yt: mīrēd: میرد، بمیرد.
ک۱۲/۲–۱۴–۱۶–۱۸–۱۹–۲۰–۲۱–۲۲–۲۳–۲۴–۲۵–۲۷–۳۱–۴۵–۴۷–۵۰–۶۲–
۵ ۱۰۱–۱۰۷–۱۱۱. ک۱/۶ ک۷/۹. ک۳۱/۱۰. ک۲۰/۱۲. ک۱۷/۱۵ ک۱۷/
۲–۶–۱۳–۱۴

zamīg: زمی، زمین.
فاتر: zmyg (Mir.Man.II,54) پاتر: zmyg (Mir.Man.
۱۰ III,65) پا: zamī (مینوی خرد). ک۲/۱۶–۱۹–۳۶–۳۷–۶۲. ک۱۰/
۲۶. ک۱۲/۱۹–۲۱–۲۲–۲۳. ک۱۴/۱۷

*

duxt: دخت، دختر.
ستا: dugədar-, duɣδar- (AiWb.748) فاتر: dwxt (Mūl.
diɣd آسی: dūtar ختنی: duɣd خوارزمی: (II, 91.
۱۵ duɣd , (درباره زبان آسی) ک۲۱/۱۰. ک۱۲/۱۴

dvāzdah: ۱۲، دوازده.
ستا: dvadasa- سا: dvādasa (Jackson. 106) ک۶/۱۶.

gōhr: (۱) گوهر. سنگ قیمتی و گرانبها جواهر (جمع و معرب آن است)
فاتر: gwhr (Mir.Man.II,49) برای این واژه نک: Dhabhar,
۲۰ Phl. y. Vr. Gl., p.197 ک۱۱۵/۲–۱۱۶–۱۱۷.
(۲) نژاد، تبار، اصل. ک۲/۲۰–۱۷.

gavārag: گهواره. "گواره به فتح اول بروزن شراره، مخفف گهواره است"

برهان. ک۱۵/۱۰

gōharīdan: جامه دگر کردن. "گوهریدن، یعنی چیزی را به ...
عوض و بدل کردن" برهان، عوض کردن لباس.

gōhrīg: عوض، آمده است. پا: ...arī :
در مینوی خرد (مینوی خرد، واژه نامه ص ۱۴۸) ک۶/۳

dōān: دوآن، دوتا

har dōān tan: هر دوتن. ک۶۹/۲.

Dvān[u]s: دوانوس، نام حاکمی ستمگر که بنا به گفته نویسنده "شا...
نه شایست" حاکم ۳۳ شهر بوده است. (نک: ...wāl. ŠnŠ. p. 136
ک۲۹/۱۲.

duvāsrūjīd: دواسروجید [نسک پانزدهم یا ...
پانزدهم اوستای کهن بوده است، در دینکرت از آن با نام: ...ūbāsrūgd
: dūbāsrūd یاد می‌شود، ولی در وجرکرددینی به نام: ...wasuzd
نیز در روایات از آن با : ...srūd, dwāsrūngad, dwāsrūgad
نام برده می‌شود که برطبق نوشته‌های کتابهای یادشده نسک هیجدهم اوستا بوده ا...
برای آگاهی بیشتر نک: ...ge. Essays pp. 132-133.
ک۱۳/۱۰.

dvārišnīh: دوارشی. نک:
ک۸/۴–۹–۱۲.

dvārēd: دوارد، هجوم برد، واژه‌ای اهریمنی است. ک۱۰/۲...

dvārist: هجوم برد، حمله برد. ک۱۸/۱.

gōvišn: گوش، گفتن، حرف زدن.
این واژه به شکل هزوارشی (نک: همین واژه) نیز آمده است.
ک۸/۸. ک۱۰/۷–۲۴–۲۵–۳۵. ک۱۲/۲۱. ک۱۳/۴. ک۱۹/۱–۳–۵.

gōvišnān: گویش ها، گفته‌ها. ک۱۲/۱۹

gōvišnīh: گوشی. rāst gōvišnīh: راست گویی. ک۱۲/۲۲.

du[m]bag: دمبه، دنبه، دمب، دم
ستا: duma- (*AiWb.* 749) ک۱۱/۴.

dōl: دول، دلو (ظرفی که با آن از چاه آب کشند، ظرف آب) عربی
دلو، سریانی: daulā (در دیگر دستنویسهای پهلوی بدون)
تاوادیا: duwar: ظرف آب،خوانده نک: *Tavadia ŠnŠ.* p. 77 n3
ک۳/۱۲.

diwarak?: آتشدان (تاوادیا). و پروفسور وست: gōbarak از:
gāw+bar ? (نک: *SBE. V* p. 282) درمتن باید چیزی باشدکه
معنی آتشدان یا جای آتش را بدهد، شاید بتوان آن را "کواره [یا گواره] = ظرف
سفالین" چنانکه در جهانگیری آمده خواند و معنی آتشدان از آن اراده کرد.
ک۳/۲۷.

? dubēzag: دمبیزه. این واژه را کوتوال du[m]bīzag :
خوانده به معنی دمبلیچه یا دم کوچک داخل دنبه گوسفند قربانی، دمچه dumče:
(*Kotwal. ŠnŠ.* p. 139. n.334) ک۱۱/۴.

*

guft: گفت.

ک۱/۱ ک۲/۶–۱۱–۳۹–۴۴ و ۶۲ بار دیگر.
guft had: گفت، گفته شد.
ک۲/۵۶–۵۷–۶۴–۸۶–۸۷–۸۸–۸۹–۱۱۵–۱۱۹.
guft bavēd: گفته باشد. ک۵/۶.
guft ēstēd: گفته است، گفته شده است.
ک۱/۱ ک۲/۱۱۶ ک۹/۳. ک۱۰/۸–۱۹–۲۹–۳۲. ک۱۳/۲۷. ک۱۶/۶.
ک۱۸/۱ ک۲۰/۱.
guft-ē: گفته است، گفته. ک۲/۳۹–۷۴–۱۰۷. ک
۳/۱۳ ک۵/۶. ک۶/۴. ک۸/۱۳/۱۷

guftār: گفتار.
rāst guftār: راست گفتار، راست گوی. ک۱۲/۲۳.

dōpaykar: دوپیکر. (برج جوزا که برج سوم از ۱۲ برج است)
"دو پیکر برج جوزا است و نشانه نجومی آن از جمله دوازده برج فلکی و خانهٔ عطارد"
برهان. فاتر: dwphykr (*Mir.Man.* I,37) ک۲۱/۲.

guftan: گفتن.
ک۳/۸–۹. ک۵/۲–۵–۷. ک۱۰/۶–۳۲. ک۱۳/۲۹. ک۱۹/۲.

*

jud: جد، جدا، سوا نوشتار دیگر این واژه است. ستا از: vīta- نک:
وندیداد ۹ ۱۱.
فاتر: jwd: پاتر: gwd (*Mir.Man.* III, 64) ک۱۳/۴.

jūd: جوید، جویده. jūd ēstēd: جویده است
خورده است. ک۲/۱۰۶.

Duγdāv: دوغداو، دوغدو، نام مادر زرتشت پیامبر است. (متن،

که درست نیست) ستا: -vā. duɣδō هندی کهن : -dughdá
(AiWb. 748) ک۱۱/۱۲

jūdan: جودن، جویدن، خوردن. ک۲۵/۱۰.

*

gōz: گوز، گردو. ک۲/۱۲۰–۱۲۱

ganj: گنج[2].
فاتر: gnz (Mir.Man. II,49) ک۴/۸.

duz[3]: دز، دزد. ک۲۲/۱۵.
ستا: ?-(duž-dā(y هندی کهن: -durdhī-,dúdha (AiWb.757)
ک۲۲/۱۵.

duzd: دزد (نک. واژه بالا) ک۳/۱۰.

duzdīh: دزدی.

duzdīh kardan: دزدی کردن. ک۳/۱۰.

dužvār: دشوار، سخت.
ستا: -duž-āθra فن: دشخوار (AiWb. 756) ک۲۹/۱۰.

duzd: دزد (نک: [3] و) ک۲۶/۱۵.

duzdīdag: دزدیده، سرقت شده (نک: [3]) ک۱۲/۱۵.
duzīdag ud appurdag: دزدیده و به یغما رفته. ک۱۲/۱۵

ganjēnag: گنجینه، انبار (نک: [3]). ک۴۵/۲.

duzdīd: دزدید، به سرقت برد (نک:).
be duzdīd: بدزدید، به سرقت برد ک۴/۱۸.

*

gōspand: گوسپند، گوسفند.
ستا: -gaospeñta (GNPE. 210) ک۲/۵۸–۷۳–۱۰۹ ک۳/۲۹.
ک۱۰/۸–۹–۱۸. ک۴/۱۱. ک۲۹/۱۲. ک۱۳/۱۴–۲۱. ک۱۵/۵–۹–۱۱–۲۴.
ک۵/۱۷. ک۱۱/۱۹

gōspandān: گوسپندان. ک۱۰/۸–۱۸.

gōspand sardagān: از نوع گوسفندان، از جنس گوسفندان. ک۱۰۹/۲

gōspand ī hudāg: گوسفند مفید.

gōspand ī gōšn: گوسفند نر. ک۹/۱۵–۱۱.
ک۱۱/۱۹.

dōst: دوست، یار. این واژه ترجمه پهلوی واژه اوستایی : -urvaθa است (AiWb. 1537) فاتر: dwst (Mir. Man. II, 50) پا: dost (مینوی خرد) ک۲۰/۶–۷.

jūyēd: جوده (نک: jud: جوید) ک۱۰۵/۲

dusrav: بد نام، بی آبرو.
ستا از: -dāuš. sravah (AiWb. 741) پا: dusrūb (مینوی خرد)
ک۳۶/۱۰.

stadan: yNSBWN, tń: هز: ستدن، گرفتن، پس گرفتن.
ک۲/۸۶–۴۹.

stad:.. ,t: ستد، گرفت. ک۲/۴۳.

stānēnd:......,nd: ستانند، گیرند، پس بگیرند
ک۱۰/۱۰ ک۲۰/۱۰

stānišn: yNSBWN, šn: ستانیدن، گرفتن. ک۲/۳۴.
ک۱۰/۱۰ ک۱۷/۱۴

stānēh: yNSBWN, yh: ستانند. (بجای آمده است) ک۲/۱۱ ک۱۰/۳۳.

*

(۱) gōš: ایزد "گئوش اوروا" که "گوش" هم خوانده می‌شود. (gōšurvan) ستا: Gāuš urvā- اصلا" به معنی "روان گاو"، نام ایزد نگهبان چهارپایان مفید است. (نک. یشت ها ج ۱ ص ۳۱۷، استاد پورداود). ونیز نام روز چهاردهم از هر ماه وایزد مربوط به این روز است که: drvāspā نیز نامیده می‌شود. *(فرهنگ پهلوی، فره وشی)*. ک۲۳/۲.

(۲) dōš: دوش، دیشب، شب پیش.
ستا: daošastara-, daošātara- هندی کهن: (*AiWb*. dosā- 672.) ک۲/۷۲.

(۳) -duš: بد، زشت، سخت. (معمولا" درترکیب با واژه های دیگر است. نک: واژه های زیر). ستا، فب: duš-, duž- سا: dus: بد.
ک۹/۱۳ ک۱۵/۲۳.

duš āgāh: دش‌آگاه. تفسیر این واژه در پهلوی vattar: یعنی کسیکه به کارهای اهریمنی و بد آگاه است (نک: *Phl. Y* 32,4. dānišn) و به طور کلی به معنی نادان است. (نک: و)
ک۲۰/۶-۷.

dušaxᵛ: دوزخ، جهنم، زندگی بد (نک: و) فاتر: (*Mir.Man*.II,50)dwšwx : ک۶/۲-۶. ک۸/۵-۷-۱۳ ک۱۲/۴- ۲۸. ک۱۳/۱۹ ک۱۷/۸.

duš xᵛārīh: دشخواری، دشواری، ناراحتی، سختی (نک و) پاتر: (*Mir.Man*.III,54)dyjwʾr
ک۹/۱۳ ک۱۵/۲۳.

gōšurvan: گوشورون. ایزد نگهبان چهارپایان و نام روز چهاردهم هرماه (نک:) ک۲۲/۱۴

gōšurvan amahraspand: گوشورون امشاسپند، ایزد گوشورون. ک۲۲/۱۴.

gōšt: گوشت، نوشتار هزوارشی آن (نک. همین) است
ک۲/۳-۴۸.

Gušasp: گشسب، نام یکی ازپیشوایان بزرگ مذهبی زرتشتی که درست آن باید: gušn-asp (یعنی دارنده اسب نر) باشد. ک۱/۳.

dušman: دشمن، بد اندیش.
نک: + man ستا manah-: اندیشه، منش، فکر از ✓man: اندیشیدن. کلا"، ستا: dušmanah- سا: durmanas (*AiWb*. 753) فاتر: dwšmyn (*Mir.Man*.II,50) پاتر: dwšmyn (*Mir.Man*. III, 54.) ک۱۳/۷. ک۲۰/۶-۷.

duš mēnišn: دش‌منش، بداندیشه، بد منش (نک: واژه بالا)
ک۸/۱۴

gōšvār: گوشوار، گوشواره.
ستا: gaošāvara- از: bara- یا: gaoša+*ā-vara- (AiWb. 486) ک۴/۳.

gušn: گشن، نر، مذکر. (بیشتر برای چهارپایان به کار می‌رود)
ستا: varšnī- هندی کهن: ursnáy- (AiWb.1381) ک۱۱۰/۲ ک۷/۱۷ ک۱۱/۱۹

gušnīh: گشنی، نری، مردی. (نک. واژه بالا) ک۷/۱۷.

yōždahr: پاک، طاهر، ودراصطلاح مذهب زرتشتی منظوراجرای مراسم دینی است که ریمنی و ناپاکی را از شخص ناپاک می‌زداید (مراسم برشنوم) که هم از نظر جسمی و هم از نظر روانی شخص را تطهیر می‌کند
ستا: yaoždāθra- (AiWb.1235).
yōždahrān: پاکان. ک۲۲/۱۲.

yōždahrgar: پاک کننده، تطهیردهنده ودراینجا منظورموبدی است که به طرز اجرای آئین برشنوم آگاهی دارد ک۱۲/۲۳—۲۵.

yōždahrgarīh: پاکیزه سازی، طهارت دهندگی. ک۱۲/۲۳—۲۴.

yōždahrīh: پاکی، طهارت. ک۱۲/۱۷

dōšēnd: دوشند (شیر دوشند)
هندی کهن از: dōh- √ dōgdhi, (GNPE 129) بن ماضی آن: dōxt: دوشیده است. ک۱۶/۱۵.

gugāhīh: گواهی.
هندی کهن: kāc √ vi+ (GNPE.210) فاتر: gwg'yy (Man. Stud.63) پاتر: wyg'h (Mir.Man.III,63) پا: guvāh
زبور پهلوی: gwk'dyhy (PS.372) (مینوی خرد). ک۱۳/۲.

gugārd: گوارد، هضم کرد. ک۱۱۱/۲.
gugārd ēstēd: هضم کرده است. ک۱۱۱/۲.

gugān?: مفصل، به تفصیل؟ جداگانه، جزء به جزء؟ (نک. H.W Bailey, BSOS, VII,1935. ک۱۱/۱.

gōgird / gōgard: گوگرد، این‌واژه به نظر تاوادیا مشکوک آمده وحدس زده‌شاید منظورکوکرن gōkaran باشدلکن وست وداورآنراگوگرددانسته‌اند و ظاهرا" صحیح هم همین است. (نک. Tavadia. ŠnŠ. p.133.n.4) ک۱۶/۱۰.

Duγdāv: دغدا، نام مادر زرتشت پیامبر است.
ستا: duγδō.vā (AiWb.748) ک۴/۱۰.

*

dōl: دول، دلو، برج دلو " که برج یازدهم باشد از دوازده بروج فلکی " برهان. ک۲۱/۲.

dūr: دور.
ستا: dūra- هندی کهن: dūrā́t - dūré-, (AiWb.750) فاتر: dwr (Mir.Man.II,50) ک۸۶/۲. ک۱۷/۶. ک۲۰/۲—۴—۵. ک۲۲/۱۷

jōrdāg: دانه، غله.
از واژه اوستایی: yava- (نک: Henning BSOS.IX, 90 پاتر

ywʾrdʾw: (Henning, List, 90) پا: zōrdāe (مینوی‌خرد)
ک۳۴/۲–۱۱۹–۱۲۲–۱۲۳ ک۹/۱۹ (سه بار)

jōrdāg kištan: غله کاشتن. ک۹/۱۹.

jōrdāg: غله، دانه (نوشتار دیگری است از واژه بالا) ک۳۴/۲. ک۱۳/۱۹. ک۱۰/۱۵

gurdag: گرده، قلوه (کلیه حیوان)
از ستا: -vərəδka هندی کهن: -vrkkáu (AiWb.1420) ک۴/۱۱.

gursnag: گرسنه، نوشتاردیگرآن درپهلوی :gursag است.

dōlmānag?: پوستی، چرمی؟ "دولمیان. کیسه وخریطه‌ای که ازپوست وامثال آن دوزند" برهان.
این واژه را تاوادیا با تردید: garmānak خوانده و در زیر نویس مربوط گفته شاید منظور: dūrmānak باشد و شاید: garmsūt به معنی جامه سیلک و ابریشمی یا کتانی؟ (نک: ŠnŠ. Tavadia. p.87) ک۶/۴.

druvāsp: درواسپ، ایزد حامی جانوران.
ستا: -drvāspā از -drva + aspā̊ (AiWb.783) ک۴/۱۱.

هز: yWM: rōz: روز.
ستا: -raočah (AiWb.1490) ضب: -raucah سا: -rōcas
(Kent. 205.) فاتر: rwž, rwc (Mir.Man.II, 67)
پاتر: rwž, rwc (Mir.Man.III,61) ک۱۴/۳–۱۵–۱۶–۱۷–۱۸
ک۶/۷ (دوبار) ک۱/۹–۸. ک۱۳/۱۰–۱۶–۱۷–۲۸–۳۱. ک۱۲/۱۲–۲۰. ک ۹/۱۵. ک۳/۱۷–۵ (دوبار)–۶. ک۱/۲۰ ک۵/۲۱–۶–۸. ک۲۱/۲۲–۳۱.

rōz šabān: روز شبان، شبانه روز. ک۱۸/۳ ک۱/۹
rōz-ē: روزی، یک روز. ک۱۳/۱۰.

gumārēnd: گمارند، بگمارند (از بن مضارع) gumār ماضی آن gumāšt ایرانی کهن باید باشد: vi+√mar* و سا: vi-√smar (GNPE.208). ک۱۸/۱۰. ک۱۴/۱۲

gumān: گمان، شک، تردید.
ستا باید: ,-vimananh* باشد. ک۱۳/۱۲

gumānīg: گمانی، در گمان بودن، مشکوک بودن. ک۲۴/۳.

gumbad: گنبد. ک۴۶/۲.

jumbēnēnd: جنبانند، تکان دهند. ک۶۵/۲.

jumbēnēd: جنباند، حرکت دهد. ک۶۳/۲–۶۶–۶۷–۶۸–۶۹–۷۰–۷۱–۹۰. ک۱۲/۱۰.
jumbēnēd hē: جنبانیده است. ک۷۰/۲.

هز: ZNH: ēn: این.
فاتر: yn‘ (Mir.Man.II,63) پا: īn (مینو خرد). ک۱/۱–۴. ک۲/۲–۲۸ و ۱۱۸ بار دیگر.
ēn hēnd: اینها هستند. ازاین بجای قرارند. ک۱/۱۱
ēn-iz: این نیز. ک۱۲/۱۰–۱۵–۳۲. ک۲۳/۱۵–۳۰. ک۱/۱۷–۸–۱۱–۱۳ ک۲/۲۰–۳–۴–۶–۸–۱۰–۱۱–۱۲–۱۴–۱۵–۱۶–۱۸.

gumēxt: آمیخت، مخلوط شد. (بن ماضی است مضارع آن: gumēz
است = آمیز) سا: vi+ √myas :سا vi+√miks (Pahl.Y. vi)
gwmyz - , gwmyxt : فاتر (Glos. p. 203)
ک۷۳/۲. (Verbum.178, 14,15 و Mir.Man. II, 49).)
gumēxt ēstēd: آمیخته است. ک۷۳/۲.

gōmēz: گومیز (gō + mēz) ادرار گاو و منظور ادرار تقدیس شده گاو که برای تطهیر در مراسم مذهبی بکار می‌رود می‌باشد.
سا: gaomaēza- (از gao: گاو + maēz هندی کهن: meha-
(AiWb. 483.) ک۶۷/۲-۹۲-۹۸-۱۰۴-۱۱۲-۱۱۳ ک۱۳/۳-۲۱-۲۲-
۲۵. ک۲۹/۱۰. ک۲۴/۱۲-۲۷. ک۵/۲۰.
gōmēz āb: گومیز آب، نیرنگ مخصوص است که در مراسم برشنوم وسایرآیین‌های طهارت بکاربرده میشود. ک۶۷/۲. ک۱۳/۳-۲۲. ک۱۰/۳۹. ک۵/۲۰.

gomēzag: گومیخته، آمیخته (نک:) ک۷/۶.

gumēzag dād: ناپاک آفریده، کسیکه آفرینش آن آمیختگی دارد. ک۷/۶.

gumēzišnīh: آمیزش یافتگی، اختلاط.
hamgumēzišnīh: همبستری‌کردن، همخوابگی‌کردن. ک۱۹/۱۰

*

gōn: گون، رنگ.
سا: gaona- افغانی: γuna (AiWb. 483) ک۱۹/۳

gan(n)āg mēnōg: گناگ مینو، روح پلید، اهریمن. این‌واژه

ترجمه واژه اوستائی: - aŋramainyu است. برای آگاهی درباره این
و معانی و ریشه‌هایی که برای آن پیشنهاد شده نک: دین ایرانی برپایه متن‌های
یونانی از بنونیست، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ دانشگاه تبریز ص ۷۲.
ک۲۳/۸. ک۷/۱۲. ک۱۳/۲۴-۲۸-۳۶.

gōvizār: گزارش، توضیح، روشنگری.
پازند: gaovazār (نک: ŠGV VIII, 28, MX. XII.16
پروفسور هنینگ حدس می‌زند که این واژه باید همان gwzʾr مانوی باشد
(نک: ŠnŠ. Kotwal. p. 148) ک۶/۱۲.

drust: درست، کامل.
فاتر: dryst (Mir.Man.II,51) پاتن: drwst Mir.Man.
پا: III, 54.) durust/durəst (مینوی خرد) ک۲/۴.

drustīh: درستی، سلامتی (نک: واژه بالا). مقدمه س ۲.

gōnag: گونه، گون. (نک:) ک۲/۲۱.

gund: گند، خایه، بیضه.
(برای این واژه نک: West. SBE. V. p.336,n.10) ک۴/۱۱

gung: گنگ، لال.
سا. از: √gunj gunjāti, (GNPE. 209) ک۷/۵. ک۱/۶

dandān friš: دندان پریش، خلال دندان، مسواک.
dandān friš pōst: پوست خلال دندان. ک۲۰/۱۰. ک۱۰/۱۰

dandān frišn: دندان پریش، نوشتار دیگری است از واژه بالا ک۱۲/۱۳

dandān frišn: دندان پریش، گونه دیگری است از واژه بالا ک۱۰/۲۰.

jud: جد، جدا، جز.
ستا از: vīta- در وندیداد ۹ بند ۱۱ (Kotwal. Šnš. p. 151)
فاتر: jwd- پاتر: ywd (Mir.Man.III, 64). ک۱/۱–۳–۰. ک۲/۲–۵۱–۷۴. ک۳/۳۱. ک۷/۸. ک۸/۲–۱۳ ک۹/۲. ک۱۰/۱۹ ک۱۴/۵–۶. ک۱۵/۱۰ ک۱۶/۳.

jud az: بجز، غیر از. ک۸/۲. ک۱۰/۱۹. ک۱۴/۵–۶. ک۱۵/۱۰.

jud jud: جدا جدا، جداگانه. ک ۲/۶–۷. ک۸/۱۳ ک۱۳/۴.

judāg: جدا. ک۱۱/۴. ک۱۵/۱۰ ک۱۸/۴. ک۱۹/۱۵.

judāg kardan: جداکردن، سواکردن. ک۱۹/۱۵.

jud kardag: جدا ازهم، غیرپیوسته. ک۲/۱۶–۳۶–۳۷–۸۶–۸۷–۱۰۱

judtar: دیگر، گونه گون، مختلف.
فاتر: jwdr, jwtr پاتر: ywdr (Kotwal. Šnš. p.151) ک۱۶/۳.

jud rastagān: ناهمجنسان، آنهاکه ازیکگروه نیستند متفاوت (سنج: همرسته، همدسته) ک۷/۸.

jud dēv dād: جد دیو داد، همان که به غلط وندیداد گفته‌و خوانده شده، ترکیب دراصل معنای "قانون ضد دیو" دارد یعنی قانون ضد آئین‌دیو یسنان که نام کتاب معروف دینی زردشتی است و نوشته اند که کتاب نوزدهم اوستای بزرگ بوده است که شامل ۲۲ فرگرد (بخش) می‌شده، آنچه امروزدردست است ظاهرا" تمام کتاب جد دیو داد نمی‌باشد.
ستا: vī-dāevō-dāta- ک۱/۱ ک۲/۱–۱۲. ک۱۰/۱۹–۳۲. ک۱۳/۷.

jud dādistān: ناهمداستان، مخالف (سنج: هم‌داستان همداستان) ک۱/۳. ک۲/۲–۷۴–۱۱۹ ک۹/۲.

jud dādistānīh: ناهمداستانی، مخالفت. ک۲/۱۱۹

jud dēp dād: جددیوداد (وندیداد)
نک: ک۱۰/۵–۳۱.

javišn: جوش، جویدن (اسم مصدر از :jav). ک۱۰/۲۵–۲۹.

gandagīh: گندگی تعفن، بدبویی.
فاتر: gngyy پاتر: gandgyft (Mir.Man.I,36) پا: gañdai (مینوی خرد). ک۱۰/۳۴.

هز: ZWZN : drahm درهم، درم، یونانی: draxma: سکه نقره.
"درهم بالکسر و فتح ها و کسر آن. درم و هو فارسی معرب و وزن آن شش دانگ است و دانگ دو قیراط و دو طسوج و طسوج دو جو میانه، و ده درم شرعی دو مثقال

باشد. " منتهی‌الارب، ۱۲۷۰ (**واژه‌های معرب صراح، دکترکیا** ص ۱۵) این‌واژه ترجمه واژه اوستائی : -asparənā است. (*AiWb*. 218)
فاتر: drhm (*Mir. Man.* II,51) . ک۱/۱ ک۲/۱ ک۲۴/۱۰ . ک۲/۱۱ . ک۱/۱۶-۱-۲-۳-۵.

۵ ۲۲ :Gōgušasp : گوگوشسب، نام یکی از موبدان زرتشتی است که درکتاب به گفته‌های او استناد شده است. ک۲/۷۴-۸۲-۱۱۹.

*

فهرست واژگان فارسی کتاب

اردافروهر ۴۱/۹
اردوش ۴۵/۱۷
اردویسور ۴۶/۵
اردیبهشت ۶۳/۲
ارز/ارج ۴۲/۱
ارز (ارزش) ۲۷۷/۱۸
ارزانیان ۴۲/۸
ارزمند/ارجمند ۴۲/۴
ارزمندی/ارجمندی ۴۲/۶
ارزور ۴۲/۱۹
ارشونگ ۴۳/۲
ارشونگ هژیر ۴۳/۶
ارمشت ۴۴/۱۳
از ۱۲/۱–۲۴۷/۱۶
ازش ۲۱/۱
اژدها ۱۸/۱۳
اسپ ۱۹۱/۲۱
اسپ کارزاری ۱۹۲/۳
است (استخوان) ۳۱/۹
استاد ۶۶/۹
استام ۱۹/۲۳
استوان ۳۱/۱۰
استوان بودن ۳۱/۱۴
استوانی ۳۱/۱۶
استومند ۳۰/۲۰
استه/هسته ۳۱/۳
اسوفرید ۶۶/۱۲
اشاوهیشت ۳۷/۵

اشتاد ۳۵/۱۲
اشتر (تازیانه) ۳۵/۱۷
اُشتر ۳۲۵/۱
اشتر پشم ۳۲۵/۳
اشتود ۶۷/۱۳
اشتودگاه ۶۷/۱۰
اشکم ۳۶/۱۲
اشکوب ۳۶/۱۰
اشم ۳۶/۱۷
اشمارش ۶۸/۱۵
اشمردن ۶۸
اشم و هو ۳۶/۱۸–۳۷/۲
اشنود/شنود ۳۷/۱۳
اشنودن ۳۷/۱۵
اشنوش (شنوایی) ۲۷۶/۱۴
افتد ۶۲/۸
افدم ۲۶/۱
افروختن ۲۱/۲۱
افروزش ۲۲/۶
افروزند ۲۲/۹
افزار ۱۷/۱۰
افزاید ۱۸/۱
افزایش ۱۷/۱۳
افزودن ۱۷/۱۵
افزون ۱۷/۱۹
افسان ۱۸/۱۹
افساند ۱۹/۲
افسرد ۲۰/۳

افگند ۲۲۸/۱۳
افگندن ۲۲۸/۶
افگنند ۲۲۸/۱۱
اکنون ۲۱۸/۱۷
اگر ۲۶/۸
اگرش ۲۶/۱۲
امرداد ۵۲/۲۰
امرود ۶۱/۸
امروز ۲۳۵/۱۹
امشاسپند ۵۱/۳–۵
امشاسپندان ۵۱/۸
امهرسپند ۴۸/۱۴
امهرسپندان ۴۸/۲۱
امید ۷۴/۱۷
انار ۵۹/۳
انبار ۶۰/۱۷
انبان ۶۱/۱
انجمن ۶۳/۱۴
اند ۷۶/۲۱–۷۷/۱
انداخت ۷۷/۷
انداز ۷۷/۱۲
اندازه ۷۷/۱۵
اندام ۷۷/۱۶
۵۹/۱۰
اندچند ۷۸/۳
اندر ۸۰/۱۶
۱۸۸/۵
اندر افتد ۶۲/۱۲

اندر باید ۱۵/۱۷
اندرز ۸۰/۱۹
اندرز گفتن ۸۱/۲
اندر زمان ۱۸۸/۱۵
اندروا ۸۱/۳
اندرون ۸۱/۹–۱۱
اندک ۸۰/۹
اندودن ۸۱/۱۴
اندوزی ۸۱/۱۷
انغران ۸۰/۱۱
انغران انوشه ۸۰/۱۴
انگِشت ۷۹/۱۸
انگُشت ۸۲/۱
انگِشت‌افسرده ۷۹/۲۰
انوشه ۷۵/۱۶
انیران ۶۰/۱
اوزرین گاه ۶۵/۸
اوژدن ۱۶۳/۱۵
اوژند ۱۶۴/۱
اوژنند ۱۶۴/۴
اوستا ۱۹/۱۸
اوستا زند ۱۹/۲۲
اوش (اورا) ۲۰/۱۶
اوشمارند ۲۵۰/۲
اومند/مند ۷۴/۱۳
اوی ۲۸۱/۵
اوی ریشت ۷۶/۸
۹۴/۵

واژه	جای
سه گانه	۱۷۲/۵
سهمگین	۱۷۴/۱۷
سه یک	۱۰/۸
سه یکی	۱۰/۱۰
سی (۳۰)	۲۲۷/۲۰
سی‌ام	۲۲۸/۳
سیاه	۱۷۲/۶
سیب	۳۱۳/۱۸
سیج	۳۱۴/۱۸
سیری	۳۱۴/۲۱
سیزده	۳۰۴/۱۰
سی سه (۳۳)	۲۲۸/۲
سیصد	۸۸/۲۰
	۱۵۴/۱۳
سیم (نقره)	۳۴/۸
سی‌و سه (۳۳)	۲۲۸/۱
شادروان	۱۹۶/۹
شادی	۱۹۶/۱۱
شاگرد	۲۰۰/۱۵
شام	۱۹۶/۱۵
شانزده	۳۰۴/۱۷
شاهگاه	۱۹۵/۱۵
شاید	۱۹۶/۱۹
شاید کردن	۱۹۷/۲
شایست	۱۹۷/۷
شب	۱۹۷/۱۲

واژه	جای
شب	۲۳۵/۶
شبان (شبها)	۱۹۷/۱۷
شب پره (خفاش)	۱۲۵/۱۸—۲۰۳/۱۳
شبه/شوه (نوعی‌سنگ)	
	۱۹۷/۲۰
شبی	۱۹۸/۶
شب یار	۱۹۸/۱
شدن	۴۷۱/۱۴
شرم	۲۰۰/۱۹
شرمگاه	۲۰۰/۲۱
شست	۴۳/۲۰
	۲۰۲/۱۷
شستن	۴۳/۱۰—۱۸
	۲۰۳/۱
شش (۶)	۱۰/۱۷
	۱۹۹/۲
شش پاو دو بهر	۱۰/۲۳
شصت (۶۰)	۳۱۳/۵
شصت و شش	۳۱۳/۸
شکست	۱۴۷/۴—۹
	۲۰۰/۶
شکند	۱۴۷/۷
شگفت	۲۰۰/۱۱
شناس	۲۰۲/۳
شنوشه/شنوسه	۲۰۳/۱۴
شنومن	۲۰۳/۱۵
شوند	۲۰۳/۲۰
شنوی	۲۰۴/۳

واژه	جای
شود	۲۷۱/۲۱
شوی	۲۰۴/۷
شوی (شوهر)	۲۰۴/۶
شوید	۴۳/۱۲—۲۰۴/۱۸
شویش	۴۳/۱۴
شویش (شستن)	۲۰۴/۹
شویند	۴۳/۱۶—۴۵/۱۳
	۲۰۴/۱۹—
شهر	۱۹۹/۱۰
شهرستان	۱۹۹/۱۵
شهریور	۱۹۹/۵—۱۹
شیر (برج اسد)	۲۰۶/۵
شیر (نوشیدنی)	۲۰۶/۷
شیرین	۲۰۶/۱۰
شیوا	۲۰۵/۱
فراورن	۱۲۶/۱۸
فراورن کنش	۱۲۶/۲۰
فراورن منش	۱۲۶/۲۱
فراورنی	۱۲۶/۲۳
فراز	۱۳۶/۴
فرازبرد	۱۳۶/۱۳
فرازبردن	۱۳۶/۱۴
فراز شود	۱۳۶/۲۲
فراز کند	۱۳۶/۲۱
فراز گفت	۱۳۶/۱۶
فراگام	۱۲۶/۱۰

واژه	جای
فرجامی	۱۲۷/۱۶
فرجفت	۱۲۸/۲
فرخ	۱۲۷/۲
فردا	۱۲۷/۹
فردم	۱۲۷/۱۱
فرزند	۱۴۲/۱—۱۳۸/۶
فرزند چکر	۱۳۸/۱۰
فرزند زایی	۱۳۸/۱۳
فرزندی	۱۰۹/۱۷
فرسست	۱۲۸/۱۲
فرسنگ	۱۲۹/۱
فرگرد	۱۳۵/۱۸
فرمان	۱۳۰/۳
فرمان (دستور، امر)	۱۳۰/۱۴
فرمانبردار	۱۳۰/۱۷
فرمانبرداری	۱۳۰/۱۸
فرمایش	۱۳۱/۲
فرماید	۱۳۰/۱۹
فرمایند	۱۳۱/۱
فرمود	۱۳۱/۴
فرمودن	۱۳۱/۶
فرنامش	۱۳۱/۱۴
فرنبغ	۱۳۱/۲۰
فروبرد	۱۳۲/۱۷
فروخسبند	۴۴/۸
فرود	۱۳۲/۸
فرو کشیدن	۱۳۲/۱۵
فرورانه	۱۳۳/۲

گرزه ۳۲۰/۱۷
گرسته ۳۳۶/۸
گرفت ۲۶۵/۷
گرفتن ۲۶۵/۱
گرم ۳۲۲/۶
گرو ۳۲۲/۹
گره ۳۲۱/۱۲
گریوه ۳۲۴/۱۱
گزارد ۲۶۹/۱۱
گزاردن ۲۶۹/۱۷
گزارش ۲۶۹/۱۸
گزش ۳۱۱/۸
گزیدار ۲۷۰/۱۶
گزینش ۲۷۲/۱۷
گشادگی ۲۷۵/۳
[illegible]اده دوارشی ۲۷۴/۱۹
[illegible] ۲۷۵/۵
[illegible]شتاسپ ۲۷۵/۸
گشتن ۲۷۶/۳
گشسب ۳۳۳/۱۳
گشن ۳۳۴/۴
گشنی ۳۳۴/۷
گفت ۳۲۸/۲۱
گفتار ۳۲۹/۱۰
گفتن ۳۲۹/۱۵
گفته ۹/۲۰
گلین ۳۲۴/۱۰
گمارند ۳۳۷/۳

گمان ۳۳۷/۶
گمانی ۳۳۷/۸
گناه ۲۸۲/۱۳
گناهکار ۲۸۳/۶
گناهکاران ۲۸۳/۸
گناهکاری ۲۸۳/۱۰
گناه گزاردن ۲۸۲/۱۸
گنبد ۳۳۷/۹
گنج ۳۳۰/۵
گنجینه ۳۳۱/۱
گند (خایه) ۳۳۹/۱۵
گندگی ۳۴۱/۱۶
گنگ ۳۳۹/۱۶
گو ۳۲۵/۱۲
گوارد ۳۳۵/۵
گواهی ۳۳۵/۱
گوز (گردو) ۳۳۰/۴
گوسپند ۳۳۱/۴
گوسپندان ۳۳۱/۸
گوسپند مغید ۳۳۱/۱۱
گوسپند نر ۳۳۱/۱۲
گوش ۳۳۲/۸
گوشت ۱۰۰/۲۱–۳۳۳/۱۱
گوشوار ۳۳۴/۱
گوشو دا ۳۰۴/۴
گوشورون ۳۳۳/۷
گوشورون امشاسپند ۳۳۳/۹
گوگرد ۳۳۵/۹

گوگشسب ۳۴۲/۵
گومیخته/آمیخته ۳۳۸/۱۴
گومیز ۳۳۸/۶
گومیزآب ۳۳۸/۱۱
گون ۳۳۸/۲۰
گناگ مینو ۳۳۸/۲۲
گونه ۳۳۹/۱۳
گوهر ۳۲۶/۱۸
گوید ۳۲۵/۱۹
گویش ۳۲۵/۱۶–۳۲۸/۱
گویش ها ۳۲۸/۴
گویم ۳۲۵/۱۵
گویند ۳۲۶/۱
گهواره ۳۲۶/۲۲
گیتی ۱۷۷/۱۴
۱۸۱/۱۳
گیتی خرید ۱۷۹/۷
گیتوخرید/گیتی‌خرید ۱۷۹/۱۸–۱۸۰/۸
گیتو فرید ۱۷۹/۱۸
گیراد ۱۸۲/۱۶
گرد ۲۶۵/۵
گیهان ۱۷۲/۱۲

ما ۲۳۲/۳
ماد/مادر ۴۷/۵
مادر ۵۳/۱۱–۲۳۸/۶
مادران ۵۳/۱۵–۲۳۸/۷

ماده ۲۳۷/۱۹
۲۷۸/۲
ماده‌ور ۲۳۸/۳
مار ۲۳۹/۴
مارسپند ۲۴۰/۸
ماریگ ۲۳۹/۱۳
مازن ۲۳۸/۸
مازنان دیوان ۲۳۸/۹
مالش ۲۳۹/۱۱
مان (خانه) ۲۳۹/۲۰
مانبد ۲۴۰/۴
مانثر ۲۴۰/۱۱
مانثر پرسیدار ۲۴۰/۱۳
ماند ۲۱۱/۷
مانسرسپند ۲۴۰/۱۵
ماه ۱۱۳/۱–۲۳۶/۵
ماهرسپند ۲۴۰/۱۷
ماهی (برج‌حوت) ۲۳۷/۱۳
ماه یشت ۲۳۶/۱۰
مدیو ماه ۲۵۳/۱
مر ۲۴۴/۲۳
مرد ۳۰۸/۲
مردان ۳۰۸/۱۲
مرداهرو ۳۰۸/۹
مردبود ۲۴۵/۲
مرد دروند ۳۰۸/۱۱
مردم ۶۸/۱۹–۲۴۵/۴
مردمان ۶۹/۳–۲۴۵/۷

فهرست واژه‌های سنسکریت

فهرست واژه های فارسی باستان

فهرست واژه‌های اوستایی

A

Ā

M

N

P

Q

R

S

brʾzʾʾg 102/19
bwdn 106/18-107/9
bwn 110/2
bwrdn 108/17-185/20
bwrz 104/14
bwxtʾr 96/7
bwxtn 106/6
bwy 111/3
bwzyšn 107/20
by 101/9

Č

čʾwn 161/19
čšmg 158/11
čyhr 160/15

D

dʾ 284/15
dʾdn 293/17
dʾdystʾn 295/19
dʾm 300/7
dʾnʾg 301/20
dʾnyst 79/5
dʾnystn 78/16
dʾrwg 299/16
dʾstn 298/20
dʾywr 296/3
dbyr 309/2
dh 292/5
dhybyd 304/5
dmystʾn 325/10
dr 100/4
drd 320/8
drhm 342/3
drwd 203/9-322/16
drwnd 324/16
drwzn 323/14
dryst 339/10
dst 187/13
dšn 316/18
dw 307/10
dwdyg 310/14
dwphykr 329/14
dwr 335/19
dwst 331/15
dwšmyn 333/18
dwšwx 333/2
dwxt 326/13
dydn 31/18
dyl 225/7
dyn 188/18
dynwr 190/6
dyw 196/2
dywʾr 190/3

F

frʾy 126/8
frh 187/22
frystr 40/10

G

gʾh 297/7
gʾm 300/10
ghwd/ghwdg 277/5
gngyy 341/17
grʾn 319/3
grʾsmʾn 322/20
grd 279/21
grdn 320/11
grmʾg 322/7
gryft 265/3
gryw 322/12
gryw bwrzyst 104/17
gwgʾyy 335/2
gwhr 326/19
gwmyxt 338/3
gyʾg 189/17
gyʾn 301/14
gyrzng 214/7
gytyg 177/15
gyyʾn 35/10

*

H

hʾmyn 6/13
hm 46/16
hmʾg 47/10
hmbʾr 60/19
hmgwng 54/16
hmwc 52/11
hmwxtn 52/5
hmyw 49/8
hnʾm 59/11
hnzmn
hpt 16/8
hrwysp 45/5
hwmbwy 61/15
hwnsnd 75/14
hwṣrwg 66/19
hwstygʾn 66/16
hwšg 67/21
hyʾr 85/6

J

Jʾmg 301/4
Jʾydʾn 304/9
Jwd 329/19-340/7
Jwdr, Jwtr 340/21

K

kʾm, kʾmyst 311/2

واژه‌های فارسی میانه ترفانی

ɔɔ

ɔ

c

B

Z

U

V

R

Ō

P

N

Ī

J

K

H

D

Č

B

فهرست واژه‌های فارسی‌میانه (پهلوی)

Ā